

كلام الحق بالقلم

ترجمة
احمد العتيبي



الكتاب من تأليف
المؤلفين المذكورين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کاوشی در اصول عقاید

نویسنده:

محمد سعید طباطبائی حکیم

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	کاوشی در اصول عقاید
۲۰	مشخصات کتاب
۲۱	اشاره
۳۷	دبیاچه
۳۹	مقدمه
۴۳	مباحث مقدماتی
۴۳	اشاره
۴۵	جایگاه عقل در قرآن و حدیث
۴۷	بن بست عقل در انجام وظیفه
۴۸	عقل، منشأ مسئولیت دائم
۵۰	ضرورت به کارگیری عقل
۵۰	به کار بستن عقل در امور دینی
۵۲	چیستی عقل
۵۳	روشن بودن حجت الهی بر دین حق
۵۴	علل اختلاف مردم در ادیان
۵۵	بت پرستی عصر جدید
۵۷	مخالفت با دین حق، خروج از عرصه مسلمات
۵۸	صعوبت واقع گرایی در بحث، عذر موجهی نیست
۵۹	واقع گرایی در بررسی دین حق
۵۹	اشاره
۵۹	۱. احتمال خطا و اشتباه از هرکس
۶۰	۲. تعیین حدود دلالت دلیل

۳. مهم، واضح بودن دلیل است، نه قانع کردن خصم ۶۰
- کلیات ۶۳
- اشاره ۶۳
- گفتار نخست: لزوم تفحص کردن از دین ۶۵
- اشاره ۶۵
- وجوب دفع کردن ضرر از خود ۶۵
- وجوب پرهیز از ضرر احتمالی ۶۶
- تمرکز ادیان بر ثواب و عقاب آخرتی ۶۶
- نمونه هایی از بیانات قرآن درباره ثواب و عقاب آخری ۶۷
- وجوب بررسی ادله دین بر هر که دعوت آن را شنیده ۷۰
- گفتار دوم: وجوب پذیرفتن حق ۷۳
- اشاره ۷۳
- دیدگاه قرآن درباره مستبدان و عنادورزان ۷۳
- لزوم تحقیق در درستی دلیل ۷۵
- گفتار سوم: عام بودن حجیت عقل ۷۶
- گفتار چهارم: مسائل دینی ای که باید آموخت ۷۸
- اشاره ۷۸
- [اصول دین] ۷۸
- [اصول مذهب حق] ۷۹
- اقرار اجمالی یا تفصیلی به هر حقیقت دینی ای واجب است ۸۰
- تأکید قرآن و حدیث بر اقرار به حقایق دینی ۸۱
- در عقاید، دلیل کافی باید داشت ۸۴
- بخش اول: توحید ۸۷
- اشاره ۸۷

- درآمد ۸۹
- اشاره ۸۹
- توحید، امری فطری و اساسی ۸۹
- صداقتِ پیامبر (ص) در ادعای نبوت، دلیلی بر توحید ۹۱
- فصل اول: اثبات آفریدگار عالم ۹۳
- اشاره ۹۳
- اشیاء یا ممتنع اند، یا ممکن، یا واجب ۹۳
- اشاره ۹۳
- واجب الوجود بی آغاز و جاودانه است ۹۴
- وجود اشیای ممکن، علت وجوددهنده می خواهد ۹۴
- ضرورت احتیاجِ اثر به مؤثر ۹۵
- وجود عالم باید بر علتِ علّت ها استوار باشد ۹۶
- ادعای تسلسل علل تا بی نهایت ۹۷
- ادعای قدیم بودن ماده در این عالم ۹۸
- اشاره ۹۸
- ادعای ازلی بودن ماده باطل است ۹۸
- عروض صورت بر ماده علت می خواهد ۹۹
- سیر حرکتی هستی، در فیلمی سینمایی ۱۰۰
- وحدت نظام هستی، و ظرافت و شکوه آن ۱۰۰
- نمونه ای از بیانات قرآنی، درباره آیات الهی ۱۰۱
- گذشت زمان و تجلی عظمت آفریدگار ۱۰۴
- فصل دوم: نفی شریک از خدا ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
- استدلال بر توحید خداوند، و نفی شریک از او ۱۰۷

۱۰۹	اتقان و هماهنگی در آفرینش، دلیل بر توحید
۱۰۹	خدایان متعدد و جنگ قدرت
۱۱۰	اگر خدا را شریکی بود، مردم را به سوی خود دعوت می کرد
۱۱۲	اعتقاد لازم، توحید است و بس
۱۱۵	بخش دوم: نبوت و رسالت
۱۱۵	اشاره
۱۱۷	فصل اول: نیاز بشر به رسولان
۱۱۷	اشاره
۱۱۸	مناسبت بین عقل و تکلیف
۱۱۸	قاعده لطف و بعثت انبیا
۱۲۰	هدایت مردم، تنها با فرستادن رسولان
۱۲۳	فصل دوم: مدت رسالت
۱۲۳	اشاره
۱۲۳	نو شدن نبوت ها همگام با تحولات اجتماعی
۱۲۴	دعوت اسلام در هنگامه ای مناسب
۱۲۴	یهودیت و مسیحیت
۱۲۶	سخنی درباره تورات و انجیل
۱۲۷	آمادگی مردم برای شنیدن دعوت اسلام
۱۲۷	یهودیت و مسیحیت دین های خاتم نبودند
۱۲۸	گسترش اسلام
۱۲۹	زمینه برای فصل بعد
۱۳۱	فصل سوم: قرآن مجید
۱۳۱	اشاره
۱۳۳	ادله اعجاز قرآن

- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ ۱. دلایل اجمالی اعجاز قرآن بدون بیان شکل اعجاز
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ الف) اعتماد پیامبر (ص) به قرآن
- ۱۳۷ ب) مبارزه طلبی قرآن، دلیل بر اعجاز آن
- ۱۳۸ کوشش های نافرجام برای رقابت با قرآن کریم
- ۱۴۱ ۲. دلایل اعجاز قرآن در شکل های متفاوت اعجاز
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۱ الف) اعجاز بلاغی
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۳ ماجرای ولید بن مغیره با قرآن مجید
- ۱۴۶ قریش و تأثیرپذیری مردم از قرآن
- ۱۴۷ یک - روش های گوناگون قرآن کریم
- ۱۴۸ دو - نزول پراکنده، به مناسبت های مختلف
- ۱۴۹ سه - اندیشه واحد، بیان های متعدد
- ۱۵۰ ب) اوضاع عصر جاهلیت
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۴ ناهمخوانی قرآن با فرهنگ زمانه، دلیلی بر اصالت آن
- ۱۵۷ ج) خبرهای غیبی
- ۱۶۲ د) حقایق علمی
- ۱۶۲ اشاره
- ۱۷۱ اگر قرآن از جانب خدای تعالی نبود...
- ۱۷۵ فصل چهارم: بشارت پیامبران گذشته
- ۱۷۵ اشاره

- ۱۷۸ شواهدی بر صدق ادعای وجود بشارت ها
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۹ قرآن اعتراف اهل کتاب را می نویسد
- ۱۷۹ ماجرای مباحله
- ۱۸۰ اشاره های موجود در عهدین به پیامبری محمد (ص)
- ۱۸۱ فصل پنجم: معجزات و کرامات
- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۱ کرامت های اهل بیت (علیهم السلام)
- ۱۸۲ درستی انتساب
- ۱۸۲ ثبت بسیاری از کرامات به مثابه وقایع تاریخی
- ۱۸۳ بعضی معجزات به روایت قرآن
- ۱۸۶ علت عدم ذکر قصه معراج در قرآن
- ۱۸۷ سخنی در شکافتن ماه و بازگشت خورشید
- ۱۸۷ اشاره
- ۱۸۷ تأثیر خورشید و ماه بر سیر عالم هستی
- ۱۸۷ عدم رؤیت این دو معجزه در سرزمین های دیگر
- ۱۸۸ دفع اشکال در قضیه شکافتن ماه
- ۱۸۹ دفع اشکال در قضیه بازگشت خورشید
- ۱۹۰ نقل معاندان، بهترین گواه
- ۲۰۵ استمرار و تجدد معجزات و کرامات
- ۲۰۷ فصل ششم: اسلام، برنامه ای فراگیر
- ۲۰۹ فصل هفتم: دانش ها و اندیشه های الهی
- ۲۰۹ اشاره
- ۲۱۰ خطبه های فاطمه زهرا

- ۲۱۲ حقایق علمی در بیان پیامبر (ص) و اهل بیت (علیهم السلام)
- ۲۱۵ فصل هشتم: اصول گرایي و ارزش محوری در اسلام
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۲۱ وجوب حرمت گذاری اهل بیت بر مسلمانان
- ۲۲۳ اهل بیت (علیهم السلام) و آگاهی از حقایق یقینی
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۳ فاطمه زهرا و فرجام تاریک امت
- ۲۲۴ نامه امام حسین (ع) به برادرش محمد بن حنفیه
- ۲۲۵ خطبه زینب کبری در مجلس یزید
- ۲۲۶ سخن زینب کبری با امام زین العابدین (ع)
- ۲۲۷ حدیث سلیمان بن هارون
- ۲۲۸ نوشته ای در تعیین ائمه (علیهم السلام)
- ۲۳۰ تأثیرگذاری اهل بیت (علیهم السلام) در پیروانشان
- ۲۳۱ فصل نهم: عصمت پیامبر (ص)
- ۲۳۱ اشاره
- ۲۳۱ گفتار نخست: حقیقت و خاستگاه عصمت
- ۲۳۱ معنای لغوی عصمت
- ۲۳۲ خاستگاه عصمت از نادانی و خطا
- ۲۳۲ خاستگاه عصمت از گناهان
- ۲۳۴ اختیار معصوم (ع) در طاعت و ترک معصیت
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۴ عصمت، جبر نیست
- ۲۳۵ وجوب عصمت دلیل بر اجبار نیست
- ۲۳۶ گفتار دوم: دلایل عصمت پیامبر (ص)

- ۲۳۶ وجوب عصمت پیامبر (ص) در تبلیغ دین
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۷ یک - وجوب عصمت پیامبر (ص) از همه گناهان
- ۲۳۸ دلیل نقلی بر عصمت پیامبر (ص)
- ۲۴۰ دو - عصمت پیامبر (ص) از فراموشی و نسیان
- ۲۴۲ تنها اعتقاد به اصل نبوت واجب است
- ۲۴۳ بخش سوم: امامت
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۵ مقدمه
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۵ ادیان آسمانی و آسیبی بزرگ
- ۲۴۶ قرآن کریم و منع از تفرقه
- ۲۴۷ خبر دادن پیامبر (ص) از تفرقه امت
- ۲۴۸ فتنه های پیش رو و هشدارها
- ۲۴۹ تهدید قاطعانه و سخت
- ۲۵۰ دلایل روشن بر موقعیت های اختلاف انگیز
- ۲۵۰ اشاره
- ۲۵۳ پایداری در مسیر حق جویی
- ۲۵۴ خوش گمانی به اشخاص، پس از شناختن حق
- ۲۵۵ لزوم روشن بودن ادلة امامت
- ۲۵۷ فصل اول: امامت دینی
- ۲۵۷ پیامبر (ص) ، پیشوای دین و دنیا
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۷ ۱. پیشوایی در دین

- ۲۵۷ ۲. پیشوایی در امور دنیا
- ۲۵۸ امامت در باور شیعیان
- ۲۵۹ گفتار اول: لزوم قرار دادن امامت دینی
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۶۰ سنت پیامبر (ص) در معرض نابودی
- ۲۶۱ امامت در ادیان گذشته
- ۲۶۳ نیاز اسلام به امامت
- ۲۶۳ مناظره هشام بن حکم در حضور امام صادق (ع)
- ۲۶۵ کافی نبودن وجود مرجع دینی برای رفع اختلاف
- ۲۶۵ رد این ادعا
- ۲۶۶ عدم تناسب وجوب مرجعیت دینی با مسئله غیبت
- ۲۶۶ پاسخ
- ۲۶۷ گفتار دوم: توقف امامت دینی به نص
- ۲۶۸ گفتار سوم: تصریح بر امامت اهل بیت (علیهم السلام) در دین اسلام
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۶۹ ۱. منحصر بودن ادعای تعیین امامت به اهل بیت (علیهم السلام)
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۶۹ احتجاج منصور بن حازم
- ۲۷۱ احتجاج ابن اذینه
- ۲۷۴ ۲. روایات نقل شده در مرجعیت اهل بیت (علیهم السلام)
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۴ الف) حدیث ثقلین
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۶ حدیث «کتاب خدا و سنت پیامبرش»

- ۲۷۶ (ب) حدیث سفینه
- ۲۷۷ (ج) حدیث «اهل بیت من امان امتند»
- ۲۷۸ (د) حدیث «جانشینان دادگر»
- ۲۷۸ (ه) دو حدیث دیگرگون، اما مناسب
- ۲۷۹ (و) تعدادی از روایات وارده در شأن امیرمؤمنان (ع)
- ۲۷۹ اشاره
- ۲۸۳ وسعت علم امیرمؤمنان (ع)
- ۲۸۴ امیرمؤمنان (ع) داورترین و داناترین صحابه
- ۲۸۴ مستفیض بودن روایات این باب
- ۲۸۵ (ز) آیه تطهیر
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۵ سخنی در نزول آیه برای همسران پیامبر (ص)
- ۲۸۷ (ح) احادیث منزلت
- ۲۸۸ (ط) روایاتی که بر وصی بودن علی (ع) دلالت دارد
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۹ اقتضای ادله؛ امامت دنیایی و دینی
- ۲۸۹ (ی) روایاتی که در حق همه اهل بیت
- ۲۸۹ اشاره
- ۲۸۹ سخنانی از امیرمؤمنان (ع)
- ۲۹۳ گفتار چهارم: اهل بیت (علیهم السلام) کیانند؟
- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۵ برکات پیشوایی اهل بیت (علیهم السلام)
- ۲۹۷ فصل دوم: امامت سیاسی
- ۲۹۷ اشاره

- ۲۹۷ گفتار اول: ضرورت نص در امامت
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۸ کافی بودن ادلة مرجعیت دینی ائمه
- ۲۹۸ اشاره
- ۲۹۹ ۱. ادلة اجمالی مناسب با ادعای امامیه
- ۲۹۹ اشاره
- ۲۹۹ الف) اهمیت جایگاه امامت در دین
- ۳۰۱ ب) دلیل عصمت امام (ع)
- ۳۰۲ ج) خالی نبودن زمین از امام
- ۳۰۲ د) روایاتی که می گوید ائمه دوازده نفرند
- ۳۰۵ ه) منصوص بودن امامت در روایاتی چند
- ۳۰۶ و) سخنی از پیامبر خدا (ص)
- ۳۰۶ ز) اجماع اهل بیت (علیهم السلام) بر امامت منصوص
- ۳۰۶ اشاره
- ۳۰۷ صداقت شیعه در نقل روایات ائمه (علیهم السلام)
- ۳۰۹ ح) اجماع شیعه بر منصوص بودن امامت
- ۳۰۹ ۲. مقایسه رویکرد امامیه با رویکرد عامه
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۱۰ نظام متکامل امامت
- ۳۱۱ کامل بودن نظام امامت نزد شیعه
- ۳۱۱ مشخصه نظام امامت از نگاه عامه
- ۳۱۲ تناقضات آشکار
- ۳۱۸ نظریه شورا
- ۳۱۸ اشاره

- ۳۱۸ الف) شروط بایسته در جعل نظام شورا
- ۳۱۸ اشاره
- ۳۱۹ حدود و ضوابط شورا
- ۳۲۱ ضرورت اقامة دليل شرعی
- ۳۲۱ ضرورت وجود گروهی خاص که . . .
- ۳۲۳ شروطی برای تمام نظام ها
- ۳۲۳ ب) ارزیابی نظام مشورتی
- ۳۲۶ گفتار دوم: اثبات وجود نص درباره دوازده امام
- ۳۲۶ اشاره
- ۳۲۶ ۱. منحصر بودن ادعای نص در ائمه (علیهم السلام)
- ۳۲۷ ۲. ادعای اهل بیت (علیهم السلام) درباره نص
- ۳۲۷ ۳. اجماع شیعه
- ۳۲۷ اشاره
- ۳۲۷ آیا این سه طریق کافی است؟
- ۳۳۰ ۴. روایات مربوط به امامت
- ۳۳۰ اشاره
- ۳۳۱ الف) روایات وارده درباره امیرمؤمنان (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) به طور عموم
- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۲ یک - حدیث «دار»
- ۳۳۳ دلالت حدیث بر خلافت عمومی
- ۳۳۴ دو - آیه «ولایت»
- ۳۳۵ روایت ابوذر درباره نزول آیه مذکور
- ۳۳۷ سه - روایات «منزلت»
- ۳۳۷ چهار - روایات وجوب اطاعت از امیرمؤمنان (ع)

- ۳۳۸ پنج - روایات امامت، سیادت، امارت و . . .
- ۳۴۰ شش - روایات «وصایت»
- ۳۴۰ هفت - روایات «ولایت»
- ۳۴۱ هشت - حدیث «غدیر»
- ۳۴۶ روایات مستفیض و قراین صادق
- ۳۴۷ خلافت برای عموم اهل بیت (علیهم السلام)
- ۳۵۴ (ب) روایات ویژه، مربوط به امامت هر یک از ائمه (علیهم السلام)
- ۳۵۴ اشاره
- ۳۵۴ امامت، منحصر در فاطمی ها
- ۳۵۵ امامت پس از امام حسین (ع)
- ۳۵۵ آیه «اولوالارحام»
- ۳۵۵ اشاره
- ۳۶۲ امامت ائمه پس از امام حسین (ع) در روایات
- ۳۶۲ روایاتی که ائمه (علیهم السلام) را نام می برد
- ۳۶۳ تصریح پدران به امامت فرزندان
- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۳ ۱. امام علی بن حسین، زین العابدین (ع)
- ۳۶۴ ۲. امام محمد بن علی باقر (ع)
- ۳۶۴ شواهد بر امام نبودن زید شهید
- ۳۶۴ ۳. امام جعفر بن محمد صادق (ع)
- ۳۶۵ اسلحة پیامبر (ص) ، تنها نزد امام است
- ۳۶۶ جریان امامت از پدر به فرزند
- ۳۶۷ امام صادق (ع) شخصیتی متمایز
- ۳۶۸ ۴. امام موسی بن جعفر کاظم (ع)

- ۳۶۸ اشاره
- ۳۶۸ الف) روایات مربوط به «سلاح پیامبر (ص)»
- ۳۶۹ ب) روایات مربوط به انتقال امامت از پدر به فرزند
- ۳۶۹ بطلان ادعای اسماعیلیه
- ۳۷۰ بطلان ادعای فطحیه
- ۳۷۱ وصیت، ویژه امام کاظم (ع)
- ۳۷۲ ۵. امام علی بن موسی الرضا (ع)
- ۳۷۲ اشاره
- ۳۷۳ الف) روایات مربوط به «سلاح پیامبر خدا (ص)»
- ۳۷۳ ب) روایات استمرار امامت در فرزندان ائمه
- ۳۷۴ بطلان ادعای واقفیه
- ۳۷۴ ۶. امام محمد بن علی جواد (ع)
- ۳۷۴ اشاره
- ۳۷۴ الف) روایات سلاح پیامبر (ص)
- ۳۷۵ ب) روایات استمرار امامت در فرزندان ائمه
- ۳۷۶ خردسالی امام جواد (ع) گواهی بر تأییدات الهی
- ۳۸۰ ۷. امام علی بن محمد هادی (ع)
- ۳۸۱ ۸. امام حسن بن علی عسکری (ع)
- ۳۸۳ ۹. آخرین امام، حجه بن الحسن، امام منتظر (عجل)
- ۳۸۳ اشاره
- ۳۸۳ چند دسته روایت
- ۳۸۹ سرگردانی شیعیان پس از امام عسکری (ع)
- ۳۹۱ برخی مؤیدات
- ۳۹۲ گفتار سوم: عصمت ائمه (علیهم السلام)

- گفتار چهارم: وجوب شناخت امام ۳۹۸
- بخش چهارم: عدل، حسن و قبح عقلی، قضا و قدر ۴۰۱
- اشاره ۴۰۱
- فصل اول: حسن و قبح عقلی ۴۰۳
- اشاره ۴۰۳
- معنی لا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ ۴۰۵
- فصل دوم: قضا و قدر ۴۰۹
- اشاره ۴۰۹
- بطالان سخن جبرگرایان ۴۱۰
- بطالان اعتقاد به تفویض ۴۱۱
- (امر بین امرین) ۴۱۲
- لوازم اعتقاد به قضا و قدر ۴۱۵
- بخش پنجم: معاد ۴۱۷
- اشاره ۴۱۷
- اعتقاد واجب درباره معاد ۴۲۰
- معاد جسمانی ۴۲۰
- رستاخیز در دنیا ۴۲۱
- کتابنامه ۴۲۵
- درباره مرکز ۴۴۳

کاووشی در اصول عقاید

مشخصات کتاب

سرشناسه : طباطبائی حکیم ، محمد سعید، ۱۹۳۵- م .

عنوان قراردادی : اصول العقیده .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : کاوشی در اصول عقاید : ترجمه اصول العقیده/تالیف سیدمحمدسعید طباطبائی حکیم؛ ترجمه محمد مهدی رضایی .

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر ، ۱۳۹۱ .

مشخصات ظاهری : ۴۲۰ ص .

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۷۹-۷

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۴۰۳] - ۴۲۰؛ همچنین به صورت زیرنویس .

عنوان دیگر : ترجمه اصول العقیده .

موضوع : فقه جعفری -- رساله عملیه

موضوع : اسلام -- عقاید

موضوع : اصول فقه شیعه

موضوع : شیعه -- اصول دین

شناسه افزوده : رضایی ، محمد مهدی ، ۱۳۵۱ - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP۱۸۳/۹ / طالف ۱۴۰۶ ۱۵۱۹۳۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۴۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۴۷۹۹۵

اشاره

ص: ۱۷

دبیاچه

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

افتخار شیعه آن است که همواره در طول تاریخ اسلام به کلام رسول خاتم (ص) تمسک نموده؛ آنجا که آن حضرت تنها راه نجات از گمراهی را تمسک به کتاب و عترت دانسته و فرمود:

یا ایها الناس انی قد ترکت فیکم ما، ان اخذتم به لن تضلوا: کتاب الله و عترتی اهل بیتی. (۱)

ای مردم! در میان شما دو چیز می گذارم که اگر به آن اخذ نمایید هرگز گمراه نخواهید شد آن دو چیز کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم می باشد.

بدین جهت، شیعه تنها وارث علوم نبوی از طریق اهل بیت (علیهم السلام) بوده و اصول اعتقادی خود را بر اساس استدلال های عقلی و برهان های دقیق کلامی و طبق مقتضای حکم عقل صریح و فطری به دست آورده، اما مسائل فقهی و سلوک عملی خود را از اهل بیت پیامبر (ص) اخذ نموده است. نوشتار حاضر که توسط مترجم فاضل جناب آقای رضایی از عربی به فارسی برگردان شده است، بحث و بررسی اصول عقاید بر اساس

ص: ۱۸

این دیدگاه می باشد که توسط آیت الله محمد سعید حکیم از مراجع معظم تقلید در کشور عراق به رشته تحریر درآمده است. مؤلف گرانقدر اثر کوشیده است با قلمی ساده و روان اما متین و با دلایلی محکم و مستدل به بحث و بررسی عقاید امامیه پرداخته و شبهات مخالفان را با حکمت و برهان پاسخ گوید و نظر به اهمیت موضوع و محتوای کتاب، این پژوهشکده آن را ترجمه و اینک در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد.

پژوهشکده حج و زیارت از خداوند برای مؤلف و مترجم طول عمر با عزت در راستای خدمت به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را می طلبد و از حضرت حق می خواهد تا این اثر را چراغی فراروی حق جویان قرار دهد.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

گروه کلام و معارف

ص: ۱۹

مقدمه

ستایش خدایی را سزااست که آیین آسمانی اش را برنامه زندگی آدمیان قرار داد و حجتش را بر آنها تمام و راه مستقیم خویش را آشکار کرد. نیز درود و سلام بی پایان بر مولا و سرورمان حضرت محمد (ص)، خاتم پیامبران الهی و سید رسولان آسمانی باد که به حق دعوت کرد و بندگان را دلالت فرمود؛ همچنین بر خاندان پاک و مطهرش درود و سلام باد؛ چراغ های شکافنده تاریکی و هدایت کنندگان مردم. و نفرین خدا بر دشمنان ستمکار ایشان باد که دین را منحرف ساختند و حدودش را نگاه نداشتند و راه حق را بستند، و بندگان را گمراه کردند و در سراسر گیتی علم طغیان برافراشتند و فساد را به نهایت رساندند.

پیش از این، جمعی از برادران مؤمن، که خدا موفقشان بدارد، از ما درخواست کردند رساله عملیه خود را در فقه، با مقدمه ای در اصول دین و عقاید ضروری و بایسته مردم که با استدلال و برهان مایه نجات آنان می باشد، عرضه نماییم تا مؤمنان آگاهانه و با بصیرت دینی و عذر موجه نزد پروردگارشان دینداری و خداپرستی نمایند.

در آن هنگام، به دلیل تنگی مجال و فراوانی اشتغالات دینی، علمی و اجتماعی، نتوانستیم خواسته ایشان را پاسخ گوئیم؛ اما با گذشت زمان، افکار و ادعاهای مطرح شده در بستر عقاید شیعه و مشاهده فشارها و سخت گیری های وارد بر این گروه،

شدت نیاز به طرح و بررسی این گونه مسائل و ضرورت آن، نمایان تر شد.

اگرچه، به راستی یقین داریم، آن هنگام که خداوند دین خود را مقرر ساخت، آن را برنامه زندگی آدمی دانست و بندگان خود را بدان ملزم و متعبد گرداند و برای اقرار به آن و تبعیت صادقانه از آن ثوابی بزرگ قرار داد و برای کسانی که از آن روی بگردانند و آن را انکار نمایند، عذابی دردناک مقرر ساخت و نیز، بی تردید حجت خویش را بر پیروان و منکران، کامل ساخت، و آموزه های آن را مشخص و روشن کرد، به گونه ای که جز افراطکاران و معاندان، کسی از دین روی گردان نمی شود و به گمراهی نمی افتد.

با این همه، آشکارا می بینیم که گروه های کفر و گمراهی با اتحاد و همپشتی خویش علیه آیین اسلام و موجودیت آن، توطئه گری های فراوانی انجام داده اند؛ از آن جمله: سعی در خاموش کردن نور تابناک آن، انکار حقایق و کم سو کردن نشانه های آن، سرپوش نهادن بر حقایق والای آن. اینان تمام تلاش های خود را از روی عناد و مخالفت، و برای دست یافتن به منافع مادی، و نیز گاه از سر تقلید و خشک اندیشی انجام داده اند. باری، این معاندان با طرح شبهاتی درباره حقانیت و حقیقت اسلام، کوشیده اند روشنی و آشکاری مبانی و آموزه هایش را در فضایی مه آلود و مبهم قرار دهند و عامه مردم را از پذیرش واقعیت و رسیدن به دیدگاه و عقیده درست و روشن بازدارند؛ به ویژه مردمی که از مراکز علمی و فرهنگی و دینی به دورند، یا موانعی چون ترس، دل نگرانی، دلسردی، انزجار و مانند اینها، بین آنان و حقانیت اسلام فاصله افکنده است.

دیگر اینکه روشنی این آموزه های حق و بیان کامل دلایل آنها، به سعی و تلاش بی دریغ عالمان گذشته ما - رضوان الله تعالی علیهم - چنان بوده که امروزه این حقایق از امور مسلم به شمار می آید و مدت هاست به گونه ای با آنها رفتار می شود که از شمار امور بی شبهه و مسلم به حساب می آید و ادله آنها به اشاره و اجمال و به طور گذرا و به دور از تفصیل طرح می شوند؛ بی آنکه بر درستی آنها تمرکز بیشتری شود و

ص: ۲۱

روشن‌گری آشکارتری صورت گیرد. بنابراین، نیاز زیادی وجود دارد که ادله عقاید، پس از دوران طولانی اهمال‌گری و بی‌توجهی، با ساختاری جدید و امروزی ارائه شود. این مهم در روزگار کنونی و پس از حملات تند و آشکار و تشکیک و تحریف و تغییر پدیده‌ها ای که به صورت چشم‌گیری، شاهد آن هستیم، ملموس‌تر و ضروری‌تر است. حمله آشکار علیه دین، موجب می‌شود که به انسان‌های مؤمن تعرض شود و آشفته و منفعل و در کارشان سرگشته و حیران شوند، و حتی حقایق و نشانه‌های دینی‌شان را در معرض تباهی و خطر ببینند.

به این دلیل که گفته شد و به دلایل دیگر، وظیفه خود دیدیم که این کار مهم و بایسته را به سامان رسانیم.

پیش‌تر، در دوران طولانی حصر و زندان رژیم بعثی صدام، با بعضی از هم‌بندی‌های نزدیک خود، بحث‌های کوتاه و پراکنده‌ای درباره برخی مسائل اعتقادی ارائه کرده بودیم. البته این کار، به سبب اوضاع پیچیده آن روز، و موقعیت سخت و بی‌رحم موجود، با پنهان‌کاری و نظارت و دقت فراوان انجام می‌گرفت. هرچند در آن هنگام، نه تنها کتابی برای مراجعه نبود، بلکه قلم و کاغذ هم برای یادداشت بحث‌ها و اندیشه‌های خود نداشتیم؛ بحث‌هایی که خاستگاه مباحث این کتاب است و سعی داریم با یاری خدای متعال، در حد توان آنها را گسترش و توضیح بیشتر دهیم. امیدواریم که خداوند در احقاق حق و روشن نمودن و پرداختن درست به نشانه‌های آن، ما را توفیق عنایت کند.

بہتر دیدیم که در این بحث‌ها از راه‌های پیچیده و استدلال‌های گره‌افکن - گرچه استوار و متین - بپرهیزیم و هدفمان، تنها ارائه حقیقت و واضح کردن آن برای خواننده و سازگار کردن وجدان او با حقیقت باشد. همچنین خود را به استفاده از اصطلاحات مرسوم نزد عالمان کلام ملزم نکرده ایم؛ چون غرض اصلی ما رساندن این حقایق، بدون زحمت و تکلف، به عموم مردم است.

ص: ۲۲

برای رسیدن به این هدف، به فراوانی از آیات قرآن و احادیث ائمه (علیهم السلام) بهره برده ایم که در بیشتر موارد، برای استدلال نیست؛ زیرا استدلال به آیات و روایات در صورتی صحیح است که نخست، حقانیت قرآن و حجیت احادیث ائمه (علیهم السلام) اثبات شود. پس ذکر آیات و روایات باید در فصولی متأخر از این بحث‌ها صورت گیرد. غرض ما مأنوس شدن خوانندگان با آیات و روایات و تأثیر و تأثر در قبال مضامین آنهاست که این سخنان، بیاناتی شکوهمند، با مضامین محکم و استوار هستند که ما را به ندای فطرت آگاه می‌کنند و این خود، حقانیت آنها و صدورشان از منابع صاف و نالوده معرفت را مؤکد می‌سازد. از این رو در روشنگری و جلا بخشیدن به حقیقت و نفوذ دادن آن به قلب و روح آدمی مؤثرند.

از خدای تعالی می‌خواهیم که بر ما منت نهد و نیتمان را خالص گرداند و به سبب سعی و تلاش ما در این کتاب، بر سرمان تاج رستگاری و رسیدن به هدف گذارد و با پذیرش نیکوی خود، آن را از ما بپذیرد که او ارحم الراحمین و سرپرست مؤمنان است. او ما را بس و بهترین یاور و حامی است.

ص: ۲۳

مباحث مقدماتی

اشاره

نقش عقل در شکل‌گیری هویت و ارزش‌گذاری شخصیت انسان و جهت‌دادن به رفتار او و رقم‌زدن آینده و سرنوشت او بسیار مهم است. عقل، عامل تمایز انسان از سایر جانداران و دلیل برتری او بر آنهاست؛ هرچند حیوانات نیز ادراک‌گریزی دارند، اما این ادراک بسیار محدود است. در مقابل، انسان با کمک عقل خود می‌تواند اشیاء را از هم بازشناسد، کنار هم گذارد، یکی را بر دیگری برتری دهد و از مقدمات به نتایج دلخواهش برسد؛ آن‌گاه قوانین و اصولی را وضع کند که برای اجرا کارآمد و مؤثر است. البته این همه را باید با نگاهی فراگیر، واقع‌بینانه و به دور از هرگونه تعصب انجام داد. با کمک عقل و خرد است که انسان بلند همت، در مسیر پیشرفت خود گام‌های بزرگ برداشته و به مراتب‌والای ترقی و کمال دست می‌یابد.

جایگاه عقل در قرآن و حدیث

بنابر آنچه گفته شد، می‌بینیم که قرآن مجید در آیات فراوانی، بر عقل و اهمیت آن تأکید کرده و می‌فرماید: وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ؛ «و جز خردمندان [این حقایق را درک نمی‌کنند، و] متذکر نمی‌گردند». (بقره: ۲۶۹)

نیز می‌فرماید: قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ؛ «ما آیات [و راه‌های پیش‌گیری از شر آنها] را برای شما بیان کردیم، اگر اندیشه کنید». (آل عمران: ۱۱۸)

و در جای دیگر نیز تصریح می‌کند:

ص: ۲۶

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (آل عمران: ۱۹۰)

مسئلاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های [روشنی] برای خردمندان است.

و می‌فرماید: إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهْيِ؛ «مسئلاً در اینها نشانه‌های روشنی برای خردمندان است». (طه: ۵۴)

در سخنان معصومان (علیهم السلام) نیز، آموزه‌ها و نکات فراوانی، به شکل‌های مختلف روایت شده که بر جایگاه و اهمیت و نقش عقل تأکید می‌کند. از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «هستی انسان به عقل اوست. کسی که عقل ندارد، دین ندارد». (۱)

نیز فرموده است:

خدای تعالی، برتر و والاتر از عقل، بینندگان خود چیزی را تقسیم نکرده است. . . و تا عقل را به کمال نرسانید، پیامبری نفرستاد و عقل هر پیامبری، از تمامی عقل‌های امتش بیشتر و برتر است. (۲)

در حدیثی از امیرمؤمنان (ع) چنین آمده است: «هیچ بی‌نیازی ای چون عقل و هیچ تنگدستی ای چون نادانی نیست». (۳)

ایشان در حدیث دیگر فرمود: «هر که عقلش کامل شود، کردارش نیکو می‌گردد». (۴)

در روایت هشام بن حکم نیز چنین آمده است:

روزی امام موسی بن جعفر (ع) به من فرمود: ای هشام، خدای تعالی عاقلان و انسان‌های فهمیده را در کتابش مژده داده و فرموده است: فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۴.

۲- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۱.

۳- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۵.

۴- بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۷.

ص: ۲۷

الْأَلْبَابِ؛ «پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمنداند». (زمر: ۱۷ و ۱۸)

ای هشام، خدای تعالی حجت های خویش را به وسیله عقل ها برای انسان ها کامل کرد و پیامبرانش را با سخن روشن یاری داد و با دلایل آشکار، به ربوبیت خویش رهنمون ساخت. (۱)

بن بست عقل در انجام وظیفه

این واقعیتی آشکار است که گاه عقل، با همه ارزش و اعتباری که دارد، کارآیی خود را از دست می دهد و در انجام دادن وظیفه دچار لغزش می شود. علت این امر نیز، خود انسان است که یا به دلیل کوتاهی در پذیرش مسئولیت، به سهل انگاری و مسامحه گری افتاده، یا با عواملی چون تبلی، پریشان حالی، شهوت، غضب، خشک سری، تقلید و مانند آنها، عقل را تحت تأثیر قرار داده و او را از انجام دادن وظیفه اش باز می دارد.

برای مثال، سلامت جسمانی از امور مهم دنیایی، و مورد توجه و اهتمام آدمی است که حیات و ماندگاری اش را در این دنیا، تأمین و حفظ می کند. با این همه، می بینیم که هرچند همه مردم در اهمیت دادن به سلامت جسمانی، همداستانند، در حفظ و مراعات آن، به یک اندازه کوشا و متعهد نیستند.

عده ای در این مسیر، نهایت تلاش خود را می کنند و از ابزار عقلایی و ممکن بهره می برند؛ هرچند متحمل درد و رنج و قیدوبندهای گوناگون شوند؛ پس به سراغ بهترین و خُبره ترین پزشک می روند و سختی درمان، توصیه های پزشک و برنامه درمانی اش را می پذیرند و به آن عمل می کنند؛ زیرا برای تندرستی خویش اهمیت بسیاری قائلند و

سالم زیستن را دوست می دارند.

در همین حال، عده ای این امور را رعایت نمی کنند. ولی نه بدان جهت که برای سلامتی خود ارزشی قائل نیستند، بلکه به خاطر روح اهمال کاری و بی مبالاتی و داشتن تعصب به شیوه های قدیمی و موروثی درمان است که در یافتن طبیب حاذق تر کوتاهی می کنند؛ چنان که عقل را کنار گذاشته و در گزینش طبیب معالج و چگونگی درمان خود، آن طور که شایسته است، نمی کوشند؛ با پزشکی که ماهرتر است مخالفت کرده، نمی خواهند با مراجعه به او، به فضیلت و برتری اش اعتراف کنند. در خوردن داروها، وعده های مصرف و تعهدات دیگر پزشکی چندان پای بند نیستند. نمی توانند از خوردنی ها و نوشیدنی های مضر یا دیگر اموری که عقل سلیم آنها را نمی پذیرد، پرهیز کنند.

البته اینها بدان معنا نیست که این افراد از نعمت عقل بی بهره اند، بلکه عقلشان، در اثر رفتار نادرست، کارایی خود را از دست داده و خشک و بی روح شده، یا بر شخص چیره گردیده است. این گروه، سرانجام شوم رفتارهای خود را می دانند، اما وانمود می کنند که نمی دانند؛ عقل و شعور دارند، اما گویی فاقد آنند.

عقل، منشأ مسئولیت دائم

بهره ای که این عده از عقل خود می برند، از احساس مسئولیت و ملامت و سرزنش عقل ناشی نمی شود و چون به پایان راه می رسند، جز پشیمانی سهمی نمی یابند، و البته پشیمانی سودی به حالشان ندارد. در این راستا، هر چه پیامد اعمال نابخردانه بزرگ تر باشد، توبیخ و ملامت، سخت تر و فزون تر خواهد بود. این اشخاص اگر عقل نداشتند، پذیرفتن ناکامی ها برایشان راحت تر می بود؛ زیرا در این صورت، دیگر نه مسئولیتی وجود داشت و نه پشیمانی و ملامت و نکوهشی.

از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود: «از عقل خود راهنمایی بخواهید که راه

خواهید یافت و نافرمانی اش نکنید که بشیمان خواهید شد». (۱)

در حدیث حُمران، از امام رضا (ع) آمده است: «رفیق راستین هر کس، عقل اوست و دشمنش نادانی او». (۲)

عبدالله بن سنان گوید:

به امام جعفر صادق (ع) عرض کردم: «فرشتگان برترند یا آدمیان؟» امام (ع) فرمود: «امیرمؤمنان علی (ع) در پاسخ به چنین سؤالی فرمود: خدای تعالی در وجود فرشتگان عقل را بدون شهوت قرار داد و در چهارپایان شهوت بدون عقل، و در وجود آدمیان هر دو را نهاد. هر که عقلش بر شهوتش چیره شود، از فرشتگان برتر است و هر که شهوتش بر عقلش غلبه کند، از حیوانات بدتر و پست تر است». (۳)

تأیید این سخنان در کلام خدای تعالی آنجاست که می فرماید: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ «بدترین جنبندها نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند». (انفال: ۲۲)

و می فرماید:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف: ۱۷۹)

به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل‌ها (عقل‌ها) بی دارند که با آن [اندیشه نمی کنند و] نمی فهمند و چشمانی که با آن نمی بینند و گوش‌هایی که با آن نمی شنوند؛ آنان همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه تر. اینان همان غافلانند.

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۶.

۲- بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۷.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۶۴.

ضرورت به کارگیری عقل

انسان باید عظمت نعمت عقل را که سبب برتری او و رهایی اش از حسیض حیوانیت به قله بلند انسانیت است، بشناسد و آن را برای صلاح و سعادت خویش، در تمام اموری که به سعادت و شقاوت و خیر و شر او بستگی دارد، به کار گیرد و چنین نباشد که با استفاده نکردن از عقل خود و سقوط به مرتبه حیوانیت و حتی پایین تر از آن، خود را ذلیل و خوار کند و سرانجام نیز به پیامدهای ملامت بار و ندامتی بی نتیجه گرفتار گردد.

به کار بستن عقل در امور دینی

پس از روشن شدن اهمیت و اعتبار عقل، اکنون باید گفت: از آنجا که دین، یکی از مهم ترین شئون زندگی انسان است و سرنوشت او را از نظر خیر و شر و سعادت و شقاوت در دنیا و آخرت، رقم می زند، بهترین حامی وی در سامان دهی این امر حیاتی، عقل اوست. در دین و دینداری، عقل نخستین طریق است که حجت دینی را برپا می دارد و ما را به گستره دین وارد می کند. از این رو، در قرآن مجید و سنت شریف، بر ارج گذاری عقل تأکید فراوان شده است که ذکر آن گذشت.

در حدیث هشام بن حکم، از امام کاظم (ع) می خوانیم: «ای هشام، خدا را بر مردم دو حجت است: حجت آشکار، و حجت نهان. حجت آشکار خدا رسولان و پیامبران و ائمه اند، اما حجت نهان الهی، عقل هاینده». (۱)

و در حدیث عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) آمده است: «حجت خدا بر بندگان، پیامبر است و حجت بین بندگان و خدا، عقل است». (۲)

ظاهراً منظور امام (ع) این است که حجت بودن پیامبران (علیهم السلام) در محدوده وظیفه آنها،

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۵.

ص: ۳۱

در تبلیغ رسالت الهی است، اما در امور دیگر، عقل حجت است؛ اموری چون اثبات وجود خدا، حاکمیت و وجوب اطاعت حق، فرستادن پیامبران، راستگویی ایشان در ادعای رسالت از سوی پروردگار و مواردی از این قبیل که رابطه بین خداوند و بندگان را تشکیل می دهد، خاستگاه محاسبه و مسئولیت است.

پس عقل، اساس زندگی انسان و محوری است که همه امور پیرامون آن گشته و بدان باز می گردد. پیش از این گفتیم که پیامبر (ص) فرمود: «کسی که عقل ندارد دین ندارد».

سرّ این مطلب، در بیان حقیقی یا تمثیلی حدیث محمد بن مسلم از امام باقر (ع)، این گونه تجلی یافته است که حضرت (ص) فرمود:

آن گاه که خدای تعالی عقل را آفرید، او را به سخن آورد و فرمود: «پیش آی، و عقل پیش رفت». سپس فرمود: «برگرد، و عقل پشت کرد». پس فرمود: «به عزت و جلالم سوگند که محبوب تر از تو نزد خویش چیزی نیافریدم و تو را جز در وجود کسی که دوستش می دارم، به کمال نمی رسانم. اما من تنها تو را فرمان می دهم و تو را باز می دارم و در نهایت، تنها تو را عذاب می کنم و به پاداش می رسانم».^(۱)

از اصیغ بن نباته نقل شده است که امیرمؤمنان (ع) فرمود:

جبرئیل بر آدم فرود آمد و گفت: «ای آدم! من مأموریت یافته ام که تو را در پذیرش یکی از این سه چیز مخیر سازم. یکی را برگزین و دو تای دیگر را واگذار». آدم گفت: «ای جبرئیل، آن سه چیز کدامند؟» گفت: «عقل، حیا و دین». آدم گفت: «من عقل را انتخاب می کنم». جبرئیل به حیا و دین گفت: «برگردید و آدم را به حال خود رها کنید». گفتند: «ای جبرئیل! ما مأموریم که پیوسته با عقل همراه باشیم، هر جا که باشد». جبرئیل گفت: «پس بمانید، و خود به تنهایی بالا رفت».^(۲)

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۰.

چیستی عقل

منظور ما از عقل، استدلال‌های عقلی پیچیده‌ای نیست که بر مقدمات برهانی دقیق مبتنی است و به توانایی و استعداد فوق‌العاده نیاز دارد و بیشتر مردم فاقد آنند، بلکه عقل عبارت است از: رجوع به اصول وجدانی‌ای که خداوند فطرتاً در وجود انسان به ودیعت نهاده و مشخص‌کننده حق از باطل، معلوم‌کننده معنای کلام و مقتضیات مقام تکلم است؛ همان که نزد عموم عقلا، اساس معذور بودن و مسئولیت داشتن به شمار می‌آید و خارج شدن از حدود آن، طبق آنچه انسان به خودی خود درک می‌کند، یعنی مخالفت با وجدان؛ زیرا هر انسان با شعور کامل که خواهان دسترسی به حق باشد، می‌تواند به یاری این عقل، حقیقت را آشکار سازد و از کوتاه‌ترین و آسان‌ترین راه‌ها و در عین حال دورترین شان از خطا، شایسته‌ترین ادله برای استدلال را مشخص کند و ارائه دهد.

این معنا از عقل، وقتی درستی خود را نشان می‌دهد که می‌بینیم خدای تعالی هنگامی که دین خود را تشریح فرمود، پیروی از آن را بر همه مردم واجب کرد و همگان را ملزم ساخت که بدان پایبند باشند. پس حجت‌های این دین باید چنان روشن باشد که همگان بتوانند آنها را درک کنند و این ممکن نیست مگر با به‌کارگیری روشی که پیش‌تر گفته شد و همه از آن برخوردارند و می‌توانند با رجوع و استعانت از آن، حقیقت را بشناسند و درک کنند.

این، غیر از استدلال‌های پیچیده عقلی است که تنها عده‌ای اندک، آن هم پس از کوشش‌های فراوان می‌توانند بدان دست یابند. پیمودن راه این استدلال‌ها گاه، با توفیق و هدایت همراه است و گاه به علت اشتباه بودن مقدمات مورد اعتماد، یا ناتوانی آنها در رسیدن به نتایج دلخواه و مورد نظر، به خطا و گمراهی منجر می‌شود.

آری، می‌توان برای شناخت حقیقت و تأکید کردن بر دلیل‌های روشن آن، از استدلال‌های عقلی پیچیده‌ای استفاده کرد که جز بلندپایگانِ وادی معرفت و تحقیق از

ص: ۳۳

عهدۀ آن بر نمی آیند. اما باید این استدلال‌ها را بررسی کرد و آزمود تا مبدا با اصول و قوانین وجدان درگیر شده و از دایرۀ آن بیرون افتند. کسانی که معمولاً بر استدلال‌های عقلی محض تکیه می‌کنند و با آنها مأنوس‌اند، حتی اگر این دلیل‌ها، با وجدان و اصول عامه‌ای که خداوند در وجود انسان‌ها نهاده و با آنها بر او احتجاج می‌کند، مخالف باشند، باز هم آنها را می‌پذیرند و به کار می‌گیرند و این البته خطایی سنگین است و در چشم فطرت سلیمی که در استحقاقِ مدح و ثواب و سرزنش و عقاب، یک اصل به شمار می‌آید، برای آن عذر و بهانه‌ای نیست.

حقیقت آن است که باید بین عقل وجدانی و برهان عقلی سازگاری باشد. اما اگر برهان با وجدان برخورد کند و از مقتضای آن خارج شود، چاره‌ای جز همسو کردن آنها با یکدیگر نیست و این کار، در بیشتر موارد، از یک منتقد ژرف اندیش ساخته است. اما اگر توافق ممکن نگردید، باید از برهان دست کشید و آن را به کنار زد؛ زیرا شبهه‌ای است در مقابل امری بدیهی و روشن. این عدم توافق به طور اجمال، نشان می‌دهد که چنین استدلالی معیوب بوده و مقدمات آن نیز ناتمام است؛ هرچند نتوان آن عیوب را به طور تفصیل مشخص کرد.

روشن بودن حجت الهی بر دین حق

به هر صورت، ما اصرار و تأکید می‌کنیم که حجت خدای متعال همان حجتِ آشکار، یعنی «عقل وجدانی» است و خداوند دین خود را بر بندگان فرض قرار نداد، مگر هنگامی که آن را با دلیل‌های کافی به ایشان رسانید؛ دلیل‌هایی که در نهایت به اموری بدیهی و وجدانیات فطری منتهی می‌شود که هر کس در آنها بیندیشد و به کارشان گیرد، به حقیقت خواهد رسید. پس انسانی که دارای ادراک کامل است و با وجود این حجت‌ها، همچنان حقیقت را دریافته، این نشان از کوتاهی، سهل‌انگاری و خودپسندی او دارد؛ به گونه‌ای که عقل سلیم آن را نمی‌پذیرد و ناپسند می‌شمارد و

ص: ۳۴

برای او عذر موجهی نمی بیند. از این روست که ما پیش از این، دربارهٔ نقش مهم عقل در دین و لزوم پیروی از آن در این امر حیاتی، نکته‌هایی را برشمردیم.

علل اختلاف مردم در ادیان

پرسش: در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که راز اختلاف بزرگ انسان‌ها در ادیان مختلف چیست و چگونه می‌توان با وجود این تفاوت، از قوت و برتری حجت‌های دین حق و روشنی برهان‌های آن سخن گفت؟

بی‌شک برخی از مردم از سر لجاجت یا مصالح دنیوی، با حق مخالفت می‌ورزند. اما بیشتر مردم این گونه نیستند و هر کدام دین و عقیدهٔ خود را از سر اخلاص و باور یقینی می‌پذیرند و طبق برنامه‌ها و آموزه‌های آن عمل می‌کنند و در ترویج آن می‌کوشند و آن چنان در دفاع از آن پا می‌فشارند که حاضرند در این راه از تمام دلبستگی‌های خود، حتی جان خویش، بگذرند و دلیل آن نیز مخفی بودن دین حق بر آنهاست.

از این روست که برخی می‌گویند: حق آن گونه که می‌گویند، روشن و برملا نیست و هرکسی با هر عقیده و دینی، در آن معذور و بی‌گناه است، مگر آنکه با وجود روشن بودن حجت‌ها برای وی، روی گردانی اش از دین حق، از روی دشمنی، تأمین منافع دنیوی و مانند آن باشد. خدای متعال در کتابش به همین مطلب اشاره می‌کند و می‌فرماید:

وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ (بقره: ۲۱۳)

تنها [گروهی از] کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند.

و این عده، بسیار اندک اند.

پاسخ: بالا بودن اختلاف و درگیری در دین حق، با وضوح آن منافاتی ندارد؛ زیرا

ص: ۳۵

منظور از وضوح، روشن بودن در نظر مخالف نیست، بلکه به این معناست که دین حق به خودی خود مشکلی ندارد و مثل روز روشن است؛ به گونه ای که اگر کسی بخواهد از راه های عقلانی و استدلالی یا وجدانی آن را جست و جو کند، به آن خواهد رسید. اما آن که در پی وضوح و آشکاری دین حق نیست، سهل انگاری می کند و در پی بررسی و جست و جو نیست یا موانعی چون مصالح مادی، تعصب، تقلید کورکورانه و... مانع از آن می شوند که شخص دلایل حقانیت دین حق را بپذیرد. بی شک این موانع جلوی تکامل انسان را می گیرد و عقل او را معطل می گذارد و به همین دلیل آدمی در امور زندگی از شیوه های عقلانی مورد اعتماد همه عقلا، کناره می گیرد و کارش به آنجا می کشد که دیگر بین خود و خدایش - که پیروی از حق را لازم نموده و حجت خویش را آشکار ساخته - معذور نمی باشد و هیچ بهانه ای ندارد.

بت پرستی عصر جدید

این مطلب وقتی روشن تر می شود که به وضعیت انسان امروز، در سرزمین های مختلف نگاهی بیندازیم. گروهی از مردم به دین های باطل و مخالف با فطرت بشری همچون بت پرستی معتقدند و بت ها را، با اینکه چیزی جز اجسام بی روح و ساخته دست بشر نیست، صاحب ادراک، توان و قدرت می دانند. قرآن، در این باره می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْمِعُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْتَطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ (اعراف: ۱۹۴ و ۱۹۵)

آنهايي را که غير از خدا می خوانيد [و پرستش می کنید]، بندگانی همچون خود شما هستند؛ آنها را بخوانید و اگر راست می گوئید باید به شما پاسخ دهند [و

ص: ۳۶

تقاضای تان را بر آورند! آیا [آنها حداقل همانند خود شما] پاهایی دارند که با آن راه بروند؟ یا دست هایی دارند که با آن چیزی را بگیرند [و کاری انجام دهند]؟! یا چشمانی دارند که با آن ببینند؟! یا گوش هایی دارند که با آن بشنوند؟! [نه، هرگز، هیچ کدام]. بگو: [اکنون که چنین است] بت های خویش را که شریک خدا قرار داده اید [بر ضد من] بخوانید و برای من نقشه بکشید و لحظه ای مهلت ندهید، [تا بدانید کاری از آنها ساخته نیست]!

همچنین شاهد هستیم که این گروه، از سر ناآگاهی یا وانمود کردن به آن، در مقابل واقعیت قبیح و نفرت انگیز این باورهای پوچ و بی اساس، سخت به عقاید خود پایبند هستند، طبق آن عمل می کنند، در دفاع از آن می کوشند و بدان تعصب می ورزند.

یکی از دوستان مؤمن بنده چنین نقل می کرد:

مدتی از سوی دولت، برای دیداری رسمی به ژاپن رفته بودیم. در طول سفر، مهمان داری رسمی از سوی دولت، کار راهنمایی ما و نشان دادن آثار باستانی و ملی ژاپن را بر عهده داشت. یک روز عصر، نزدیک غروب در حال قدم زدن در خیابان، ناگهان راه بسته شد و ماشین ها ایستادند تا راه برای عبور «خدای معبود» ایشان گشوده شود. در این هنگام، دو پسر و دو دختر از برابر ما عبور کردند که بر شانه های شان سکویی حامل مجسمه انسانی تنومند قرار داشت. از راهنمای خود جویای ماجرا شدم، پاسخ داد: هنگام غروب، این معبود غمگین می شود و با فرا رسیدن شب، احساس دلتنگی می کند. پس او را به خیابان ها می آورند تا به تفریح و شادی و نشاط پردازد.

روزی دیگر، راهنما ما را به معبدی برد که در آن معبودی انسان نما، با شانزده دست قرار داشت؛ آنها بدین باور بودند که هر دستی، نیازی از نیازهای زندگی، همچون روزی، سلامتی، عشق و... را تدبیر می کند. پیش روی مجسمه، رو به خیابان، شکافی بود که گویا وی از آن، بیرون را می نگریست. راهنما

ص: ۳۷

توضیح داد: «کسانی که هنگام صبح از این خیابان می گذرند، اگر پیش تر عملی نیک از آنها سرزده باشد، آن معبود با دیدنش خوشحال می شود و به عکس، اگر عملی ناپسند انجام داده باشد، محزون و غصه دار می گردد». به ایشان گفتم: «آیا این مطلب واقعیت دارد؟» پاسخ داد: «از نظر روانشناختی، امر مؤثری است».

بدون تردید، این واقعیت نابهنجار، نه از آن روست که عقل این مردم منحط و پست گردیده یا سطح فکری و فرهنگی شان تنزل یافته، بلکه چون در رسیدن به حقیقت اهتمام لازم را نداشته اند و از سر جمود و خشک سری بر آداب و رسوم گذشتگان و به آیین موروثی خویش بسنده کرده و بدان راضی شده اند، این گونه رفتار می کنند. لذا هرگاه همت و تلاش خود را متوجه جوانب مختلف امور مادی کنند، هرگز به آنچه گذشتگان انجام داده اند، بسنده نمی کنند. بلکه خود را از آن میراث ها رها می سازند و می کوشند به منافع و بهره های مادی بیشتری دست یابند تا آنجا که به بالاترین مراتب رشد اقتصادی، پزشکی و دیگر جوانب دنیوی زندگی نائل آیند. اگر ایشان به همین اندازه، در امور دینی و عقیدتی از خود همت نشان می دادند، دست یابی به حقیقت برای شان مشکل نمی گردید و روشنی آن را درمی یافتند.

همچنان که انسان از سر تقلید، خشک سری و مسامحه کاری در طلب حقیقت، به دین باطل متمایل و از بطلان آشکار آن غافل می شود، می تواند به خاطر همان تقلید و تعصب و تسامح، حق را منکر شده و درستی آشکار آن را نادیده بگیرد.

مخالفت با دینِ حق، خروج از عرصه مسلمات

هنگامی که آن برادر مؤمن، خاطرات خود را از ژاپن برایم نقل می کرد و در نهایت ناباوری، عمل مردم آنجا را زشت و نفرت انگیز می خواند، به او گفتم: «برادر من، این امور چندان شگفت نیست و تنها به بت پرستان اختصاص ندارد. بلکه هر که به حقیقت

تام دست نیابد و با آن مخالفت ورزد، ناچار است در بعضی مراحل زندگی خود، با امور مسلم و بدیهی درگیر شود و به شکلی ناپسند با وجدان خود، ناسازگاری پیشه کند». پس نمونه‌ها و مثال‌هایی در این باره، برایش آوردم که اکنون جای ذکر آنها نیست.

صعوبت واقع گرایی در بحث، عذر موجهی نیست

بله، ما می‌پذیریم که واقع گرایی در بحث، خالی شدن از امور مسلم و انباشته موروثی و رهایی از آداب و رسوم آباء و اجدادی، بسیار مشکل است؛ آداب و رسومی که مهم‌ترین علل تعصبات و پیامدهای ابهام‌انگیز است و انسان را از پذیرش دیدگاه درست و دست یافتن به حقیقت و اعتراف به آن، باز می‌دارد. به ویژه اینکه حقیقت مقرر و واجب الهی، در طول تاریخ خود، همواره با نوعی ممانعت و سرکوب همراه بوده و از سوی نیروهای شر و بدی که آن حقیقت را تهدیدی علیه مصالح و منافع دنیوی خود و مانعی در اجرای برنامه‌های نادرست خویش می‌دیدند، مورد سانسور و تهمت و افترا قرار گرفته است.

اما اینها نمی‌تواند بهانه‌ای موجه برای خارج شدن از دایره دلیل‌های روشن و برهان‌های قاطع و مسلم حقیقت الهی باشد؛ ادله‌ای که عقل سلیم و وجدان، به پیروی و اقرار به آنها حکم می‌کند و اصول و مبانی فطری که خداوند در وجود آدمی نهاده است و به وسیله آنها بر او احتجاج می‌کند، این دلیل‌ها را مسلم و پذیرفتنی می‌داند. از این روست که می‌گوییم هرکسی خواهان در امان بودن و جان سالم به در بردن از خطرهای مهلکه‌هاست، باید به جست‌وجوی حقیقت برآمده، در رسیدن به آن بکوشد، با واقع گرایی کامل و بی‌شائبه در ادله آن بیندیشد و در این راستا، عقل خود را که از سوی خداوند، حجت باطنی او قرار داده شده، حاکم سازد؛ زیرا در مسئله ثواب و عقاب و سعادت و شقاوت، محور اساسی، عقل انسان است.

واقع گرایی در بررسی دین حق

اشاره

کسی که می خواهد با واقع نگری کامل، به دور از مسلمات و پیش فرض های موروثی خویش، به حقیقت دست یابد و در ادله و حجت های آن با تعمق بیندیشد، باید اموری این چنین را در نظر داشته باشد:

۱. احتمال خطا و اشتباه از هر کس

انسان باید از همان ابتدای کار، بر این باشد که در هر عقیده و مرامی - هر اندازه که پیرو داشته باشد - احتمال خطا وجود دارد؛ زیرا وجود عقاید گوناگون در میان مردم، به خاطر اختلاف و گوناگونی سطح نژادی، فکری و فرهنگی آنها نیست، بلکه عقاید و آیین های ناسازگار و متناقض بسیاری هستند که افرادی از اقشار مردم با سطح بالای معرفتی و فرهنگی، از قومیت ها و سرزمین های مختلف را جذب کرده اند و این نشان می دهد که خطای در عقیده، از هر کسی و در هر سطحی ممکن است.

علاوه بر این، نباید حسن ظن به پیروان یک عقیده و آیین، با هر شأن و مقامی، ما را بر آن دارد که عقاید دینی ایشان را درست دانسته و درباره آنها احتمال خطا ندهیم. بلکه نخست باید با واقع گرایی کامل، در اصول عقاید و دلیل های ایشان بیندیشیم تا درستی آنها بر ما معلوم شود. سپس درباره پیروان آن آیین، به درست اندیشی یا خطاکاری و هدایت یا گمراهی شان حکم دهیم؛ همچنان که امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: «حق را بشناس، اهلش را می شناسی». (۱)

حارث بن حوط به امیرمؤمنان علی (ع) عرض کرد: «آیا فکر می کنی که من گمان دارم برپاکنندگان جنگ جمل، بر گمراهی اند». حضرت (ص) فرمود: «ای حارث! تو حق را نشناخته ای تا اهلش را بشناسی و باطل را نشناخته ای تا اهلش را بشناسی». (۲)

۱- انساب الاشراف، ج ۱، صص ۳۵ و ۶۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۳۴۰؛ فیض القدير شرح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۱۰ و ج ۴، ص ۱۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۰؛ ابجد العلوم، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۶۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲. تعیین حدود دلالت دلیل

هرگاه محقق به دلیلی برسد که بر یک مسئله حساس دینی مورد قبول و یا غیر مقبول، اقامه شود، باید فرض کند که مانند همین دلیل بر مسئله ای دیگر که چندان حساس نیست، یا در رویکرد مخالف با دیدگاه او از حساسیت برخوردار بوده، آورده شده است. حال اگر این دلیل را برای اثبات آن مسئله دیگر شایسته دید، می تواند با آن، بر مسئله مورد نظر خود استدلال کند، و گرنه این دلیل شایستگی اثبات حقیقت مورد ادعای وی را نیز ندارد؛ زیرا اختلاف مسائلی که می خواهیم آنها را اثبات کنیم، هیچ اثری در قوت و ضعف دلیل نمی گذارد. نهایت اینکه این دلیل در بعضی موارد و حالات با معارض مواجه می شود که امری است جدا و بحث از مشکل تعارض را می طلبد، اما هیچ اثری در صلاحیت یا عدم صلاحیت خود دلیل برای استدلال ندارد.

برای نمونه، هرگاه از رسول خدا (ص) حدیثی در مدح یا ذم یکی از صحابه - که درباره اش بین مسلمانان اختلاف است - وارد شده باشد و کسی بخواهد میزان دلالت این حدیث را روشن سازد، باید فرض کند که نظیر این حدیث از حضرت موسی (ع) درباره بعضی از اصحابش که با آنها کاری نداریم، وارد شده، یا خود پیامبر (ص) درباره شخص دیگری که گروهی از مسلمانان مخالف یا موافق صحابی مذکور در حدیث نخست، او را پذیرفته اند، سخنی و روایتی فرموده است. در این صورت، مشخص کردن حدود دلالت آن روایت، با واقع گرایی کامل و بدون تعصب و خودرایی، برای شخص پژوهشگر آسان و ممکن خواهد شد.

۳. مهم، واضح بودن دلیل است، نه قانع کردن خصم

شخص حق جو، هنگام غور در ادله، بیش از آنکه به فکر اقناع و ساکت کردن خصم باشد، باید تلاش کند که چگونه حجت خود را در پیشگاه خدای تعالی بیان و از آن دفاع کند:

ص: ۴۱

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (نحل: ۱۱۱)

[به یاد آورید] روزی را که هر کس [در فکر خویشتن است و تنها] به دفاع از خود برمی خیزد و نتیجه اعمال هر کسی، بی کم و کاست، به او داده می شود و به آنها ظلم نخواهد شد.

در آن هنگام که تنها در برابر خداوند می ایستد، بی آنکه بتواند نفعی به خویش برساند یا ضرری را از خود دور کند، جز دلیل و حجت کار خویش، وسیله ای برای رهایی و سلامت یافتن، ندارد. این در حالی است که خدای آگاه، هیچ گاه انسان را از تمیز دلیل درست از نادرست، ناتوان نساخته و با وجود این مطلب، مخالفت ها و مناقشه گری ها سودی به حال انسان ندارد. در روز قیامت، خداوند است که چیرگی دارد، حکم می کند و به عدالت، آدمی را بهترین ثواب عطا کرده یا او را به بدترین عذاب مبتلا می سازد.

اینها، شخص جست و جوگر را بر آن می دارد که کار خویش را استوار سازد و با عقل و وجدان خود، در دلیل ها و حجت ها بنگرد و خود را از هر شائبه ای دور کند تا دلیلی که اختیار می کند، مایه اعتماد او شود و در روز عرضه اعمال بر خداوند، سبب اطمینان خاطر او گردد.

اما کسی که هرگز به وجود خداوند و وعده های او به قیامت و حساب و ثواب و عقاب، اقرار نکرده، دست کم می تواند احتمال چنین وجود عزیزی را بدهد و بدون نظر به ادله، جای انکاری برای او نیست. بلکه عقل چنین کسی، فطرتاً او را به احتیاط فرامی خواند و ادله وجود خداوند و وعده های اخروی او را، با واقع گرایی کامل و به دور از لجاجت و دشمنی مطالعه می کند، تا از هلاکت و خسران ابدی، در امان ماند.

امام صادق (ع) در گفت و گو با یکی از زنادقه در این باره می فرماید:

اگر حقیقت آن گونه باشد که تو می گویی - درحالی که چنین نیست - ما و شما

ص: ۴۲

نجات می‌یابیم و اگر کار آن گونه که ما می‌گوییم، پیش آید - که چنین هم خواهد شد - ما رستگار می‌شویم و شما هلاک می‌شوید. (۱)

اما تلاش برای اقناع و ساکت کردن خصم، باعث رسیدن به حقیقت و برداشته شدن بار مسئولیت نمی‌شود؛ زیرا گاه طرف مقابل ما، انسانی است ساده که حتی با ضعیف‌ترین دلیل قانع می‌شود و گاه چنان لجوج و سرسخت، که قوی‌ترین حجت‌ها نیز او را قانع نمی‌کند و اگر در خصومت و جدال آزموده و با تجربه باشد، ممکن است سعی کند آن دلیل را برنتابد و به آن تن ندهد.

آری، پس از رسیدن به حقیقت از طریق استدلال‌های درست و حجت‌های روشن و روی کردن خصم به آن، تلاش برای اقناع وی و هدایت بیشتر، یا ساکت کردن او و جلوگیری از فتنه‌انگیزی و هرج و مرج‌گری اش، کار خوبی است.

این بود توصیه ما به پژوهشگران حقائق دینی، بلکه هر پژوهشگر دیگر و امیدواریم که ایشان، آن را در تعامل با مطالب این کتاب، در مراحل مختلف، مراعات کنند.

نیز به درگاه خدای متعال استغاثه می‌کنیم که ما را در این کار و راه هدایت فرماید تا حقیقت را برای حقیقت‌جویان روشن سازیم و در دسترس همگان قرار دهیم. ما را از مغالطه‌گری و ستیزه‌جویی دور کند که او بهترین یاور و راهنماست و همواره به راه راست هدایت می‌کند.

ص: ۴۳

کلیات

اشاره

ص: ۴۵

در ابتدای سخن، بجاست پیش از ورود به بحث اصلی، به اموری پردازیم که هرچند از بحث ما خارج اند، اما تذکرشان بی فایده نخواهد بود که شامل چند مطلب است:

گفتار نخست: لزوم تفحص کردن از دین

اشاره

هر انسان یا حیوانِ باشعور، فطرتاً خود را دوست می‌دارد و به این احساس وابسته است. از این رو سعی می‌کند منافع و خوبی‌ها را برای خویشتن فراهم نماید، مگر آنکه این تلاش، ضرری به او برساند؛ هرچند آن ضرر، رنج و خستگی‌ای باشد که انسان تنبل را درمانده سازد و او را به ستوه آورد.

وجوب دفع کردن ضرر از خود

همچنین هر موجود با شعوری می‌کوشد ضرر و زیان و خطراتی که بر او هجوم می‌آورد را از خود دور کند و از آنان بگریزد؛ هرگز به استقبال ضرری نمی‌رود، مگر آنکه بخواهد بدان وسیله آسیب بزرگ تری را از خود دور کند. در این میان هر چه ضرر وارده سخت تر و خطرناک تر باشد، پرداختن به آن و دفع کردنش لازم تر و مهم تر است.

پس انسان هیچ گاه از جلب منفعت و دور کردن ضرر و زیان، باز نمی‌ماند و در این کار سستی نمی‌ورزد، مگر آنکه ناامید و ناتوان شود؛ به گونه‌ای که خود را در معرض زوال و نابودی ببیند و توازن عقلی‌اش را از دست بدهد.

ص: ۴۶

آنچه گفتیم حقیقتی است ثابت و روشن که جز اهل جدل و خصم، آن را منکر نمی شوند و ما را با آنها سخنی نیست.

وجوب پرهیز از ضرر احتمالی

حقیقتِ مسلم دیگری که از مطلب پیشین به دست می آید، این است که شخص عاقل به هنگام احتمالِ ضرر، بی آنکه به آن یقین داشته باشد، سزاوار نیست از آن چشم ببوشد و درباره آن مسامحه نماید و احتمالِ عدم آن را بدهد. بلکه باید احتمالِ ضرر را در نظر گیرد و به دنبال دفع آن باشد؛ به گونه ای که خاطرش از سوی آن آسوده گردد. این کار، با آنچه در فطرت او، یعنی «حب نفس»، نهاده شده سازگارتر است و در صورت سهل انگاری و ضرر دیدن، مورد سرزنش قرار می گیرد و پیامدی جز پشیمانی نخواهد داشت.

هر چه ضرر احتمالی بیشتر باشد، احتیاط آن هم ضرورت بیشتری می یابد و این از امور مسلم و انکارناپذیر است.

تمرکز ادیان بر ثواب و عقاب آخرتی

اساس دعوت ادیان مختلف، بر همین دو حقیقتِ مسلم فطری نهاده شده است. این ادیان از عامه مردم می خواهند با در نظر گرفتن ثواب و عقاب در آخرت، دعوت ایشان را بپذیرند و در دلیل های آنها نظر کنند و سپس از ثبوت و وضوح ادله، به آن آیین گرویده و به تعالیم و برنامه هایش گردن نهند.

این امر، پس از تأکید ادیان بر این واقعیت است که انسان پس از مرگ، دوباره زنده می شود و در ازای التزام به تعالیم دینی، پاداش می بیند و در صورت مسامحه کاری و کوتاهی در کار دین و ایمان خویش، به عذابی شدید کیفر می شود.

در قرآن کریم، مضامینی بلند درباره وعده ها و بشارت های خداوند و برانگیختن و ترساندن انسان ها وجود دارد که در هر انسانِ عاقلی، سبب شوق به ثواب پروردگار و دوری از عذاب او می شود.

نمونه هایی از بیانات قرآن درباره ثواب و عقاب اُخروی

خدای تعالی می فرماید:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ * وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ * يَوْمَ يَأْتِ
لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفَذُونَ النَّارَ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ
الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَيُنْفَذُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ
رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٍ (هود: ۱۰۳ - ۱۰۸)

در این نشانه ای است برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد. همان روزی است که مردم در آن جمع می شوند و روزی که همه آن را مشاهده می کنند و ما آن را، جز تا زمان محدودی، تأخیر نمی اندازیم. آن روز که فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت. اما آنها که بدبخت شدند در آتش اند و برای آنها در آنجا، زفیر و شهیق (ناله های طولانی دم و بازدم) است، تا آسمان ها و زمین برپا است، جاودانه در آن خواهند ماند. مگر آنچه پروردگارت بخواهد. پروردگارت هرچه را بخواهد کند، انجام دهد. اما آنها که خوشبخت و سعادتمند شدند جاودانه در بهشت خواهند ماند تا آسمان ها و زمین برپا است. مگر آنچه پروردگارت بخواهد، و این بخششی است قطع نشدنی.

نیز در جای دیگر می فرماید:

هَذَا نِ حَظِّهِ مَانَ اخْتَصَيْهِمْ فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ * يُصِيهَهُرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَ
الْجُلُودُ * وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ * كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ عَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ * إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ

فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ (حج: ۱۹ - ۲۴)

اینان دو گروهند که درباره پروردگارشان به ستیز و جدال پرداختند. جامه هایی از آتش بر قامت کافران بریده شده و مایع جوشان بر سرشان ریخته می شود. آن چنان که پوست و اعضای درون شکمشان گداخته شود. و گرزهای آهنین برای شان مهیاست. هرگاه بخواهند از شدت اندوه از دوزخ بگریزند، به آن بازگردانده می شوند [و به آنان گفته می شود] که: بچشید عذاب سوزان را. خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای نیک کرده اند در باغ هایی از بهشت داخل می کند که جویباران در آنها جاری است، در آنجا با دستبندهای زرین و مروارید آراسته شوند و تن پوششان از حریر است و به گفتار پاکیزه و راه پسندیده راهنمایی شوند.

در سوره زخرف می خوانیم:

الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ * ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَبِهُهُ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ * إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * لَأُفْتَرَّ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ * وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ * وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ * لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (زخرف: ۶۹ - ۷۸)

همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم شدند [به آنان خطاب می شود]، شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید. [این در حالی است که برای پذیرایی آنها] ظرف های طلایی و جام های [شراب طهور] را گرداگرد آنها می گردانند و در آنجا هر چه دل ها می خواهد و چشم ها از آن لذت

ص: ۴۹

می برد، آماده است و شما جاودانه در آن خواهید ماند. این بهشتی است که شما وارث آن می شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید. و در آن برای شما میوه های فراوان است که از آن می خورید. ولی مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می مانند. هرگز عذاب آنان کاسته نمی شود و در آنجا مایوسند. و ما به آنها ستم نکردیم. آنان خود ستمکار بودند. آنها فریاد می کشند: «ای مالک دوزخ [ای کاش] پروردگارت ما را بمیراند» می گوید: «شما [در آنجا] ماندگار هستید. ما حق را برای شما آوردیم، ولی بیشتر شما از حق ناخشنود بودید» .

نیز خدای عزوجل می فرماید:

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأُ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (بقره: ۱۶۵ - ۱۶۷)

اگرچه ستمکاران به هنگام دیدار عذاب دریابند که همه قدرت ها از آن خداست و عذاب خدا بسیار سهمگین است. در حال پدید آمدن عذاب، رهبران [گمراه و گمراه کننده] از پیروان خود بیزاری جویند و پیوندها گسسته شود. پیروان خواهند گفت: کاش بار دیگر به دنیا برمی گشتیم و از پیشوایان گمراه بیزاری می جستیم؛ همان گونه که آنها [امروز] از ما بیزاری جستند. [آری] خداوند بدین گونه، اعمالشان را همچون مایه حسرت پیش چشمانشان می آورد و هرگز از آتش [دوزخ] رهایی نخواهند یافت.

و می فرماید:

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (فرقان: ۲۶ - ۲۹)

ص: ۵۰

در آن روز سلطنت به حق از آن خداوند رحمان است و روزی سخت بر کافران خواهد بود. روزی که ستمکار از حسرت، دست به دندان می‌گزد و می‌گوید: کاش راه رسول خدا را پیش گرفته بودم. وای بر من، کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم. او پس از آمدن قرآن مرا گمراه ساخت؛ شیطان همیشه انسان را به گاه نیاز خوار و محروم می‌گذارد.

و آیات دیگری در این باره که مجال ذکرشان نیست.

وجوب بررسی ادلة دین بر هر که دعوت آن را شنیده

از آنچه تاکنون گفته شد، این نتیجه به دست می‌آید، که جست و جوی دین حق و نظر در ادله آن، برای کسب معرفت و رسیدن به حقیقت، امری است واجب و در صورت وجود دلیل کافی و اکتفا نکردن به دیده‌ها و شنیده‌های خود درباره دین حق، خود را از ضرر و زیان مخالفت با آن دور نگه می‌داریم. مگر آنکه با ادله‌ای که در دست داریم، مطمئن باشیم که ضرری به ما نمی‌رسد؛ زیرا به اندازه کافی دلایل و حجت‌های دین حق را با بصیرت کامل جست و جو و بررسی نموده ایم و نزد خدای خویش عذر موجه خواهیم داشت. در این صورت وجوب فحص از دلیل، بین کسی که به خداوند و رسولانش و به روز قیامت و ثواب و عقاب ایمان آورده و کسی که به هیچ یک از آنها مؤمن نمی‌باشد، فرقی نیست.

به راستی آن که به این امور ایمان ندارد، چگونه می‌تواند بدون جست و جو و بررسی، به عدم وجود آنها یقین کند و عقلاً خود را معذور بداند. درحالی که عده‌ای دیگر مدعی وجود آن امور شده و دلیل‌ها و حجت‌های گوناگون بر آن اقامه کرده‌اند؟

به بیان دیگر: اگر انسان کاملاً غافل باشد و کسی او را از حقیقت امر آگاه نکند، در آغاز باورش بر این خواهد بود که جز اشیاء محسوس و مادی، چیز دیگری وجود ندارد و پشت دیوار زندگی دنیایی، دنیای دیگری نیست. اما اگر از غفلت خویش بیرون

ص: ۵۱

آید و ندای دعوتِ دعوتِ گران الهی را بشنود و ببیند که پیرامون او بسیارند کسانی که ادعای وجود امور غیر محسوس و دارای اهمیت و ارزشِ والا را دارند و در اثبات و استدلال بر آن کوشش می نمایند، در این صورت، دیگر نمی تواند بدون بررسی ادله، به عدم آن امور یقین کند؛ زیرا یقین به عدم، همچون یقین به وجود، نیازمند دلیل و برهان است. به خصوص که عده ای از مدعیان امور غیر محسوس و معنوی، از جهت عقل، هوشمندی و شناخت، از مراتب والایی برخوردار بوده اند؛ همچون پیامبران و اوصیاء - صلوات الله و سلامه علیهم - و بسیاری از پیروان ایشان.

پس کسی که یقین به عدم این امور را، بدون توجه به ادله و حجت ها ادعا می کند، مناقشه گر و مغالطه کاری بیش نیست که هر چه بر ادعای خویش پافشاری کند، بهره ای نمی برد و عقلاً نیز معذور نیست. بنابراین از ضروری که پیش تر وجوب دور کردنش را بیان کردیم، در امان نخواهد بود.

اما اگر گفته شود که شک در وجود امور غیر محسوس، برای معذور بودن کافی است و به بررسی دعوت و جست و جوی ادله آن برای رسیدن به حقیقت و تحمّل مسئولیت آن نیازی نیست، چون عذاب کردن بدون بیان حقیقت و ارائه آن، قبیح و ناپسند است.

در جواب می گوئیم: از دیدگاه عقل، صرف شک، دلیل معذور بودن نیست، مگر آنکه انسان، نهایت سعی و تلاش خود را در تحقیق از امر مشکوک به کار برد. در بیان حقیقت نیز، همان مقدار متعارف بیان، که مردم با جست و جو و بررسی از آن آگاهی پیدا کنند یا احتمال آن را دهند کافی است؛ زیرا جست و جو تا حصول یقین یا لااقل احتمال، امری است مسلم و مورد اتفاق در ادله مسئله.

در حدیث مسعده بن زیاد می خوانیم:

از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که چون درباره آیه **فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ (۱)**؛ «دلیل

ص: ۵۲

و حجت رسا، برای خداست». از او پرسیدند، فرمود: «در روز قیامت خدای تعالی به بنده اش گوید: آیا تو می دانستی؟ اگر بگویند: آری، می فرماید: چرا به آنچه می دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگویند: نه، می فرماید: چرا ندانستی و با او دشمنی می کنی؟ حجت رسای خداوند در قبال بندگانش، این است». (۱)

بنابراین، برای دفع ضرر احتمالی، جست و جو و بررسی حقیقت لازم است.

حال اگر آدمی تمام این امور را نادیده بگیرد، بر نادانی خود پای فشارد، از عاقبت خود بیم نداشته باشد و مسامحه و عناد بورزد، دیگر تنها اوست و آنچه خود خواسته است و به زودی، در آن روز که پرده ها فرو می افتند و حقیقت نمایان می شود، به فرجام بی بازگشت خویش می رسد، و این باطل گرایانند که خسارت و زیان می بینند:

هَيْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ (انعام: ۱۵۸)

و ایمان افرادی که قبلاً مؤمن نبوده اند، یا در مدت ایمان خویش کار خیری نکرده اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو: انتظار بکشید، ما هم انتظار [کیفر شما را] می کشیم.

در حدیث عیص بن قاسم است که می گوید:

از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: «خدای را در نظر بگیرید و از خویشتن مراقبت نمایید که شما سزاوارترین افراد برای این کار هستید. اگر هر یک از شما دو جان داشته باشد که یکی را پیش فرستد و با آن تجربه کسب کند و با دیگری به استقبال توبه رود، مشکلی نیست. اما شما را یک جان بیشتر نداده اند که اگر شما را رها کند، به خدا سوگند که دیگر به توبه موفق نخواهید شد».

(۲)

۱- امالی مفید، ص ۲۹۲؛ به نقل از بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ح ۱۰.

ص: ۵۳

گفتار دوم: وجوب پذیرفتن حق**اشاره**

بجاست که این مسئله از امور مسلم و واضح به شمار آید، چون هر دلیلی برای رسیدن به حقیقت و نشان دادن آن، به مسئله «لزوم پذیرش حق» نیازمند است تا عذری برای شخص مکلف باقی نماند و در برابر خدای متعال، برای او حجتی نباشد و این حکم می‌کند که ما به هر دلیل و حجتی که حقیقت را برساند و آن را اثبات نماید، اکتفا کنیم. پس هرگاه حقیقت، به هر وسیله و از هر طریقی به مکلف ارائه شود، در این صورت خداوند حجت خویش را بر او اقامه کرده، مسئولیت را در حق او به انجام رسانده، و برایش عذری باقی نگذارده است و مکلف جز تسلیم و اقرار به حقیقت، چاره‌ای ندارد.

از این پس، دیگر سزاوار نیست که وی سرسختی، دشمنی و لجاجت از خود نشان دهد و دلایل دیگری را مطرح کند. خداوند نیز وظیفه ندارد که خواست او را برآورده سازد، که خدای متعال از آن شخص و ایمانش بی‌نیاز، بر او چیره و بر عذاب کردنش تواناست.

در قرآن کریم، بارها به زورگویی و سرسختی و عناد عده‌ای در برابر حق، و رد و تحقیر و تهدید ایشان اشاره شده است.

دیدگاه قرآن درباره مستبدان و عنادورزان

خدای متعال می‌فرماید:

وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (عنکبوت: ۵۰)

می‌گویند: چه می‌شد اگر آیاتی از سوی پروردگارش بر او نازل می‌شد. بگو: آیات و نشانه‌ها همه نزد خداست و من تنها، بیم‌دهنده‌ای آشکارم.

و می‌فرماید:

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّا بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ

ص: ۵۴

بَدَّلَهُ قُلٌّ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدَّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ (يونس: ۱۵)

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود، کسانی که به دیدار ما باور ندارند، می گویند: قرآنی جز این بیاور یا آن را دگرگون ساز. بگو: من نمی توانم از پیش خود قرآن را تغییر دهم. من فقط از آنچه به سویم وحی می شود، پیروی می کنم. من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روز بزرگ قیامت می ترسم.

نیز می فرماید:

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ * أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (زخرف: ۳۱ و ۳۲)

گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟ مگر آنها تقسیم کننده رحمت پروردگارت هستند؟ حال که معیشت آنها در زندگی دنیا را ما میانشان قسمت کرده ایم و بعضی را مرتبه ای بالاتر از دیگری عطا نموده ایم.

همچنین می فرماید:

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ أَغَلَمَ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سِيبِ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ (انعام: ۱۲۴)

چون نشانه ای برای شان بیاید، گویند که ما ایمان نمی آوریم، مگر همانند آنچه به رسولان خدا داده شده، به ما نیز داده شود. خداوند بهتر می داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد و دیر نخواهد بود که گنهکاران در پیشگاه خدا خوار شوند و مکرشان را عذاب سختی است.

لزوم تحقیق در درستی دلیل

بجاست، بلکه واجب است انسان، ادله را با دقت بررسی کند و صلاحیت آنها را برای استدلال و اثبات مدعا، طبق ضوابط عقلی و نقلی، با دقت و وسواس، ارزیابی نماید و البته، در این کار شتاب نکند و با بصیرت تمام کارش را به انجام رساند تا نزد پروردگارش معذور باشد. علاوه بر آن، شایسته است در صورت امکان، بیش از آنچه گفتیم، تحقیق و بررسی کند تا حقیقت روشن تر گردد و بصیرت افزون تری حاصل شود؛ زیرا هرگاه ادله شخص بر آنچه می داند و بدانچه باور دارد قوی تر باشد، پای بندی او به آنها بیشتر خواهد بود.

این امر در تحقیق از دین حق، لزوم و سزاواری بیشتری می طلبد؛ زیرا انسان همواره با شبهاتی روبه روست که از سوی شیطان القا می شود و گمراهان بدان دامن می زنند و در دینداری خود، به فتنه ها و آزمون های سختی دچار می شود. حال اگر دلیل های دینی انسان مؤمن، پرشمار و قدرتمند باشد و بصیرت دینی اش نیز افزون، بدون شک دینش از دستبرد انحراف، گمراهی، ارتداد و انحراف از صراط مستقیم مصون خواهد بود.

گاه نیز آزمون ها و بلاها، اسباب قوت در دین می شود؛ زیرا انسان مؤمن به این ابتلائات وعده داده شده است. پس هرگاه بلایی به او رو می کند، درمی یابد خدایی که دین را برنامه زندگی او قرار داده، در وعده هایش صادق است و دروغ نمی گوید.

اما کسی که در ایمانش سستی کند و در دینش بصیرت کافی و لازم نداشته باشد، نمی تواند در مقابل بلاها و مصیبت ها تاب آورد. بلکه قامت خم می کند و نابود می شود.

خدای متعال در کلامی نورانی چنین می فرماید:

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (احزاب: ۲۲)

مؤمنان با دیدن لشکر احزاب گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما

ص: ۵۶

و عده داده اند و خدا و رسولش راست گفته اند. و این امر، جز بر ایمان و تسلیمشان نیفزود.

نیز می فرماید:

وَمَنْ النَّاسِ مَنِ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (حج: ۱۱)

بعضی از مردم خداوند را با زبان می پرستند [و ایمان قلبی شان بسیار ضعیف است]. همین که [دنیا به آنان رو کند و] خیری به آنها برسد، آسوده خاطر می شوند و اگر مصیبتی برای امتحان به آنان رسد، روی می گردانند. چنین کسانی هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این همان خسران و زیان آشکار است.

پوشیده نیست که فهم ادله و فهمیدن آنها، غیر از سرسختی کردن و استبداد ورزیدن در پذیرفتن یا نپذیرفتن آنهاست که ما با آن مشکل داریم و مخالفان، در موارد بسیاری، از روی لجاجت، عناد، حقیقت گریزی و تحقیر کردن حق، از آن استفاده می کنند و با این کار، در مقابل خدایی قرار می گیرند که حقیقت را واجب ساخته و حجت خویش را بر آن تمام گردانیده و مسئولیت را در قبال آن بر عهده شان گذارده است.

گفتار سوم: عام بودن حجیت عقل

خدای متعال همان گونه که در تشخیص حق و اعتراف به آن، همچون تصدیق کسی که به خاطر راستگویی و امانت داری، لیاقت تصدیق یافته عقل انسان را ملاک قرار می دهد، به همان صورت، در روی گردانی از امری که بطلان آن با دلیل ثابت شده و در عدم اعتماد به کسی که بنابر شواهدی شایستگی تصدیق را ندارد، باز عقل را دستاویز می سازد و با آن بر آدمی احتجاج می کند. برای نمونه خداوند در دین خود مقرر فرموده که «دین» حقیقتی مقدس و واجب از سوی آفریدگار و تدبیرکننده امور هستی باشد.

ص: ۵۷

همچنین خداوند مقدر داشته کسی که مردم، دین را به واسطه او دریافت و تصدیقش می کنند، کامل ترین و متعالی ترین نمونه و الگو در امانت داری، صداقت و واقع گرایی باشد؛ زیرا امانتی که برای ارائه به مردم، نزد وی است، بسیار مهم و گران بهاست. این امر را عقل انسان به خودی خود درک می کند.

بنابراین بی معناست که انسان، به دینی گردن بنهد که خود می داند برخی تعالیم آن خرافه و غیرقابل پذیرش و برخی دیگر دربردارنده ظلم و ستم است که نمی تواند در برنامه زندگی به کار گیرد یا شاهد تناقضات در تعالیم و معتقدات این دین است.

در این صورت، سزاوار است که انسان با درک این ناهماهنگی ها، به دنبال دینی کامل تر، به جست و جو برخیزد؛ دینی که در تعالیمش هیچ گونه ناهماهنگی، تناقض و ناسازگاری نداشته باشد. همچنان که بی معناست کسی را که در امور دنیایی مورد تصدیق و اعتماد نیست، در امور دینی و اخروی تصدیق کنیم؛ زیرا چنین کسی یا فرصت طلب است، یا دروغگو یا متهم. در این صورت محقق باید به سنجش دیگر دعوت گرانی برآید که لیاقت تصدیق را دارند و سیره و رفتارشان، سبب آرامش و مصونیت است.

هر کاری جز آنچه گفته شد، بدین معناست که انسان در وظیفه خود، سستی و کوتاهی ورزیده و باید مسئولیت اشتباه خود و پیامدهای ناگوار ناشی از آن را متحمل شود.

اینها، حقایقی است که در مسیر شناخت دین حق و دست یافتن به آن، انسان را یاری داده و به او بهره بسیاری خواهد رساند. شگفت تر اینکه اساس برخی از ادیان بر این است که از پیروان خود انتظار دارند آنها و آموزه های شان را چون اموری غیبی که از دسترس عقل بیروند، پذیرفته و در آنها چون و چرا نکنند.

روشن است دینی که چنین اساسی برای خود قائل شود، برای انسان دارای عقل و شعور، پسندیده نیست که به این آیین گراییده و به آن مؤمن شود؛ مگر بعد از اقامه دلایل کافی و حجت های محکم بر صحت و درستی آن؛ به گونه ای که عقل سلیم چاره ای از تصدیق و اقرار به آن دین نداشته باشد و آن گاه آموزه های آن را، هر قدر

ص: ۵۸

پیچیده و غریب باشد، بپذیرد.

پس گردن نهادن به یک دین و تعالیم آن، بدون دلیلی بر صحت و حقانیت آن، کاری است بی معنا و باطل.

گفتار چهارم: مسائل دینی ای که باید آموخت**اشاره**

رسول خدا (ص) می فرماید: «ایمان عبارت است از التزام قلبی، اقرار به زبان و عمل کردن با اعضا و جوارح». (۱)

امیرمؤمنان علی (ع) نیز می فرماید: «ایمان، یعنی شناخت قلبی، اقرار زبانی و عمل با اعضا و جوارح». (۲)

روایات بسیاری بدین مضمون و با الفاظی مشابه، از پیامبر (ص) و دیگر ائمه (علیهم السلام) نقل شده است. (۳)

عمل با اعضا و جوارح عبارت است از: انجام اموری که خدای متعال بر انسان واجب کرده و علم فقه عهده دار بیان آن است و تقلید در آن کفایت می کند، با شروطی که برای انسان ناآگاه از ادله تفصیلیه احکام، در محل خود ذکر شده است.

آنچه ما در اینجا درباره آن بحث خواهیم کرد، «شناخت قلبی» و «اقرار به زبان» است. توضیح مطلب اینکه همه مسلمانان اتفاق دارند که اعتقاد به این سه امر، از واجبات است و محور اساسی در اسلام و کفر بندگان به شمار می آید.

[اصول دین]

اول: توحید و یکتاپرستی: یعنی اعتقاد به وجود خدای عزوجل و یگانگی او در آفرینش و تدبیر و سامان دهی عالم و شایسته دانستن او برای عبادت و بندگی اش.

۱- بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۷۱.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۵۰.

۳- بحارالانوار، ج ۶۹، صص ۱۸ و ۷۳.

ص: ۵۹

دوم: نبوت: یعنی پیامبری آقای ما، محمد بن عبدالله (ص) و رسالت او از جانب خدای متعال به سوی مردم، برای تبلیغ امور اعتقادی و عملی دین پروردگار.

سوم: معاد و رستخیز پس از مرگ: یعنی باور به اینکه خداوند انسان‌ها را پس از مرگشان زنده و درباره عقاید و اعمالشان، از آنان بازخواست می‌کند. سپس در ازای طاعت و اعمال نیک به آنها پاداش می‌دهد و در قبال بدی‌ها و معاصی، عذابشان می‌کند.

درباره وجوب اعتقاد به این امور سه گانه، ادله فراوانی در قرآن و متن روایات بیان شده است که مؤید یکدیگرند. سیره پیامبر (ص) نیز نشان می‌دهد که ایشان مردم را به اقرار به این سه موضوع فرا خوانده و بر سر آنان با منکران، جهاد کرده است. اعتقاد به توحید، نبوت و معاد، سبب حفظ خون انسان‌ها و تثبیت حرمت اسلام و مسلمانان و جداکننده مسلمان از نامسلمان است.

طبیعی است که استدلال کردن به قرآن و سنت و سیره نبوی، بر وجوب این سه امر، کافی نخواهد بود، مگر اینکه ابتدا وجود خدای متعال و نبوت پیامبر (ص) را ثابت کنیم. بنابراین، بحث از قرآن و سیره پیامبر (ص) در اینجا، برای آن است که محتمل بودن وجوب این امور را تذکر دهیم تا روشن شود که احتیاط در این باره و بررسی آن ضرورت دارد؛ زیرا مانند دیگر حقایق دینی نیستند که با وجود ثابت بودنشان در دین، برای اعتقاد به آنها، جست و جو و تحقیق واجب نباشد. توضیح این مطلب، خواهد آمد.

اما شیعه امامیه - که خداوند دعوتشان را بلند گرداند و بر مقامشان بیفزاید - دو امر دیگر را بر آن سه افزوده و اعتقاد به آنها را لازم شمرده‌اند. این دو امر نزد شیعه، از جمله شرایط ایمان و مایه نجات از آتش به شمار می‌آیند.

[اصول مذهب حق]

اول: امامت: یعنی امامت پیشوایان دوازده گانه از اهل بیت - صلوات الله علیهم - از پی هم پس از پیامبر (ص) و به تصریح خدای متعال در قرآن کریم.

نخستین این پیشوایان، امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب است. پس از ایشان حسن بن علی (ع) و سپس حسین بن علی (ع)؛ آن گاه نُه تن از سلالهٔ حسین (ع)، پسر از پی پدر، قرار دارند که آخرین آنها، حجت منتظر (عجل) است.

امامان از سلالهٔ حسین (ع) به ترتیب عبارتند از: علی بن حسین زین العابدین، محمد بن علی الباقر، جعفر بن محمد الصادق، موسی بن جعفر الکاظم، علی بن موسی الرضا، محمد بن علی الجواد، علی بن محمد الهادی، حسن بن علی الزکی العسکری و خاتم پیشوایان، محمد بن حسن قائم المهدی المنتظر (عجل).

دوم: عدل: بدین معنا که خدای عزوجل عادل است و امکان ندارد به بندگانش ظلم کند. توضیح این مطلب، ان شاء الله، در جای خود خواهد آمد.

از آنجا که اعتقاد به امری، باید با اقامهٔ دلایل قانع کننده بر آن همراه باشد تا باور داشتن به آن امر، با اقتناع و بصیرت کامل صورت گیرد (۱)، ناچاریم برای اثبات امور پنج گانه ای که ذکر شد، نگاهی به ادله و براهین بیندازیم. مطالب این کتاب، ان شاء الله، عهده دار بیان و توضیح این امور خواهد بود.

جز این موارد، در اعتقاد به دیگر باورهای دینی، جست و جو و بررسی ادله واجب نیست؛ زیرا دلیلی بر این امر وجود ندارد و ظاهراً، کسی به وجوب آن قائل نشده است.

اقرار اجمالی یا تفصیلی به هر حقیقت دینی ای واجب است

بله، اگر بر حقیقتی دینی دلیل اقامه شد، به گونه ای که دانستیم این حقیقت از سوی خداوند جعل شده و پیامبران آن را تبلیغ کرده اند، در این صورت، اعتقاد به آن با همان شکلی که آشکار گردیده، واجب است. همچنان که باید به هر امر و هر حقیقت دینی که خداوند وضع کرده و بر رسولش نازل فرموده، اجمالاً باور داشته باشیم و در صورت

۱- خواهد آمد که سخن گفتن از سر نادانی و بی علمی حرام است و عقل به فطرت خود، اعتقاد بدون دلیل را نادرست می داند.

ص: ۶۱

ندانستن شرح و تفصیل آنها به طور اجمال به آنها اقرار و اعتراف نماییم.

دلیل سخن اینکه هر گاه با دلیل متقن ثابت کردیم و دانستیم که خدای تعالی وجود دارد، مقتضای بندگی و عبودیت در برابر آن حضرت، تسلیم شدن به هر حکم و امر مورد نظر اوست و تصدیق همه آنچه به ما رسانیده و بیان فرموده و اذعان به تمام این امور، آن گونه که رسیده اند، اجمالاً یا تفصیلاً. کنار گذاشتن و انکار هر یک از این موارد، جبهه گیری در مقابل خدای متعال، و منافی عبودیت و سرسپردگی به آن حضرت است. حتی تسلیم نشدن بدون رد کردن نیز، با حقیقت بندگی نمی سازد.

در قرآن کریم و سنت شریف، آیات فراوان و روایات متعددی از معصومین بر این مطلب تأکید کرده اند و آن را تذکر داده اند.

تأکید قرآن و حدیث بر اقرار به حقایق دینی

خدای تعالی می فرماید:

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ * فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (بقره: ۱۳۶ و ۱۳۷)

بگویید: ما به خدا ایمان آورده ایم و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و نوادگان از او نازل شده و نیز آنچه به موسی و عیسی و بر پیامبران دیگر از طرف پروردگارشان داده شده، ایمان آورده ایم و میان هیچ یک از پیامبران فرق نمی گذاریم و تسلیم امر خدا هستیم. اگر آنها نیز همچون شما ایمان بیاورند، هدایت شده اند و اگر سرپیچی نمایند، از حق جدا افتاده اند و خدا شر آنها را از شما دفع می کند و او شنوای بیناست.

و در جای دیگر می فرماید:

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَ

ص: ۶۲

رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (بقره: ۲۸۵)

پیامبر به نازل شده‌های از سوی پروردگارش ایمان آورده و مؤمنان نیز همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند [و می‌گویند: ما بین پیامبران او فرق نمی‌گذاریم. و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم. پروردگارا، آمرزش تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست.

نیز می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (نساء: ۱۵۰ و ۱۵۱)

کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می‌کنند و می‌خواهند بین آنها جدایی بیندازند، می‌گویند: به بعضی ایمان می‌آوریم و بعضی را انکار می‌کنیم. و می‌خواهند در میان این دو، راهی برگزینند. آنها در حقیقت کافرنند و برای کافران عذابی خوارکننده مهیا کرده‌ایم.

در این باره آیات دیگری نیز وجود دارد.

از چند طریق، از امیرمؤمنان (ع) نقل شده است که فرمود: «اسلام یعنی تسلیم بودن در برابر پروردگار...» (۱).

در صحیح باهلی آمده است:

امام صادق (ع) فرمود: «هرگاه عده‌ای خدای متعال را از سر یگانگی و بی‌شریکی عبادت کنند، نماز برپای دارند، زکات بدهند، حج به جای آورند، ماه رمضان را روزه بگیرند و آن‌گاه چیزی را که خدا یا رسولش قرار داده‌اند، منکر شوند یا در دل خود این انکار را بیابند، بدین امور شرک ورزیده‌اند». سپس امام (ع) این آیه

۱- کافی، ج ۲، ص ۴۵؛ بحارالانوار، ج ۶۷، صص ۳۰۹ و ۳۱۳.

ص: ۶۳

را تلاوت کرد: «چنین نیست، به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نمی آورند مگر که در اختلافات خود تو را به داوری بخوانند و از قضاوت تو دلگیر نشوند و کاملاً تسلیم باشند» (۱) و آن گاه فرمود: «پیوسته تسلیم امر پروردگارتان باشید». (۲)

درحالی که نپذیرفتن آنچه خدای تعالی وضع کرده و رضایت ندادن به آن، با ایمان منافات دارد؛ چه رسد به انکار آن از اساس و اعتقاد نورزیدن به آن.

در حدیث کامل تمار آمده است:

امام باقر (ع) آیه قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ؛ «بی شک مؤمنان رستگار شدند» (مؤمنون: ۱) را خواند و فرمود: «می دانی مؤمنان کیانند؟» گفتم: «شما داناترید». فرمود: «یعنی مؤمنان تسلیم در برابر خدا رستگار شدند. تسلیم شوندگان، همان برگزیدگانند. انسان مؤمن غریب است. پس خوشا به حال غریبان». (۳)

در حدیث یحیی بن زکریای انصاری آمده که گفت:

شنیدم امام صادق (ع) می فرمود: «هر که می خواهد ایمان خود را کامل کند، بگوید: سخن من در همه امور، سخن خاندان محمد (ص) است در آنچه پنهان داشته اند و آشکار نموده اند و در آنچه از آنها به من رسیده یا نرسیده است». (۴)

بدون تردید، از آنجا که تمام آنچه از سوی خداوند نازل شده، نزد ائمه (علیهم السلام) است، تسلیم شدن در برابر آنها، یعنی گردن نهادن به تمام آن امور.

جز آنچه آوردیم، روایات دیگری نیز هست که بر وجوب تسلیم بودن در برابر خدا، پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) دلالت می کند.

پس لازم است هر گاه وجود امری از سوی خداوند، به طرق علمی ثابت گردید، آن

۱- نساء: ۶۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۹۱.

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۹۱.

ص: ۶۴

را انکار نکنیم و به دلیل غریب بودن یا از سر استحسان، اجتهاد، ادعاهای واهی و مانند آن، از آن روی نگردانیم.

در عقاید، دلیل کافی باید داشت

در اعتقاد و التزام به امری، باید دلیل اقامه و علم حاصل نمود و نباید خود را به دامن ظن و ادعاهای بدون گواه و بصیرت انداخت که این، حرام است و به ضرورت دین، افترا بستن به خدای متعال، بلکه قبیح ترین افترا و حرام ترین گناه به شمار می آید.

خداوند می فرماید:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (اسراء: ۳۶)

پیرو چیزی مباش که بدان آگاهی نداری؛ زیرا گوش و چشم و دل - هم - بازخواست خواهند شد.

نیز می فرماید:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (حاقه: ۴۴ - ۴۷)

اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما هم با قدرت او را می گرفتیم و شاهرگش را قطع می کردیم و کسی از شما نمی تواند [از مجازات او] در این میان، مانع شود.

همچنین می فرماید:

قُلْ إِنَّ الدِّينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ * مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (يونس: ۶۹ و ۷۰)

بگو: کسانی که به خدا دروغ می بندند، [هرگز] رستگار نمی شوند. آنها بهره ای [ناچیز] از دنیا دارند و پس از آن، بازگشتشان به سوی ماست، و عذابی سخت به جزای کفر ورزیدنشان، به آنها می چشانیم.

ص: ۶۵

وضوح مطلب، ما را از آوردن دلایل بیشتر بی نیاز می کند.

همچنان که اعتقاد به چیزی، بدون دلیل نارواست، اعتقاد به عدم آن نیز بدون دلیل، حرام است؛ زیرا افترا و سخنی از سر نادانی است. همچنان که اثبات امری، نیاز به دلیل دارد، نفی آن نیز دلیل می خواهد و نیافتن دلیلی بر وجود در نفی شیء کافی نیست. بلکه باید صبر کرد تا بود و نبود آن شیء با دلیل کافی و برهان یقینی آشکار گردد؛ دلیلی که بتوان در روز عرضه اعمال و رسیدگی به حساب بندگان، آن را به عنوان عذر موجه، در پیشگاه خدای متعال عرضه کرد.

اما در صورت تردید، لازم است توقف کنیم و به ایمان اجمالی و اعتقاد به آنچه خداوند مقرر فرموده بسنده نماییم که در این حالت، ندانستن عذر است و ما را در اعتقاد تفصیلی به امور، به توقف وامی دارد.

گفتیم که در اعتقاد قلبی و اقرار زبانی به حقیقت، کاوش و بررسی سرسختانه برای شناخت تفصیلی آن حقیقت لازم نیست، مگر در اصول دین که مورد بحث ماست و اعتقاد اجمالی در آن کفایت نمی کند. برای اعتقاد تفصیلی نیز، باید به جست و جو و بررسی دقیق و همه جانبه پرداخت.

ص: ۶۷

بخش اول: توحید

اشاره

ص: ۶۹

درآمد**اشاره**

منظور از توحید، یکتایی و شریک نداشتن خدای متعال در الوهیت و آفرینش و تدبیر عالم هستی است و سزاواری حضرت حق برای عبادت و اختصاص عبودیت به آن ذات مقدس، از نتایج آن به شمار می آید.

توحید، امری فطری و اساسی

باور به یکتایی خداوند در وجود انسان نهاده شده، هرچند انسان این امر را انکار کند و درباره آن مغالطه بورزد. ندای توحید همواره از اعماق وجود بشر بلند است و روح و روان او بی هیچ تکلفی، با حقیقت این معنا در هم پیچیده شده و احتیاج به آوردن استدلال و برهان نیست.

آن گاه که مشکلات و مخاطرات زندگی، شخص منکر و ستیزه گر را در برابر واقعیت ها به تنگ می آورد، پس خود را در برابر آن می بازد، تسلط بر خویش را از دست می دهد و چون نمی تواند حقیقت موجود در وجود خویش را پنهان دارد، جحد و انکارش را فراموش و بی اختیار به خدای تدبیرگر و توانا روی می آورد و در این گرفتاری های کمرشکن و تحمل ناپذیر به او پناه می برد، با او سخن می گوید و نیاز خویش را می طلبد آن چنان که نزد وی حاضر است و او را به چشم سر می نگرد.

ص: ۷۰

در این باره در قرآن کریم می خوانیم:

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ * ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (نحل: ۵۳ و ۵۴)

هر نعمتی که دارید، از سوی خداست. آن گاه چون زیانی متوجه شما شود، به او پناه می برید. [اما] هنگامی که سختی ها را از شما بردارد، عده ای از شما به پروردگار خود شرک می ورزند.

نیز می فرماید:

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (یونس: ۲۲)

چون زیان [و ناراحتی] به انسان برسد و در هر حالت که باشد - به پهلو خفته یا نشسته و یا ایستاده - ما را به دعا می خواند، اما هنگامی که رنج او را برطرف کردیم، چنان می رود که گویی هرگز برای رفع مشکل خود، ما را نخوانده است. بدین گونه، کردار فاسقان در نظرشان زینت داده شده است.

در جای دیگر می فرماید:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (اعراف: ۱۸۹ و ۱۹۰)

اوست که [همه] شما را از یک تن آفرید و همسرش را نیز از جنس خودش پدید آورد، تا به او آرام گیرد و هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت و با آن بار چندی زیست تا سنگین شد. آن گاه هر دو، خدایی را که پروردگارشان بود، خواندند که اگر فرزندی صالح به ما عطا کنی، از شاکران خواهیم بود. چون خدا به آنها فرزندی صالح عطا کرد، برای او شریک هایی از میان آنچه به آنها داده بود، قرار دادند. خداوند برتر است از آنچه همتای او قرار می دهند.

همچنین می فرماید:

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن لَّا أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (يونس: ۲۲)

اوست که شما را در خشکی و دریا به حرکت درآورد، تا آن گاه که در کشتی قرار گیرید و باد ملایمی به حرکتشان درآورد، شادمان می شوند، ناگاه بادی شدید می وزد و امواج از هرسو به آنها هجوم می آورد و در آن لحظه که یقین می کنند، هلاک خواهند شد، خدا را از روی اخلاص می خوانند که اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی، حتماً از سپاس گزاران خواهیم بود.

در حدیث است که شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا، به من بگوئید خدا کیست؟ زیرا عده فراوانی با من مجادله کرده اند و در این باره مرا به حیرت افکنده اند». امام (ع) فرمود: «ای بنده خدا، آیا سوار کشتی شده ای؟» گفت: «آری». فرمود: «آیا شده است که کشتی ات بشکند و نجات دهنده ای نباشد و شنا هم بلد نباشی؟» گفت: «آری». فرمود: «آیا در آن لحظات، در دل خود نیاورده ای که کسی هست که می تواند تو را از آن مهلکه خلاصی دهد؟» گفت: «بله». فرمود: «آن کس، همان خداوند قادری است که چون هیچ نجات دهنده ای نباشد، او نجات بخش است و به هنگام نبود دستگیران، به فریاد می رسد».

(۱).

صداقت پیامبر (ص) در ادعای نبوت، دلیلی بر توحید

علاوه بر این، باید گفت که دین بزرگ اسلام با رسالت پیامبر امین ما (ص)، به اصرار، مسئله توحید را مقرر ساخته و بر آن تأکید کرده است. هر دلیلی بر صداقت پیامبر (ص)

در نبوت و تبلیغ دلالت نماید، همچنان که در جای خود به آن خواهیم پرداخت، بی شک بر توحید نیز دلالت خواهد کرد؛ زیرا این امر در دین اسلام، اصلی مهم به شمار می آید و نخستین چیزی است که رسول خدا (ص) ادعا فرمود و مردمان را به اعتراف بدان فراخواند و قرآن مجید که معجزه ماندگار اوست، نیز بر آن تأکید کرده است. بلکه همه دین های الهی و برخی ادیان غیر الهی نیز اندیشه توحید و یگانگی خداوند را پذیرفته و بدان گردن نهاده اند.

اما اعتقاد به تثلیث که برخی از پیروان آیین مسیح بدان باور دارند، بعید است که به تعدد آفریدگار و تدبیرکننده هستی بازگردد. ظاهراً بر اساس این عقیده، خالق یکی است و با اقانیم (۱) و اصول سه گانه متحد شده است. از این رو، همه استحقاق عبادت و پرستش دارند. البته مرزبندی مقصود و منظور ایشان از تثلیث، بسیار مشکل و قابل تأمل است. افزون بر اینکه باور به تثلیث، از خود مسیحیت نبوده و بر آن عارض شده است و این امر، پس از توجیهی که کردیم، چندان مهم نخواهد بود.

با این همه بجاست که برای مؤکد نمودن دلیل و رفع بهانه ها و سد کردن راه بر منکران و معاندان، بر یگانگی و توحید الهی استدلال کنیم که بنابر گفته های پیشین، تنها دلیل در این باره، عقل است. همان طور که در مقدمه اهمیت آن را ذکر کردیم و گفتیم که ملاک در تشخیص حق و باطل، عقل است و بنابر مضمون روایات، حجت باطنی انسان به شمار می آید.

روشن است که توحید به دو مسئله برمی گردد: اثبات آفریدگار، و یکتایی و شریک نداشتن او. بنابراین، در دو فصل آینده به این دو مقوله خواهیم پرداخت.

۱- [جمع اُقنوم؛ در مسیحیت، هر یک از آب، ابن و روح القدس را گویند].

ص: ۷۳

فصل اول: اثبات آفریدگار عالم**اشاره**

در مقدمه استدلال بر این مطلب می‌گوییم:

اشیاء یا ممتنع اند، یا ممکن، یا واجب**اشاره**

هرگاه پدیده‌ای را در نظر بگیریم و آن را به پیشگاه عقل ببریم، عقل به سرشت خود وجود آن را به خودی خود، بدون دخالت امری دیگر، که بخواهد مانع از وجود آن پدیده شود، یا آن را ممتنع و ناشدنی می‌بیند، یا وجود آن پدیده را به خودی خود ممتنع نمی‌یابد و احتمال می‌دهد به سبب علت عارضی، وجودش ممتنع شود.

برای صورت نخست، اجتماع دو امر متناقض را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم؛ یعنی بود و نبود یا وجود و عدم. همچنان که برداشتن وجود و عدم از یک چیز در یک زمان، نیز امتناع دارد؛ زیرا هر چیزی بالاخره یا هست یا نیست، و عاقلانه نیست که یک شیء، در یک زمان هم باشد و هم نباشد. همچنان که نمی‌توان پذیرفت که یک شیء، نه باشد و نه نباشد.

نیز دو امر متضاد، مثل سیاهی و سفیدی و حرکت و سکون، در محل و زمان واحد، با هم جمع نمی‌شوند و اجتماعشان غیرممکن است. همچنین، فزود شدن عدد چهار و زوج شدن پنج، به این معنا که چهار به دو عدد متساوی بدون کسر منقسم نشود، و پنج

ص: ۷۴

به دو عدد متساوی بدون کسر تقسیم پذیر باشد، نیز امر ممتنعی است.

این موارد و سایر موارد مشابه، وقتی بر عقل عرضه شود، عقل فطرتاً تحقق آنها را منع و قاطعانه حکم می کند که به خودی خود، ناشدنی و ممتنع اند. این حکم عقل روشن است و انسان به فطرت خود، بدون زور استدلال، به آسانی آن را درک می کند و هر که زور گویانه آن را منکر شود، سزاوار بحث و گفت و گو نیست. بلکه باید او را با آنچه اختیار کرده، و ابگذاریم تا اگر توفیق با او یار بود، از خطای خود باز گردد. اما در صورت دوم که عقل وجود شیء را ممتنع نداند، به دو شکل می توان آن را فرض کرد:

واجب الوجود بی آغاز و جاودانه است

اول آنکه شیء ذاتاً و خودبه خود با وجود همراه باشد و از آن منفک نگردد؛ یعنی ذات شیء وجود را لازم داشته باشد. از چنین وجودی به «واجب الوجود» تعبیر می کنیم. این تعبیر در برابر نوع اول که به آن «ممتنع الوجود» می گوئیم، طرح می شود.

بر اساس این آموزه لازم است که اولاً: در وجود خود از دیگران بی نیاز باشد و به علت وجوددهنده نیازمند نباشد. ثانیاً: وجودش قدیم و بی آغاز و بدون منشأ، و نیز ماندگار و بی زوال و جاودانه باشد و هیچ انتهایی برای او نباشد؛ چون اگر قدیم و ازلی، یا جاودانه و بی زوال نباشد، عدم آن ذات، ممکن، بلکه در آینده حاصل یا تحقق شونده خواهد بود و این خلاف فرض ماست که آن را واجب الوجود دانستیم.

عکس این دو امر با هم، درباره نوع نخست، یعنی «ممتنع الوجود» صادق است؛ زیرا ممتنع و ناشدنی بودن وجود آن لازم دارد که عدم آن، ازلی و همیشگی باشد و این امری است کاملاً آشکار.

وجود اشیا ممکن، علت وجوددهنده می خواهد

دوم آنکه شیء به خودی خود، وجود را لازم نداشته باشد، بلکه همچنان که وجودش ممکن است، عدم و نبودش نیز امکان داشته باشد.

ص: ۷۵

چنین وجودی بی شک، باید حادث و در وجود خود، نیازمند غیر باشد؛ یعنی وجودش مستند به غیر باشد و از آن گرفته شده باشد و آن غیر، علت و سبب وجود آن به شمار آید. وجود این شیء، بدون علت غیر ممکن است؛ زیرا در این صورت چیزی که وجود آن را بر عدمش ترجیح دهد، وجود ندارد و هر یک از وجود و عدم، به تساوی برای ذات آن ممکن، قابل تحقق است.

به همین معناست سخن مشهوری که می‌گوید: هر اثری مؤثری می‌خواهد و به وجود آمدن پدیده‌ای بدون علت، محال است. منظور این گفته، آن پدیده‌ای است که هر یک از وجود و عدم در حقیقت امکان دارد، نه وجودی که به خودی خود واجب است و نه وجودی که به خودی خود ممتنع است.

ضرورت احتیاج اثر به مؤثر

اینکه هر امر حادثی به علت حدوث نیاز دارد و به خودی خود و بدون علت پدید نمی‌آید، مسئله‌ای بدیهی است که انسان فطرتاً آن را درک، با دل و زبان به آن اقرار و طبق آن عمل می‌کند. این واقعیت، در وضع و حال هر انسان باشعوری درباره پدیده‌های بزرگ و کوچک و باارزش و کم ارزش قابل مشاهده است.

می‌بینیم که عالمان و اهل معرفت، با وجود اختلاف در معارف - همچون طب، شیمی، فیزیک و مانند آن - وقتی پدیده‌ای را مشاهده می‌کنند که با علومشان ارتباط دارد، از اسباب و علل و خاستگاه آن تحقیق می‌کنند و به شناخت و ضبط و پی‌گیری علل این اسباب می‌پردازند و از این راه بر دانش خود می‌افزایند و سطح علمی خویش را در فنون مختلف تعالی می‌بخشند و این فرضیه را که پدیده‌ای بدون علت، حاصل شده باشد، هرگز بدان توجه نکرده و اهمیتی نمی‌دهند.

ایشان در این موارد، همچون عامه مردم عمل می‌کنند که هنگام درک پدیده‌ها از طریق آثار - حال این پدیده‌ها بزرگ و مهم باشد، همچون آتش گرفتن خانه و

جوشیدن جویبارها، یا کوچک و ناچیز مانند پلک زدن چشم‌ها و شکستن ظروف - به علل و اسبابی آشکار و نهانی که پشت همه این امور وجود دارد، شک نمی‌کنند و می‌دانند هیچ پدیده‌ای به خودی خود به وجود نمی‌آید یا معدوم نمی‌شود. هر کس لجاجت بورزد و علت در این امور را منکر شود، در موارد دیگری که به عنوان انسانی عادی، یا انسانی دارای ویژگی معرفتی خاص با آنها برخورد می‌کند، خود را متهم و تکذیب کرده است. این خود گواهی است بر اینکه این مسئله، از جمله ضروریات بدیهی عقلی است که خداوند به واسطه آن بر بندگانش احتجاج می‌کند و جز انسان‌های عنود و لجباز آن را منکر نمی‌شوند. بحث و گفت‌وگو با چنین کسانی نیکو نیست و انکار ایشان پس از قیام و وضوح ادله و حجت الهی، بی‌فایده خواهد بود.

وجود عالم باید بر علت ها استوار باشد

حال که مطالب پیش را دانستی، می‌گوییم: دنیایی که ما می‌شناسیم، با تمام اختلافات در مقدار و مراتب این شناخت، با حرکات مداوم و رویدادهای پی‌پی همچون روز و شب، بادهای باران‌ها، بیماری، شفا، آسایش، رنج، تولد، مرگ و دیگر پدیده‌هایی همراه است که از کثرت، قابل شمارش نیستند و عامه مردم یا عده‌ای خاص از دانشمندان، آنها را درک می‌کنند.

این عالم با همه حوادث و رویدادهایش، نمی‌تواند از مؤثر و علت ایجادکننده بی‌نیاز باشد؛ زیرا گفتیم که این ویژگی خاص «واجب الوجود»ی است که اگر باشد، ازلی و ابدی خواهد بود، درحالی که حوادث مذکور این گونه نیستند. پس باید آنها را از ممکنات به شمار آورد؛ ممکناتی که به علت ایجادکننده نیاز دارند، بلکه آنچه به وجدان درمی‌یابیم این است که این امور، به اسباب و عللی که درک می‌کنیم مستند هستند. مثلاً سوزندگی و نور از آتش برمی‌خیزد و باران از برخورد ابرها در جو آسمان پدید می‌آید و فرزند از پدر و مادر شکل می‌گیرد و... .

ص: ۷۷

اینکه به این اسباب و علل می پردازیم که خود نیز جزو پدیده ها و رویدادها و تابع اسباب و علل خویش اند، و به همین ترتیب از نردبان بلند اسباب و علل بالا می رویم و این صعود، در نهایت باید علتی ازلی که علت بی آغاز و به خودی خود بی نیاز از علت و سبب است منتهی گردد؛ زیرا این علت، ذاتاً واجب الوجود است و او کسی نیست جز خدای متعال و آفریدگار و تدبیرکننده این هستی. بنابراین، اگر وجود خداوند نامعلوم و مخفی باشد، این گونه می توان بر آن وجود، به صورت تمام استدلال کرد.

آری، در اینجا دو ادعا وجود دارد که ممکن است شخص منکر به یکی از آنها تمسک جوید. خوب است این دو ادعا و پاسخ آنها را برای متمیم فایده و شمول استدلال، بیان کنیم.

ادعای تسلسل علل تا بی نهایت

ادعای نخست: زنجیره علل و اسباب حوادث و ممکنات را می توان تا بی نهایت در ازل به عقب برگرداند، بی آنکه به علت و سببی ازلی و واجب منتهی گردد.

بی شک چنین ادعایی، باطل کننده خویش است؛ زیرا باز می گردد به اینکه هر پدیده ای را ممکن و حادث بدانیم و چون هر حادثی مسبوق به عدم است، لازم می آید هر پدیده ای در این سلسله مسبوق به عدم باشد؛ یعنی زمان های خالی و بدون پدیده، در این سلسله بتوان یافت، و این، با پیوستگی و تسلسل حوادث و علل از آغاز، ناسازگار و متناقض است.

سخن فلاسفه هم اشاره به همین مطلب دارد اینکه بارها گفته اند و از بدیهیات شمرده شده اند که «تسلسل و به هم پیوستگی علل، ممتنع و ناشدنی است»، بلکه حوادث باید از صفر و هیچ شروع شده باشد، که در این صورت آغاز و مبدأ حوادث به علت و سببی ازلی و واجب الوجود نیازمند خواهد بود، همچنان که گفته شد.

ادعای قدیم بودن ماده در این عالم

اشاره

ادعای دوم: این عالم از جهت اصل و ماده، قدیم و بی آغاز و واجب الوجود است، و بی آنکه ابتدایی داشته باشد، پیوسته در حرکت و دگرگونی و تغییر و تبدل بوده است.

به بیان دیگر: حوادث و رویدادهای نوبه نو که می بینیم، در حقیقت دگرگونی های صورت و شکل ماده اند و ماده، خود، ذاتاً، ازلی و واجب الوجود است و غیر حادث.

در این باره مثالی می زنیم: پس از اینکه آب بخار می شود، به صورت ابر درمی آید و در جو، با فعل و انفعالاتی که روی آن صورت می گیرد، به شکل قطرات باران فرو می ریزد. گاه نیز بالای کوه ها یخ می زند و پس از مدتی ذوب می شود و جویبارها را پدید می آورد تا مایه حیات انسان و حیوان و گیاه باشد. سپس مقداری از آن در زمین فرو می رود تا به دریا باز گردد یا طی فرایندی شیمیایی، به عناصر خود تجزیه شود و آن گاه در اثر واکنش های شیمیایی دوباره به آب تبدیل گردد و وارد دور دوم خود شود و پس از آن، دور سوم و این روند تا بی نهایت ادامه دارد.

این ادعا را به دو صورت می توان پاسخ گفت:

ادعای ازلی بودن ماده باطل است

اگر توضیح و تفسیر هستی به «حرکت ماده و دگرگونی آن بدون از بین رفتن ماده و جایگزین شدن چیزی دیگر به جای آن» کامل و صحیح باشد، بی شک برای مبنا قرار دادن «ازلیت ماده» و بی نیازی آن از علت و مؤثر، مجال و زمینه ای وجود ندارد؛ زیرا ماده ای که ازلی و واجب الوجود فرض می شود، اگر دارای شکل و صورت است، جدایی ماده از این صورت و به دنبال آن، آمدن صورت های دیگر بر آن محال خواهد بود؛ چرا که هیئت و صورت نخست، همچون خود ماده، ازلی و واجب است و گفتیم که شیء ازلی و واجب، همیشگی است و از بین نمی رود.

اما اگر این ماده هیئت و صورت ندارد، لازمه اش امری محال است؛ زیرا اولاً: ماده

هیچ گاه از صورت منفک و مجرد نمی شود و این مطلبی است روشن. ثانیاً: در صورتی که بتوان ماده را از صورت جدا و مجرد کرد، این جدایی مثل خود ماده، واجب خواهد بود و در این هنگام، تخلف از این امر، و تصور ماده پس از تجرد از صورت اولیه به صورت های مختلفه دیگر محال است؛ زیرا امر ازلی واجب الوجود، دائمی و ابدی است.

عروض صورت بر ماده علت می خواهد

اگر بتوان تصور کرد که ماده از ازل هیچ هیئت و صورتی نداشته و پس از آن، صورت ها بر آن عارض شده است، تصور صورت های پی در پی بر ماده، نیاز به علت و سبب تأثیرگذار دارد که ماده را به قبول آن هیئت ها و صورت ها و تبادل آنها واداشته است. در این صورت می گوئیم این سبب مؤثر چیست؟ آیا ازلی و واجب الوجود است یا حادث و ممکن. اگر بی آغاز و واجب الوجود باشد، همان خالق و تدبیرکننده عالم است و مدعا تمام و کامل می گردد. اما اگر آن مؤثر، ممکن و از جمله حوادث باشد، سخن را درباره این ممکن از سر می گیریم که این نیز نیاز به علت دارد و بدون شک، زنجیره علت ها نمی تواند تا بی نهایت ادامه پیدا کند، بلکه باید به علتی واجب الوجود منتهی گردد؛ چنان که گذشت.

اگر کسی ادعا کند که ماده در ازل عاری از صورت است و آن گاه صورت ها بر آن عارض می شود، پس این خود ماده است که برای خویش صورت می آفریند، بی آنکه در این کار به وجودی تأثیرگذار خارجی نیازمند باشد. این ادعا چنان باطل است که بی گمان هیچ عاقلی به آن رضایت نمی دهد؛ زیرا ماده ای که مسلماً کور و کر و بی عقل است، چگونه می تواند آن صورت ها را از خود بروز دهد و آثاری چنان پدید آورد؟! اگر انسانی عاقل مشاهده کند که تکه ای گل به پیکری بی روح تبدیل شده، یا پاره ای خشت، صورتی خاص پذیرفته، آیا خواهد پذیرفت که بگوید: این گل به خودی خود تبدیل به پیکر شده و این پاره خشت بدون کار یک خشت زن، بدین شکل درآمده

ص: ۸۰

است؟! هرگز!

اساس سخن گزیده فلاسفه در استدلال به حدوثِ عالم، در همین مطالب است که می گویند: هستی متغیر است و هر تغییری حادث؛ پس هستی حادث است.

خلاصه سخن اینکه: مسئله حدوث و خلقت عالم و احتیاجش به علت تأثیرگذار و واجب الوجود و بی نیاز از علت، از مسائل اساسی عقلی است که انسان ها، با فطرت خود آن را درمی یابند و نمی توانند از آن رهایی یابند؛ هرچند آدم های لجوج آن را انکار کنند و عنادورزان، برضد آن تعصب بورزند. و هرگاه وجه استدلال بر این حقیقت، بر مردم کاملاً روشن نباشد، می توانند در این باره بر عقل فطری خود اعتماد نمایند.

سیر حرکتی هستی، در فیلمی سینمایی

در روزگاری که الحاد و خداناباوری آوازه ای داشت، چون از سوی یکی از قدرت های بزرگ جهانی حمایت می شد، یکی از مارکسیست ها مصاحبه ای کرده بود. این شخص در گفته های خود اعتراف می کرد که نظریه مارکسیسم در تفسیر هستی و وجود آن دست خالی است و حرفی برای ارائه ندارد. وی در توضیح سخن خود، به این مثال تقریبی تمسک جست که اگر سیر حرکت نظام هستی را در فیلمی سینمایی به تصویر کشیم، سپس آن را از آخر به اول تماشا کنیم و در جست و جوی ابتدای هستی، از اکنون به گذشته بازگردیم، به کجا خواهیم رسید؟

این سخن و مثال، پیامی رسا دارد و عبرتی است برای عاقلان تا درباره آغاز هستی و وجود آن اندیشه کنند.

وحدت نظام هستی، و ظرافت و شکوه آن

آنچه این حقیقت بزرگ را بیش از پیش متجلی می سازد، ظرافت و استحکام و هماهنگی آفرینش، شکوه و وحدت نظام هستی و عجایب و شگفتی های آن است؛ به گونه ای که دیده عقول را خیره و عاقلان را متحیر می سازد و فرد را نه تنها در برابر

ص: ۸۱

وجود آفریدگارِ مدبر، بلکه در مقابل عظمت، حکمت و قدرت بی نهایت و احاطه همه جانبه او، به فروتنی و اقرار وامی دارد.

در ملاحظه هستی و تدبیر در آن، نخست به انسان بنگر از آن روز که پدید می آید تا زمانی که زندگی اش به پایان می رسد و بیندیش در ظرافت های پیکرش و در ادراک و سخن گفتنش و عواطف و احساس ها و غرائز و عقلش، و در بیماری، و درمان او و... سپس به همین شیوه، در حیوانات، گیاهان، آب و هوا، رودها، دریاها، کوه ها، دره ها و لایه های جوی، ستارگان و سیارات شناور در فضا بیندیش و در دیگر نشانه های خیره کننده و شگفتی های شکوهمند خلقت که زبان معاندان را بند می آورد و برای هیچ کس جای خرده گیری و عذری نمی گذارد.

در هر پدیده ای برای او نشانه ای است که نشان می دهد او خداوند یگانه ای است

نمونه ای از بیانات قرآنی، درباره آیات الهی

خدای تعالی می فرماید:

ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ * الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُيْلَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (سجده: ۵-۷)

او دانای پنهان و آشکار، و شکست ناپذیر و مهربان است. آن که هر چیز را نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغازید. سپس نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز به وجود آورد.

نیز می فرماید:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُيْلَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (مؤمنون: ۱۲ - ۱۴)

ما انسان را از گلِ خالص آفریدیم. سپس او را به صورت نطفه ای در قرار گاهی

ص: ۸۲

مطمن (رحم) قرار دادیم. سپس نطفه را به علقه (خون بسته) تبدیل کردیم، و علقه را به مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده)، آن گاه مضغه را استخوان‌هایی گردانیدیم، و بر استخوان‌ها پرده گوشت پوشانیدیم و با آفرینشی دیگر به آن موجودیت دادیم. پس بزرگ است خدایی که نیکوترین آفرینندگان است.

در جای دیگر می‌فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (بقره: ۱۶۴)

بی شک در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، و کشتی‌هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان فرو می‌فرستد تا زمین مرده را بدان زنده سازد و انواع جنبندگان را در آن پراکند، و [همچنین] در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، عبرتی است برای خردمندان.

نیز می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ * يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (نور: ۴۳ و ۴۴)

آیا ندیدی که خداوند ابرها را می‌پراکند و با هم می‌آمیزد و سپس آنها را متراکم می‌سازد؟! آن گاه می‌بینی قطرات باران را که از میان ابر فرو می‌ریزد و از آسمان - از کوه‌هایی که در آن است [ابرهایی که همچون کوه‌ها انباشته

ص: ۸۳

شده اند] - دانه های تگرگ نازل می کند و با آن، هر که را بخواهد زیان می رساند و از هر که بخواهد، این زیان را برمی دارد، نزدیک است درخشندگی برق آن، حس بینایی را ببرد. خداوند شب و روز را دگرگون می سازد. در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت.

نیز می فرماید:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (لقمان: ۱۰)

آسمان ها را بدون ستونی که ببینید، آفرید و بر روی زمین کوه هایی افکند تا شما را نلرزاند [و جایگاه شما آرام باشد] و از هر جنبه ای در آن منتشر ساخت و از آسمان آبی نازل کردیم و به وسیله آن گیاهان نیکوی گوناگون در آن رویانیدیم.

همچنین می فرماید:

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ * وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسِينًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (نحل: ۶۶ - ۶۹)

در وجود چهارپایان برای شما عبرتی است؛ از درون شکم آنها از میان سرگین و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم. از میوه درختان نخل و انگور، شیرینی ها و روزی خوب و پاکیزه به دست می آورید که در این، عبرت روشن است برای خردمندان. پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که در کوه ها و

ص: ۸۴

درختان و داربست های چوبی، منزل کن، آن گاه از تمام میوه ها بخور و راه هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده، آرام بپیم. از درون شکم آنها نوشیدنی های رنگارنگ خارج می شود، و شفای مردمان در آن است. به یقین در این امر، عبرتی است برای اندیشمندان.

و دیگر نشانه های خیره کننده الهی و نعمت های ظاهری و باطنی او که آیات کریمه قرآن و احادیث شریف متعرض آنها شده اند و عوام و خواص از مردم، آنها را درک می کنند.

گذشت زمان و تجلی عظمت آفریدگار

با گذشت زمان و روند رو به رشد علوم و معارف، بسیاری از نظام های وسیع و پردامنه هستی و اسرار آن، مانند قانون جاذبه، نیروی الکتریسته، امواج صوتی و غیر صوتی، انواع تابش ها، انرژی هسته ای، ویژگی موجودات گوناگون زنده و موارد دیگر، کشف می گردد و عالمان و دانشمندان، در برابر این عظمت، نظم و شکوه، حیرت زده می شوند و خود را خوار و ذلیل می بینند و در مقابل بزرگی و حکمت آفریدگار عالم، سر تعظیم فرود می آورند و فروتنانه به آن اقرار می کنند.

خدای تعالی می فرماید:

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاٰفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ اَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اَنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (فصلت: ۵۳)

به زودی نشانه های خود را در آفاق هستی و نفوس خود ایشان، نشانشان می دهیم، تا برای آنان آشکار گردد که خدا حق است. آیا [در استدلال بر وجود حق] کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی شاهد و گواه است.

اینک، با تمام آنچه بیان کردیم، هیچ انسان منصفی پیدا نخواهد شد که در وجود آفریدگار عالم و قدرت مطلقه و احاطه علمی و حکمت عظیم او متوقف شود و به آن

ص: ۸۵

اقرار نکند. پس هر کس، باز بر شک و تردید و انکار خود پای بفشارد، باید او را به خود و اندیشه نادرستش وا گذاشت که بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ؛ «انسان به خویشتن بصیرت و آگاهی کافی دارد» (قیامت: ۱۴) و حساب چنین کسی بر عهده خداست و او، برای این حسابرسی کافی است.

فصل دوم: نفی شریک از خدا

اشاره

یعنی آفریدگار هستی یکی است و شریکی ندارد.

گفتیم که یگانگی و یکتایی خدای متعال مقتضای فطرت است و دین اسلام نیز آن را پذیرفته و از اصول بنیادین خویش قرار داده است. پس دلایلی که اسلام را ثابت می کند، اثبات این حقیقت را نیز بر عهده دارد.

استدلال بر توحید خداوند، و نفی شریک از او

با وجود حکم فطرت به توحید، مطالبی که پیش تر درباره واجب الوجود ازلی گفتیم و اینکه چنین وجودی باید بی نیاز از غیر خود باشد، خود دلیلی است بر یگانگی آن وجود.

توضیح مطلب اینکه اگر واجب الوجود متعدد باشد، همان گونه که همه آنها دارای جهت مشترکی هستند که اقتضای «وجوب وجود» آنها را دارد، هر یک از آنها ویژگی های منحصر به فردی دارند که آنها را از یکدیگر متمایز کرده و به عنوان حد و مرزهای وجودی، از یکدیگر جدای شان می سازد. این حد و مرزها، غیر از آن جهت مشترک، یعنی «وجوب وجود» اند و از آنجا که پدیده های محدود، به حدود خویش نیازمندند - چون قوام وجودی آنها به آن حدود است - پس هر یک از آن واجب الوجودها به حدود زائد بر جهت مشترکشان؛ یعنی وجوب وجود، احتیاج دارند

ص: ۸۸

و این با مطلبی که پیش تر گفتیم نمی سازد که واجب الوجود ازلی باید از غیر خود مستغنی و بی نیاز باشد.

بنابراین، فرض حد و مرز برای واجب الوجود، به مقتضای تعدد، لازمه اش نیازمندی و حدوث آن است و با ازلی بودن و وجوب وجود او منافات دارد.

به بیان دیگر: تعدد واجب الوجود، به گونه ای که مثلاً دو تا باشند، این را می طلبد که در یک چیز، یعنی وجوب وجود مشترک باشند و به وسیله چیزی دیگر غیر از مورد اشتراک، از هم جدا و متمایز شوند؛ چون اگر این تمایز و جدایی نباشد، تعددی در کار نخواهد بود.

فرض می کنیم که «الف» و «ب» دو واجب الوجودند و جهت مشترک بین آنها «ج»، و جهت امتیازشان در «الف» «د»، و در «ب» «ه» است. بر این فرض، «الف» عبارت است از «ج د»، و «ب» عبارت است از «ج ه». از آنجا که مرکب به اجزاء خود نیاز دارد، «الف» به «ج» و «د» محتاج است و «ب» به «ج» و «ه»، درحالی که احتیاج هر یک از این دو به اجزاء خود، با وجوب وجود و ازلی بودن آنها نمی سازد و سازگار نیست.

پس معلوم گردید که واجب الوجود نمی تواند متعدد باشد. همچنان که هم یگانه و هم مرکب نیز نمی تواند باشد؛ زیرا مرکب به اجزای خود احتیاج دارد، درحالی که واجب الوجود باید بی نیاز از غیر باشد. پس واجب الوجود باید از تمام جهات، بسیط و غیر مرکب باشد.

امیرمؤمنان (ع) در یکی از خطبه هایش، به همین مطلب اشاره کرده، می فرماید: «هر که او را محدود نماید او را شمرده است و هر که او را بشمارد، ازلیتش را باطل کرده است» (۱).

این حقیقت بارها در احادیث امام (ع) و دیگر ائمه (علیهم السلام) وارد شده که ترکیب و حد و مرز را از خدای متعال نفی می کند.

در قرآن کریم و کلام معصومین - صلوات الله علیهم - به اموری اشاره شده که مؤکد توحید و یکتایی خداوند است:

اتقان و هماهنگی در آفرینش، دلیل بر توحید

اول: استواری و انسجام آفرینش؛ در خلقت الهی هر چیزی در جای مناسب خود قرار گرفته و طبق نظامی کامل و پیشرفته که هیچ ناهماهنگی و ناسازگاری در آن راه ندارد، آفریده شده، بی آنکه پدیده‌ها در یکدیگر اثر بگذارند و زیان و آسیبی به بار آورند. بلکه در بیشتر موارد، بقا و مصلحت بعضی بر وجود بعضی دیگر متوقف است و چرا این گونه نباشد، درحالی که عقل پدیدآورنده این عالم پهناور با موجودات بی شمار آن، یکی است و بر همه چیز احاطه دارد و هستی را طبق نظام و برنامه‌ای که به صلاح و مصلحت آن است، تدبیر می‌نماید.

اما اگر عقل‌های متعدد عالم را سامان دهند، در این صورت هر عقلی، برنامه و نظام خاص خود را دارد و در نتیجه آن نظام‌های ناهماهنگ و ناسازگار به وجود خواهد آمد که به اختلاف و چندرایی بین آنان منجر می‌شود و در نهایت کار به فساد و تباهی عالم خواهد انجامید. خدای تعالی می‌فرماید:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (انبیاء: ۲۲)

اگر در آسمان و زمین، جز الله، خدایان دیگری بود، تباه می‌شدند [و نظام جهان به هم می‌خورد] خدای پروردگار عرش از آنچه می‌گویند، منزّه است.

خدایان متعدد و جنگ قدرت

دوم: طبیعت دو قدرت هم‌آورد و رقیب، جدال و کشمکش تا حصول پیروزی یکی و شکست دیگری است. حال اگر خدایان متعدد باشند، بدون شک این رویارویی بین

ص: ۹۰

آنها پدید می آید و آثار مخرب آن در نظام هستی که آوردگاه آنان است، ظاهر خواهد شد؛ همچنان که خدای تعالی می فرماید:

بَلْ أْتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَمَذَهُبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (مؤمنون: ۹۰ - ۹۲)

آری حق را برای آنان فرستادیم، باز دروغ می گویند. خدا هرگز فرزندی برای خود برنگزیده است و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین بود، هر معبودی، مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کرد و بعضی بر بعضی دیگر برتری می جستند [و جهان هستی به تباهی کشیده می شد]، خداوند از توصیفی که آنها می کنند، منزّه است. او دانای نهان و آشکار، و برتر از آن است که برایش همتایی قرار دهند.

اگر خدا را شریکی بود، مردم را به سوی خود دعوت می کرد

سوم: اگر برای خدای متعال شریکی وجود داشت، مسلماً آن شریک مردم را به سوی خود دعوت می کرد و رسولانی می فرستاد که او را معرفی کرده و به مردم بشناسانند و دین و دستورات دینی اش را تبلیغ نمایند و نیز آیات و نشانه هایی را پشتیبان آن رسولان قرار می داد و حجت های روشنی بر صدق ایشان می آورد؛ چنان که خدای عزوجل، برای نشان دادن حقیقت خود و اینکه بندگان حق آن را به نیکی به جای آورند، چنین کرده است. در این باره در قرآن کریم می خوانیم:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (ذاریات: ۵۶ - ۵۸)

من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند. هرگز از آنان روزی نمی خواهم و نمی خواهم مرا اطعام کنند. بی شک این خداوند است که روزی می دهد و دارای قوت و قدرت استوار است.

به ویژه زمانی که رسولان، توحید و یگانگی خدای عزوجل را ادعا کرده اند، اگر خدایی جز خدای یکتا وجود داشت، سزاوار بود آن خدا نیز رسولانی از جانب خود می فرستاد تا جلوی این ادعا را بگیرند و حقیقت آن گونه که هست برملا گردد، اشتباه و گمراهی برداشته شود و انسان ها به ادای حق آن حقیقت، توفیق یابند. حال آنکه چنین امری رخ نداده است.

البته گروه هایی از مردم، برای توجیه دیدگاه خود درباره وضعیت عالم، خودخواسته خدایان متعددی را ادعا کرده اند، بی آنکه مدعی رسالت از سوی غیر خدای تعالی باشند و برای راستی و درستی کار خویش، دلیل های روشن بیاورند. پس تمام ادعاهای ایشان، نه تنها به دلیل نبود برهان و دلیل مردود است، بلکه به اندازه ای سست بنیاد و مخالف عقل است که بسیار نفرت انگیز، پوچ و زشت و مسخره می نماید.

امیر مؤمنان - صلوات الله علیه - در وصیت ارزشمند خود به فرزندش، امام حسن مجتبی (ع)، می فرماید:

فرزندم، بدان که اگر برای پروردگارت شریکی بود، رسولانش نزد تو می آمدند و تو آثار قدرت و حکومتش را می دیدی و افعال و ویژگی هایش را می شناختی. اما خدای عالم یگانه است، همچنان که خود توصیف کرده است. هیچ کس در مملکت داری او نزاعی ندارد و هیچ گاه از بین نمی رود و همیشه خواهد بود. بدون آغاز و انجامی، اول است پیش از اشیاء و بدون پایان است پس از اشیاء. بسیار برتر از آن است که پروردگاری اش با احاطه فکر و اندیشه، ادراک شود. (۱)

آنچه گفتیم، در استدلال بر توحید خداوند و اثبات آن رسا و کافی بود و با وجود آن، مجالی برای توقف و بی توجه بودن انسان عاقل و منصف در این باره، باقی نمی ماند؛ چه رسد که بخواهد این مطلب را انکار کند.

در اینجا، ذکر دو امر دیگر بجاست:

ص: ۹۲

یک: مطالب گذشته، شریک مستقل از خداوند را، که وجودش از وجود او بی نیاز است، نفی می کند. درحالی که در برخی از ادیان، برای خداوند از مخلوقات خودش شریک قرار می دهند؛ خواه عاقل باشد، همچون عیسی (ع) که عده ای درباره او چنین ادعایی دارند یا غیرعاقل، مانند بت ها و گوساله سامری در بنی اسرائیل.

بطلان، بلکه احمقانه بودن این ادعا بسیار روشن است؛ زیرا معنا ندارد خدای سبحان چیزی را بیافریند که شریک او در فرمانروایی بر عالم باشد و حقی برابر حق او بر گردن بندگان داشته باشد؛ به گونه ای که همراه با خدای تعالی، به حق مورد پرستش قرار گیرد. خداوند می فرماید:

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (روم: ۲۸)

خداوند برای شما از خودتان مثلی می زند: آیا بردگان شما در آنچه روزی تان کرده ایم با شما شریکند تا در مال با شما برابر باشند و همان گونه که شما از یکدیگر بیم دارید، از آنها هم بیم داشته باشید؟ این چنین، آیات را برای خردمندان بیان می کنیم.

اعتقاد لازم، توحید است و بس

دو: آنچه به هر حال باید بدان اقرار کرد و اعتقاد به آن بر هر مکلفی واجب است، تنها توحید و یگانگی خداست، اگرچه اموری بیش از آن، مورد غفلت قرار گیرد. اینکه پیامبر (ص) در دعوت همگانی خود به توحید بسنده نموده است، نشان می دهد که در اینجا، افزون بر توحید، اعتقاد دیگری لازم نیست. البته انسان آگاه باید به کمال مطلق خداوند در علم، حکمت، لطف، رحمت، عدل، قدرت و... معتقد باشد؛ زیرا این امر از ضروریات دین است و آیات کریمه قرآن و روایات شریف ائمه اطهار (علیهم السلام) بر آن تأکید

ص: ۹۳

دارند و اصول عقلی و دینی آن را لازم می‌شمارند و شاید منظور از آنچه در برخی روایات دربارهٔ کمترین حدّ معرفت آمده، همین مسئله باشد. در روایت «فتح بن یزید» از امام صادق (ع) می‌خوانیم:

از آن حضرت دربارهٔ کمترین حدّ معرفت سؤال کردم، فرمود: «آن است که اقرار کنی غیر از خدای تعالی خدایی نیست و او مانند و نظیری ندارد و قدیم و ثابت و موجود است و مفقود نیست و هیچ پدیده‌ای به او نمی‌ماند». (۱)

و احادیث دیگری، به این مضمون. (۲)

۱- کافی، ج ۱، ص ۸۶.

۲- کافی، ج ۱، ص ۸۶؛ بحارالانوار، ج ۳، صص ۲۶۷ - ۲۶۹.

ص: ۹۵

بخش دوم: نبوت و رسالت

اشاره

ص: ۹۷

منظور از نبوت، نبوت پیامبر ما محمد (ص) فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم است که نبوتش خاتم پیامبری ها و رسالتش چیره و مسلط بر دیگر رسالت هاست.

پیش از بیان ادله مسئله و روش اثبات آن، پرداختن به دو امر دیگر طی دو بحث، بجا و سزاوار است:

فصل اول: نیاز بشر به رسولان

اشاره

خدای تعالی در وجود انسان و حیوان، غرائزی نهاده تا وضع زندگی آن دو را نظم و سامان ویژه ای ببخشد. با این تفاوت که این غرائز در حیوان، به صورت غریزی، خودجوش و به خودی خود عمل می کنند، البته در محدوده هایی که مصلحت نوعی این دسته از حیوانات، بدان بستگی دارد. اما آدمی در پیمودن مسیر غرائز خود و تسلیم شدن در برابر آنها اختیار کامل دارد و هیچ مانع و الزامی ندارد جز نیروی عقل و تشخیص درست از نادرست که خدای متعال به او بخشیده است. انسان می تواند با یاری آن، این غرائز را تحت سلطه خود درآورد و بر آنها فرمان براند؛ آن هم با دیدی وسیع و به دور از تعصب و در مسیر تکامل و پیشرفت خود در تمام جوانب زندگی، گام های بلند و استوار بردارد و بدین وسیله شایستگی صعود به قله های کمال، رسیدن به اوج ارزش ها، اخلاق، پاکی و طهارت را بیابد. البته اگر عقل خود را به کار گیرد و آن

ص: ۹۸

را در امور حیاتی خویش حاکم قرار دهد. همچنان اگر قضاوت عقل را نپذیرد و اسب چموشِ غرائز و خواسته های خویش را آزاد بگذارد، به حضيض گناه و پستی و ددمنشی افتاده و به خسران و هلاکت ابدی دچار می شود.

مناسبت بین عقل و تکلیف

خداوند انسان را به وسیله «عقل» از دیگر موجودات متمایز ساخت و بر حیوانات برتری اش داد و بدین کار او را اهلیت پذیرش مسئولیت عطا کرد و این بیانگر این است که حضرت حق وی را برای امری خطیر و بااهمیت و متناسب با نعمت عظیم عقل آماده کرده است؛ یعنی صعود به مرتبه ای که مورد خطاب و تکلیف الهی قرار گیرد و به دنبال آن، سزاوار حسابرسی و دریافت ثواب و عقاب شود؛ زیرا در این صورت است که آدمی از عقل خود برخوردار و بهره مند می گردد و از آن به بهترین شکل ممکن استفاده می کند.

تحقق این امر مهم، در گرو آن است که خداوند برای مردم رسولانی بفرستد تا تکالیف حق تعالی را به مردم برسانند و بار مسئولیت آن تکالیف را برعهده شان نهند. سپس با آیات و نشانه های آشکار و دلیل های روشن که مردمان را به تصدیق و پذیرش ایشان ملزم می سازد، رسولان خویش را پشتیبانی و حمایت کند.

قاعده لطف و بعثت انبیا

بدون شك لازمه قاعده لطف که متکلمان آن را بیان کرده اند، وجوب بعثت انبیا از سوی خدای عزوجل است؛ البته نه به این معنا که حق تعالی از سوی دیگری، بدین کار مجبور شده و در قبال آن مسئول باشد؛ به گونه ای که اگر پیامبری نفرستد، بازخواست شود؛ زیرا خداوند بلندمرتبه تر از این امور است و لا یُسئِلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسئِلُونَ؛ «از آنچه می کند پرسیده نمی شود و دیگران بازخواست می شوند» (انبیاء: ۲۳) بلکه وجوب

مذکور بدین معناست که کمال مطلق الهی و حکمت او اقتضا می‌کند که بر بندگان خود لطف نماید. پس لطف بر خداوند لازم است به مقتضای کمال و حکمتش، نه به وجوبی از سوی دیگران و بازخواست غیر. این مطلب با توجه به امور ذیل، روشن می‌گردد.

۱. گفتیم که غرایز انسان، برخلاف غرایز محدود و مرزبندی شده حیوانات، آزاد و بی مهار است و این سبب می‌شود که گاه آدمی در اثر پیروی بی چون و چرای این غرایز، به خود و جامعه اطرافش ضرر و زیان برساند؛ ضرری که گاه تا حد تباهی، بلکه ویران‌گری و نابودی می‌رسد و ارزش‌ها، اخلاقیات و فضائل را تهدید می‌کند و فرد و جامعه را به ورطه پستی‌ها، بی بند و باری‌ها و رذالت‌ها فرو می‌کشانند.

۲. انسان با داشتن نعمت عظیم عقل و توانایی تمییز حق از باطل می‌تواند بر خواهش‌های نفسانی خود غالب شود و به مراتب والای کمال دست یابد و در کرانه‌های پهناور خیر، صلاح، پاک‌ی، عفت، ارزش و اخلاق به پرواز درآید و اوج بگیرد.

۳. انسان در تشخیص مصلحت خود، نادان و دارای نقص ذاتی است؛ چه رسد به اینکه بخواهد مصالح جامعه انسانی را یک به یک دانسته و امور آن را به کامل‌ترین صورت نظم و سامان بخشد. این مطلب بسیار روشن است و نیاز به دلیل ندارد. از سوی دیگر، با نگاه به قوانین و برنامه‌های وضع شده بشری، به خوبی معلوم می‌شود که این قوانین هرگز توان رفع مشکلات مردم و تنظیم امورشان را ندارد، بلکه در بیشتر موارد، ابزاری در دست قدرتمندان می‌شود تا به اسم قانون علیه ضعیفا و مظلومان استفاده شود. از این رو، مشکلات اجتماع انسانی، در این خراب‌آباد دنیا روز به روز رو به افزایش بوده و متراکم‌تر شده است و چیزی نمانده تا با شدت و حدت خود، جوامع را ویران و تباه کند.

با توجه به همه این امور، حکمت الهی و رحمت او در حق بندگان، اقتضا می‌کند که خداوند ایشان را به خیر و نیکی فرمان دهد و از شر و بدی باز دارد و اسباب صلاح و هدایت آنان را به راه مستقیم نشانسان دهد که تنها او به تمام امور آگاه است و به آنها

ص: ۱۰۰

احاطه دارد.

در مرحله بعد، بر اطاعت مردمان پاداش می دهد و بر معصیتشان عذاب آتش، تا بیشتر و بهتر، از پروردگارشان پیروی نمایند و اینجاست که عقل، کامل ترین نقش خود را در پذیرش مسئولیت الهی به انجام می رساند.

اگر خداوند انسان ها را با خواسته های گوناگونشان به حال خود وامی گذاشت و به ارشاد و تکلیف کردنشان نمی پرداخت، بی شک آنان را از نعمت هدایت و اصلاح - که بسیار بدان نیازمندند - محروم می داشت و عقل، از انجام وظیفه اش باز می ماند. در این صورت، عطای آن به انسان، نه تنها امری بیهوده و خالی از فایده به شمار می آمد، بلکه باری بر دوش انسان می شد؛ زیرا توان و قدرت شرافرینی و تبهکاری را در وی می افزود، بی آنکه کسی یا نیرویی او را از این کار باز دارد و مانع شود و این، هیچ گاه با حکمت خدای متعال و دلسوزی اش برای بندگان سازگار نبود.

شاید این سخن خدای تعالی به همین واقعیت اشاره دارد، آنجا که می فرماید:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ (انعام: ۹۱)

قدر خداوند را آن گونه که باید، نشناختند، وقتی که گفتند: خداوند بر هیچ انسانی، چیزی نازل نکرده است.

و نیز می فرماید: أَفَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ «آیا گمان می کنید شما را بیهوده خلق کرده ایم و به سوی ما باز نمی گردید؟» (مؤمنون: ۱۱۵)

هدایت مردم، تنها با فرستادن رسولان

با توجه به مطالب پیش گفته، از آنجا که خدای عزوجل برتر از آن است که با آفریدگان خود، مستقیماً در ارتباط باشد و با آنها معاشرت نماید، به ناچار باید از خود آنان، رسولانی به سوی شان گسیل دارد تا با آنان هم نشین و هم سخن شوند و برای شان از خدای تعالی بگویند و امر و نهی و بایدها و نبایدهای الهی را به آنان برسانند؛

ص: ۱۰۱

میچنان که فرمود:

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لئَلَّا يُكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (نساء: ۱۶۵)

پیامبرانی بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا پس از آمدن رسولان، مردم را در مقابل خداوند، حجتی نباشد. و خداوند همیشه شکست ناپذیر و حکیم است.

در روایت فضل بن شاذان، در علل الشرائع، از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود:

اگر کسی بگوید که چرا مردم باید به خدا و رسولان و حجت‌ها و آنچه از سوی خداوند آمده اقرار نمایند، در جواب می‌گوییم: «به علت‌های بسیار؛ از جمله اینکه اگر کسی به خدای عزوجل اقرار نرزد، به دنبال آن از گناهان دوری نکند، از ارتکاب به گناهان بزرگ نپرهیزد، و در آنچه می‌خواهد دیگران را ملاحظه ننماید و تباهی و ستم را لذت بخش بیابد، هرگاه مردم چنین رفتار کنند و هر که هر چه را بخواهد و هوای نفسش بطلبد، بدون ملاحظه دیگران آن را انجام دهد، در این صورت، همه مردم فاسد می‌شوند، بر یکدیگر می‌جهند، ناموس و اموال هم را غصب می‌کنند، بر خون‌ها و زنان و بچه‌ها دست تعدی می‌کشایند و به ناحق، بی‌جرم و گناه یکدیگر را می‌کشند و این، فروپاشی دنیا و هلاکت مردمان و فاسد شدن کشته‌ها و نسل‌هاست.

علت دیگر این است که خدای عزوجل حکیم است و کسی را حکیم نگویند و به حکمت وصف نکنند، مگر آنکه مانع از فساد و تباهی شود و امر به صلاح و امور شایسته کند و از ظلم و ستم پرهیزاند و از گناهان و معاصی نهی نماید و...» .

اگر بگویند چرا خداوند معرفت رسولان و اقرار به ایشان و گردن نهادن به اطاعت از آنان را بر مردم واجب گردانید، می‌گوییم: «زیرا از یک سو در وجود

ص: ۱۰۲

انسان‌ها و قوای جسمی و روحی آنان چیزی نیست که به کمک آن بتوانند مصالح خویش را تکمیل و تأمین نمایند، و از سویی دیگر، آفریدگار عالم برتر از آن است که دیده شود، و ضعف و ناتوانی مردم از درک حضرت حق، امری است روشن. از این رو چاره‌ای نبود جز اینکه فرستادگانی معصوم میان خدا و بندگان واسطه شوند تا امر و نهی او را به ایشان برسانند و آنان را به آنچه مایه جلب منافع و دور کردن ضررهاست، آگاه سازند و . . .» (۱).

در اینجا روایات دیگری مشابه این روایت وجود دارد که به دلیل تنگی مجال، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

۱- بحارالانوار، ج ۶، صص ۵۹ و ۶۰؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، صص ۹۷ و ۹۸.

ص: ۱۰۳

فصل دوم: مدت رسالت**اشاره**

بدون شك نبوت و رسالت، در صورتی می تواند مسئولیت خود را به انجام رساند و حجت خدای متعال بر بندگان قرار گیرد که نشانه هایشان همواره باقی باشد و پیامش روشن و مشخص در دسترس انسان ها قرار گیرد و صدایی قابل دریافت و شنیدن از آن به گوش رسد. اما اگر پیامش به انحراف افتد و صدایش به خاموشی گراید و آن گونه که هست شنیده نشود، بقای صورت و پوسته آن بی فایده، بلکه گاه باری بر دوش اجتماع خواهد بود؛ یعنی ابزاری در دست ظالمان و زورگویان می شود که به اسم دین، در راستای ترویج ظلم و فساد، از آن بهره برداری کنند. در این صورت به نبوتی دیگر که بار رسالتی حقیقی را بر دوش دارد، نیاز خواهد شد.

نو شدن نبوت ها همگام با تحولات اجتماعی

همچنین، هرگاه اوضاع جامعه انسانی دگرگون و متحول شود، به گونه ای که مصالح و مفاسد جابه جا شود و فرد و جامعه برای سامان دهی کار خود، به روشی جز آنچه در رسالت پیشین وجود داشته، محتاج گردند، چاره ای از نو شدن نبوت و رسالت مناسب با تحولات جدید و نیازهای روز نخواهد بود.

ازاین رو، پیامبران گذشته همواره به رسولان و پیامبران پس از خود که رسالتی نو و

ص: ۱۰۴

نسخ‌کننده رسالت ایشان را بر عهده داشته اند، بشارت می دادند. این رسالت جدید، نیازهای جامعه را برطرف می ساخت و پس از دوره مأموریت خود، حجت الهی بر مردمان به شمار می آمد. فرجام یافتن نقش رسالت ها دو علت عمده داشت:

۱. نشانه ها و آثار آنها کهنه می شد و از میان می رفت؛

۲. یا با وجود تغییرات و تحولات اجتماعی، این رسالت ها توان اصلاح امور و برآوردن نیازهای گوناگون و روزآمد فرد و اجتماع را از دست می دادند و بی فایده می شدند. تأثیر این دو علت، گاه به تنهایی بوده و گاه با هم.

دعوت اسلام در هنگامه ای مناسب

با نگاهی دقیق و منصفانه درمی یابیم که دعوت دین بزرگ اسلام در زمانی بسیار مناسب صورت گرفت؛ زیرا هیچ دین آسمانی دیگری وجود نداشت که ادعای دعوت و اصلاح جامعه، نزدیک ساختن مردم به خدا و گزاردن نقش یک رسالت مطلوب را داشته باشد.

تنها ادیان مورد اعتنایی که در هنگامه ظهور اسلام وجود داشتند، یهودیت و مسیحیت بودند که آنها نیز با تحریف ها و تباهی های فراوان، کاملاً مسخ شده بودند و بازیچه دست سخن گویان و رهبران ظاهری و وسیله ای برای تأمین مصالح ایشان به شمار می آمدند؛ بی آنکه بتوانند نقش خود را به درستی در هدایتگری جامعه انسانی و مقرب ساختن آن به خدای متعال، و اصلاح دین و دنیای آن ایفا کنند.

یهودیت و مسیحیت

در آن روزگار، دین یهودیت از دینی عمومی و مصلح اجتماع به دینی قومی و تنگ نظرانه تبدیل شده بود، و برای عده اندکی که ادعا می کردند قوم برگزیده خدایند، دستاویزی بود تا هرگونه جنایتی مرتکب شوند و برای حاکم شدن و دستیابی به مصالح و مطامع شان، هر راه نادرست و غیر انسانی را بیمایند.

اما دین مسیحیت، اگرچه هنوز دینی برای عموم به شمار می‌رفت، ولی کارکرد اجتماعی-اصلاحی خود را از دست داده و در مجموعه ای از آداب و رسوم و رهبانیت اغراق آمیزی که شایستگی ورود به دنیای واقعی و عملی شدن در عرصه اجتماع را نداشت، خلاصه شده بود. از سوی دیگر این دین، دست حاکمان و پادشاهان را باز گذاشته و امور مردم و اجتماع را کاملاً به آنان سپرده بود. آنان نیز هر چه می‌خواستند با مردم کردند و به هر طریقی که خواهان آن بودند، با مشکلات و گرفتاری های آنان برخورد کردند و هیچ کس و هیچ چیزی مانع شان نمی‌شد. گذشته از آن اعمال ایشان از سوی متولیان دین مسیحیت، تأیید شده و متبرک می‌گردید؛ همچنان که گفته‌اند: «کار قیصر را به قیصر، و کار خدا را به خدا واگذارید». (۱)

در عهد جدید، در این باره آمده است:

همه باید در برابر سلاطین حاکم تسلیم باشند؛ زیرا سلطان از سوی خداست و سلاطین مرتبه ای از مراتب الهی اند. هر کس با سلطانی مخالفت ورزد، با مقام و مرتبه خدایی مخالفت ورزیده و به زودی به حسابش رسیدگی می‌شود. بدون شک حاکمان را در مقابل اعمال درست و نادرست شان هیچ ترسی نیست. (۲)

این کلمات، علاوه بر تحریفی که در عقیده به بار می‌آورد، به شرک نیز منجر می‌شود. گذشته از اینکه در همین کتاب (انجیل)، نسبت های ناروایی، چون انجام دادن زشتی ها و گناهان، به خداوند، ملائکه مقرب و پیامبران و رسولان الهی داده شده و این ظلمی عظیم در حق حقیقت مقدس دین است و این افزون بر خطراتی است که از این رهگذر، متوجه جامعه انسانی می‌شود؛ همچون: نخست، حرمت دین و شخصیت های بزرگ آن را نزد آدمیان ساقط می‌کند و اسباب خروج از دین و کفر مردمان و تحقیر تعالیم دینی را فراهم می‌سازد. دوم، توجه گناه و انگیزه های گناه کاری را جامعه عمل می‌پوشاند.

۱- انجیل مرقس، اصحاح دوازدهم؛ انجیل متی، اصحاح بیست و دوم.

۲- رساله بولس پیامبر به اهل روم، اصحاح سیزدهم.

ص: ۱۰۶

بدون شک چهره های برجسته یک دین، پیشوایان دینداران و پیروان آن دین به شمار می آیند که مایه هدایتند و مردم دنباله رو آنان هستند و شیوه زندگی ایشان را دلیل دینداری خویش می دانند. قانون گذاری در مسیحیت نیز این گونه است. این امر به کنیسه ها و کلیساها واگذار شده و بزرگان این آیین، هرچه را بخواهند، قانون قرار داده و هرچه را اراده کنند، تغییر می دهند و به دلخواه خود، مطالبی از کتاب های دینی را حذف می کنند. در این صورت، این دین، دین ثابت حق که از سوی خدای متعال فرو فرستاده شده، نخواهد بود. بلکه بازیچه ای است در دست عده ای اندک که هرگونه بخواهند آن را حاکم می سازند.

نتیجه آنچه گفته شد، این است که نشانه های دین حقی که از سوی خداوند نازل شده و رسول کریمش آن را برای مردم آورده است، تباہ می شود و تعالیم الهی آن، به آموزه هایی بی مایه و دست ساخته بشر تبدیل می گردد.

سخنی درباره تورات و انجیل

تورات و انجیل و دیگر کتاب ها و تعالیم آسمانی که اصول و قوانین دو دین یهودیت و مسیحیت و آموزه های راستین آن را در بر داشته اند، به دلیل نبود حاملان حقیقی به جایگاه نخستین خویش باز گردانده شده، یا عده ای خاص آنها را پنهان ساخته بودند تا مردم از آنها آگاه نشوند. درحالی که می دانستند مردم از دین حقیقی منحرف شده اند و در صورت اطلاع از تعالیم آن، به راه راست نمی آیند و هدایت نمی شوند. در نتیجه از کتاب های این دو دین، جز نوشته هایی تحریف شده باقی نمانده است و هرچند نام اصلی بودن را به دوش می کشد، تهی از تعالیم آنها هستند و هیچ کس نمی داند چه وقت و چگونه نوشته شده اند. کتاب هایی مملو از تناقضات، خرافه ها، نسبت های ناروا و گمراهی هایی که هیچ تناسبی با مقام پروردگار و کمال او و تقدس رسولان و پیامبران و فرشتگان و اولیای الهی و آموزه های آنها ندارد، بلکه

ص: ۱۰۷

نفرت انگیز و مسخره می نماید و هیچ عقل و وجدانی آن را نمی پذیرد.

این مطالب برای کسی که در تورات و انجیل می نگرد، به روشنی دلیلی است بر تحریفات و تناقضات موجود در آنها و اینکه این کتاب ها، شایستگی هدایت بشر و نجات او از ظلمات جهل و گمراهی و دور کردنش از بدی و تباهی را ندارد.

اینها، واقعیت دوره ای از تاریخ بود که دین اسلام در آن ظهور کرد و مردمان سرگردان و حیرت زده را به تعالیم حیات بخش خود، در حیطه فردی و اجتماعی فراخواند. البته این واقعیت با تحولات و پیامدهای شگفت عصر ما، وضوح بیشتری یافته، به گونه ای که دیگر قابل تشکیک نیست؛ چه رسد به اینکه بتوان آن را انکار کرد.

آمادگی مردم برای شنیدن دعوت اسلام

واقعیت مذکور، طبیعتاً مردم را در فراغتی اعتقادی قرار می داد که آماده بودند دعوت جدید را بشنوند، در حجت هایش تأمل کنند، به تعالیمش رو نمایند و نقاط قوتش را بشناسند. سپس آن دعوت را بپذیرند و پاسخ گویند. علاوه بر آن، سبب می شد مردمان خردمند و با درایت، پیوسته در انتظار دینی جدید و در پی درک و بررسی آن باشند.

بدین ترتیب روشن می گردد که دعوت اسلام در هنگامه ای مناسب بروز یافت؛ هم از جهت نیاز به نبوتی که رسالتی آسمانی را عهده دار باشد، هدایت جامعه انسانی را در این ظلمات متکفل گردد، آن را به سامان رساند و رابطه آن را با خدای متعال تقویت نماید، و هم از جهت آمادگی مردم برای شنیدن و پذیرش آن نبوت.

یهودیت و مسیحیت دین های خاتم نبوند

در زمان ظهور اسلام، هیچ یک از دو دین پیش گفته، ادعای خاتمیت نداشتند. بلکه هر دو، به آمدن پیامبر و دینی بشارت داده بودند که خداوند به وسیله آن، مردم را از

ص: ۱۰۸

تاریکی های گمراهی و گناه و تباهی نجات می دهد و به وادی هدایت و رستگاری می رساند. این مطلب، امر بررسی و تحقیق از حقیقت و نظر در دلایل دین جدید را، پس از دریافت دعوت آن و ظهور تعالیم آن آسان می کرد؛ به ویژه درباره ملت ها و گروه هایی که جزو هیچ دین آسمانی نبودند؛ مانند بت پرستانی که دعوت اسلام در میان آنها آغاز شد و همچنین مجوسان.

پوچی و بی مایگی عقاید جاهلی این مردم و ناسازگاری آن با فطرت انسانی، بیشترین آمادگی را در آنان ایجاد کرده بود تا ندای دعوت آیین جدید را بشنوند و در دلیل های آن بیندیشند و در صورت تمامیت و توانایی اثبات خود، آن را پذیرا باشند.

گسترش اسلام

این پذیرش و گرایش، هم اکنون درباره دین عظیم اسلام تحقق یافته، به گونه ای که در مدتی اندک پس از آغاز دعوت آن، به طرز چشم گیری رو به گسترش نهاد و مردم، گروه گروه، بدان گرویدند و با وجود کوتاهی و تقصیر مسلمانان و عهده داران این دین و نقاط ضعف بسیار ایشان، دریافتند که دین اسلام، حق است و دلیل های روشن دارد و دعوتی است کامل و همسو با فطرت انسانی. اگر پاره ای مشکلات، نقایص و نقاط ضعف نبود، اسلام در همان قرن های اولیه سرتاسر عالم را فرا می گرفت و دینی جهان گستر می شد. بی شک خدا را اراده ای است که آن را محقق خواهد ساخت.

خدای تعالی وعده فرموده و وعده او حق است که:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (توبه: ۳۳)

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان غالب گرداند؛ هرچند مشرکان را خوشایند نباشد.

ص: ۱۰۹

نیز فرمود:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (انبیاء: ۱۰۵)

ما بعد از تورات، در زبور مقدر کردیم که زمین را بندگان صالح من، به میراث می برند.

حال که سخن به اینجا رسید، بر ما لازم است ادله نبوت خاتم و رسالت غالب بر دیگر رسالت ها، یعنی نبوت مولای مان محمد (ص) و رسالت او را بررسی نماییم؛ زیرا اثبات این نبوت با دلیل های کافی و براهین قاطع، امری است ناگزیر تا بدین وسیله حجتی آشکار بر مردم پدید آید «تا آن که هلاک [و گمراه] می گردد، از روی اتمام حجت باشد، و آن که زنده می شود [و هدایت می یابد]، از روی دلیل روشن باشد». (۱)

زمینه برای فصل بعد

پیش از این در مباحث مقدماتی، درباره نقش و اهمیت عقل در امر دین و لزوم دخالت دادن آن در دین، با شیوه ای که عقلا آن را در دیگر موارد بحث از حقیقت، به کار می گیرند، سخن گفتیم. همچنین در مطلب دوم از مبحث کلیات، یادآور شدیم که حجت الهی در امر دست یابی به حقیقت، بر مکلف تمام است و در این صورت او حق ندارد برای رسیدن به ادله و حجج، خودرایی و استبداد بورزد.

این دو مطلب، در بحث کنونی ما نیز به کار می آید و بر ماست که با واقع نگری تمام، دلیل های نبوت خاتم را مطالعه کنیم تا هرگاه صدق دعوت پیامبر (ص) معلوم شد، بدون سرسختی و ستیزه و زورگویی، آن را باور کنیم و بدان اقرار نماییم.

در روایت «ابویعقوب بغدادی» درباره گفت و گوی «ابن سکیت» با امام هادی (ع) آمده است:

ص: ۱۱۰

پس از آنکه امام (ع) دربارهٔ هماهنگی بین معجزات پیامبران - صلوات الله علیهم - و ویژگی های زمان و اوضاع و احوال عصر دعوت ایشان مطالبی به روشنی ارائه فرمود، ابن سکیت گفت: «به خدا سوگند که مثل تو را ندیده ام. هم اکنون، چه کسی حجت خدا بر مردم است؟» امام (ع) فرمود: «عقل است که به وسیلهٔ آن، انسانِ راستگو را دربارهٔ خدا می شناسیم و عقل، او را تصدیق می کند، و انسان کاذب را نیز دربارهٔ خدا می شناسیم و عقل، او را تکذیب می کند». ابن سکیت گفت: «به خدا سوگند که پاسخ همین است». (۱)

پس از بیان و اثبات تمام مطالب گذشته، اینک به بررسی گواهان صدق پیامبر (ص) در ادعای نبوت و رسالت از سوی خدای متعال می رسیم که بسیارند و طی چند فصل به برخی از آنها می پردازیم.

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۵.

ص: ۱۱۱

فصل سوم: قرآن مجید

اشاره

و آن، معجزه بزرگ و ماندگاری است که خدای تعالی و رسولش (ص) با آن، بر راستی رسالت محمدی احتجاج کرده اند و دشمنان را به هم آوردی طلبیده اند. خدای تعالی در احتجاج به قرآن می فرماید:

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ * أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (عنكبوت: ۵۰ و ۵۱)

گفتند: ای کاش آیاتی از پروردگارش بر او نازل می شد. بگو: آیات نزد خداست و من تنها بیم دهنده ای آشکارم. آیا آنان را کافی نیست که بر تو قرآن را فرو فرستاده ایم و پیوسته بر آنان تلاوت می شود. در این قرآن، رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می آورند.

نیز می فرماید:

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (طه: ۱۳۳)

و گفتند: ای کاش از سوی پروردگارش آیاتی برای ما می آمد. [بگو:] آیا نشانه‌هایی آشکار در کتاب‌های [آسمانی] پیشین، برای آنها نیامد.

ص: ۱۱۲

خداوند، در تحدی به قرآن می فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ * فَالَّذِينَ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أُنْتُمْ مُسْلِمُونَ (هود: ۱۳ و ۱۴)

یا می گویند: او به دروغ این [قرآن] را به خدا نسبت داده است. بگو: اگر راست می گویند، غیر از خدا، تمام کسانی را که می توانید به کمک بطلبید و ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید. اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند، بدانید قرآن تنها به علم الهی نازل شده و جز او خدای یکتایی نیست. آیا با این حال، تسلیم می شوید؟

سپس تحدی سخت تری پیش می آورد و می فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ (یونس: ۳۸)

یا می گویند: او به دروغ قرآن را به خدا نسبت داده است. بگو: اگر راست می گویند، غیر از خدا، هر کس را می توانید به کمک بطلبید و سوره ای همانند آن بیاورید.

و بر این مطلب تأکید می کند، آنجا که می فرماید:

وَإِنْ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (بقره: ۲۳ و ۲۴)

اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده ایم، شک و تردید دارید، اگر راست می گویند، غیر از خدا، گواهان خود را بخوانید و سوره ای همانند قرآن بیاورید. پس اگر چنین نکنید که هرگز نخواهید کرد، از آتشی که هیزم آن بدن های مردم [گنجهکار] و سنگ ها (بت ها) یند و برای کافران مهیا شده است، پرهیزید.

ص: ۱۱۳

در این سخن، خداوند عجز دایم کافران را از آوردن مانند قرآن، حتمی و قطعی می سازد.

نهایت تحدی و عاجز نشان دادن منکران در این آیه است:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (اسراء: ۸۸)

بگو اگر انس و جن اتفاق کنند که همانند قرآن بیاورند، نمی توانند مثل آن بیاورند؛ هرچند یکدیگر را پشتیبانی کنند.

ادله اعجاز قرآن

اشاره

دلیل های مربوط به معجزه بودن قرآن فراوان است و به دو قسمت، تقسیم می شوند:

۱. دلایل اجمالی اعجاز قرآن بدون بیان شکل اعجاز

اشاره

این دلایل و شواهد، دو مطلب است:

الف) اعتماد پیامبر (ص) به قرآن

مطلب نخست: هر چه درباره پیامبر (ص) گفته شود، مسلماً شخصیتی است در اوج عقل، حکمت، دوراندیشی و نیک رفتاری.

برای پیامبر (ص)، بلکه برای همه روشن بود که ادعای نبوت و رسالت از سوی خدای عزوجل، با انکار و مقاومتی شدید روبه رو می شد؛ آن هم در محیط آکنده از جهل و خرافه پرستی آن روز که رسول خدا (ص) بر آن بود تا با رسالت الهی خویش، ریشه های اعتقادی آن را از بیخ و بن درآورد و رویکرد آن باورها را در جهتی صددرصد مخالف، قرار دهد؛ به ویژه که ادعای نبوت، تمایز شخصیت مدعی آن نبوت و پیروان او را در خود داشت که دارای جایگاهی بلند و مقامی ممتاز بودند و این، مستلزم طاعت و اذعان و تسلیم بود و البته ناسازگار با جامعه آن روز عرب که زندگی قبیله ای داشته و مادام در

ص: ۱۱۴

جنگ و نزاع با یکدیگر بودند و سر طاعت و فرمان برداری در برابر هیچ رییس و خاندان خاصی فرود نمی آوردند و به برتری و عظمت آن که مقتضی تبعیت و طاعت باشد، اعتراف نمی کردند.

افزون بر اینکه ادعای پیامبر (ص)، نبوت و رسالتی بود خاتم و برای همه بشریت. این حاکمیت، دو دولت بزرگ پیرامون شبه جزیره عربستان را تهدید می کرد. نگاه این دو دولت و ملت های شان به مردم شبه جزیره، همراه با تحقیر و بی اعتنایی بود و از آن سو، مردم عربستان با احترام و تعظیم به آنان می نگریستند.

همچنان که نبوت پیامبر (ص)، مرکز اهل کتاب و علمای ایشان به ویژه یهودیان را تحت کنترل خود درمی آورد؛ علمایی در قلب جزیره العرب ساکن بودند و نزدیک به مرکز دعوت اسلامی به سر می بردند و شاخصه شان خودپرستی، سلطه طلبی و کینه ورزی بود و نیز بر این اصرار بودند که نبوت واپسین در میان ایشان است.

با وجود این، عاقلانه نبود که رسول خدا (ص) در واداشتن قومش یا دیگر گروه ها و امت ها، به اقرار به نبوت و رسالت خویش، بر اسباب و امکانات مادی تکیه کند؛ زیرا در این صورت، حرکت او در همان ابتدا متوقف می شد و از آن فراتر نمی رفت. به خصوص که آن حضرت در سیره و رفتار خود به اصول و مبانی خاصی پای بند بود و نمی خواست از شیوه طفره و گریز و پیمودن راه های ناهموار و انحرافی استفاده کند؛ مثلاً برای کسب یاری و کمک شخص یا عده ای، به آنان وعده ای بدهد، درحالی که می دانست نمی تواند به آن وعده وفا نماید.

حتی هنگامی که آن حضرت (ص) نزد بنی عامر رفت و آنان را به پرستش خدای متعال دعوت کرد و خود را بر آنان عرضه نمود، یکی از افراد قبیله به ایشان عرض کرد: «اگر ما تو را یاری دهیم و خداوند تو را بر مخالفانت پیروز گرداند، آیا پس از تو در کار خلافت ما را سهمی هست؟» حضرت (ص) فرمود: «کار به دست خداست و هر که را بخواهد جانشین می گرداند». آن شخص گفت: «یعنی ما گردن های خویش را هدف

ص: ۱۱۵

شمشیرهای عرب قرار دهیم و از تو دفاع کنیم، آن گاه چون پیروز شوی، دیگران روی کار آیند و حاکم شوند؟! ما را به آیین تو نیازی نیست». (۱)

نیز آن هنگام که برای کشتن آن حضرت (ص) توطئه کردند، گروهی گفتند: کاش توطئه گران را می‌گشتی. ایشان از این کار خودداری کرد؛ چون نمی‌خواست مردم بگویند محمد یارانش را به کمک گرفت و چون پیروز شد، به قتل آنان همت گماشت. (۲) بر خورد رسول خدا (ص) با سردسته منافقان، عبدالله بن اُبی نیز به همین شکل بود. (۳)

تأکید قرآن کریم و احادیث نبوی (ص) و روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) درباره وفای به عهد، همچون سیره عملی پیامبر (ص) در این مورد، روشن و مشهور است. دیگر رفتارهای ارزشی و برخوردهای اصولی آن حضرت (ص) نیز بارها در آیات و روایات مورد تأکید قرار گرفته است.

بنابراین، پیامبر (ص) باید در اثبات نبوت و رسالت خود و واداشتن مردم به اقرار و اذعان به آن، پس از یاری خدای تعالی، بر چیزی اعتماد نماید که با آن امر غیبی و الهی مناسبت

۱- الثقات، ج ۱، صص ۸۹ و ۹۰: درباره عرضه کردن رسول خدا (ص) خود را بر قبائل؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۵۶: فصل مربوط به کار پیامبر (ص) در آغاز فرود آمدن جبرئیل بر ایشان با وحی الهی؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۲: عرضه کردن پیامبر (ص) خود را بر قبیله بنی عامر؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۳۹: فصل مربوط به عرضه نمودن رسول خدا (ص) نفس شریفش را بر قبائل عرب؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۰۹: درباره وفات ابوطالب و خدیجه، و عرضه کردن رسول خدا (ص) خود را بر عرب؛ الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله و الثلاثة الخلفاء، ص ۳۰۴. . . و دیگر منابع.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۷۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۴۶۷: درباره قصد بعضی منافقان برای کشتن رسول خدا (ص) در شب عقبه، بین تبوک و مدینه و مطلع ساختن خدای تعالی پیامبرش را از این امر؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۴۴؛ روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۳۹. . . و دیگر مصادر.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۶۱، کتاب التفسیر، در تفسیر سوره یوسف: بخش مربوط به آیه سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسَاءْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و ص ۱۸۶۳، در تفسیر آیه يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۹۸: بخش یاری کردن برادر، چه ظالم باشد و چه مظلوم، و منابع و مآخذ فراوان دیگر.

ص: ۱۱۶

دارد؛ یعنی بر معجزه ای خارق العاده. همچنان که پیامبران سابق - صلوات الله علیهم اجمعین - به گواه سرگذشت ایشان و تصریح قرآن کریم، بر چنین معجزاتی متکی بوده اند.

این معجزه باید به حدی آشکار، متین و محکم باشد که خود را به اثبات رساند و خبر از حقانیت خویش دهد و جز معاندان و انسان های لجوج، کسی نتواند آن را انکار نماید؛ همچون ناقه صالح (ع)، عصای موسی (ع)، بهبود یافتن مبتلایان به پیسی و کوری و زنده شدن مردگان به دست عیسی (ع).

با این همه می نگریم معجزه بزرگی که آن حضرت برای دعوت خود دلیل آورد و با آن با منکران و مخالفان هم آوردی کرد، کلامی است خالص و منسوب به خدای تعالی، بی آنکه در این باره، از سوی حضرت حق، مدرکی ارائه شده باشد؛ همچون سخنی آشکار، خطی معروف، نوشته ای و مانند آن که درستی نسبت قرآن به خداوند را اثبات کند. روشن است که یک کلام عادی بدون مدرک و سند، هرگز نمی تواند ادعایی را هرچند کوچک، به اثبات رساند؛ همچون استحقاق درهمی و کمتر از آن؛ چه رسد به اثبات ادعای بزرگ نبوت و رسالت.

رسول خدا (ص) کلامی عظیم با مقامی والا آورده بود: قرآن، معجزه ای خارق العاده و مقهورکننده که آوردنش خارج از توان بشر است. قرآنی که خود، خویشتن را اثبات می کند. بدون شک اگر رسول خدا (ص)، خود به اینها آگاه نبود، احتجاج کردن ایشان به آن کلام بر امر عظیم نبوت، کاری بود در نهایت پوچی، بی مایگی، و اسباب ریشخند و تمسخر اطرافیان. حال آنکه بدون تردید آن حضرت، حتی اگر پیامبر نبود، مقامی والاتر از این گفته ها داشت.

ممکن است کسی بگوید: همانند کار پیامبر (ص) را مدعیان نبوت پس از او نیز مانند «طلیحه» (۱) کرده اند، درحالی که کلامش معجزه نبود. این سخن درست نیست؛ زیرا پس از

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۴۴، سرگذشت طلایحه الاسدی.

ص: ۱۱۷

آنکه پیامبر (ص) باب معجزه کلام را گشود و در این راه به موفقیتی والا- و درخشان دست یافت، دیگران نیز به این کار روی آوردند و به تقلید از آن حضرت (ص) و رقابت با قرآن پرداختند. با این پندار که در این کار، جعل و تحریف و تقلید، آسان و ممکن است. به خصوص که این مدعیان دروغین، در پیشبرد ادعای خویش، از تمامی امکانات مادی و واکنش‌ها و احساسات قبیله‌ای سود می‌جستند؛ زیرا بر ایشان و قبیله‌شان ناگوار بود که قبیله قریش بر آنان برتری یابد و به نبوت، از دیگران متمایز و ممتاز شود. از این رو ایشان آن مشکلات و رنج‌ها که رسول خدا در ابتدای دعوتش از قریش کشید و دید، از قوم خود ندیدند. بلکه مردم قبیله این مدعیان، پیوسته یار آنان بودند، گرداگرد ایشان می‌شدند و گروه‌های مختلف را برای مقابله با اسلام، پیرامون آنان گرد می‌آوردند.

هدف این مدعیان از تزیین و آراستن کلام چیزی نبود جز همانندی با پیامبر (ص)؛ زیرا می‌دیدند قرآن کریم، حقانیت خود را ثابت کرده و پیامبر (ص) را به صورتی درخشان، در دعوتش حمایت می‌کند.

حاصل سخن اینکه مدعیان نبوت پس از پیامبر (ص)، هرگز با خود آن حضرت (ص)، قابل مقایسه نبودند و نیز تمام کسانی که می‌کوشیدند پس از موفقیت آن رسول الهی، به ایشان تشبیه بجویند؛ بی آنکه امری نو، بی سابقه و تجربه ناشده را آورده و بر آن احتجاج کنند.

ب) مبارزه طلبی قرآن، دلیل بر اعجاز آن

مطلب دوم: قرآن کریم دشمنان را به مبارزه و رقابت با خود و مثل خویش آوردن، فراخوانده و به بیان‌های گوناگون، ناتوانی ایشان را نشان داده است. این موضوع در آیات بسیاری که نمونه‌های متعددی از آن را پیش‌تر یادآور شدیم، ذکر شده است.

در میان فصیحان و سخن‌وران عرب، رقابت و معارضه امری متعارف بوده، به خصوص در شعر. زمانی این گونه ادبی مقامی داشت، و به آن مباحثات و افتخار

ص: ۱۱۸

می کردند، بلکه گاهی شعرهای جدید بر اشعار گذشته برتری می یافت، تا آنجا که در قرون اولیه اسلام، اشعار خوب، بر اشعار ارزشمند جاهلی، به مراتب از جهت روانی، استحکام، هنر، ابتکار و زیبایی برتری داشت. حتی در عصرهای متأخر، اشعار بسیاری در سطح عالی به ظهور رسید که از گذشتگان گوی سبقت را می ربود.

بی شک از دوران پیامبر (ص) تا امروز، در میان عرب، گروه بی شماری از رساگویان و سخنوران به عرصه آمده بودند که در بینشان، بسیاری با دین اسلام دشمنی داشتند یا برای کسب مادیات و مقامات دنیوی، با دشمنان این آیین همکاری می کردند. اگر معارضه و رقابت با قرآن کریم برای این عده امری ممکن بود، بی درنگ به آن اقدام می کردند و با کوشش تمام آن را دنبال می کردند تا با سالم ترین و تأثیرگذارترین روش، بر دعوت اسلام مظهر بطلان بزنند و از پیشرفت باز دارند.

اگر این کار به انجام رسیده بود، بی شک آشکار و منتشر می گردید؛ زیرا انگیزه ها برای اعلان و پخش آن بسیار بوده، حال آنکه می بینیم در این باره، هیچ موردی ذکر نشده است و این معلوم می کند که اولاً: قرآن معجزه ای است فراتر از سطح توانایی بشر؛ ثانیاً: قرآن در خبردهی غیبی خود صادق است که فرموده هر چه زمان بگذرد و اتفاقات تازه رخ بنمایاند و علوم و معارف و فرهنگ ها و گونه های بیانی متحول شوند، احدی را توان معارضه و رقابت با قرآن نخواهد بود.

کوشش های نافرجام برای رقابت با قرآن کریم

آری، عده ای از زنادقه و دشمنان چنین تلاشی کردند و البته جز ناامیدی و خسران، چیزی دیگر نصیبشان نشده است.

از هشام بن حکم نقل شده است که روزی «ابن ابی العوجاء»، «ابوشاکر دیصانی»، «عبدالملک بصری» و «ابن مقفع» کنار خانه خدا جمع شده بودند و حاجیان را مسخره می کردند و به قرآن طعنه می زدند. ابن ابی العوجاء گفت:

ص: ۱۱۹

بیاید هر یک از ما یک چهارم قرآن را نقض کنیم. فردا در همین مکان گرد می آییم، درحالی که تمام قرآن را نقض کرده ایم و این کار در حقیقت باطل کردن نبوت محمد و در نهایت ابطال اسلام و اثبات عقیده ما خواهد بود.

پس بر این کار، هم سخن شدند و پراکنده گشتند.

فردای آن روز کنار بیت الله الحرام گرد آمدند و در آغاز، ابن ابی العوجاء گفت:

از لحظه ای که از هم جدا شدیم، این آیه سخت مرا به تأمل واداشته: فَلَمَّا اسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا؛ «آن گاه که از او ناامید شدند، به کناری رفتند و به نجوا پرداختند». (یوسف: ۸۰) هر چه کردم، نتوانستم در فصاحت و معنا، چیزی بر آن بیفزایم و پرداختن به این آیه، مرا از تفکر در آیات دیگر بازداشت.

عبدالملک گفت:

من پس از جدایی از شما، در این آیه تفکر بسیار کردم: يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرِبْ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ؛ «ای مردم، مثلی زده شده، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید، هرگز نتوانند مگسی بیافرینند؛ هرچند پشتیبان هم شوند، و هرگاه آن مگس چیزی را از آنها بر باید، نمی توانند آن را باز پس گیرند. طالب و مطلوب، هر دو ضعیف و ناتوان اند». (حج: ۷۳) و نتوانستم مانندش را بیاورم.

ابوشاکر گفت:

من بعد از مفارقت از شما، در این آیه می اندیشیدم: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا؛ «اگر در آسمان و زمین جز «الله» خدایان دیگری بود، تباہ می شدند [و نظام جهان به هم می خورد]». (انبیاء: ۲۲) ولی نتوانستم مانندش، آیه ای بیاورم.

ابن مقفع گفت:

دوستان، این قرآن از جنس کلام بشر نیست و من پس از رفتن شما، در این آیه

ص: ۱۲۰

فکر می کردم: وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعِدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ «و گفته شد: ای زمین آب خود را فرو بر، و ای آسمان بازگیر، و آب به یک باره فرو نشست، و [کشتی] بر [دامنه کوه] جودی پهلو گرفت و ندا آمد: نفرین بر ستمکاران». (هود: ۴۴) به معنای دقیق آن پی نبردم و نتوانستم مانندش را بیاورم.

هشام گوید:

در این هنگام، امام جعفر صادق (ع) از کنار ایشان گذشت و گفت: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا؛ «بگو: اگر انس و جن گرد هم آیند و بخواهند همانند قرآن را بیاورند، هرگز نتوانند؛ هر چند که یکدیگر را پشتیبانی کنند». (اسراء: ۸۸) آن گروه، با شنیدن این آیه، یکدیگر را نگریستند و... (۱)

گویند که «ابن راوندی» به «ابوعلی جبائی» گفت:

آیا نمونه ای از معارضات من با قرآن و نقض های من بر آن به گوش تو خورده است؟ ابوعلی گفت: «من به اندیشه های نکبت بار و ننگ آور تو و امثال تو آشنایم. خودت قضاوت کن: آیا در هیچ یک از ساخته های خود، دلنشینی، طراوت، هماهنگی، تلازم، نظم و شیرینی آیات قرآن را می بینی؟» گفت: «نه به خدا». ابوعلی گفت: «همین مرا کافی است، حال هر جا که می خواهی، بازگرد». (۲)

خواه این روایات تاریخی، راست باشد یا دروغ، در این شکی نیست که قرآن همواره مردم را به مبارزه و رقابت و آوردن مثل خود فراخوانده، و همیشه برای قرآن و اسلام،

۱- الاحتجاج، ج ۲، صص ۱۴۲ و ۱۴۳؛ مجلسی خلاصه آن را از الخرائج در بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۶، روایت کرده است.

۲- معاهد التنصيص علی شواهد التلخیص، ج ۱، ص ۵۷.

ص: ۱۲۱

دشمنانی با توانایی های بسیار وجود داشته که در صدد ضربه زدن به آن دو بوده اند.

گرچه مفاهیم قرآنی، به صورت های مختلف، شرح و تفصیل و توضیح داده شده است، به خصوص در سخنان رسول خدا (ص) و ائمه (علیهم السلام) که معدن معرفت این مفاهیم اند، اما روش های قرآن، در بیان و عرض این مفاهیم، همچنان متمایز و در اوج است و هیچ شرح و تفصیلی با آن مقارن نیست، چه رسد به اینکه بر آن برتری یابد.

از این روست که می بینیم پیامبر (ص) و اهل بیتش (علیهم السلام)، با وجود سطح عالی بیان، در روایت است که به ایشان فصل الخطاب عطا شده و ایشان امیران سخن اند. (۱) وقتی کلامشان در کنار قرآن شریف قرار می گیرد، در سخن خود به قرآن استشهاد می کنند و کلمات و آیات قرآن، به روشنی از کلام ایشان متمایز است؛ همچون نقشی زیبا در جامه های منقش و گوهری چشم نواز در تزیینات. وضوح این مطلب، ما را از پرگویی و بیان نمونه های بیشتر، بی نیاز می کند.

۲. دلایل اعجاز قرآن در شکل های متفاوت اعجاز

اشاره

این دلایل، اموری چند را شامل می شوند:

الف) اعجاز بلاغی

اشاره

خواننده این نوع اعجاز قرآن را با توجه به زیبایی بیان، جذابیت روش ها، تعالی سطح کلمات و معانی، قدرت نفوذ در ژرفای وجود، و طراوت و تازگی آیات الهی، به وجدان درمی یابد و گذشت زمان و تنوع شیوه های بیانی، هرگز از شکوه و عظمت این اعجاز نمی کاهد.

کلام الهی، فوق هر کلامی است؛ حتی [فوق] کلام پیامبر (ص) و ائمه (علیهم السلام) در خطبه ها و روایاتشان. سطح این سخنان هر قدر بالا باشد، باز هم بر سخن خدای متعال نمی تواند سبقت گیرد و به والایی آن نمی رسد. در این عرصه، قرآن منحصر به فرد

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۲.

ص: ۱۲۲

است و با ویژگی های خاص خود، از کلام بشر تمایز می یابد. در این باره گفت و گوی ابوعلی جبائی و ابن راوندی را پیش تر نقل کردیم و سخن «ولید بن مغیره» نیز درباره اعجاز قرآن، به زودی خواهد آمد.

در روایت ابراهیم بن عباس از امام رضا (ع) از پدر بزرگوارش آمده که مردی از امام صادق (ع) پرسید:

چرا قرآن هر چه بیشتر منتشر می شود و آن را می آموزانند و می آموزند، طراوت و تازگی اش افزون می شود و کهنه نمی گردد؟ امام (ع) فرمود: «زیرا خدای متعال قرآن را برای زمان و مردمانی خاص قرار نداده است. از این رو قرآن تا روز قیامت، در هر زمانی، جدید و برای تمام انسان ها تازه و باطراوت است». (۱)

به همین معنا، در گفت و گوی ابن سکیت و امام هادی (ع)، اشاره شده است. (۲)

دو نکته دیگر نیز، در این باره گفتنی است: اول اینکه معانی بلند قرآن با عقل و فطرت انسان باعث می شود که هر شنونده ای با گوش سپردن به آیات الهی، از جان و دل آن معانی را بپذیرد و به آسانی با آنها ارتباط برقرار نماید و از آنها متأثر گردد.

دوم اینکه قرآن کریم از آغاز تا انجام خود، همواره به نکته ای اشاره می کند که مقدم و اساس موجودیت اوست؛ یعنی این مطلب که قرآن کلام خدای متعال است و تجلی گاه تعالی، مالکیت، قدرت، سیطره، عظمت، چیرگی، علم، حکمت و بخشش حضرت حق.

در هیچ کجای قرآن از این مطلب غفلت نشده و در مقامات مختلف و ایراد مضامین و مقاصد گوناگون، از آن صرف نظر نشده است؛ آنجا که سخن از حمد و ستایش خدای متعال است، یا آنجا که گفت و گوی خداوند با بندگانش - پیامبران و فرشتگان و حتی ابلیس معاند و سرکش - مطرح می شود یا سخنان خدا و بندگان درباره یکدیگر یا

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۵.

۲- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۵.

ص: ۱۲۳

آنجا که از وعده و وعید، هشدار و بشارت، امر و نهی، حکم و فرمان، هدایت‌ها و آداب، عفو و رحمت، عذاب و آتش و... سخن به میان می‌آید.

مجموع این موارد، شنونده قرآن را بر آن می‌دارد که در برابر آیات آن، احساس حقارت و بی‌ارزشی کرده و دریابد که قرآن، کلامی متعالی و بسیار برتر از سطح کلام بشر است. بلکه هرگاه قاری قرآن بر فطرت الهی خود باقی باشد و طوق عناد و تعصب را از گردن خویش بردارد و شک و تردید را از خود دور گرداند، تحت تأثیر آیات قرآن، به دنیایی دیگر، متفاوت با آنچه کلام بشر در پی می‌آورد، وارد می‌شود و این حقیقت که قرآن سخن خداوند است بر او متجلی می‌گردد، چندان که گویی آن را از زبان خداوند می‌شنود و در آینه آیات نورانی اش، جمال معبود یگانه را می‌نگرد؛ و این قرآن، جز از خدای سبحان سزاوار نیست و جز از او صادر نشده است.

شاید به همین مطلب اشاره داشته باشد این حدیث که از امام صادق - صلوات الله علیه - نقل شده است: «خدای متعال در کلامش بر آفریدگان تجلی می‌کند، اما آنها نمی‌بینند». (۱)

ماجرای ولید بن مغیره با قرآن مجید

روایت کرده اند که روزی ولید بن مغیره نزد رسول خدا (ص) رفت و گفت: «برای من چیزی بخوان». حضرت (ص) این آیه را تلاوت کرد:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (نحل: ۹۰)

خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند. خدا شما را موعظه می‌کند، شاید متذکر شوید.

ولید گفت: «دوباره بخوان» و رسول خدا (ص) دوباره خواند. ولید گفت:

۱- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷، بخش فضیلت تدبر در قرآن.

ص: ۱۲۴

به خدا سوگند، قرآن حلاوت و شیرینی خاصی دارد و در آن طراوتی زیباست. بلندای آن ثمربخش و پایین دست آن، افزون ده است و هیچ کس را یارای گفتن چنین سخنی نیست. (۱)

نیز در روایت است که «ولید، از جمله حاکمان عرب بود که در کارها و مخاصمه‌ها به او مراجعه می‌کردند و برایش شعر می‌خواندند و شعری که او برمی‌گزید، شعر برگزیده به شمار می‌آمد. از او درباره قرآن پرسیدند که سحر است یا کفایت یا خطبه؟ ولید نزد رسول خدا (ص) که در حجر اسماعیل نشسته بود، رفت و گفت: «از شعرهایت برایم بخوان». حضرت (ص) فرمود: «این شعر نیست، بلکه سخن خدایی است که پیامبران و رسولانش را به هدایت مردمان برانگیخته است». ولید گفت: «از آن، برایم بخوان». پیامبر (ص) خواند: «بسم الله الرحمن الرحیم». ولید با شنیدن کلمه «رحمن» خندید و گفت: «منظورت از رحمن، همان مرد اهل یمامه است؟» فرمود: «نه، من خدا را خواندم و او رحمان است و رحیم».

سپس این آیات را تلاوت کرد:

حا. میم. این کتابی است نازل شده از سوی خداوند رحمان و رحیم. کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده، درحالی که فصیح و گویاست برای آنان که آگاهند. قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است. اما بیشتر آنان روی گردان شدند. از این رو چیزی نمی‌شنوند. آنها گفتند: قلب‌های ما نسبت به آنچه به آن دعوتمان می‌کنی، در پرده است و در گوش‌های ما سنگینی است و میان ما و تو حجابی است. پس تو به کار خود پرداز و ما به کار خویش. بگو: من تنها انسانی مثل شما هستم. این حقیقت بر من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است. پس به سوی او متوجه شوید و از او آمرزش بخواهید. وای بر مشرکان. همان‌ها که زکات را نمی‌پردازند و آخرت را منکرند. اما کسانی

۱- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۱۲.

ص: ۱۲۵

که ایمان آورده و کارهای نیکو و شایسته کرده اند، پاداشی دائمی دارند. بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید، کافر هستید و برای او همانندهایی قرار می دهید؟! او پروردگار جهانیان است. او در زمین کوه های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدر فرمود؛ اینها همه در چهار روز بود، درست به اندازه نیاز تقاضاکنندگان. سپس به آفرینش آسمان پرداخت، درحالی که به صورت دود بود، به آن و به زمین دستور داد: به وجود آید [و شکل گیرید]، خواه از روی اطاعت و خواه اجبار. آنها گفتند: ما از سر تسلیم می آییم. در این هنگام، آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید، و در هر آسمانی، کار آن را وحی [و مقرر] فرمود و آسمان پایین را با چراغ هایی (ستارگان) زینت دادیم و حفظ کردیم. این است تقدیر خداوند دانا و توانا. اگر آنها روی گردان شوند، بگو: من شما را از صاعقه ای همانند صاعقه عاد و ثمود می ترسانم. (۱)

چون آیات قرآن به اینجا رسید، تن ولید به لرزه درآمد و موهای سر و صورتش راست شد. آن گاه برخاست و به خانه اش رفت و نزد قریش بازنگشت. قریش ناراحت شدند و ترسیدند اسلام آورده باشد. وقتی ابوجهل به سراغش رفت و از ماجرا پرسید، ولید گفت: «من همچنان به دین قوم و پدران خویشم، اما کلامی سخت و استوار شنیدم که لرزه بر اندام می افکند». ابوجهل گفت: «آیا شعر بود؟» گفت: «نه، شعر نبود». گفت: «خطبه بود؟» گفت: «نه. خطبه، کلامی است پیوسته، و آن سخنی جدا و پراکنده بود و هر پاره اش با دیگری متفاوت، و نیکویی و بهجت خاصی داشت».

ولید بن مغیره، در روز دوم به قریش گفت: «بگوئید که سخن محمد، سحر است و دل های مردمان را جذب کرده است». (۲)

۱- فصلت: ۱-۱۳.

۲- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، صص ۱۱۰-۱۱۲.

قریش و تأثیرپذیری مردم از قرآن

آیات قرآن به سرعت و آشکارا بر شنوندگان تأثیر می گذاشت و این، قریش را بیمناک می ساخت که مبادا مغلوب شوند و حمایت مردم را از دست بدهند. پس کوشیدند که پیامبر (ص) را از روبه رو شدن و برخورد با مردم باز دارند؛ زیرا از هم صحبتی پیامبر با آنان و تلاوت قرآن برای شان می ترسیدند، مبادا دل های شان را تسخیر کند و ایمان بیاورند.

در این رابطه، ماجرای دیدار انصار با پیامبر (ص) بسیار جالب است. گویند اسعد بن زراره و ذکوان از قبیله «خزرج»، برای عمره وارد مکه شدند و از قریش خواستند که با آنها، علیه «اوس» هم قسم شوند. اسعد با «عتبه بن ربیع» رفاقت داشت و مطلب را با او در میان نهاد. عتبه پیشنهاد اسعد را نپذیرفت و گفت که ما اکنون به محمد (ص) مشغولیم که اندیشه های ما را سفیهانه می داند. خدایانمان را دشنام می دهد. جوانانمان را گمراه می کند و جماعتمان را پراکنده می سازد.

پیش از این، اسعد و ذکوان و همه مردم قبیله اوس و خزرج، از یهودیان اطراف خود شنیده بودند که این عصر، عصر پیامبری است که در مکه برانگیخته می شود و به مدینه هجرت می کند و گفته بودند: «ای مردم عرب، ما به خاطر او با شما جنگ خواهیم کرد».

اسعد با شنیدن سخن عتبه، به ذهنش رسید که این شخص، همان کسی است که یهود می گفتند. پرسید: «او کجاست؟» عتبه گفت: «در حجر اسماعیل نشسته است. . . مبادا کلامش را بشنوی و با او همسخن شوی. او ساحری است که با سخن خود تو را سحر می کند». اسعد گفت: «چه کنم، من عمره گزارم و باید خانه را طواف کنم؟» گفت: «پس گوش هایت را پنبه بگذار».

اسعد، درحالی که در گوش هایش پنبه بود، وارد مسجدالحرام شد و به طواف مشغول گردید. نگاهش به رسول خدا (ص) افتاد و از او عبور کرد. در گردش دوم، با خود گفت: «از من نادان تر کسی نیست. آیا با وجود این امر مهم در مکه، من خود را بی خبر بگذارم

ص: ۱۲۷

و قبیلۀ خود را از آن مطلع نگردانم؟» پس پنبه ها را از گوش درآورد و نزدیک رسول خدا (ص) رفت و گفت: «صبح به خیر». حضرت (ص) سر بلند کرد گفت: «به جای این سخن، خداوند ما را کلامی نیکوتر که سلام بهشتیان است، آموخته: سلام علیکم». اسعد گفت: «ای محمد، به چه دعوت می کنی؟» حضرت فرمود:

به اینکه شهادت دهید خدایی جز خدای یکتا نیست و من فرستاده خدا هستم، و از شما می خواهم که چیزی را شریک خدا قرار ندهید، و به پدر و مادر خود نیکی کنید، و فرزندانتان را از [ترس] فقر نکشید؛ ما شما و آنها را روزی می دهیم و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان، و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید. مگر به حق [و از روی استحقاق]. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید بیندیشید. و به مال یتیم جز به بهترین صورت [و برای اصلاح] نزدیک نشوید، تا به حدّ رشد خود برسند، و حقّ پیمانۀ و وزن را به عدالت ادا کنید. هیچ کس را جز به مقدار توانایی اش تکلیف نمی کنیم. و آن گاه که سخنی می گوئید، عدالت را رعایت کنید، حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد. و به پیمان خدا وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید متذکر شوید. (۱)

اسعد، با شنیدن این آیات، گفت: «گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست، یگانه است و شریک ندارد، و تو رسول خدا هستی». (۲)

این شکل از اعجاز و قرآن، با توجه به چند امر، تأیید می شود:

یک - روش های گوناگون قرآن کریم

اگر قرآن کریم به روشی خاص بیان شده بود، چه بسا این توهم پیش می آمد که پیامبر (ص) این روش را به قرآن اختصاص داده و در باقی سخن های خود از روشی دیگر

۱- انعام: ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، صص ۱۳۶ - ۱۳۸.

ص: ۱۲۸

سود برده است. اما قرآن روش های مختلفی دارد. اگر نگوییم که هر سوره آن روشی خاص و مستقل را پیش گرفته است، لااقل در همه سوره های نزدیک به هم، روش ها گوناگونند. مثلاً شیوه بیان در سوره بقره، آل عمران، مائده، انعام و اعراف، غیر شیوه به کار رفته در سوره های انبیاء، مؤمنون، شعراء و صافات است، و این دو روش با آنچه در سوره های اسراء، احزاب و فتح آمده متفاوت است و شیوه سخن در سوره های دخان، قلم و واقعه غیر از همه است.

البته چه بسا در یک سوره، بیش از یک روش اعمال شده است و گاه بعضی سوره ها اسلوب خاص خود را دارند و به آن، از دیگر سوره ها متمایز می شوند، همچون سوره های محمد، قمر، الرحمن و . . .

با این همه، روش پیامبر (ص) در سخنان و خطبه هایش، با وجود والایی و شکوه و جمال، به هیچ یک از روش های قرآن مانند نیست و به آنها شباهت ندارد. این مطلب، با اندک تأملی آشکار می گردد.

در حالت عادی، غیر ممکن است که پیامبر (ص) قرآن را با این اسلوب های گوناگون گفته و انشاء کرده باشد و آن حضرت به خوبی از عهده تمام این روش ها برآمده باشد، اما در دیگر سخنانش نتواند برخی از این روش ها، یا روشی نزدیک به آنها را استفاده کند.

دو - نزول پراکنده، به مناسبت های مختلف

قرآن کریم، پیش از آنکه پیامبر (ص) آیه یا سوره ای از آن را آشکار و تلاوت کند، کتابی مجموع و به هم پیوسته نبوده تا تفکر در انشاء، اصلاح و منسجم کردن آن در مدت طولانی پیش از علنی شدن، به آسانی صورت گرفته باشد. بلکه نزول آن تدریجی و به مناسبت های مختلف، به شکلی پراکنده بوده است. در موارد بسیاری نیز، تابع رویدادهای غیرمنتظره ای چون: تهدیدها و مخالفت های اهل کتاب و مشرکان، بروز

بعضی رفتارها از مؤمنان یا منافقان، جنگ های بدر و احد و احزاب و مانند آن بوده است.

با وجود این واقعیت، انسجام و هماهنگی قرآن نشان می دهد که منشأ صدور آن، وجودی است که چیزی او را به عجز نمی افکند و هیچ امری بر او پوشیده نیست و او در کار خود، به اندیشه و تفکر طولانی مدت نیاز ندارد.

سه - اندیشه واحد، بیان های متعدد

بسیارند مواردی که قرآن کریم، فکری یا مضمونی را در آیات و سوره های مختلف بارها بیان کرده است، با این تفاوت که شیوه عرضه و کیفیت طرح و تأکید نمودن بر جهات حرکت آفرین و انگیزاننده هریک، غیر از دیگری است. همچنین این کار به شیوه های گوناگون انجام شده است که حکایت از تسلط بسیار بر سخن و مهارت در بیان دارد و چشم هر انسان ژرف اندیش و دقیق بین را به خود خیره می سازد.

گرچه هر یک از این وجوه سه گانه، به تنهایی توانایی اثبات اعجاز قرآن کریم را ندارد، اما در کنار هم، اعجاز قرآن در اسلوب و روش بیان را تثبیت و تأیید می کنند.

به ظاهر، این وجه اعجاز، از مهم ترین و تأثیرگذارترین وجوه اعجاز در قرآن است که به برکت آن، قرآن به صحنه واقعیت زندگی فردی و اجتماعی بشر پای نهاده و فتحی بزرگ را نصیب خود کرده است؛ زیرا هر یک از افراد بشر، به سلیقه و فطرت خود، بدون نیاز به تأمل و اندیشه ورزی خاص عالمان و محققان، آن را درک می کنند و مفاهیمش را درمی یابند. بلکه ما می توانیم از تأثیرگذاری پر قدرت این شکل از اعجاز قرآن، به نقش و اهمیت والای آن پی ببریم، به ویژه در محیط آن روز جزیرالعرب که فصاحت و بلاغت، بازاری گرم و رایج داشت و تفاخر و سبقت جستن در فصاحت و بلاغت، نشانه بارز آن بود. از این رو مناسب بود نگاهی همراه با توجه و تعمق به این مسئله بیندازیم و شواهد و مؤیدات آن را ملاحظه کنیم.

ص: ۱۳۰

ب) اوضاع عصر جاهلیت**اشاره**

رسول خدا (ص) در دورانی از جاهلیت شگفت به سر می برد که در بت پرستی، قبیله گرایی، سلطه طلبی و سلوک خود، با آموزه های دینی و اندیشه های الهی ضدیت کامل داشت.

از طرفی، تاریخ سراغ ندارد که آن حضرت (ص) برای آموختن علوم دینی و الهی به کسی مراجعه کرده باشد؛ زیرا مراکز دینی در مدینه، در اختیار یهودیان و در نجران و شام، در اختیار مسیحیان بود. نیز روشن است که پیامبر (ص) از یهودیان علمی نیاموخته بود؛ زیرا پیش از هجرتش، هرگز مدینه را ندیده بود و از سویی، تعصب یهود به خویشان معروف بود و نبوت خاتم و معارف دینی را خاص خود می دانستند و نگاه شان به فرزندان اسماعیل (ع)، به طور عام، و به پیامبر (ص) به طور خاص، همراه با تحقیر و توهین بود.

همچنان که آن حضرت (ص) هیچ گاه به نجران نرفته بود و دو سفر او به شام چنان کوتاه و محدود بود که ایشان نمی توانستند در این زمان اندک، چیزی از معارف دینی و الهی را بیاموزند.

نخستین بار، آن حضرت در کودکی با عمویش ابوطالب، برای سفری تجاری به شام رفت، درحالی که ابوطالب پیوسته ملازم و مراقبش بود و با توجه به آینده مهم و سرنوشت ساز ایشان برای بشریت، از کید و مکر دشمنان بر او می ترسید. حتی گفته اند ابوطالب، به دلیل این نگرانی، سفر خود را ناتمام گذاشت و با عجله، به مکه بازگشت. (۱)

بار دوم، در دوران جوانی، برای تجارت با مال و ثروت خدیجه، به شام سفر کرد که بی شک، فراغتی برای آموختن و طلب علم نیافته بود. در تاریخ نیز از تماس و گفت و گو یا رفت و آمد آن حضرت با عالمان اهل کتاب شام در این سفر، ذکری به میان نیامده است.

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۹۸ - ۲۰۱.

ص: ۱۳۱

دیگر اینکه رسول خدا (ص) هیچ کوششی در راه یادگیری علوم و مهیا کردن مقدمات و اسباب این کار، چون جمع آوری کتاب ها و نوشتن و خواندن آنها نداشته است. این امر، واقعیتی است مسلم و نیاز به اثبات و استدلال ندارد.

هرگاه نیز سخنی درباره پیامبر (ص) گفته می شود این است که آن حضرت به تنهایی در غار حرا خلوت می کرد و در آنجا به عبادت و راز و نیاز با خدای متعال، تفکر در عظمت و مقام بی حد و حصر پروردگار و اندیشه در آفرینش او می پرداخت.

با این همه، آن حضرت، آورنده قرآن عظیمی شد که تمام گونه های مختلف علم و اندیشه، و معارف الهی در باب توحید ناب را که مبنی بر تنزیه خداوند از شریک و مثل و فرزند و شبیه است، در بر دارد:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (اخلاص: ۱-۴)

بگو او، یعنی خدا، یکتا و یگانه است. خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند. نزاده و زاده نشده است. و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده و نیست.

همچنین می فرماید:

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (شوری: ۱۱)

او آفریننده آسمان ها و زمین است و از جنس شما همسرانی برای شما قرار داد و جفت هایی از چهارپایان آفرید و شما را به این وسیله [به وسیله همسران] زیاد می کند. هیچ چیزی مانند او نیست، و او شنوا و بینا است.

و می فرماید:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (انعام: ۱۰۳)

دیده ها او را در نمی یابند و او دیده ها را درمی یابد، و او دقیق بین و آگاه [از همه چیز] است.

ص: ۱۳۲

آن گاه خدای تعالی را به صفات جلال و جمال وصف می کند:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (حشر: ۲۲ - ۲۴)

او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است و او رحمان و رحیم است. او خدایی است که معبودی جز او نیست. حاکم اوست. از هر عیب منزّه است. به کسی ستم نمی کند. امنیت بخش است. مراقب همه چیز است. قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند، و شایسته عظمت است. خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند. او خداوندی است خالق، آفریننده ای بی سابقه، و صورتگری بی نظیر. برای او نام های نیک است. آنچه در آسمان ها و زمین است تسبیح او می گویند و او عزیز و حکیم است.

و این همه همراه است با تأکید بر عظمت، بزرگواری، قدرت، احاطه، سلطه و تنزیه خداوند از تمام آنچه با حکمت و کمال مطلق او ناسازگارست. و تأکید بر خاتمیت رسالت الهی و کرامت شأن حامل آن و ثنای نیکو در حق او و بزرگداشت مقام ارجمند او، و اینکه مسلمانان و مؤمنان باید او را گرامی بدارند که هدایت شدنشان به راهنمایی و پیشوایی او بوده است.

تنزیه پیامبران و رسولان و فرشتگان و اولیای الهی، بیان بزرگواری و مقام رفیع آنها، یادآوری رسالت ها و تعالیم و روش های نیک ایشان، پرهیز دادن از ظلم و ظالمان و کافران و منافقان، بیان ابتدای خلقت و آفرینش و سرگذشت قرن های گذشته و امت های پیشین و بلاها و مصیبت های نابودکننده و کوبنده ای که بر سرشان فرود آمده، تذکر مرگ و برزخ و رستاخیز و حساب و حشر و مشاهده قیامت، توصیف بهشت و

ص: ۱۳۳

دوزخ و ثواب و عقاب، تأکید بر رستخیز و حیات اخروی و آن گاه احتجاج و دلیل آوردن بر حقانیت آنها با آسان‌ترین روش و نزدیک‌ترین شکل به فطرت انسان، به دور از تکلف و پیچیدگی، همه و همه از مطالب والای قرآن است.

قرآن، مجموعه‌ای کامل و فراگیر است: شامل تمام حدود و مرزها، اصول دعوت اسلامی، تثبیت سیاست‌های کلی و نقطه نظرها و اهداف متعالی آن. در این باره می‌توان به این امور اشاره کرد: تأکید بر آیات و نشانه‌های بارز خداوند متعال و نعمت‌های بی‌شمار او، رحمت و نیک رفتاری اش در حق بندگان در لحظه لحظه زندگی، بیان برنامه‌های اعتقادی، واجبات و محرمات، آداب و سنت‌ها، رفتارهای اجتماعی، مکارم اخلاق و صفات و افعال پسندیده، پند و اندرز و بیم دادن و متنبه کردن با امثال و عبرت‌ها، وعده دادن به ثواب و عقاب خدای متعال در دنیا و آخرت، سخت‌گیری بر دشمنان و معاندان و ترساندنشان به عذابی دردناک در روز حسابرسی و... .

تمام این موارد با تأکید و تأیید آنها به طور مکرر به شیوه‌های گوناگون همراه است، که با کامل‌ترین، عالی‌ترین، زیباترین و باشکوه‌ترین صورت بیان شده‌اند؛ آن سان که نشان از تعالی و عظمت شأن‌گوینده آن سخنان و کلمات و بی‌نیازی او از ماسوای خود دارد.

بدون تردید وجود تمام این تعالیم ارزشمند و والا در جامعه آن روز عرب و محیطی که رسول خدا (ص) در آن می‌زیست، بسیار عجیب و باورنکردنی است. علاوه بر این، تصور اینکه آن حضرت، این تعالیم را بدون راهنما و معلم از پیش خود آورده باشد، امری است غیرممکن. نیز گفتیم که پیامبر (ص) برای آموختن این مطالب، نزد کسی رفت و آمد نمی‌کرده و هرگز چنین کسی را نمی‌شناخته است. پس به ناچار باید اقرار کنیم قرآن را خدای تعالی به پیامبرش تعلیم داد. آری، خدایی که به حقیقت هر چیزی آگاهی دارد و بر آن محیط است. تعالیم خویش را بر آن حضرت نازل کرد و سپس او را یاری نمود تا قرآن، دلیل دعوت و شاهد بر رسالت و معجزه نبوت ایشان باشد.

ص: ۱۳۴

با این حال، اگر کسی لجاجت ورزد و بگوید پیامبر (ص) تعالیم قرآن را از هم عصران خود آموخته یا به برخی کتاب های ایشان دسترسی داشته، خدای سبحان، خود، سخن ایشان را مردود می داند و می فرماید:

وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (نحل: ۱۰۳)

ما می دانیم که آنها می گویند: این آیات را انسانی به او می آموزد. درحالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می دهند، غیرعربی است و این قرآن، به زبان عربی مبین است.

این مطلب بر شکل اعجازی که پیش تر بیان کردیم مبتنی است؛ یعنی تمایز قرآن به سبب اسلوب خاصش از دیگر کتاب ها، نوشته ها و گفته ها؛ زیرا غیر عرب نمی تواند عربی را چنان که باید، نیکو بیان کند؛ چه رسد به این شیوه خاص و متعالی.

نیز گفتیم که این وجه اعجاز، مهم ترین و تأثیرگذارترین نوع آن است؛ زیرا همه مردم آن را درک می کنند و خطاب خدای متعال در ردّ معاندان، نیز با آنان است.

ناهمخوانی قرآن با فرهنگ زمانه، دلیلی بر اصالت آن

در اینجا ما به گونه ای دیگر پاسخ اشکال مذکور را می دهیم، که با آنچه در بحث اعجاز قرآن، در صدد اثبات آن هستیم، مناسب دارد.

خلاصه این جواب آن است که: کسی که علم را از دیگران می آموزد، گاه در فضایی علمی رشد می کند و از کودکی به درس و بحث و ممارست می پردازد تا به مدارج عالی و کمال مطلوب علمی نائل می شود؛ مانند کسانی که در حوزه های علمیه یا دانشگاه ها درس می خوانند. گاه نیز آن شخص در مدتی اندک به آموختن علمی می پردازد، تا واجد آن علم شود. بی آنکه در آن تمرین و ممارست کند و صاحب نظر و متخصص گردد.

در صورت نخست، متعلم، علم را به استواری می آموزد و در آن متمکن می شود.

ص: ۱۳۵

بلکه گاه به مقداری از نبوغ دست می‌یابد که در آن علم، تحول ایجاد می‌کند و سطح آن را ارتقا می‌بخشد.

اما در صورت دوم، آنچه متعلم می‌آموزد سطحی و معمولی است و ژرفا و اصالت ندارد. از این رو، پیوسته در معرض تحریف و تباه شدن است و شخص از ادای قوا و جذاب آن، به شدت ناتوان است.

روشن است که پیامبر (ص) از گروه اول نبوده؛ زیرا زندگی اش را دور از مراکز علمی اهل کتاب و در مکه گذرانیده است. در صورت دوم نیز، تنها شبهه‌ای که می‌ماند این است که آن حضرت به بعضی از کتاب‌های عالمان اهل کتاب دسترسی داشته و آنها را می‌خوانده است یا با بعضی از حاملان فرهنگ و دین اهل کتاب معاشرت داشته است. اما می‌بینیم که قرآن کریم علوم الهی و معارف دینی را به شکلی که در عصر پیامبر (ص) مطرح بوده و اهل کتاب پذیرفته بودند، مطرح نمی‌کند؛ یعنی به شکلی سطحی و تحریف شده، حتی معتقدات از سر جمود و تقلید آنان را نیز صحه نگذاشته و تصدیق نمی‌کند.

عرضه قرآنی، عرضه‌ای است متمایز همراه با اصالت، کمال، تعالی، اعتدال، بهجت، زیبایی و کاملاً متفاوت با آنچه دیگران، پیش تر مطرح می‌کردند.

دیگر اینکه قرآن مسائلی را بیان می‌داشت که اهل کتاب هرگز به آن پرداخته بودند و به ذهنشان خطور نکرده بود. حتی در آنجا که تعالیم و آموزه‌های قرآن و اهل کتاب موضوعی یکسان دارد، طرز بیان قرآن، تابع بیان ایشان نبود. بلکه به گونه‌ای مستقل و مسلط بر تعالیم ایشان و با شیوه‌ای خاص و برتر، آموزه‌های خود را مطرح می‌کرد. در این میان، تفاوت‌های مهمی وجود داشت:

اول - قرآن کریم از تناقضات، خرافات و مسائل زشت و گمراه‌کننده منزّه و پیراسته بود؛ اموری که با مقام خدای متعال، کمال او، تقدس رسولان و فرشتگان و اولیایش و با تعالیم حقّه و مطابق با فطرت ایشان سازگاری نداشت.

ص: ۱۳۶

دوم - قرآن کریم در بعضی روایات تورات و انجیل، با وجود منکر نبودنشان، به دلیل استثنا، اضافه و تحریف، اصلاحاتی در آنها صورت داده بود. مانند استثنا کردن بعضی از خانواده نوح از داخل شدن به کشتی و اضافه کردن بعضی مؤمنان به جمع مسافران در کشتی. در حالی که بنابر روایت اهل کتاب، تنها نوح و همسر و فرزندان او و همسران آنها سوار کشتی شدند. (۱)

همچنین در مورد خیانت همسر لوط به آن حضرت و ماندنش در شهر و بیرون رفتن با نجات یافتگان، حال آنکه در روایت اهل کتاب، همسر لوط به امر وی، با ایشان بیرون رفت - و این یعنی آن زن خیانت نکرده بود - اما چون به پشت سر خود نگریست، به عمودی از نمک تبدیل شد. (۲)

بین قرآن و روایت عهدین در قصه حضرت یوسف (ع) نیز اختلافات فراوان وجود دارد. (۳)

سوم - بسیاری از قصه ها و موارد مذکور نزد اهل کتاب، در قرآن نیامده و به آنها توجهی نشده است.

چهارم - حوادث و رویدادهای مستقلی همچون قصه هود، صالح، شعیب و بسیاری از تعالیم حقّه آنان که در عهدین نیامده، در قرآن ذکر شده است.

پنجم - قرآن کریم در مواردی، آنچه را در عهدین آمده، به تناسب و با زیبایی و شکوه بی نظیر بیان می کند؛ مانند آنچه درباره مقام بلند مریم (علیها السلام) بیان شده است؛ تقدس او از آغاز تولدش به سبب لطف خداوند در حق او و حامله شدنش به عیسی (ع) و سپس تصدیق شدن فرزندش پس از ولادت او در تکلم با یهودیان. اما در روایات اهل کتاب، کوچک ترین اشاره ای به این مطلب نشده است. به باور اهل کتاب، مریم زنی

۱- سفر التکوین، اصحاح ۲۷.

۲- سفر التکوین، اصحاح نهم.

۳- سفر التکوین، اصحاح ۳۷، ۳۹ و ۴۶.

ص: ۱۳۷

عادی و نامزد یوسف نجار بود و پیش از همبستری با او، به عیسی (ع) باردار گردید. یوسف پیش خود مریم را متهم ساخت و قصد طلاق او را کرد. اما در خواب به او گفتند که مریم بی گناه است و حقیقت امر بر او آشکار شد. (۱) پس مریم را نزد خود نگاه داشت و از او صاحب پسران و دختران متعددی گردید که خواهران و برادران عیسی (ع) شدند. . . (۲)

این موارد نشان می دهد که پیامبر (ص) نمی توانست قرآن کریم را از اهل کتاب و کتاب های معمول بین آنها گرفته باشد، بلکه بجا این است که بگوییم گرچه این دو آیین، در مواردی با هم اتفاق دارند، اما در واقع بین آنها تباین و ناسازگاری است و البته مذهب دوم اصالت دارد و آیینی متکامل و رفیع، و بر مذهب نخست چیره است؛ زیرا برای تصحیح خطاها، رفع نواقص و حذف زیادی های آن آمده، همچنان که در قرآن به این مطلب تصریح شده است.

نگاهی گذرا به عهد جدید و قدیم نشان می دهد که سطح تعالیم آنها تا چه اندازه نازل، پوچ و بی مایه است و نمی تواند با آموزه های عظیم و متعالی قرآن، سنجیده شود.

اکنون با دانستن اینکه نشانه ها و آثار ادیان سابق و تعالیشان به سبب کتمان، تحریف و تباهی از میان رفته و اصالت خود را از دست داده است، به این نتیجه می رسیم که بی هیچ شکی، قرآن از سوی خدای متعال بر پیامبرش محمد (ص) وحی شده تا بدان، حجت الهی بر مردم تمام شود.

ج) خبرهای غیبی

بدون تردید، قرآن کریم شامل پاره ای از خبرهای غیبی است؛ از جمله، آنجا که می فرماید:

۱- انجیل متی، اصحاح یکم.

۲- انجیل متی، اصحاح سیزدهم.

ص: ۱۳۸

غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سَنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ وَمِنْ بَعْدِ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ
(روم: ۲ - ۴)

رومیان شکست خوردند. [و این شکست] در سرزمین نزدیکی رخ داد. آنان پس از [این] شکست، به زودی پیروز خواهند شد. در چند سال [آینده این پیروزی رخ می دهد] همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد [از این شکست و پیروزی] و آن روز مؤمنان [به خاطر پیروزی دیگری] خوشحال خواهند شد.

و آنجا که می فرماید:

سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (مسد: ۳ و ۴)

به زودی آتش شعله ور و پرلهب را خواهد چشید. و [نیز] همسرش، درحالی که هیزم کش [دوزخ] است.

این سخن خدای متعال به این معناست که آن دو (ابولهب و همسرش) در حالت شرک از دنیا می روند؛ به خصوص ابولهب. با اینکه مسلمان شدنشان امر بعیدی نبود؛ زیرا: اولاً، ابولهب از خویشاوندان پیامبر (ص) بود و این امر، او و خانواده اش را به اسلام گرایش می داد. تا آنجا که گفته اند تعصب و غیرتش برانگیخته شد و به اسلام تمایل پیدا کرد. اما سرانجام، رستگار نشد. ثانیاً، امکان داشت که عمرش چندان طولانی شود که به رغبت یا به اجبار اسلام بیاورد - همچنان که امثال او وارد شدند - و سپس اسلام خود را نیکو نماید.

و در آغاز ظهور اسلام در مکه، هنگامی که مشرکان در اوج عناد و دشمنی، و مسلمانان در نهایت ضعف و بی قوتی بودند. آنجا که می فرماید:

فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (حجر: ۹۴ و ۹۵)

آن مأموریت که یافته ای، آشکارا بیان کن و از مشرکان روی بگردان. ما شر استهزاکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.

ص: ۱۳۹

سرانجام کار همان شد که قرآن فرموده بود و خداوند کار مسخره‌گران را تمام کرد و فرجام نیک و غلبه با پیامبر (ص) شد.

و آنجا که در سوره مکی قمر، قریش را تهدید می‌کند و می‌فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ * سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (قمر: ۴۴ و ۴۵)

یا می‌گویند: ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم. [ولی بدانند] به زودی جمع‌شان شکست می‌خورد و رو به فرار می‌نهند.

نیز سخن خداوند خطاب به مشرکان در پی واقعه بدر:

إِنْ تَدْرَأْتُمْ تَحْتُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعِيدُ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتِكُمْ شَيْئًا وَلَا تَكْفُرْتُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (انفال: ۱۹)

اگر شما فتح و پیروزی می‌خواهید، پیروزی به سراغ شما آمد و اگر [از مخالفت] خودداری کنید، برای شما بهتر است و اگر بازگردید، ما هم باز خواهیم گشت و جمعیت شما هرچند زیاد باشد، شما را [از یاری خدا] بی‌نیاز نخواهد کرد و خداوند با مؤمنان است.

این آیات، وعده قطعی خداوند به شکست مشرکان بود و چنان نیز شد.

و آنجا که می‌فرماید:

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سُنُغْلُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ * قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (آل عمران: ۱۲ و ۱۳)

به کافران بگو: [از پیروزی موقت خود در جنگ احد، شاد نباشید] به زودی مغلوب خواهید شد و [سپس در رستخیز] به سوی جهنم محشور می‌شوید و چه بدجایگاهی است. در دو گروهی که با هم روبه‌رو شدند، نشانه [و درس عبرتی] برای شما بود. گروهی در راه خدا نبرد می‌کردند و جمع دیگری که کافر بودند [در راه شیطان] درحالی که آنان [گروه مؤمنان] را با چشم خود، دو برابر می‌دیدند.

ص: ۱۴۰

این آیه نیز وعده ای بی بازگشت برای مشرکان و یهودیان - به اختلاف مفسران - بود که شکست خورده و مغلوب می شوند، و چنان نیز شد.

و آنجا که درباره اهل کتاب می فرماید:

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (بقره: ۱۳۷)

اگر آنها نیز مانند آنچه ایمان آورده اید، ایمان بیاورند، هدایت می یابند، و اگر سرپیچی کند، از حق جدا شده اند و خداوند شر آنها را از تو دفع می کند و او شنوا و داناست. سرانجام خداوند، شر اهل کتاب را از پیامبرش دور گردانید و به ایشان آسیبی وارد نشد.

و آنجا که می فرماید:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (توبه: ۳۲ و ۳۳)

می خواهند نور الهی را با دهان خود خاموش کنند، درحالی که خدا نمی خواهد، مگر اینکه نور خود را کامل کند، هرچند که کافران را خوش نیاید. او کسی است که رسول خدا را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان غالب گرداند؛ هرچند مشرکان کراهت داشته باشند.

و می فرماید:

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (صف: ۸ و ۹)

آنها می خواهند نور الهی را با دهان خود خاموش کنند، و خداوند کامل کننده نور خویش است، هرچند که کافران را خوش نیاید. او کسی است که رسول خود را

ص: ۱۴۱

با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان غالب گرداند، هرچند مشرکان کراهت داشته باشند.

همچنین می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (فتح: ۲۸)

اوست که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان پیروز کند، و گواهی خدا به تنهایی کافی است.

بدون شک تمامی این وعده ها عملی شده، دین خدا و نور او تعالی یافته، حجت الهی آشکار گردیده و در همان قرن های نخستین دعوت، اسلام بر جمیع ادیان ظهور و غلبه کرده و گستره ای وسیع تر و گروندگان بی شمارتر از دیگر ادیان داشته است.

اما آنچه در قرن های اخیر رخ داده و اسلام، به ظاهر، آن عظمت و سیطره اولیه خود را از دست داده، با وعده قرآن منافات ندارد. حقیقت این است که وضعیت کنونی، غلبه غیر اسلام بر اسلام نیست، بلکه غلبه و سلطه منتسبان به ادیان غیر اسلامی بر مسلمانان است، آن هم پس از آنکه همگان دین خود را رها کرده و بدان پای بندی ندارند. اما اسلام به مثابه یک دین، هنوز جایگاهی والا تر و حجتی رساتر و آشکارتر دارد و به تحسین و تکریم سزاوارتر است. افزون بر اینکه ما منتظریم، تا با قیام قائم آل محمد و ظهور اسلام راستین که درهم کوبنده تمام ادیان و دعوت های دیگر است، آیات شریف قرآن به کامل ترین شکل تأویل در عرصه واقع، محقق شود.

و آنجا که می فرماید:

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِيَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (آل عمران: ۱۷۹)

ممکن نبود که خداوند، مؤمنان را به همین گونه که شما هستید واگذارند؛ مگر

ص: ۱۴۲

آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد و ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار غیب، آگاه کند [تا مؤمنان و منافقان را از این راه بشناسید]. ولی خداوند از میان بندگان خود، هر کس را بخواهد برمی‌گزیند [و برای رهبری مردم از غیب آگاهی می‌کند]. پس به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست.

و بدون شک خداوند با آزمون‌های خویش، آنان را از هم جدا کرد، چندان که خباثت بسیاری از ایشان به آنچه گمانش را نداشتند، معلوم گردید.

د) حقایق علمی

اشاره

قرآن کریم در آیات نورانی خود، بعضی از حقایق علمی را مطرح می‌کند که با جهالت و بی‌خبری حاکم بر جزیره‌العرب در آن روزگار و دوری این سرزمین از مراکز فرهنگی مناسبت نداشت. حتی با فرهنگ علمی عصر بعثت، هماهنگ و متناسب نبود.

در اینجا، به برخی از واقعیت‌های علمی آمده در قرآن کریم اشاره می‌کنیم:

اول - می‌فرماید:

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمِدًا وَهِيَ تَمُرٌّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (نمل: ۸۸)

کوه‌ها را می‌بینی و آنها را ساکن و جامد می‌پنداری، درحالی که مانند ابر در حرکتند. این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده، او از کارهایی که شما انجام می‌دهید، مسلماً آگاه است.

حرکت کوه‌ها مبتنی بر دوران و گردش زمین است، یا حرکت مجموعه منظومه شمسی به سمتی خاص، و هر دوی این مطالب در آن عصر، ناشناخته بوده است.

دوم - می‌فرماید: اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؛ «خداوند همان کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که بتوانید آنها را ببینید، برافراشت». (رعد: ۲) وَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؛ «و آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که ببینید، بیافرید» (لقمان:

(۱۰)

ص: ۱۴۳

این آیات به پیوستگی آسمان و زمین به وسیله رابطه های رؤیت ناپذیر اشاره می کند.

در حدیثی از حسین بن خالد، از امام رضا (ع) نیز بدین مطلب تصریح شده است. راوی می گوید:

به آن حضرت عرض کردم: «درباره سخن خدای تعالی که می فرماید: قسم به آسمان که دارای راه های به هم پیوسته است (۱)، توضیح دهید». امام (ع) فرمود: «یعنی آسمان به زمین متصل و محکم شده است» و انگشتان دو دستش را درهم فرو کرد. گفتم: «چگونه به زمین متصل است، درحالی که خداوند می فرماید: بدون ستون هایی که ببینید؟» فرمود: «سبحان الله، مگر نمی فرماید: بدون ستون هایی که ببینید؟» گفتم: «آری» فرمود: «پس ستون هایی هست، ولی دیده نمی شوند». (۲)

این سخن قرآن و گفته امام (ع) به قانون جاذبه که بعدها کشف شد، اشاره دارد.

سوم - می فرماید: وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا؛ «و کوه ها را میخ های زمین قرار داد» (نبا: ۷)

همچنین می فرماید:

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (نحل: ۱۵)

و در زمین کوه های ثابت و محکمی افکند تا شما را نلرزاند و شهرها و راه هایی ایجاد کرد تا هدایت شوید.

و نیز می فرماید:

وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا (انبیاء: ۳۱)

و در زمین کوه هایی [ثابت و پابرجا] قرار دادیم تا لرزش آن را از آنها مانع شود.

۱- ذاریات: ۷.

۲- تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۳، در تفسیر سوره رعد؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۸.

ص: ۱۴۴

همچنین می فرماید:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ (لقمان: ۱۰)

و آسمان ها را بدون ستون هایی که ببینید آفرید و در زمین کوه هایی افکند تا لرزش آن را از شما بگیرد.

آیه نخست، کوه ها را به میخ هایی تشبیه کرده و این، بیانگر دو نکته است:

یک - کوه ها به میخ هایی کوبیده شده بر زمین می ماند که در آن فرو رفته. اخیراً ثابت شده که کوه ها چند برابر ارتفاعشان، در زمین فرو رفته اند و صخره های زیر کوه ها، پایین تر از لایه های صخره ای که قاره های عظیم و دهشتناک بر آن قرار دارند، واقع شده اند.

دو - کوه ها در وظیفه ای که دارند، به میخ ها می مانند. میخ ها، خیمه ها را ثابت نگه می دارند تا مبادا از جای خود کنده شوند. همچنین کوه ها، به خاطر فرو رفتنشان در اعماق زمین، پوسته سخت و محیط زمین را به لایه های سیال آن مرتبط و محکم می سازند و توازن آن را برقرار می کنند. اگر کوه ها نبودند، قشر بیرونی زمین پیوسته در تکان و لرزه بود و بر لایه های سیال زیرین، موج برمی داشت و ساکنانش را به این طرف و آن طرف می کشید. به این مطلب، در آیات اخیر و احادیثی که همچون شرح بر این آیاتند، تأکید شده است.

امیرمؤمنان (ع) در یکی از خطبه های خود، در حمد و ثنای الهی، می فرماید: «و به رحمت خود باها را به حرکت درآورد و پراکنده ساخت، و جنبش زمین را با سنگ ها و صخره های بزرگ، میخکوب و آرام گردانید». (۱)

آن حضرت - صلوات الله علیه - در خطبه ای دیگر، معروف به «اشباح» به دو مطلب پیش گفته اشاره کرده است، آنجا که در بیان آفرینش زمین می فرماید:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱.

ص: ۱۴۵

و حرکات زمین را با سنگ های سنگینش و به وسیله قله های مرتفع و بلند از صخره های بزرگ آن تعدیل فرمود. در نتیجه زمین به جهت کوه های جای گرفته در سطح آن، و به جهت فرو رفتن آن کوه ها در شکاف های بین زمین، و سوار شدن آنها بر گردن زمین های هموار و بلندی های آن، استقرار خود را به دست آورد. (۱)

و در خطبه ای دیگر می فرماید:

صخره های سخت و بزرگ زمین را آفرید و تپه ها و قله های آن صخره ها و کوه ها را به وجود آورد و همه را در جایگاه های معین قرار داد و قرارگاه های خاص آن موجودات را برای آنها لازم گردانید. بلندای کوه ها و صخره ها به آسمان بلند شد و ریشه ها و پایه های آنها را در آبی قرار داد که میان زمین وجود دارد. پس قله و کوه های آنها را از زمین برفراز نهاد. و پایه کوه ها را در پهنه نقطه های زمین و مواضعی که در آنها پابرجای هستند، قرار داد. قله های کوه ها را مرتفع و طولانی ساخت و آن را برای زمین تکیه گاه هایی مانند ستون قرار داد و کوه ها را مانند میخ هایی برای زمین ثابت گرداند تا در هنگام حرکت خود (۲)، ساکنانش را نلرزاند، یا آنچه را حمل می کند، نیفکند، یا از مواضع قانونی خود دگرگون نشوند. (۳)

بدون شک تمام این مطالب در فرهنگ آن دوره، شگفت آور و فهم و باور آنها برای مردم مشکل بود.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۲- امیرمؤمنان (ع) در این سخن به حرکت زمین، حرکت وضعی یا حرکت انتقالی، ضمن برج های منظومه شمسی، یا در مجموعه سیر منظومه در مسیر خاص خود اشاره کرده و این همه در آن عصر و محیط، اصلاً به ذهن ها نمی آمده است. این اگرچه برای قرآن کریم، معجزه ای به شمار نمی آید، می تواند برای حضرت امیر (ع) و پیامبری (ص) که آن حضرت باب مدینه علم اوست، معجزه باشد. پس شاهد صدق پیامبر (ص) در ادعای نبوت نیز هست.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۳.

ص: ۱۴۶

چهارم - می فرماید:

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ (انعام: ۱۲۵)

هر که را خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای پذیرش اسلام، گشاده می سازد و هر که را بخواهد [به سبب اعمال منکرش] گمراه سازد، سینه اش را آن چنان تنگ و بی وسعت می کند که گویا می خواهد به آسمان بالا رود.

مضمون آیه به این حقیقت علمی اشاره دارد که صعود به طبقات بالای جو، سبب تنگی سینه و نفس می شود و این واقعیت، پیش از این آیه نامعلوم بود؛ زیرا ویژگی های جو ناشناخته بود و پی بردن به آن از راه صعود، امری مشکل. اما در دوره های اخیر، محققان پی برده اند که با حرکت به سوی بالا، از فشار جو کاسته می شود و همین امر، سبب ایجاد فشار و تنگی نفس و احساس خفگی در انسان می شود.

در اینجا آیات فراوانی وجود دارد که بر پاره ای اکتشافات علمی جدید دلالت می کنند که در عصر نزول قرآن ناشناخته بودند و این، شاهی بر اعجاز قرآن به شمار می رود. ذکر همه آنها در گنجایش این مجال نیست و آنچه گفتیم، در این باره کفایت می کند.

همچنین شواهد متعددی وجود دارد که بر صداقت و راستگویی پیامبر (ص) در نسبت دادن قرآن به خدای متعال تأکید می کند. این شواهد بر اندیشه گران و نکته سنجان پوشیده نیستند و با اندک تأملی آشکار می شوند، اگر چه صداقت رسول خدا (ص) در این کار، چندان روشن است که نیاز به شواهد و گواهان ندارد. از آن جمله است:

یک - بی تردید، یهودیانی که بازمانده از بنی اسرائیل بودند، بر قومیت خود تعصبی شدید داشتند و انتسابشان را به اسرائیل، یعنی یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم (علیهم السلام)، مایه افتخار و سرافرازی می دانستند. از این رو به عرب هایی که از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم (علیهما السلام) بودند، به دیده تحقیر نگریسته و آنها را دشمن می داشتند.

ص: ۱۴۷

هم اینان با پیامبر (ص) به دشمنی پرداختند، او را تکذیب کردند، حقش را منکر شدند، علیه اش تفرقه افکنی نمودند، با دشمنانش همداستان شدند، در خاموش کردن نور دینش کوشیدند و در رفتار و گفتارشان، بسیار او را آزرده و به زحمت افکندند. موضع گیری قرآن کریم و رسول خدا (ص) در برابر شیوه برخورد یهودیان، با تذکرات و توبیخ ها و سرزنش ها و امر کردن به قتل و تبعید آنان، بسیار سخت و کوبنده بود.

اگر فرض کنیم رسول خدا (ص) فرستاده پروردگارش نبوده و به دروغ قرآن را به او نسبت داده بود، پس انتظار می رفت که در قرآن خود، با تجاهل ورزیدن به بنی اسرائیل، این برخورد را کامل نماید و درباره ایشان جز به آنچه کاملاً روشن بود، سخنی نگوید تا موضع گیری ظالمانه آنان را در حق خود و قومش به سختی پاسخ گفته باشد.

اما می بینیم قرآن کریم، بارها از آنان و نعمت هایی که خداوند به آنان عطا کرده و برتری شان بر دیگران سخن می گوید، همچنان که از پدران اولین و انبیا و قصه های ایشان، به فراوانی یاد می کند. بیان سرگذشت اسحاق و یعقوب (علیهما السلام) در قرآن از یادکرد اسماعیل (ع) بیشتر است، درحالی که نسب پیامبر (ص) و قومش به اسماعیل (ع) بازمی گردد و دارای شخصیتی بزرگ تر و در وصیت سابق تر است.

همچنان که از فرزندان و ذریه اسحاق و یعقوب و تکریم شخصیت بزرگ ایشان و نعمت هایی که خدای تعالی برای عموم ایشان عطا کرده، بارها سخن به میان آمده، بی آنکه مانند این موارد، درباره فرزندان اسماعیل گفته شود. درحالی که فرزندان اسماعیل، قوم پیامبری بودند که می کوشید آنان را به رسالت خود اقناع نماید و به کمکشان بر دیگر امت ها پیروز شود. پس بجا این بود که محمد در قرآن خود، فرزندان اسماعیل را تمجید و تکریم نماید و بر یهود برتری دهد تا قریش به یاری پیامبر و اقرار به دعوت او تشویق شوند. این حقیقت هنگامی روشن می شود که بدانیم عموم عرب، به ویژه قریش، در فخر کردن و عزت جستن به آباء و اجداد و بزرگان خویش، و افتخار به این عملشان، زبانزد بودند؛ چندان که خدای متعال، ایشان را به سبب این امر

ص: ۱۴۸

توییح و تقبیح می کند و می فرماید:

أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (تکاثر: او ۲)

افزون طلبی [و افتخار به کثرت اموال و عظمت عشیره] شما را به خود مشغول داشته [و از یاد خدا غافل نموده]، تا اینکه به دیدار قبرها رفتید.

با این حال، جای این تفسیر و توجیه نیست که بگوییم پیامبر (ص) با این کار خود می خواست یهود را از خود راضی کند و آنان را به خویشان نزدیک سازد، شاید دعوتش را اجابت کنند و او را یاری دهند؛ زیرا این امر، با برخوردهای تند و خصمانه ای که از روز نخست میان آن حضرت و یهودیان رخ داده بود، سازگاری ندارد.

توضیح منطقی این روش آن است که بگوییم قرآن مجید، کتاب خداوند بلندمرتبه ای است که حق هر صاحب حقی را به کمال ادا می کند و چون اسماعیل، مدت کمی رسالت الهی را حمل کرد و پس از او اسحاق و ذریه او، برای مدتی دراز بار آن رسالت را بر دوش گرفتند، خداوند از سر شکر و سپاس، ایشان را بسیار یاد کرد و به ستایشی که سزاوار آن بودند ستود و به سبب نقشی که در حمل رسالت او و دعوت مردم به آن داشتند و رنج و مشقتی که در این راه تحمل کردند، تکریم نمود.

دو - قرآن کریم در تنزیه و تکریم و رفعت شأن پیامبران دو آیین یهودیت و نصرانیت سخنانی دارد که معتقدان به آن ادیان، در حق پیامبران خویش، چنان بزرگداشت و تعظیمی قائل نبودند. بلکه رذائل و گناهای شگفت را به آنان نسبت می دادند. اگر پیامبر (ص) در نسبت دادن قرآن به خدای متعال دروغ می گفت، چه داعیه ای برای این همه تکریم و احترام گزاردن به پیامبران یهودی و نصرانی داشت؟ آیا حقیقت این امر جز آن است که قرآن، مُنزل از سوی خدایی بود که یاری رسولان خویش و سپاس گزاری از سعی و تلاش آنان را بر خود واجب ساخته و حکمت خود را بر این قرار داده بود که بندگان مخلص خویش را به رسالت برگزیند؛ بندگان که شایستگی پیشوایی انسان ها را داشته باشند و با اعمال و رفتار خود، آنان را به مکارم اخلاق و

صفات و افعال پسندیده، و به اسباب تقرب و طاعت - که رابطهٔ بندگان را با خدای شان تحکیم می بخشد - دعوت کنند.

سه - کمال بخشی شگفت به حضرت عیسی (ع)؛ قرآن همان طور که عقیدهٔ نصارا را در الوهیت و فرزند بودن عیسی برای خداوند، به شدت انکار می کند و آن حضرت را تا مرتبهٔ بندگی خدا پایین می آورد، در عین حال عظمتِ شأن و بزرگی و ستایش او و تنزیه اش از امور ناپسند و نامعقول را به روشنی تأکید و تأیید می نماید. حتی دربارهٔ مقام والا و تقدس مادرش مریم (علیها السلام) بارها مطالبی بیان می کند، از جمله اینکه آن بانوی بزرگ، از همان ابتدای تولد و در طول رشد و نمو، برای مقام والایی چون مادری حضرت عیسی (ع) و مورد خطاب قرار گرفتن فرشتگان مهیا گردیده و همچنین به کرامات خویش آگاهی داشته بود. آن گاه این مطالب را با قوی ترین برهان بر پاکی و طهارت او همراه می سازد؛ یعنی گواهی معجزه وار حضرت عیسی (ع) در حق او، درحالی که در دامان مریم است و نوزادی بیش نیست. این بدان معناست که هر که مریم را متهم سازد، در واقع با خدای متعال دشمنی ورزیده و آیات او را مردود دانسته است.

اگر واقع گویی قرآن نبود، آن کرامت بزرگ برای مریم (علیها السلام)، مایهٔ شبهات و تردیدهایی می شد که با مقام وی و با شرافت رسالتی که از او نشئت گرفته و حجتی در مقابل ظالمان و گردن کشان بود، مناسبت نداشت. حال آنکه در مسیحیت این امر را نمی بینیم. این آیین در عین حال که عیسی (ع) را فرزند خدا می داند و او را تا مقام الوهیت و عبادت بالا می برد، اما همچون قرآن او را منزّه نمی کند و شأن مادرش، مریم (علیها السلام) را در آمادگی او برای پذیرش لطف و کرامت بزرگ الهی، چندان بزرگ نمی شمارد. حتی شبههٔ موجود در حمل شک برانگیز مریم (علیها السلام) را مرتفع نمی سازد. مگر به واسطهٔ رؤیای نامزد وی، یعنی یوسف، بی آنکه شاهی بر صدق ادعای رؤیا و راستی خود رؤیا ارائه کند تا در برابر کسانی که مریم (علیها السلام) را متهم می کنند، دلیلی باشد و راه هر سخنی را بر آنان ببندد.

آنچه دربارهٔ پیامبران الهی، به خصوص حضرت عیسی (ع) در قرآن آمده، با این

ص: ۱۵۰

کتاب مُنزل از سوی خداوند تناسب دارد؛ زیرا خواست خدای متعال این است که رسولان و اولیای خویش را نصرت دهد و در برابر تحریفی که در تعالیم حقه صورت گرفته، آنها را تصحیح کند و حقیقتشان را آشکار سازد و این با جعلی و دروغین بودن انتساب قرآن به خدای متعال سازگار نیست.

چهار - در کلام الهی اموری وجود داشت که در کلمات و سخنان عرب ناشناخته بود؛ مانند شروع بعضی از سوره‌ها با حروف مقطعه. معمولاً آن که می‌خواست سخنی بگوید یا بنویسد، به این حروف بی‌توجه بود و قصد آن نداشت که گفتار خویش را با آوردن آنها آغاز کند. همچنین قرآن به مسائلی می‌پرداخت که تصدیق آنها و فهم منظور پیغمبر (ص) از آنها، بر محیط آن روز و مردمش سخت و دشوار بود؛ مانند این سخن خدای تعالی:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (اسراء: ۱)

پاک و منزّه است خدایی که شبانه بنده اش را از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را پر برکت ساخته ایم، سیر داد تا برخی از آیات عظیم خود را به او نشان دهیم. بی‌شک خدا شنوا و بیناست.

همچنین می‌فرماید:

وَ سَأَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ (زخرف: ۴۵)

از رسولانی که پیش از تو فرستادیم سؤال کن: آیا ما غیر از خدای رحمان، معبودی دیگر برای پرستش قرار دادیم؟

آن که برای اقناع مردم محیط خود سخنی می‌آورد، هرگز چنین اموری را که در مقابل ایشان دچار زحمت و دردسر می‌شود، دستاویز قرار نداده و بدان‌ها امید نمی‌بندد. در تفسیر و توضیح این امر باید گفت که خدای متعال بیان این مسائل را بر رسولش

ص: ۱۵۱

فرض و واجب نموده تا مصالحی که خود به آنها آگاه تر است تأمین شود و نیز یاری او را در این مسیر متعهد شده است. در نتیجه بیان مسائل دشوار و نامفهوم برای عرب، هرگز پیامبر (ص) را دل نگران نکرد و به تشویش و ترس از بی اعتباری و مسخره شدن دچار نساخت.

در این باره نمونه های دیگری نیز در قرآن وجود دارد که هر انسان منصف و دقیقی آنها را درک می کند و بر حقیقت مطلب و صداقت پیامبر (ص) گواه و شاهد می یابد، گرچه واقعیت امر، روشن تر از اینها است.

اگر قرآن از جانب خدای تعالی نبود...

در کلام الهی می خوانیم:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (نساء: ۸۲)

آیا در قرآن نمی اندیشید؟! اگر از سوی غیر خدا بود، در آن اختلاف فراوانی می یافتید.

در نگاه اول، این چنین برداشت می شود که اگر کتابی از سوی غیر خدا صادر شود، در آن اختلاف و تناقض فراوان وجود خواهد داشت. این مطلب، چندان بی ابهام نیست؛ زیرا در موارد بسیاری، کتاب های دست نگاشته بشر، از هماهنگی و تناسب نسبی برخوردارند و اختلاف و تناقضی در آنها وجود ندارد یا اگر هم هست، اختلاف ها چندان آشکار نیست و تنها بر منتقدان ریزین دقیق نگر معلوم می گردد. در این میان، صاحب کتاب، هرچه سطح علم و تحقیق او بالاتر و مطالعه و پژوهش او بیشتر باشد، کتابش از دسترس اختلاف و تناقض دورتر است؛ به ویژه هنگامی که آن را بازخوانی، نقد و تهذیب می نماید.

به دو صورت می توان این اشکال را پاسخ داد:

ص: ۱۵۲

اول - قرآن کتابی است که آورنده اش، [یعنی] پیامبر (ص) آن را به خدای سبحان، خدایی که قادر و حکیم است، منسوب کرده است. حال اگر پیامبر (ص) به دروغ آن را به خدای متعال نسبت داده باشد، از حکمت الهی انتظار این است که افترازننده را خوار و رسوا نماید و در کتاب او اختلاف و تناقض فراوان قرار دهد و این نشانه ای خواهد بود بر کذب افترازننده تا بدین وسیله مردم را از تصدیق وی باز دارد و شبهات را رفع کند و حجت خویش را تمام گرداند؛ زیرا همان طور که به اقتضای حکمت الهی، صدق پیامبران، با حجت و دلیل و معجزه تأیید می شود، نیز دروغ گو باید خوار و رسوا گردد؛ به طوری که تصدیق او در نسبت با خدای متعال، عقلاً ممکن نباشد، بلکه عقول، به ناچار او را تکذیب کنند، تا امر بر انسان های عادی و معمولی مشتبه نشود و حقیقت امر بر آنان پوشیده نماند، به طوری که معذور باشند و بی تقصیر.

برای این امر، شاهد و نمونه واقعی نیز هست. تورات و انجیل که شامل آموزه های دینی دو آیین یهود و مسیح است و پیروانش با اعتماد کامل آن را تجلی دین حق الهی می دانند، شامل تناقضات عجیب، امور دور از عقل و مطالب ننگ آور و شنیع و گمراه کننده ای است که هر انسان باشعوری، به نادرستی و غیرعقلانه بودن آنها پی می برد. توجیه آن نیز این است که این امر، نشانه خذلان و ترک یاری از سوی خداوند است تا مردم به این حقیقت آگاه شوند و حکمت الهی تثبیت گردد و حجتش تمامی یابد.

وضعیت در کتاب های جعلی و دروغین که ما از آنها آگاهی یافته ایم و در عصرهای نزدیک به دوره ما ساخته و پرداخته شده اند، نیز به همین منوال است. اختلاف و تناقض و سطح نازل علمی این کتاب ها به حدی است که هیچ انسان با کرامت و عاقلی اجازه نمی دهد آنها را به او نسبت دهند؛ چه رسد به نسبت دادن آنها به خدای متعال:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (انعام: ۱۴۹)

بگو: دلیل رسا [و قاطع] برای خداست، و اگر بخواهد، همه تان را هدایت می کند.

ص: ۱۵۳

دوم - بی تردید قرآن، به یک باره و به صورت کتابی پیوسته و کامل، پس از نقد و بررسی و آزمون فراوان عرضه نشده است. بلکه نزول قرآن، تدریجی و در طول ۲۳ سال صورت گرفت، آن هم در وضعیت های ناهمگون و ناسازگار و به مناسبت های مختلف از جهت نوع و هدف. بسیاری از آیات آن نیز به یک باره و بدون پیش بینی نازل شده تا این شبهه ایجاد نشود که با فکر و تأمل و مانند آن بیان شده است.

اگر سخنی این چنین پراکنده و با اهداف گوناگون، از بشری صادر شود که پیوسته در معرض غفلت و خطا و عدم گنجایش و احاطه است، بی شک واجد اختلاف، ناهمگونی و تضاد فراوان خواهد بود. پس نبود اختلاف در قرآن کریم، گواهی است بر صدور آن از سوی خدایی که از غفلت و اشتباه میراست و بر همه چیز احاطه کامل دارد.

این، تمام آن چیزی بود که توانستیم درباره اعجاز قرآن مجید و شواهد صدق آن، به قلم آوریم و آشکار است که حق مطلب را، به درستی و کمال ادا نکرده ایم. اگرچه قرآن کریم، خود، به صورتی کامل و بی نیاز از استشهاد و دفاع، حقانیت و صدق خویش را اثبات می کند: «و کلام پروردگارت، با صدق و عدل، به حدّ تمام رسید و هیچ کس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد، و او شنوا و داناست». (۱)

۱- انعام: ۱۱۵.

فصل چهارم: بشارت پیامبران گذشته

اشاره

از جمله شواهد بر صداقت و حقانیت پیامبر ما محمد (ص) در ادعای نبوت، بشارت هایی است که از سوی خداوند بر زبان پیامبران پیش از او - صلوات الله علیه - جاری شده است. در کتاب های آسمانی ایشان از زمان بعثت، محل ظهور، هجرت و نشانه ها و علامت های وی، سخنانی ذکر شده که برای امت های خویش بیان داشته اند و دست به دست، به علمای اهل کتاب رسیده است.

راویان و مورخان، بسیاری از این موارد را ذکر کرده اند؛ همچون گفت و گوهای تبع با اوس و خزرج، هنگامی که آنها را به ماندن در مدینه تا ظهور پیامبر (ص) سفارش نمود. (۱) قصه «سیف بن ذی یزن» و بشارتی که به جد پیامبر (ص)، عبدالمطلب داد و فرجام کار آن حضرت را برای او یادآور شد. (۲) ماجرای «بحیرای» راهب در سفر به شام در کودکی حضرت (ص) که با ابوطالب، عموی پیامبر درباره او گفت و گو کرد. (۳) سخن یوسف یهودی در مکه، هنگامی که دید ستارگان فرو می افتند، پس از قریش درباره نوزادی تازه در میان آنان سؤال کرد و آنها نیز گفتند محمد (ص) متولد شده و چون آن حضرت (ص) را

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۸۳.

۲- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، صص ۶۲ - ۶۵؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۸۶.

۳- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، صص ۶۲ - ۶۵؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۹۳.

دید، گفت او همان پیامبر موعود است. (۱)

مؤید این مطالب، تأکیدهای پیوسته ای بود که عبدالمطلب و ابوطالب، در مناسبت های مختلف بر ارجمندی و کرامت شخصیت پیامبر (ص) می کردند و هماره جایگاه والای او را متذکر می شدند که در آینده ای نزدیک بر همگان آشکار خواهد شد. همچنین این دو بزرگوار، بر محافظت او در برابر خطرات و رعایت تندرستی و سلامت ایشان، سعی و تلاش بسیار می کردند.

نیز از همین موارد است سرگذشت سلمان فارسی هنگامی که در طلب دین حق، سرزمین ها را زیر پا گذاشت تا اینکه با پیامبر (ص) ملاقات کرد و پس از مشاهده علامات نبوت در او، به آن حضرت ایمان آورد. (۲) یا مسلمان شدن عده ای از یهود و نصارا پس از آنکه دانستند رسول خدا (ص) همان پیامبر موعود است؛ کسانی چون: عبدالله بن سلام، نجاشی، جارود بن منذر عبدی و راهبی که امیر مؤمنان را در راه صفین ملاقات کرد، آنجا که حضرت در میان صحرا، چشمه آبی کشف نمود. پس اسلام آورد و به وی ملحق گردید. (۳) و مواردی از این دست که بسیار فراوانند و به طریق های گوناگون نقل شده اند.

قرآن کریم نیز وجود این بشارت ها و علامت ها را تأیید کرده و اهل کتاب را به دلیل شناختن حق و انکار کردن آن شدیداً مورد خطاب قرار داده، می فرماید:

مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدِهِ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره: ۱۴۰)

چه کسی ستم کارتر است از کسی که گواهی و شهادت الهی را که نزد اوست، کتمان می کند؟! و خدا از اعمال شما غافل نیست. همچنین می فرماید:

إِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي

۱- إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۸.

۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۵.

۳- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۳۶.

ص: ۱۵۷

الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره: ۱۵۹ و ۱۶۰)

کسانی که دلایل روشن و وسیله‌ی هدایتی را که نازل کرده ایم، پس از آنکه برای مردم، در کتاب بیان کردیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌فرستد، و تمام نفرین‌کنندگان نیز آنها را لعن می‌کنند. مگر آنها که توبه و بازگشت کردند و به اصلاح روی نمودند و حق را آشکار ساختند، من توبه آنان را می‌پذیرم که من توبه‌پذیر و رحیمم.

نیز می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (بقره: ۱۷۴ و ۱۷۵)

کسانی که کتمان می‌کنند آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، و آن را به بهایی اندک می‌فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی‌خورند و خداوند در روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌گرداند و برای آنها عذابی است دردناک. اینان همان‌هایی هستند که گمراهی را با هدایت و عذاب را با آمرزش، معاوضه کردند. راستی چقدر در برابر عذاب خداوند شکیبایی دارند.

رسول خدا (ص) نیز در سخنان خود، به ویژه در برخورد با یهودیان مدینه، بر وجود این بشارت‌ها و نشانه‌ها تأکید می‌کرده است. در روایت است که چون رسول خدا (ص) به مدینه هجرت کرد، عده‌ای از یهودیان نزد وی رفتند و گفتند: «ای محمد، به چه دعوت می‌کنی؟» پیامبر (ص) فرمود:

به اینکه شهادت دهید خدایی جز خدای یکتا نیست و من، رسول خدا هستم.

ص: ۱۵۸

همان که نامش را در تورات نوشته یافتید. همان که علمای شما آگاهتان کرده اند که از مکه مبعوث می شود و به مدینه هجرت می کند. و عالمی از شما که از شام آمده بود، خبرتان داد و گفت: «هر پخته و ناپخته ای را ترک کردم و به بیچارگی و سرگردانی روی نمودم و به اینجا آمدم تا پیامبری را که وارد این شهر می شود و قرارگاه بعثتش مکه است و به مدینه هجرت می کند، بیابم. او خاتم و برترین انبیاست، بر الاغ سوار می شود و کساء یک تکه و گشاد می پوشد و به اندک قانع است. در چشمش سرخی ای است و میان دو کتفش مهر نبوت. شمشیرش را بر شانه می اندازد و از هیچ کس بیم ندارد. خنده رو و جنگاور است و حکومتش تمام دنیا را فرا خواهد گرفت».

گفتند: «ما این مطالب را از او شنیده ایم و اکنون آمده ایم با تو مصالحه کنیم». (۱)

در سخنان ائمه - صلوات الله علیهم - و مناظره و احتجاجات ایشان با پیروان ادیان مختلف، بر بشارت‌ها و علامت‌های نبوت پیامبر (ص) تأکید شده است و از آنان بر این حقایق، اقرار و اعتراف گرفته شده است. عالمان مسلمان نیز با توجه به عقاید پیروان ادیان دیگر و آنچه در کتاب‌های ایشان آمده، به این امر تأکید کرده اند. (۲)

شواهدی بر صدق ادعای وجود بشارت‌ها

اشاره

اما اهل کتاب را بنا بر این بود که خود را در برابر این بشارت‌ها و نشانه‌ها به غفلت زده و آنها را ناشنیده بگیرند تا دیگران چنین پندارند که مسلمانان، اینها را برای حمایت از دین خود ادعا کرده اند و این برای آنها ارزشی چون حجت و برهان یقینی نیست. از این رو بجاست، در اینجا به اموری پردازیم که درستی و اصالت این ادعا را مؤکد و روشن می سازد.

۱- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۵۷؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۸۵؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۱؛ سعدالسعود، صص ۵۷، ۶۲ و ۶۳.

قرآن اعتراف اهل کتاب را می نویسد

گواه نخست: قرآن می فرماید:

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ (بقره: ۸۹)

و چون از طرف خدا کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران را می دادند، [که با کمک آن بر دشمنان پیروز گردند] با این همه، هنگامی که این [کتاب و پیامبری] را که می شناختند، نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد.

با توجه به این آیه، اهل کتاب تنها بر علم به صداقت پیامبر (ص) اکتفا نمی کردند، بلکه پیش از بعثت آن حضرت، به خود نوید پیروزی می دادند و می گفتند: پیامبری با این ویژگی‌ها ظهور خواهد کرد و ما به او ایمان خواهیم آورد و بر کافران غلبه خواهیم کرد.

بدون شک اگر این گفت و گوی میان اهل کتاب و کافران رخ نداده بود، قرآن متعرض آن نمی شد؛ نه به این دلیل که ما به صداقت قرآن ایمان داریم، بلکه در صورت غیرواقعی بودن این گفت و گو و ذکر آن در قرآن، کافران، یهودیان و منافقان آن را انکار می کردند و بدین ترتیب آبرو و اعتبار پیامبر (ص) خدشه دار می شد و در تنگنا قرار می گرفت. همچنان که سبب تزلزل ایمان مؤمنان و روی گردانی شان از اسلام می شد. درحالی که هیچ یک از این موارد، به وقوع نپیوست و گفت و گوی اشاره شده در آیه، انکار نشد.

ماجرای مباحله

گواه دوم: ماجرای معروف مباحله: قرآن کریم، علمای مسیحی و تمام کسانی را که از دانش کتاب انجیل برخوردار بودند، به مبارزه طلبید و از پیامبر (ص) خواست آنان را به

ص: ۱۶۰

مباهله فرا بخواند تا صدق دانشی که برای شان آمده بود، معلوم شود. اما آنان نپذیرفتند و به راه حل پست، یعنی پرداخت جزیه راضی شدند.

فرض درباره علمای اهل کتاب این بود که به صدق یا کذب ادعای پیامبر (ص) علم داشتند، به خصوص با اصرار آن حضرت بر اینکه پیامبران پیشین به او بشارت داده اند و صفات و نشانه های وی در کتاب های ایشان مذکور است. بی شک اگر این عالمان، به کذب و افتراستن رسول خدا (ص) یقین داشتند، هرگز به جزیه تن نمی دادند. پس باید گفت که صدق آن حضرت را دریافته بودند و چون از عذاب زودرس پروردگار وحشت داشتند، از مباهله خودداری کردند. همچنان که اقرار به پیامبری وی نیز نکردند تا مبادا دنیا و مناصب دنیایی شان به خطر افتد. پس به ناگزیر به راه حلی دیگر، اگرچه سخت و سنگین بود، تن دادند.

اشاره های موجود در عهدین به پیامبری محمد (ص)

گواه سوم: در کتاب های عهد قدیم و عهد جدید که آموزه ها و مبنای اعتقادات پیروان دو آیین یهود و مسیح است، تصریحات و اشاره هایی است که راه را برای کسی که خواهان یافتن حقیقت و دست یابی آن است، می گشاید. بعضی از این اشاره ها و تصریحات را که درباره پیامبر (ص) و ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - است، در قسمت سوم کتاب خود «فی رحاب العقیده»، در جواب سؤال نهم ذکر کرده ایم.

دیگران نیز برخی تلویحات و اشارت را در این باره متعرض شده اند که چون استدلال بر صدق پیامبر (ص) به آنها بستگی ندارد، از ذکرشان خودداری می کنیم. همچنین در این باره مطالبی شگفت از راه یافتگان به دین اسلام شنیده ایم که چون موثق به نظر نمی آیند و از منابع رسمی صادر نشده اند، به ذکر و اثبات آنها نمی پردازیم.

ص: ۱۶۱

فصل پنجم: معجزات و کرامات**اشاره**

از جمله شواهد دلالت کننده بر صدق پیامبر (ص) در ادعای نبوت، بروز کرامات حیرت آور و معجزات خارق العاده از ایشان است؛ مانند: شکافتن ماه، بازگشت خورشید به امر ایشان، سایه افکندن ابر بر آن حضرت، طی کردن مسافتی طولانی در زمانی کوتاه، آمدن درخت نزد ایشان به امر حضرتش، جوشیدن آب از میان انگشتان وی، بیرون زدن آب از چاهی خشک، پس از فرو کردن نیزه در آن، زیاد شدن طعام اندک، به ناله در آمدن تنه درخت خرما که پیامبر هنگام خطبه خواندن بر آن تکیه می زد پس از آنکه حضرت منبر را تکیه گاه خود قرار داد، سرریز شدن شیر از پستان گوسفند ام معبد پس از خشک شدن شیر آن، سبز شدن درختی خشک پس از وضو گرفتن پیامبر در کنار آن، گواهی دادن گرگ به نبوت آن حضرت، سخن گفتن شتر و آهو با ایشان، شفای بیمار به برکت او و استجاب دعاى حضرت، خبر دادن های از غیب و جز آن.

کرامت های اهل بیت (علیهم السلام)

کرامات و معجزاتی که از اهل بیت عصمت - صلوات الله علیهم - ظاهر شده، در ردیف معجزات پیامبر (ص) است؛ زیرا این خاندان به نور نبوت او می نگرند و آموزش

ص: ۱۶۲

تعالیم آن حضرت را به دیگران بر عهده دارند و از او می‌گویند. پس هر چه از آنان سر می‌زند، صادر از او و از فیض برکت وجود او، شاهی بر نبوت آن حضرت و تأییدکننده صدق دعوت ایشان است. همچنان که گواهی است بر اینکه ائمه وارثان و حاملان علم پیامبرند.

این کرامات چنان فراوان و نقلشان شایع است که به مراتب، از حد تواتر اجمالی گذشته، بلکه بسیاری از آنها متواتر تفصیلی اند؛ همچنان که با مراجعه به نوشته‌های مسلمانان در باب حیات و شرح سیره پیامبر (ص) و آنچه - به خصوص شیعه - در حق ائمه اهل بیت - صلوات الله علیهم - نوشته اند، این مطلب آشکار می‌شود.

درستی انتساب

گاه درستی نسبت این کرامات به معصومین، به سبب عدم بررسی و تفحص کافی در این باره بر بسیاری از مردم مخفی است و این احتمال در ذهنشان قوت می‌گیرد که شاید مسلمانان برای استفاده از این کرامات، به عنوان یکی از دلایل درستی اسلام، آنان را به دروغ به رهبران خود نسبت داده اند؛ زیرا نقل کرامات معصومین تنها از سوی مسلمانان صورت گرفته، نه از غیر ایشان. از این رو، بجاست در اینجا به بررسی اموری پردازیم که بحث کرامات را روشنی بخشد و احتمال مذکور را بی‌اثر سازد.

ثبت بسیاری از کرامات به مثابه وقایع تاریخی

امر نخست: ثبت تاریخی بسیاری از این امور، برای احتجاج نبوده تا سبب این شبهه شود که تکلفی صورت گرفته و مسلمانان برای تکثیر دلیل های دینی خویش آن را وضع کرده باشند. بلکه بسیاری از آنها به طور گذرا، در فهرست مطالب تاریخی آمده اند و همچون دیگر وقایع تاریخی که در اثر کثرت نقل و گزارش، اطمینان اجمالی و تفصیلی به وقوعشان حاصل شده، بدون هیچ انگیزه خاصی، یادآوری شده اند.

ص: ۱۶۳

بعضی معجزات به روایت قرآن

امر دوم: قرآن کریم برخی از این موارد را در آیاتی چند، نقل کرده است: از جمله این سخن خدای تعالی که می فرماید:

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (قمر: ۱ و ۲)

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. و هرگاه نشانه و معجزه ای را ببینند روی گردانده، می گویند: این سحری است مستمر.

نیز می فرماید:

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (اسراء: ۱)

پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصایی که گرداگردش را مبارک گردانیدیم، سیر داد، تا آیاتی از خود را به او نشان دهیم. بی شک خدا شنوا و بیناست.

این دو آیه، به ویژه آیه نخست، در بردارنده دو حادثه خارق العاده هستند. همچنین می فرماید:

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَه تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (انفال: ۷)

و یاد آر هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه [کاروان تجاری قریش، با لشکر مسلح آنها] نصیب شما خواهد بود، و شما دوست می داشتید که کاروان [غیر مسلح] برای شما باشد. ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند.

این آیه کریمه شامل خبری غیبی از سوی خداوند است که پیامبرش (ص) آن

ص: ۱۶۴

را به مسلمانان ابلاغ فرمود. آن گاه که عبور کاروان قریش نزدیک شده بود، آن حضرت مسلمانان را مطلع ساخت که خداوند آنها را وعده داده است بر کاروان تجاری قریش دست می یابند یا با لشکریان قریش روبه رو و بر آنان پیروز می گردند. مسلمانان بیشتر خواهان به دست آوردن کاروان تجاری، بدون جنگ بودند، ولی تقدیر الهی بر آن قرار گرفت که با جنگ بر آنان غلبه نمایند. بدین ترتیب جنگ بدر به وقوع پیوست و فتحی بزرگ نصیب آنان گردید و وعده خداوند راست آمد و تحقق یافت.

خدای متعال در این باره می فرماید:

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعِدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَتِلْتَمْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (آل عمران: ۱۵۲)

خداوند وعده خود به شما [درباره پیروزی بر دشمن در احد] را تحقق بخشید، در آن هنگام که [در آغاز جنگ] دشمنان را به فرمان او می کشتید، تا اینکه سست شدید و در کار خود نزاع کردید و پس از آنکه آنچه را دوست می داشتید [از غلبه بر دشمن]، به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت [و پیروزی شما به شکست انجامید]، تا شما را آزمایش کند و او شما را بخشید و خداوند نسبت به مؤمنان، فضل و بخشش دارد.

این آیه نیز همچون آیه پیشین، به وعده ای از خداوند بر زبان پیامبر (ص) تصریح دارد که اگر او را اطاعت کنند و تعالیمش را به کار گیرند، در جنگ احد پیروزشان می گرداند. این وعده تحقق یافت و در آغاز امر پیروزی عظیمی نصیبشان شد. اما با سرپیچی گروهی از تیراندازان از فرمان رسول خدا (ص) و رها کردن پست های شان،

ص: ۱۶۵

پیروزی شان ادامه نیافت و به شکست و هزیمت آنان انجامید.

همچنین می فرماید:

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (احزاب: ۲۲)

مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده، و خدا و رسولش راست گفته اند. و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود.

در این آیه، خداوند بر زبان رسولش (ص) وعده محنت و بلا می دهد که در جنگ احزاب محقق گردید و صدق آن بینش دینی مؤمنان و فرمان برداری آنان از خدای سبحان را فزونی بخشید.

نیز می فرماید:

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسِهِمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (فتح: ۲۷)

خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد، راست گفت. به یقین همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می شوید، در نهایت امنیت و درحالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید. ولی خداوند چیزهایی را می دانست که شما نمی دانستید و پیش از آن، فتحی قریب [برای شما] قرار داده است.

این آیه متضمن وعده خداوند به مؤمنان، از زبان رسول خدا (ص)، مبنی بر ورود به مسجدالحرام بود که سرانجام، در فتح مکه تحقق یافت. در ذیل این آیه به تأخیر این وعده و بروز آشوب و ناآرامی در میان مسلمانان اشاره شده است؛ زیرا آنان توقع داشتند که این وعده، در جنگ حدیبیه راست درآید و چون چنین نشد، به سبب جهل

ص: ۱۶۶

در مورد انجام آن صلح به پیامبر (ص) اعتراض کردند و صلح را با قریش مردود دانستند. این مطلب را راویان و مورخان به تفصیل بیان کرده اند و ما در قسمت اول کتاب خود، «فی رحاب العقیده»، در جواب سؤال دوم، بدان پرداخته ایم.

مطلب مهم در اینجا این است که وجود اخبار غیبی در قرآن کریم، باعث توثیق و اعتماد بیش از پیش به آن می شد. البته نه از آن رو که قرآن در گفته های خود صادق بوده - که این عقیده مسلمانان است - بلکه اگر این خبرها در قرآن ذکر می شدند، بی آنکه تحقق یابند، این خلف وعده دستاویزی می شد برای مشرکان و منافقان تا رسول خدا (ص) را سرزنش و تویخ و بدین بهانه او را تکذیب کنند. علاوه بر آن، این امر تزلزل ایمان مؤمنان و سرگشتگی ایشان را در پیش داشت. درحالی که هیچ یک از این موارد، روی نداد و مشرکان و منافقان، در این باره نیز بهانه ای برای سرزنش و تکذیب پیامبر (ص) نیافتند و این بدان معناست که خبرهای غیبی قرآن، آشکارا واقع می شدند و معاندان، مجال رد، تکذیب و طلب گواه در تأیید آن خبرها را پیدا نمی کردند.

علت عدم ذکر قصه معراج در قرآن

شاید به همین جهت، معراج پیامبر (ص)، اگرچه به وقوع پیوسته، در آیهٔ اِسْرَاءِ نیامده است.

توضیح مطلب اینکه معراج امری غیرمعمول و خارق العاده بود و اثبات آن برای دشمنان امکان نداشت. پس سزاوار بود که از طرح آن در سطح عمومی، در قرآن کریم، اجتناب شود تا بهانه ای برای تکذیب و بی اعتبار کردن آن به دست دشمنان ندهد. مسئلهٔ معراج تنها از سوی پیامبر (ص) و برای مسلمانان که پیوسته آمادهٔ تصدیق و پذیرفتن تعبدی سخنان آن حضرت بودند، در قالب روایات مختلف بیان شده است؛ بی آنکه به درگیری و بحران میان آن حضرت و کفار و منافقان منجر شود.

ص: ۱۶۷

سخنی در شکافتن ماه و بازگشت خورشید**اشاره**

در اینجا مطلبی باقی مانده و آن اینکه گاه مسئله شکاف برداشتن ماه، به عنوان یکی از معجزات پیامبر (ص) که قرآن کریم متعرض آن شده، بعید دانسته می شود و با ذکر دلایلی آن را مردود می شمارند. اگر این دلایل تمام باشد، در معجزه بازگشت خورشید نیز که درباره پیامبر (ص) و امیرمؤمنان (ع) وارد شده، می توان به آنها استدلال کرد. در مورد بعید بودن این معجزات، دو مطلب درخور بیان است:

تأثیر خورشید و ماه بر سیر عالم هستی

یک: خورشید و ماه بر سیر عمومی عالم و لرزش های آن تأثیرگذارند؛ زیرا اجزای عالم، بر اساس قانون جاذبه و حرکت عمومی فلک، با یکدیگر ارتباط و پیوستگی دارند.

در پاسخ باید گفت: سامانه ها و قوانین عالم، هر اندازه که استوار، متقن، مؤثر و وابسته به یکدیگر باشد، مانع از تصرف خدای سبحان - آفریدگار و تدبیرکننده هستی - در عالم نمی شود؛ به گونه ای که در موارد استثنایی، آن را از تحت سلطه آن قوانین خارج می نماید و از تأثیر آنها بر سیر هستی و تکامل آن جلوگیری می کند. بلکه خداوند بر هر کاری تواناست که اگر چنین نباشد، معجزه، امری ممتنع خواهد شد؛ زیرا بنای آن بر خروج از حیطة قوانین و نظام های عمومی عالم است.

عدم رؤیت این دو معجزه در سرزمین های دیگر

دو: بروز و ظهور نشانه های تصرف در خورشید و ماه، به مکان مورد نظر در بیان معجزه، همچون مکه اختصاص نداشته، بلکه نیم کره ای را که هنگام معجزه، ماه یا خورشید بر آن می تابیده، نیز در برمی گرفته است. حال اگر تصرف در خورشید و ماه به این صورت بوده، می بایست ماجرای آن در میان مردم دیگر سرزمین ها زبان به

زبان می چرخید و امت های دیگر نیز آن را بیان می کردند و نقل آن، به مسلمانان اختصاص نمی یافت.

دفع اشکال در قضیه شکافتن ماه

در گذشته، مردم شب ها را تا پاسی از شب بیدار نمی ماندند و در آغاز شب به بستر رفته و می خوابیدند.

اگر طبق بعضی روایات (۱)، شکافتن ماه در اواسط ماه قمری، که ماه کامل است، و در اوائل شب در منطقه مکه - طبق روایتی که می گوید، کوه میان دو پاره ماه دیده می شده است (۲) - رخ داده باشد، پس ماه در آن هنگام برای سرزمین های غرب مکه یا هنوز دیده نمی شده یا پیش از تاریک شدن شب، در نزدیکی افق و غروب گاه خورشید، می تابیده و نظری را به خود جلب نمی کرده است؛ به ویژه اینکه با وجود کوه ها، درخت ها و خانه های سمت افق آن را می پوشانده اند. درباره سرزمین های واقع در شرق مکه مکرمه، در آن هنگام پاسی از شب گذشته بود و مردم یا خواب بودند یا در حال مهیا شدن برای خفتن، به خصوص اگر این واقعه در فصل زمستان رخ داده باشد که این احتمال نیز وجود دارد. افزون بر اینکه در این مورد چند مطلب درخور توجه است:

۱. مانعی نیست که احتمال دهیم، ماه در هنگام انشقاق، در سرزمین های شرقی و غربی مذکور، با ابر و مانند آن، پوشیده بوده است.

۲. این کار، زمان طولانی ای احتیاج نداشته، بلکه برای تحقق معجزه، اگر انشقاق یک دقیقه یا کمتر دوام می آورد، کافی بود و معلوم است که مردم این سرزمین ها، در انتظار این حادثه و در مقام آگاهی یافتن از آن نبودند تا در همان یک دقیقه یا کمتر آن را

۱- بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۳۵۲؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۵۲۹.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۰۴ کتاب بدء الخلق، بخش شکافتن ماه؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۴۲۰، باب المعجزات، در ذکر شکافتن ماه برای پیامبر (ص) جهت برطرف ساختن شک و تردید مشرکان؛ تفسیر القرطبی، ج ۲۷، ص ۸۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۶۳؛ و دیگر مصادر.

ص: ۱۶۹

مشاهده کنند.

۳. در پاره ای روایات آمده است که مردم مکه از مسافران درباره انشقاق پرس و جو کرده و آنها گفته اند که «ما نیز آن را دیده ایم». (۱) نیز در روایاتی می خوانیم که آنها برای مردم دیگر بلاد نامه می نوشتند و در این باره، پاسخ مثبت می گرفتند. (۲) طبیعی است که این نامه ها، برای مردم بلاد نزدیک مکه بوده است.

در صورت تمام بودن این سخن، باید گفت: چون کار نگهداری و تدوین نوشته ها، در آن روزگار، امری متعارف نبود و به ثبت رویدادها چندان اهمیتی داده نمی شد، آن نوشته ها نیز باقی نمانده و از بین رفته است. دلیل دیگر اینکه نویسنده این نامه ها، مشرکان بودند و چون جواب ها برخلاف انتظارشان بوده، انگیزه ای برای حفظ نامه ها و پاسخ ها نداشتند.

دفع اشکال در قضیه بازگشت خورشید

بازگشت خورشید، در مناطق غرب مکه، چندان جلب توجه نمی کرد؛ زیرا سرزمین های در معرض تابش خورشید، در نیمه غربی، بیشتر مناطق مسکونی بودند و نشانه بازگرداندن خورشید، در این مناطق چیزی نبوده جز اینکه خورشید بی آنکه غروب کند، مقداری به سمت مشرق بازگردد، و این البته جلب توجه نمی کرد.

در مناطق هم افق با مکه و مناطق شرقی آن، اگرچه خورشید پس از غروب، دوباره تابیدن گرفته و این هر نگاهی را به خود متوجه می ساخته، شاید به خاطر وجود ابر، آن هم در آغاز شب، از این امر غفلت شده و از دیده ها مخفی مانده باشد.

افزون بر اینکه ممکن است در قضیه «رد الشمس» سرزمین مکه، بسان طی الارض،

۱- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۲۸۲؛ عیون الاثر، از ابن سید الناس، ج ۱، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۵.

۲- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، صص ۲۸۲ و ۲۸۳؛ عیون الاثر، از ابن سید الناس، ج ۱، ص ۱۴۹.

ص: ۱۷۰

حرکت کرده و در برابر خورشید قرار گرفته باشد، بی آنکه این امر بر دیگر مناطق اثر بگذارد؛ همچنان که بر حرکت خورشید تأثیری نداشته است. با این همه باید گفت: این خدای تعالی است که به حقایق امور آگاهی دارد و بس.

نقل معاندان، بهترین گواه

امر سوم: پس از رحلت رسول اکرم (ص)، مسلمانان پراکنده و دستخوش شدیدترین اختلاف‌ها و نزاع‌ها شدند؛ عده‌اندکی با اهل بیت پیامبر - صلوات الله علیهم - ماندند و دیگران به راهی دیگر روی آوردند. دسته دوم برای بریدن نفس آن عده قلیل و تکذیب آنها، و تجاهل نسبت به دلایل و حجت‌هایشان و خاموش کردن نور ایشان، آنان را تحت سخت‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین رنج‌ها و شکنجه‌ها، قرار می‌دادند، اما با این همه، بسیاری از همین دشمنان و بدخواهان کرامات و معجزاتی را درباره‌ی اهل بیت نقل کرده‌اند که خط و مرام ایشان و پیروانشان را تقویت و ادعای معاندان آنها را سست و بی‌اساس می‌کند.

این خود بهترین گواه بر وجود آن کرامات و معجزات بود و دست‌کم، نشان می‌داد که راویان موثق و کسانی که از سر تعصب مذهبی به دروغ‌گویی متهم نیستند، آن را روایت کرده‌اند و دیگران را ملزم به پذیرش و تن‌دادن به روایت آنها نموده‌اند، پس - بی آنکه نفعی ببرند و چیزی از حقانیت مذهب خود را ثابت کنند - آن کرامات را یادآور شده و به آن اذعان کرده‌اند.

آنچه ایشان ذکر کرده‌اند از آن دست معجزات و کراماتی نیست که در خدمت مکتب تشیع در نیاید و به طور عام تأییدی برای اسلام باشد تا کسانی بگویند که مسلمانان این معجزات را برای تثبیت دینشان و زیاد کردن دلیل‌های آن، ساخته و پرداخته‌اند.

از جمله معجزاتی که شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند، موارد ذیل را می‌توان برشمرد:

ص: ۱۷۱

از گشتن خورشید برای امیرمؤمنان (ع) در دو زمان، یکی در زمان پیامبر (ص) (۱) و دیگری در دوره خلافت حضرتش (ع) (۲)؛ بهبودیافتن چشم امام (ع) با آب دهان پیامبر (ص) در جنگ خیبر (۳) و دعا کردن پیامبر (ص) که از هیچ گرما و سرمای آسب نیند. (۴) این

۱- مجمع الزوائد، کتاب علامات النبوه، بخش بازگشت خورشید برای حضرت (ع)؛ ج ۸، ص ۲۹۷؛ المعجم الكبير، ج ۲۴، ص ۱۴۴، در آنچه ام جعفر بن محمد بن جعفر بن ابی طالب از اسماء بنت عمیس نقل کرده؛ ص ۱۵۲، در آنچه فاطمه بنت امام حسین (ع) از اسماء نقل کرده است؛ معتصر المختصر، ج ۱، ص ۹، کتاب نام های پیامبر (ص) و ویژگی ها و معجزات و سال وفات آن حضرت: آنچه در باب معجزات وی (ص) نقل کرده اند؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۵، ص ۱۹۷؛ البدایه و النهایه، ج ۶، صص ۸۶-۹۲، بخش دلائل حسی نبوت و ص ۳۱۴ قصه باز ایستادن خورشید برای یوشع بن نون؛ تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۱۴، درباره زندگانی علی بن ابی طالب (ع)؛ الذریه الطاهره، ج ۱، ص ۹۱؛ الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۲۸۴، فصل شکافتن ماه و باز ایستادن خورشید؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۰۶؛ ینایع الموده، ج ۱، ص ۴۱۵؛ میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۲۰۵، در زندگانی عمار بن مطر؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۷۵، درباره عمار بن مطر؛ ضعفاء العقیلى، ج ۳، ص ۳۲۷، در زندگانی عمار بن مطر الرهاوی؛ کشف الخفاء، از عجلونی، ج ۱، ص ۲۵۵؛ به دیگر مصادر این معجزات، به جلد ۳ الغدیر مراجعه کنید، صص ۱۲۷ - ۱۴۱. در این باره کتاب های متعددی تألیف شده، از جمله: تصحیح خبر رد الشمس، و ترغیم النواصب الشمس از حاکم حسانی؛ جمع طرق رد الشمس از شریف جوانی؛ طرق من روی رد الشمس از وراق؛ حدیث رد الشمس از آزدی؛ کشف اللبس فی حدیث رد الشمس از سیوطی.

۲- ینایع الموده، ج ۱، ص ۴۱۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۸؛ وقعه صفین، ص ۱۳۶.

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۶، کتاب جهاد و سیره ها، بخش فضیلت کسی که دیگری را مسلمان کند، ص ۱۳۵۷، کتاب فضائل صحابه، بخش مناقب علی بن ابی طالب (ع)؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۴۰، کتاب جهاد و سیره ها، بخش غزوه ذی قرد و غیر آن و ج ۴، صص ۱۸۷۱ و ۱۸۷۲، کتاب فضائل صحابه، بخش جمله ای از فضائل علی بن ابی طالب (ع) . . . و مصادر فراوان دیگر.

۴- الاحادیث المختاره، ج ۲، ص ۲۷۵، در آنچه عبدالرحمان بن ابی لیلی انصاری (ابوعیسی) از علی (ع) نقل کرده است؛ مجمع الزوائد، کتاب مناقب، ج ۹، ص ۱۲۲، بخش بهبود چشم امیرمؤمنان (ع) با آب دهان پیامبر (ص) و در امان ماندن آن حضرت از درد و سرما و گرما و ص ۱۲۴، در توضیح این سخن رسول خدا (ص) که فرمود: «فردا پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست می دارند؛ السنن الکبری، از نسائی، ج ۵، ص ۱۰۸، کتاب خصائص، درباره عبادت علی (ع) و ص ۱۵۲، ویژگی امیرمؤمنان (ع) که با آن از سرما و گرما در امان ماند؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، باب فضائل اصحاب رسول خدا (ص)، فضیلت های امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، صص ۹۹ - ۱۳۳، روایات مربوط به علی بن ابی طالب (ع)؛ المصنف، از ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۳۹۴، کتاب مغازی، جنگ و غزوه خیبر؛ المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۸۱. . . و مصادر فراوان دیگر.

ص: ۱۷۲

دعای حضرت (ص) محقق شد و امیرمؤمنان قلعه خیر را فتح کرد و درب آن را به صورت خارق العاده از جای برکند (۱)؛ معجزه دیگر ندا دادن جبرئیل بین آسمان و زمین که گفت: «شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی نیست» (۲)؛ فرود آمدن میوه آسمانی برای پیامبر (ص) و اهل بیتش - صلوات الله علیهم - (۳)؛ نزول خوراک از بهشت در چندین مرتبه و یک بار آن گاه که غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند (۴)؛ آب یافتن امیرمؤمنان (ع) در راه رفتن به جنگ صفین (۵)؛ سخن گفتن سر بریده امام حسین (ع) و نورهایی که از آن ساطع می شد (۶) و حوادث غریب و شگفت انگیزی که پس از کشته

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۸، حدیث ابی رافع؛ الاصابه، ج ۴، ص ۵۶۷، شرح حال علی بن ابی طالب (ع)؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۲، کتاب جهاد، بخش غزوه خیر؛ المصنف، از ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۷۴، کتاب فضائل، فضیلت های علی بن ابی طالب (ع)؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۴۷۸؛ السیره النبویه، از ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۶، درباره حرکت به سوی خیر؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۳۷، درباره رویدادهای سال هفتم هجری؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱؛ المناقب، از خواری، ص ۱۷۲؛ کشف الخفاء، از عجلونی، ج ۱، صص ۲۷۰ و ۴۳۰؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۲۴، در شرح حال علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن مزوح ابوالحسن وراق واعظ... و دیگر مصادر پرشمار.

۲- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۵، غزوه احد؛ البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۶، باب وسایل و آثار مخصوص پیامبر (ص) در زمان حیاتش، همچون لباس و سلاح و سواری؛ درباره شمشیر آن حضرت (ص) و ج ۷، ص ۲۵۰، خلافت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)؛ السیره النبویه، از ابن هشام، ج ۴، ص ۵۱، در شستن شمشیرها؛ تاریخ دمشق، ج ۳۹، ص ۲۰۱، در شرح حال عثمان بن عفان و ج ۴۲، ص ۷۱ در شرح حال علی بن ابی طالب (ع)؛ المناقب، از خواری، صص ۱۶۷ و ۱۷۳، در فصل اول از بخش شانزدهم؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۳۴؛ میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۳۹۰، در شرح حال عیسی بن مهران مستعطف... و مصادر فراوان دیگر.

۳- مقتل الحسین، خواری، ج ۱، صص ۱۴۵ و ۱۴۸ و ۱۸۰، فصل ششم، در فضائل حسن و حسین (علیهما السلام).

۴- کفایه الطالب، ص ۳۴۷، فصل مربوط به بیماری حسن و حسین (علیهما السلام) و نذر کردن پدر و مادر ایشان روزه را در صورت بهبود یافتن آن دو، و قصه نزول سوره «هل اتی»؛ مقتل حسین (ع)، خواری، ج ۱، ص ۱۹۹، فصل پنجم در فضائل فاطمه زهراء بنت رسول الله و ص ۱۸۹، فصل ششم در فضائل حسن و حسین (علیهما السلام).

۵- وقعه صفین، ص ۱۴۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۴؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۴۹.

۶- تاریخ دمشق، ج ۲۲، ص ۱۱۸، در شرح حال سلمه بن کهیل، ابن عساکر گوید: ابوالحسن علی بن مسلم گفت: عبدالعزیز بن احمد برای ما روایت کرد که تمام بن محمد و ابواللیث اسد بن قاسم حلبی گفتند: فضل بن جعفر بن محمد تمیمی مؤذن برای ما روایت کرد که ابوالحسن محمد بن احمد عسقلانی در طبریه به او گفت: علی بن هارون انصاری برای ما حدیث کرد که محمد بن احمد مصری از صالح، از معاذ بن اسد حرانی، از فضل ابن موسی شیبانی، از سلمه بن کهیل نقل کرده است که گفت: سر حسین بن علی (ع) را دیدم که بر نیزه، این آیه را تلاوت می کرد: فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فضل بن جعفر گفت: به ابوالحسن عسقلانی گفتم: به خدا آیا این سخن را از علی بن هارون شنیده ای؟ گفت: به خدا، آری. تمام و اسد گویند: به فضل بن جعفر گفتم: به خدا آیا این سخن را از ابوالحسن عسقلانی شنیده ای؟ گفت: به خدا، آری. عبدالعزیز گوید: به تمام و اسد گفتم: به خدا آیا این سخن را از فضل بن جعفر شنیده اید؟ گفتند: به خدا آری. ابوالحسن علی بن مسلم فقیه گوید: به عبدالعزیز گفتم: به خدا آیا تو این سخن را از تمام و اسد شنیده ای؟ گفت: به خدا، آری. به فقیه ابوالحسن گفتم: به خدا آیا تو آن را از عبدالعزیز شنیده ای؟

گفت: به خدا، آری. محقق کتاب مذکور، در حاشیه گوید: در نسخه (م) پس از این سخنان، ادامه مطلب این گونه است: ابوالحسن عسقلانی گوید: به علی بن هارون گفتم: آیا تو این کلام را از محمد بن احمد مصری شنیده‌ای؟ گفت: به خدا آری. انصاری گوید: به محمد بن احمد گفتم: آیا تو آن را از صالح شنیده‌ای؟ گفت: به خدا آری. جریر بن محمد گوید: به صالح گفتم: به خدا، آیا تو آن را از معاذ بن اسد شنیده‌ای؟ گفت: به خدا آری. معاذ بن اسد گوید: به فضل گفتم: آیا به خدا تو آن را از اعمش شنیده‌ای؟ گفت: به خدا آری. اعمش گوید: به سلمه بن کهیل گفتم: به خدا آیا تو آن سخن را از سر مبارک حسین (ع) شنیده‌ای؟ گفت: به خدا سوگند آری، در دروازه فرادیس شهر دمشق و هیچ اشتباه نکرده‌ام و شنیدم که می‌خواند: فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ نیز ج ۶۰، ص ۳۷۰، در شرح حال منهل بن عمرو؛ فیض القدير فی شرح الجامع الصغير، ج ۱، ص ۲۰۵.

ص: ۱۷۳

شدن آن حضرت (ع) در عالم به وقوع پیوست (۱) و آنچه در تاراج وسایل متعلق به آن

۱- السنن الکبری، بیهقی، ج ۳، ص ۳۳۷، کتاب صلاه الخسوف، بخش آنچه با آن بر اجتماع نماز خسوف و نماز عید استدلال شده به خاطر جواز وقوع خسوف در دهم ماه؛ المصنف، ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۴۷۸ کتاب الفتن، بخش کسی که ورود به فتنه ها را دوست ندارد و از آن به خدا پناه می برد؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۱؛ الآحاد و المثنائی، ج ۱، ص ۳۰۸ در ذکر امام حسین (ع)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۹۷ - ۱۹۹، کتاب المناقب، بخش مناقب حسین بن علی (علیهما السلام)؛ المعجم الکبیر، ج ۳، صص ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹ - ۱۲۴، در یادکرد حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) و درباره روز تولد و ویژگی ها و چهره آن حضرت که خداوند از او و پدر و مادرش خشنود باد؛ الطبقات الکبری، بخش پایانی، ج ۱، ص ۱۶۳، در شرح حال زهری، از طبقه چهارم تابعین اهل مدینه؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، صص ۲۲۶ - ۲۳۰، ۲۳۹ - ۲۴۴، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ فیض القدر فی شرح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، صص ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶ و ۳۱۷، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ تهذیب الکمال، ج ۶، صص ۴۳۲ - ۴۳۴، ۴۴۱ و ۴۴۳، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۹۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۴۱۳ و ۴۲۵، در شهادت حسین بن علی (علیهما السلام)؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۳۷، در نام های کسانی از فرزندان و برادران و پسر عموهای حسین (ع) که در برابرش به شهادت رسیدند؛ الثقات، ابن حبان، ج ۴، ص ۳۲۹، در شرح حال سلیم قاص؛ التاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۱۲۹، در شرح حال سلیم قاص؛ الجرح و التعديل، ج ۴، ص ۲۱۶، در شرح حال سلیم قاص... و دیگر مصادر پر شمار در این باره.

ص: ۱۷۴

حضرت، بر سر غارت گران آمد (۱) و نیز بر سر کسانی که در کشتن ایشان مشارکت داشتند (۲) و...

همچنین است آنچه از پیامبر (ص) و اهل بیتش در خبر از امور غیبی غیرمنتظره، بلکه عجیب و نامأنوس نقل شده، مانند خبر دادن رسول خدا (ص) از ظلم و ستمی که امتش، پس از او، در حق اهل بیت روا می‌دارند (۳)؛ خودکامگی و خودخواهی انصار پس از

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۶، کتاب مناقب، بخش مناقب حسین بن علی (علیهما السلام)؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۱، در ذکر حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) و ذکر ولادت و ویژگی‌ها و چهره آن حضرت که خداوند از او و پدر و مادرش خشنود باد؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۳، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۶۳؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، صص ۲۳۰ و ۲۳۱، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ تهذیب الکمال، ج ۶، صص ۴۳۴ و ۴۳۵، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۵، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ تاریخ ابن معین، ج ۳، ص ۴۹۸؛ کرامات الاولیاء، ص ۱۳۹، در سیاق کرامات منقول از ابن عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ العلل و معرفه الرجال، ج ۱، ص ۴۵۰ و دیگر مصادر و منابع.

۲- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰، کتاب مناقب منقول از رسول خدا (ص)، بخش مناقب حسن و حسین بن علی (علیهما السلام)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۹۶ و ۱۹۷، کتاب مناقب، بخش مناقب حسین بن علی (علیهما السلام)؛ المعجم الکبیر، ج ۳، صص ۱۱۶ و ۱۲۱، در ذکر امام حسین بن علی بن ابی طالب و ذکر ولادت و اوصاف و چهره آن حضرت که خدا از او و پدر و مادرش خشنود باد؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، صص ۳۱۳ و ۳۱۴، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، صص ۲۳۱ - ۲۳۵، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ تهذیب الکمال، ج ۶، صص ۴۳۰ - ۴۳۶ - ۴۴۶، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۶، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) و دیگر مصادر.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، صص ۱۵۰ و ۱۵۳، ذکر اسلام آوردن امیرمؤمنان علی (ع)؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۳۹، در حدیث ام فضل بن عباس؛ مسند حارث، ج ۲، ص ۹۰۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۹۵۵، در شرح حال دارقطنی؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۴، کتاب علامات نبوت، بخش بی عنوان پس از باب وداع آن حضرت (ع) و ص ۱۱۸، کتاب مناقب، بخش مناقب علی بن ابی طالب (ع)، بخش بشارت یافتن او به بهشت؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۲۹۳، آنچه ابوعثمان هندی از علی نقل کرده است؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۲۶، در مسند علی بن ابی طالب (ع)؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۷۳، آنچه مجاهد از ابن عباس نقل کرده است و ج ۲۵، ص ۲۳، آنچه به ام فضل اسناد داده شده؛ آنچه عبدالله بن حارث بن نوفل از ام فضل بنت حارث نقل کرده؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، صص ۳۲۲ - ۳۲۴، ۴۴۷ و ۴۴۸، در شرح حال علی بن ابی طالب (ع)؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۱۸، در خبر دادن ایشان به شهادت علی بن ابی طالب (ع)، و ج ۷، ص ۳۲۶، در شهادت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۱۶، در شرح حال عمر بن ولید بن ابان کرایسی و ج ۱۲، ص ۳۹۸، در شرح حال فیض بن وثیق بن یوسف؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷؛ میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۴۳۱، در شرح حال فضل بن عمیره قیسی و ج ۷، ص ۳۱۵، در شرح حال یونس بن خباب اسیدی؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۷، ص ۱۷۳، در شرح حال یونس بن خباب؛ تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۲۳۹، در شرح حال فضل بن عمیره قیسی؛ العلل المتناهیه، ج ۱، صص ۲۴۳ و ۲۴۴... و دیگر مصادر.

ص: ۱۷۵

حضرت (۱)؛ خبر دادن از کیفیت مرگ ابوذر (۲)؛ ظهور ناکثین و قاسطین و مارقین و امر

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۸۱، کتاب فضائل صحابه، بخش سخن پیامبر (ص) که به انصار فرمود: صبور باشید تا مرا ملاقات نمایید. . . و ج ۴، ص ۱۵۷۴، کتاب مغازی، بخش غزوة طائف؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۳۸، کتاب زکات، بخش دادن زکات برای تألیف قلوب در جهت اسلام و توان یافتن آن که ایمانش قوی است؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۲۶۴، بخش فضیلت صحابه و تابعین و ذکر کردن پیامبر (ص) اینکه باید صبر نمود و آن گاه لغزش‌هایی پدید می‌آید و ص ۲۶۵، ذکر بیان قول انس به اینکه پیامبر (ص) کاغذ و قلم خواست تا کار را برای انصار به انجام رساند و ص ۲۶۸، توصیه پیامبر (ص) به انصار به عفت و صبر؛ الاحادیث المختاره، ج ۴، ص ۲۷۲، آن که اسمش اسید بن حضیر بن سماک بن عتیک اشهلی است؛ مسند ابی عوانه، ج ۴، ص ۴۱۵، بیان وجوب صبر و خودخواهی نکردن و بازداشتن امام و تعرض نورزیدن به ایشان و پرهیز حبس آنچه برای او واجب است و اینکه حبس آنچه برای او لازم است، ظلم می‌باشد؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، صص ۳۱ و ۳۳، کتاب مناقب، فضیلت انصار؛ السنن الکبری، از بیهقی، ج ۶، ص ۳۳۹، کتاب تقسیم کردن فیء و غنیمت. گردآوری ابواب تقسیم غنیمت و فیء، بخش مربوط به اعطا کردن پیامبر (ص) برای تألیف قلوب و به مهاجرین و آنچه به آن استدلال شده است بر اینکه آن حضرت به آنها از غنیمت یک پنجم می‌داد و نه چهارپنجم؛ مسند احمد، ج ۳، صص ۱۱۱ و ۱۶۷ و ۱۷۱، در روایت انس بن مالک و ج ۴، ص ۴۲، حدیث عبدالله بن زید بن عاصم مازنی و ص ۲۹۲، حدیث براء بن عازب و ص ۳۵۲، حدیث اسید بن حضیر؛ مسند رویانی، ج ۲، ص ۱۸۳؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۸، از روایات اسید بن حضیر؛ السنن الواردة فی الفتن، ج ۱، ص ۲۰۳، درباره این آیه که فرموده: **وَأَتَّقُوا فِتْنَةَ لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً**؛ اسباب ورود الحدیث، ص ۲۲۶؛ البیان و التعریف، ج ۱، ص ۲۵۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۵۳، در شرح حال ابوقتاده انصاری؛ فضائل الصحابه، از ابن حنبل، ج ۲، ص ۸۰۸ و دیگر مصادر.

۲- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۲، باب خبر دادن رسول خدا (ص) به فتنه‌ها و حوادث، ذکر خبر دادن ایشان به خارج کردن مردم ابوذر غفاری را از مدینه؛ مسند احمد، ج ۵، صص ۱۴۴ و ۱۵۶، در ذکر ابوذر غفاری و ج ۶، ص ۴۵۷، در حدیث اسماء بنت یزید؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۲، کتاب مغازی و سریه‌ها؛ السنه از ابن ابی عاصم، ج ۲، ص ۵۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۳، کتاب خلافت، بخش ضرورت جماعت و یکپارچگی و نهی از خارج شدن از امت اسلامی و جنگ با آنان؛ المصنف، عبدالرزاق، ج ۲، ص ۳۸۱، کتاب نماز، بخش مربوط به تأخیر انداختن نماز توسط امراء؛ الفتن، نعیم بن حماد، ج ۱، ص ۱۴۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، صص ۵۷، ۶۳ و ۷۷ در شرح حال ابوذر؛ صفوه الصفوه، ج ۱، صص ۵۹۷ و ۵۹۸، در ذکر وفات ابوذر؛ الاستیعاب، ج ۱، صص ۲۵۳ و ۲۵۴؛ الطبقات الکبری، ج ۴، صص ۲۳۲ - ۲۳۴، در شرح حال ابوذر؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۸۴، در خبرهای مربوط به غزوة تبوک؛ السیره النبویه، ج ۵، ص ۲۰۵، درباره مرگ ابوذر و دفن شدنش در ربنده؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۸۰ و دیگر مصادر.

ص: ۱۷۶

نمودن به پیکار با آنان (۱)؛ راهی شدن عایشه برای جنگ جمل و بانگ زدن سگ های «حوأب» بر او (۲) و تلاش او برای رهایی از معركة (۳)؛ جنگ ظالمانه زبیر با امیرمؤمنان (ع) (۴)؛

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰، کتاب شناخت صحابه، درباره اسلام آوردن امیرمؤمنان علی (ع)؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶، کتاب خلافت، بخش مربوط به خلفای چهارگانه و ج ۶، ص ۲۳۵، کتاب جنگ با اهل بغی، بخش آنچه درباره ذوالثدیة و نهرانیان وارد شده است و ج ۷، ص ۲۳۸، کتاب فتنه ها، بخش ماجرای صفین؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۷۹، در روایات و اخبار علی بن ابی طالب؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۲۱۵، در آنچه علقمه بن قیس از علی (ع) نقل کرده و ج ۳، ص ۲۷، در آنچه علی بن ربیعہ اسدی از علی بن ابی طالب (ع)، در آنچه علقمه بن قیس از عبدالله بن مسعود نقل کرده؛ المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۲۱۳ و ج ۹، ص ۱۶۵؛ الکامل فی الضعفاء، ج ۲، ص ۱۸۷، در شرح حال حارث بن حصیره ازدی؛ کنز العمال، ج ۱۱، صص ۲۹۲، ۳۲۷، ۳۵۲ و ج ۱۳، ص ۱۱۳ و مصادر فراوان دیگر.

۲- معتصر المختصر، ج ۲، ص ۳۶۲ در شرح حال عایشه؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴، کتاب فتنه ها، بخش آنچه در جنگ های جمل و صفین و جز آن گذشت؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵؛ الجامع از معمر بن راشد، ج ۱۱، ص ۳۶۵، بخش فتنه ها؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۲۶، بخش خبر دادن پیامبر (ص) به فتنه ها و حوادث پس از خود، ذکر خبر دادن آن حضرت (ص) به خروج عایشه به سوی عراق؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹، کتاب شناخت صحابه: آنچه از مناقب امیرمؤمنان که در صحیحین نیامده است: ذکر اسلام آوردن امیرمؤمنان (ع)؛ مسند احمد، ج ۶، صص ۵۲ و ۹۷، خبرهای مربوط به عایشه؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۳۶، کتاب جمل: رفتن عایشه و علی و طلحه و زبیر برای جنگ؛ الفتن، نعیم بن حماد، ج ۱، صص ۸۳ و ۸۴؛ موارد الظمان، ص ۴۵۳، کتاب فتنه ها، پناه به خدا از فتنه های ظاهری و باطنی؛ اصلاح غلط المحدثین، ص ۷۵ در ماده حاب، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۷، در شرح حال ام المؤمنین عایشه؛ الاصابه، ج ۷، ص ۷۰۸، در شرح حال سلمی بنت مالک بن حذیفه؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸، در رویدادهای سال ۳۶: ورود آنها به بصره و درگیری شان با عثمان بن حنیف و دیگر مصادر بسیار.

۳- معتصر المختصر، ج ۲، ص ۳۶۲، در شرح حال عایشه؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴، کتاب فتنه ها، بخش ماجرای جمل و صفین و جز آن؛ المصنف از ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۳۸، کتاب جمل: در رفتن عایشه و علی و طلحه و زبیر به جنگ؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۸، در شرح حال عایشه ام المؤمنین؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۸۵، در شرح حال عایشه بنت ابوبکر و دیگر منابع.

۴- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، صص ۴۱۳ و ۴۱۴، کتاب شناخت صحابه، ذکر مناقب حواریون رسول خدا (ص) و پسر عمه آن حضرت، زبیر بن عوام. ذکر کشته شدن زبیر بن عوام؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۴۵، کتاب جمل، در راهی شدن عایشه و علی و طلحه و زبیر برای جنگ؛ الجامع معمر بن راشد، ص ۲۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵، کتاب فتنه ها، بخش ماجرای جنگ های جمل و صفین و جز آن؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۹، در خبرهای زبیر بن عوام؛ الاصابه، ج ۲، ص ۵۵۷، در شرح حال زبیر بن عوام؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۸، در شرح حال زبیر بن عوام؛ تهذیب الکمال، ج ۱۶، ص ۷۱، در شرح حال عبدالله بن محمد بن عبدالملک بن مسلم؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۱، در خبر جنگ جمل به روایتی دیگر؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۵۶۸؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۹۷، فرش کتاب السجده الثانیة درباره خلفا و تاریخ و اخبار ایشان، اخبار خلفا: خلافت علی بن ابی طالب (ع) : کشته شدن زبیر بن عوام؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۶۴، نوشته علی (ع) به عایشه؛ الاغانی، ج ۱۸، ص ۶۰، ذکر کشته شدن زبیر و خبر او؛ زبیر و علی بن ابی طالب (ع)؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۴۰ و مصادر فراوان دیگر.

ص: ۱۷۷

قتل عمار به دست گروه سرکش و ستمگر (۱)؛ خبر دادن رسول خدا (ص) از ماجرای حکمیت و گمراه شدن و گمراه کردن دو حکم (۲) و نیز اینکه امیرمؤمنان مانند آن حضرت که در صلح حدیبیه از ایشان خواستند تا لقب شریف خود را بردارد، مجبور می شود لقب «امیرمؤمنان» را از نام خود حذف کند (۳) و خبر دادن از فتنه عبدالله بن زبیر. (۴)

۱- صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۷۲ کتاب نماز: بخش های مربوط به مساجد، بخش همکاری در ساختن مسجد و ج ۳، ص ۱۰۳۵، کتاب جهاد و سیره ها، بخش زدودن غبار راه از رهگذران؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۳۴، کتاب فتنه ها و نشانه های قیامت، بخش اینکه قیامت برپا نمی شود مگر اینکه... و دیگر مصادر.

۲- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۶، کتاب فتنه ها، بخش دو حکم در صفین؛ تاریخ دمشق، ج ۴۶، ص ۱۷۱، در شرح حال عمرو بن عاص؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۱۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۱۷ و ۳۷۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۰، ص ۱۴۹ و ۱۵۰؛ میزان الاعتدال، ج ۸، ص ۷۱، در شرح حال جعفر بن علی؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۱۹، در شرح حال جعفر بن علی و دیگر مصادر.

۳- سنن الکبری، از بیهقی، ج ۵، ص ۱۶۷، کتاب خصائصه: ذکر ویژگی های امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)، و ویژگی آن حضرت در جنگ با مارقین، ذکر خبرهایی در آنچه گفته شده و در وصف آن حضرت؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۷۰۷، غزوة حدیبیه؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۵۰۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۵؛ وقعه صفین، ص ۵۰۹؛ تخریج الدلالات السمعیه، ج ۱، ص ۱۸۸، فصل دوم در ذکر نسب و اخبار ایشان و دیگر مصادر و منابع.

۴- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۸۴ و ۲۸۵، کتاب حج، بخش مربوط به حرم مکه و نهی از حرمت شکنی آن؛ تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۲۱۸ و ۲۱۹، در شرح حال عبدالله بن زبیر؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶۴، در خبرهای عثمان بن عفان؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۳۱؛ مسند حارث، ج ۲، ص ۸۹۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۷۵ و ۳۷۶، در شرح حال عبدالله بن زبیر؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۵۳۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۱۶ و... و دیگر مصادر و مأخذ.

ص: ۱۷۸

نیز اخبار پیامبر (ص) و امیرمؤمنان (ع) از سلطنت بنی امیه که همان شجره ملعونه ای است که به طور کلی در قرآن از آن یاد شده (۱)، به ویژه حکومت بنی ابی العاص است (۲)؛ خبر دادن پیامبر (ص) از کشته شدن امیرمؤمنان (ع) و اینکه از ضربتی که بر سرش می خورد، محاسنش به خون سرش خضاب می شود (۳)، نیز به شهادت رسیدن

۱- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۴۴۴، باب تفسیر قرآن از رسول خدا (ص)، بخش مربوط به سوره قدر؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، صص ۱۸۶ و ۱۹۲، کتاب شناخت صحابه، از فضائل حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) و ذکر ولادت و کشته شدن او؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۸۹، در آنچه ابولیلی از حسن بن علی (ع) روایت کرده؛ شعب الایمان، ج ۳، ص ۳۲۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۲، در شرح حال حسن بن علی بن ابی طالب (ع)؛ تاریخ دمشق، ج ۵۷، ص ۳۴۰، در شرح حال مروان بن محمد بن مروان بن حکم بن ابی العاص؛ تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۳۳؛ تفسیر الطبری، ج ۳۰، ص ۲۶۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، صص ۵۳۰ و ۵۳۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۱؛ لباب المنقول، ص ۲۱۴؛ فتح القدر، ج ۵، ص ۴۷۳؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۶۲۲، در حوادث سال ۲۸۴هـ. ق؛ تهذیب الکمال، ج ۳۲، ص ۴۲۸ در شرح حال یوسف بن سعد جمحی؛ فیض القدر، ج ۶، ص ۳۵۵ و دیگر مصادر.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۷، کتاب فتنه ها و وقایع؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۱ کتاب خلافت، باب ائمه ظلم و جور و ضلالت؛ المعجم الاوسط، ج ۸، ص ۶؛ المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۲۷۱، این مطلب را با تفاوتی اندک در منابع زیر نیز خواهید یافت: مسند ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۴۰۲؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۳۶، در آنچه ابن موهب از ابن عباس نقل کرده است و ج ۱۹، ص ۳۸۲، در آنچه عمیر بن حارث سکونی از معاویه نقل کرده؛ الفتن، از نعیم بن حماد، ج ۱، ص ۱۳۰، درباره حکومت بنی امیه و دیگر منابع و مآخذ.

۳- السنن الکبری، از بیهقی، ج ۸، ص ۵۸، کتاب جراح، جمیع ابواب حرام بودن قتل و کسی که قصاص بر او واجب است و کسی که قصاص ندارد، باب کسانی که می گویند می توان بچه ها را قبل از بلوغ قصاص کرد؛ السنن الکبری، از نسائی، ج ۵، ص ۱۵۳، کتاب خصائص، ذکر ویژگی های امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع): ذکر شقی ترین مردم؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲، کتاب شناخت صحابه: ذکر اسلام آوردن امیرمؤمنان علی (ع)؛ الاحادیث المختاره، ج ۲، ص ۴۰۵، در آنچه یزید بن امیه دلیلی (ابوسنان) از علی (ع) نقل کرده است؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۷، کتاب مناقب: باب مناقب علی بن ابی طالب (ع): بخش مربوط به شهادت آن حضرت؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۳۰، در خبرهای علی بن ابی طالب (ع)؛ السنه لعبدالله بن احمد، ج ۲، ص ۶۳۰؛ فضائل الصحابه از ابن حنبل، ج ۱، صص ۵۴۲ و ۵۴۳؛ مسند عبد بن حمید، ص ۶۰؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۱۴۶، در ذکر علی بن ابی طالب (ع)؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۱۹۲؛ السیره النبویه، از ابن هشام، ج ۳، ص ۱۴۴، غزوه عسیره؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، صص ۵۴۳ - ۵۴۵، در شرح حال علی بن ابی طالب (ع)؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۶۰، کار ابن ملجم و یاران او با امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) و شهادت وی؛ شواهد التنزیل، از حسکانی، ج ۲، ص ۴۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۹۲ و دیگر مصادر پرشمار.

ص: ۱۷۹

امام حسین (ع) (۱) و تأکید کردن بر این مطلب برای حسین (ع) و دیگران (۲)؛ به حدی که در بین مردم شایع گردید (۳)؛ خبر دادن امیرمؤمنان (ع) از قضایای جنگ صفین (۴) و

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، صص ۱۹۴ و ۱۹۶، کتاب شناخت صحابه، اولین فضیلت های ابو عبدالله حسین بن علی شهید (ع) فرزند فاطمه؛ الاحادیث المختاره، ج ۲، ص ۳۷۵، در آنچه نجی الحضرمی پدر عبدالله از علی (ع) روایت کرده؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۱، کتاب مناقب حسین بن علی (علیهما السلام)؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۱۰۱ و آنچه عبدالله بن نجی از علی (ع) روایت کرده است؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۷۵، خبرهای علی بن ابی طالب (ع)؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۲۹۸، خبرهای علی بن ابی طالب (ع)؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۳۰۸ و ذکر حسین بن علی (علیهما السلام)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۸۷ - ۱۹۰ و ۱۹۲، کتاب مناقب حسین بن علی (ع) و در این بخش روایاتی تصریح گر به صحت بعضی دیگر؛ المعجم الکبیر، ج ۳، صص ۱۰۵ - ۱۰۸، هنگام یادکرد حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) با کنیه ابو عبدالله: ذکر ولادت و ویژگی ها و چهره آن حضرت (ع)؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، صص ۲۸۸ - ۲۹۰، در شرح حال حسین شهید (ع) و مصادر دیگر.

۲- الفتوح، اعثم کوفی، ج ۵، ص ۹۴۰، ذکر فرود آمدن حسین (ع) در کربلا؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۶، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۰۰، ذکر حرکت امام (ع) به کوفه و آنچه در این مسیر بر ایشان گذشت؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۶۹، درباره خروج حسین (ع) به عراق؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۶، در شرح حال حسین شهید (ع)؛ بغیه الطلب فی تاریخ حلب، ج ۶، ص ۲۶۱۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۱، درباره حرکت حسین (ع) به سوی کوفه.

۳- تاریخ دمشق، ج ۴۵، ص ۴۹، در شرح حال عمر بن سعد بن ابی وقاص؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۳۵۹، در شرح حال عمر بن سعد بن ابی وقاص؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۱، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام) و ج ۷، ص ۳۹۶، در شرح حال عمر بن سعد بن ابی وقاص و... دیگر مصادر.

۴- شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۸۲ و ج ۱۵، صص ۷۸ و ۸۰ و ج ۱۶، ص ۱۳۴؛ الفتن، نعیم بن حماد، ج ۱، ص ۱۲۷، آنچه درباره حکومت بنی امیه و اسامی ایشان پس از عمر گفته شده است؛ وقعه صفین، ص ۲۲۴. نصر بن مزاحم خطبه آن حضرت را آورده که در آن می خوانیم: «هیچ امتی پس از پیامبر خود دچار اختلاف نشدند، جز اینکه اهل باطل آن امت بر اهل حق آن پیروز شدند، مگر اینکه خدای تعالی چیز دیگر اراده فرماید». ابوسنان اسلمی گوید: شنیدم عمار یاسر می گفت: امیرمؤمنان (ع) به شما خبر داد که امت، اول و آخرشان، او را نمی پذیرند و مردم پراکنده می شوند، درحالی که نگاهشان به جنگ با دشمنانشان دوخته شده است [پس مهیا و آماده جنگ شوید].

ص: ۱۸۰

جنگک جمل (۱) و جنگک نهروان (۲)، پیش از وقوع آنها؛ به حکومت رسیدن

۱- الفتوح، ابن اعثم، ج ۴، ص ۴۵۲، ذکر خارج شدن طلحه و زبیر به سوی مکه برای عمره، درحالی که قصدشان چیز دیگری بود و می خواستند عهد خود با علی (ع) را زیر پا بگذارند و ص ۴۷۷، خبر کسی که قرآن را برای اصحاب جمل می برد و آنان را به پیروی از آن فرامی خواند؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، صص ۱۸۷ و ۲۳۲ و ج ۹، ص ۱۱۲ و ج ۱۰، ص ۲۴۸ و ج ۱۱، ص ۱۷؛ المناقب، خوارزمی، ص ۱۷۸؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۶، در خبر رفتن علی بن ابی طالب (ع) به سوی بصره و فرود آمدنش در ذی قار و ص ۴۲، خبر جنگک جمل به روایتی دیگر. در این کتاب، از جمله می خوانیم: «عمر برای من حدیث کرد که ابوالحسن گفت: ابومخنف از جابر، از شعبی، از ابوالطفیل برای ما روایت کرد که علی (ع) فرمود: «از کوفه دوازده هزار و یک نفر به سوی شما می آیند» و من این افراد را در ذی قار شمردم، نه یک نفر زیاد بود و نه یک نفر کم.

۲- السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۸۴، کتاب جنگیدن با اهل بغی؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۵، صص ۱۶۳-۱۶۵، کتاب خصائص: ذکر خصائص امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع): ویژگی حضرت در جنگیدن با مارقین؛ سنن دارقطنی، ج ۳، ص ۱۳، کتاب حدود و دیات و غیره؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۴۱، کتاب جنگیدن با اهل بغی: باب مربوط به خوارج؛ المصنف، عبدالرزاق، ج ۱۰، صص ۱۴۹ و ۱۵۰، بخش مربوط به حروریه؛ المصنف، ابن ابی شیبیه، ج ۷، صص ۵۵۵ و ۵۵۹، کتاب فتنه ها: آنچه درباره خوارج گفته شده؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۱۹۶؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۲۲۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۲۲؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۹۶؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۳۵۰؛ تفسیر الطبری، ج ۱۰، ص ۱۵۷؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۱۶، ذکر ماجرای خوارج و سپردن علی (ع) کار را به حکمین و خبر روز نهروان؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹، آنچه علی (ع) درباره خثعمی فرمود؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۲ و... مصادر فراوان دیگر. از خبرهای جالبی که بعضی علمای شیعه و اهل سنت نقل کرده اند و ما آن را به روایت شیخ مفید در ارشاد، ج ۱، ص ۳۱۷، از جنبد بن عبدالله از دی نقل می کنیم، آن است که راوی گوید: من در جنگک جمل و صفین با علی (ع) هم رکاب بودم و هیچ شک و شبهه ای در جنگک با گروه مقابل نداشتم، تا اینکه به نهروان رفتم و من دچار تردید شدم و گفتم: با قاریان قرآن و انسان های برگزیده دوران بجنگیم؟! این کار بزرگی است! پس صبح هنگام، درحالی که ظرف آبی با من بود از صفوف لشکر جدا شدم و به گوشه ای رفتم و نشستم. نیزه ام را در زمین فرو کردم و سپرم را رویش گذاشتم و سایه ای درست کردم. در این هنگام امیرمؤمنان (ع) نزدیکم آمد و فرمود: «ای برادر ازدی، آیا آب داری؟» گفتم: «آری». و ظرف آب را خدمتشان دادم. حضرت دور شد، چندان که دیگر او را ندیدم. لحظاتی بعد باز گشت و در سایه سپر نشست. سپس سواری آمد و به حضرت (ع) گفت: «خوارج از نهر گذشتند». حضرت (ع) فرمود: «نه هرگز چنین نشده است». سوار گفت: «به خدا سوگند که گذشته اند». امام (ع) با تأکید فرمود: «نه هرگز عبور نکرده اند». چیزی نگذشت که سواری دیگر آمد و سخنان سوار اول را تکرار کرد و امام (ع) بار دیگر گفته آنان را منکر شد. سوار دوم گفت: «به خدا سوگند که ما به اینجا نیامدیم، مگر اینکه پرچم ها و ابزارهای جنگی آنان را در این سو مشاهده کردیم». امام (ع) فرمود: «نه به خدا سوگند، بدین سو نرسیده اند؛ زیرا این طرف نهر گشتن گاه و هلاکت گاه آنان است». امام (ع) برخاست و من نیز بلند شدم و در دل خود گفتم: «ستایش خدایی را که این مرد را به من شناساند و کارش را بر من معلوم گرداند. ایشان یا دروغ گویی است پر جرئت، یا نشانه ای از سوی پروردگارش دارد یا عهدی از طرف پیامبرش. خدایا من با تو عهدی می بندم که در قیامت آن را از من طلب نمایی: اگر دیدم نهروانیان از نهر عبور کرده اند اول کسی خواهم بود که با او می جنگم و شمشیرم را در چشمش فرو می برم، ولی

اگر دانستم که عبور نکرده اند، همراه با او با آنان جنگ خواهم کرد. پس به صفوف لشکر ملحق شدیم و دیدیم که پرچم و لشکر در جایی قرار دارند که امام (ع) فرموده بود. امام (ع) به کنار آمد و پشت گردنم را گرفت و فرمود: «ای برادر ازدی، آیا حقیقت برایت روشن گشت؟» گفتم: «آری، ای امیرمؤمنان». فرمود: «پس این تو و این دشمنت». پس به جنگ پرداختم، یکی پس از دیگری آنان را به خاک افکندم تا اینکه خود بر زمین افتادم و بیهوش گردیدم. لشکریان مرا به عقب بردند و چون به هوش آمدم، کار جنگ پایان گرفته بود. این مطلب را با تفاوتی اندک، در مصادر زیر بنگرید: المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۴، ص ۲۲۷؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۸۹.

ص: ۱۸۱

حجاج (۱) و برپایی دولت بنی عباس (۲)، تا آنجا که معروف است آنها در تنظیم حرکت خود و بسیاری از جزئیات قیام، به صحیفه ای از آن حضرت، استناد کرده، بر اساس آن پیش می رفتند. (۳)

نیز خبر دادن امام حسین (ع) از سرانجام اهل کوفه (۴)، به خصوص فرجام کار

۱- تاریخ دمشق، ج ۱۲، صص ۱۶۸ و ۱۶۹، در شرح حال حجاج بن یوسف بن حکم؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸۹ و ج ۷، صص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ کنز العمال، ج ۱۶، صص ۱۸۳ و ۱۸۵؛ غریب الحدیث، ج ۲، ص ۴۵۱، ماده نعر؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج ۵، ص ۱۷۰، در ماده وذح؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۶۳۲، در ماده وذح؛ تاج العروس، ج ۲، ص ۲۴۶، ماده وذح.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۷، صص ۱۴۸ و ۱۵۰ و ج ۲۰، ص ۳۳۴؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۴۹.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۷، صص ۱۴۸ و ۱۴۹؛ این مطلب در بخش مربوط به خبرهای دولت بنی عباس در مصادر زیر آمده: مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۶۴ و ۲۶۵، ذکر خلافت ابی العباس عبدالله بن محمد سفاح و جمله ای از اخبار و سیره و حوادث روزگار او و وصیت ابراهیم امام به ابوالعباس؛ نیز ص ۲۶۷، نصیحت حضرت صادق (ع) به عبدالله بن حسن و ص ۲۷۲، آنچه بین عبدالله بن علی و برادرش در زمان خلافت سفاح پدیدار گشت و ص ۳۰۳، مرگ ابومسلم و ص ۳۶۳، ماجرای بین رشید و کسائی؛ تاریخ دمشق، ج ۳۲، صص ۲۷۱ و ۲۷۵، در شرح حال عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب (ع)؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۳۴۳ و ۳۴۴، روزگار مروان بن محمد بن مروان و دعوت بنی عباس و صص ۳۴۹ و ۳۶۲، روزگار ابوالعباس سفاح.

۴- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۶، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (ع)؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۶، در شرح حال حسین شهید (ع)؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۰۰، در این سال حسین (ع) از مکه به سوی کوفه بیرون رفت: ذکر راه سپردن امام (ع) به کوفه و رویدادهای میان راه؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۷۹، ذکر حرکت حسین (ع) به سوی کوفه؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۴، فصل یازدهم و دیگر مصادر.

ص: ۱۸۲

عمر بن سعد (۱)، پس از به شهادت رساندن حضرت و شکستن حرمت حریم ایشان.

نیز از آن جمله است به اجابت رسیدن دعای امیرمؤمنان - صلوات الله علیه - در مناسبت های مختلف (۲) و استجابت دعای امام حسین - صلوات الله علیه - در حق شرکت کنندگان در قتل ایشان و... (۳)

روایات در این باره به قدری است که از تواتر اجمالی گذشته، تواتر تفصیلی را موجب می شوند و در ثبوت معجزه برای پیامبر (ص) کافی است؛ معجزاتی که صدق گفتار آن حضرت (ص) را در ادعای نبوت و حمل رسالت الهی و شریعت او برای مردم تأیید و تصدیق می کند.

۱- الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰۳ ذکر اجتماع لشکر برای جنگ با حسین بن علی (ع) و ص ۱۳۰، در نام های آنان که در برابر امام حسین (ع) به شهادت رسیدند؛ تاریخ دمشق، ج ۴۵، ص ۴۸، در شرح حال عمر بن سعد بن ابی وقاص؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۳۵۹، در شرح حال عمر بن سعد بن ابی وقاص؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۹۶، در شرح حال عمر بن سعد بن ابی وقاص؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۳۴۸، فصل یازدهم و... دیگر مصادر.

۲- الاحادیث المختاره، ج ۲، ص ۲۷۴، در آنچه عبدالرحمان بن ابی لیلی انصاری (ابوعیسی) از علی (ع) نقل کرده؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹، در خبرهای علی بن ابی طالب (ع)؛ المعجم الاوسط، ج ۲، ص ۲۱۹؛ کتاب الزهد، از ابن ابی عاصم، ص ۱۳۲؛ فضائل الصحابه، ابن حنبل، ج ۱، ص ۵۳۹، خبرهای امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و زهد آن حضرت (ع)؛ حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۷، در شرح حال طلحه بن مصرف؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۶، در شرح حال امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۴۷۲، ذکر نامه علی (ع) به عایشه؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۷۰، ذکر روزگار ولید بن عبدالملک: نفرین علی (ع) در حق بسر و سرانجام کار او؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۸ و ج ۹، ص ۵۵؛ المناقب، خوارزمی، ج ۱۸۵ و... دیگر مصادر.

۳- المصنف، از ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۱۱، آنچه درباره یرموک بر جای مانده و ص ۴۷۸، کتاب فتنه ها؛ المعجم الکبیر، ج ۳، صص ۱۱۶ و ۱۱۹، در شرح حال حسین بن علی (ع)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷، کتاب مناقب: باب کشته شدن حسین بن علی (ع)؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، صص ۳۱۳ و ۳۱۴، در شرح حال حسین شهید (ع)؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۰؛ تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۱ و ۳۳۴، در رویدادهای سال ۶۱هـ. ق؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۴۰۷ و ۴۰۸، کشته شدن حسین بن علی (ع)؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، صص ۱۰۳ و ۱۰۸، ذکر جمع شدن لشکر برای جنگ با حسین بن علی (ع) و صص ۱۳۰ و ۱۳۵، در نام های فرزندان و برادران و فرزندان برادر امام حسین (ع) که در برابر آن حضرت شهید شدند؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۸، در شرح حال حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و... و دیگر مصادر.

اما آنچه شیعه در این مورد از رسول خدا (ص) و ائمه اهل بیت - صلوات الله علیهم اجمعین - نقل کرده، بیش از آن است که در شمار آید و فراوان تر از آن است که بتوان ذکر کرد.

استمرار و تجدد معجزات و کرامات

بی تردید، کرامات پیامبر (ص) و اهل بیت - صلوات الله علیهم - پس از وفات ایشان تا به امروز، پیوسته در حال بروز و تجدید است؛ چندان که دوست و دشمن و دور و نزدیک به این واقعیت اذعان دارند. از این رو، بارگاه این معصومان، پناهگاه بی پناهان، فریادگاه رنج دیدگان و کمک سرای بیچارگان است. مردم برای رسیدن به نیازها و حوائج خود به آنجا روی می کنند و مشکلات پیچیده خود را با کمک و عنایت آن پاکان می گشایند و بیماران، بیماری درمان ناپذیر خود را به یاری آنها بهبود می بخشند. پرواضح است که آنچه به دست ایشان انجام می گیرد، از فضل الهی است و خداوند با آن، حجت و برهان این پیشوایان معصوم (علیهم السلام) را توان و تازگی بخشیده و حق و حقیقتشان را آشکار و رابطه شان با آن فضل و عنایت را محکم تر و تأیید می کند؛ زیرا ایشان «بندگان بزرگوارند که در سخن، بر خدای متعال پیشی نمی گیرند و [پیوسته] به فرمان او عمل می کنند» (۱) و مایه یادآوری مؤمنان و اسباب آگاهی غافلان و حجت معاندانند «تا هر که هلاک می شود، از روی اتمام حجت باشد و هر که زنده می گردد [و هدایت می یابد] نیز از روی دلیل روشن باشد و خداوند، بی شک شنوا و داناست». (۲)

۱- انبیاء: ۲۶ و ۲۷.

۲- انفال: ۴۲.

فصل ششم: اسلام، برنامه ای فراگیر

یکی دیگر از شواهد بر صدق گفتار پیامبر (ص) در دعوتش، برنامه ها و قوانین فراگیر او برای شئون مختلف زندگی بشر است؛ از رابطه انسان با خداوند در عبادت و شکر و ادای حق او گرفته تا رابطه اش با خانواده و اجتماع در هر صبح و شام، برنامه ریزی برای کسب درآمد و یافتن روزی، پرداختن حقوق مالی در جهت تعاون و همکاری و همبستگی اجتماعی بین مسلمانان و رعایت دیگر جوانب اقتصادی. همچنین جهت گیری مسلمانان در برابر دشمنانشان به هنگام جنگ و صلح، تعامل انسان با غرائز و انگیزه هایش و با هر امر کوچک و بزرگ دیگری در عرصه زندگی دنیا و حتی پس از مرگ و رحلت به دنیای آخرت را لحاظ می دارد.

علاوه بر اینها، اسلام برنامه ای کامل و منحصر به فرد است؛ زیرا غرائز و تمایلات انسان را نادیده نمی گیرد، بلکه می کوشد حق هر غریزه و میلی را با تعدیل و کنترل آنها، به درستی و شایستگی ادا کند تا از حد خود تجاوز نکنند و به انسان و جامعه ای که انسان ها در آن زندگی می کنند، آسیب نرسد.

اکنون بر آن نیستیم تا به مقوله هماهنگی بین برنامه ها و قوانین اسلامی با نیازهای گوناگون جامعه انسانی بپردازیم، این بیان که این برنامه ها آن جامعه را به صلاح

ص: ۱۸۶

می آورد و در حرکتش به سوی کمال، آن را در خط مستقیم قرار می دهند یا نه! چرا که پرداختن به این امر، دامنه سخن را می گسترد، اما بایسته گفتن است که بی شک، وسعت و شمول شریعت اسلامی به گونه ای است که می تواند بنیان گذار دولتی شود مردمی، متمدن و دارای موجودیتی ارجمند و تأثیرگذار در عالم؛ آن گاه سطح آن دولت را آن سان تعالی و تکامل بخشد که نسبت به عصری که در آن ظهور نیافته، به مراتب بالاتر باشد و در مقایسه با قوانین و نظام های موجود در آن عصر، از جایگاهی والاتر برخوردار گردد. البته این ویژگی ها با محیطی که پیامبر (ص) در آن زندگی می کرد، سنخیت نداشت؛ محیطی جاهلی، بت پرست، بدوی، تبهکار، دور از جوامع متمدن و ناسازگار با آنها و از آن مجتمعات متمدن به مراتب دور بود.

تنها تفسیری که برای این حقیقت متصور است، اینکه بگوییم پیامبر (ص) در این تشریح شگفت و عادت شکن آن عصر، از وحی الهی مدد گرفت و این چیزی است که خدایی بودن رسالت آن حضرت (ص) را در دعوت عظیمش، تأیید و بر آن تأکید می کند.

ص: ۱۸۷

فصل هفتم: دانش ها و اندیشه های الهی

اشاره

از جمله امور گواه بر صدق پیامبر (ص) در ادعای نبوت، معارف الهی ارزشمند و مفاهیم دینی متعالی آن است که از آن حضرت (ص) و اهل بیتش (علیهم السلام) به جا مانده است که فهرست وار، عبارت است از: شناخت خدای متعال و منزّه داشتن از مشابهت به مخلوقات و هر محدودیت و تغییری؛ این حقیقت که صفات خداوند عین ذات اوست و تقدیرش چیزی است بین جبر و تفویض؛ غرق شدن در بیان عظمت پروردگار و رسا بودن حکمت و نو بودن خلقت و آفرینش او و صفات جمال و جلال، و دلایل قدرت و فرمانروایی او؛ تقدس انبیا و برگزیدگان و خاصان و اولیای خدا و شرارت دشمنان خدا و خباثت و فرجام بد آنها و پرهیز دادن مردمان از ایشان؛ ماجرای زندگی گذشتگان، آغاز و انجام هستی و جزئیات رستاخیز و قیامت؛ حمد و ثنای خدای تعالی و تقدسش، رغبت به او، تذلل و خواری در پیشگاهش و تضرع و زاری به درگاهش، چنگ زدن به لطف و عنایتش، درخواست نیازها از او و طلب رحمتش و پناه بردن به او از بدی ها؛ پند و ارشاد، ایجاد رعب و ترس، یادآوری خدای تعالی و برحذر داشتن مردمان از سخت گیری و انتقام و عذاب او؛ تشویق و برانگیختن به اخلاق و فضائل و برحذر داشتن از بدی ها و پستی ها؛ بیان نصیحت های تربیتی و هدایت انسان به آنچه

ص: ۱۸۸

مصلحت اوست، چه در امور شخصی اش و چه در جامعه، دین، دنیا و آخرتش و دیگر آموزه هایی که بر مفاهیم متعالی قرآن استوارند و از آنها نور می گیرند، به گونه ای که می توانند شرح آیات عظیم قرآن مجید و عرصه بروز حقایق آن و مجالی برای تعامل با کتاب الهی باشند.

این معارف و علوم الهی، بخش زیادی از روایات ارزشمند، خطبه ها و نوشته های گران قدر، دعاهای منحصر به فرد و زیارات شریف ائمه اطهار (علیهم السلام) را تشکیل می دهد که در آنها از روش های مختلف و شیوه های هنرمندانه شان در بیان استفاده شده و از استواری و فصاحت و بلاغت بالایی برخوردارند؛ به طوری که متناسب با روحیات مردمی است که با مضامین آن کلمات زندگی می کنند و تأثیر بسیاری از آنها می پذیرند.

برای توضیح و آگاهی بیشتر از این امور، به خطبه های پیامبر (ص)، کتاب نهج البلاغه، وصیت امام حسن (ع) به جناده و غیر او، خطبه های امام حسین (ع) و نوشته های آن حضرت (ع) در طول نهضت عاشورا، دعای شب عرفه، دعای امام حسین (ع) در روز عرفه، دعای ابوحمزه ثمالی و دعای افتتاح و غیر آن، در سحرهای ماه رمضان، زیارت جامعه کبیره، زیارت امیرمؤمنان و امام حسین (ع) و دیگر ائمه (علیهم السلام) مراجعه کنید. علاوه بر اینها می توانید به کتاب های روایی و معارف و مفاهیم بلندی که در بر دارند نیز رجوع کنید.

خطبه های فاطمه زهرا

شگفت آورترین این معارف، آموزه هایی است که در دو خطبه معروف و منسوب به حضرت فاطمه (علیها السلام) آورده شده است. از این رو این دو خطبه را شگفت آور می خوانیم که دارای آموزه هایی است که با وضعیت زندگی زنی در ۲۸ سالگی - بیشترین رقمی که درباره سن آن حضرت (علیها السلام) ذکر شده، هرچند که ظاهراً، ایشان بیش از ۱۸ سال نداشته اند - آن هم در وضعیتی که حضرت (علیها السلام) بودند بسیار عجیب می نماید؛ شرایطی چون: اهتمام

ص: ۱۸۹

بسیار آن حضرت بر حجاب و دیگر مسائل شرعی - تا آنجا که می فرمود: برای زن، بهترین حالت آن است که مردان را نبیند و مردان او را نبینند (۱) - وجود رنج های بسیار، تنگدستی و فقر و نداری، امور منزل، مشکلات فرساینده و به دنیا آوردن پنج فرزند در مدت هشت سال پس از ازدواجش.

علاوه بر اینها، منابع معرفتی حضرت فاطمه (علیها السلام)، به پدر بزرگوارش پیامبر (ص) و همسر گرامی اش امیرمؤمنان علی (ع) منحصر می شد، درحالی که این دو نیز سخت مشغول امور دعوت اسلامی و انتشار آن و مبارزه برای تحقق و تحکیم ارکان دین حق بودند. به همین دلیل، همواره درگیر فشارها، مزاحمت ها، جنگ های متعدد بودند و اداره امور زندگی مسلمانان را به عهده داشتند.

سپس با رحلت رسول خدا (ص)، سنگین ترین مصیبت بر او فرود آمد و در پی آن، حرمت او و خانه اش شکسته و خلافت اهل بیت - صلوات الله علیهم - غصب شد. کار چنان بر آن بانو سخت گردید که خطاب به پیامبر (ص) عرضه می داشت:

قوتان بعدک أنباء و هنبه لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب

پس از تو خبرهای بزرگ و امور رنج آوری رخ داد که اگر شاهد آنها بودی، سخن به درازا نمی کشید.

نیز می گفت:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صَرْنُ لِيَالِيَا

بر من مصیبت هایی فرود آمد که اگر بر پیکر روزها ریخته می شد، شب می گردید.

با این همه، فاطمه زهرا (علیها السلام) در دو خطبه شریف خود، با قدرت و توانایی و تشریح دقیق مسائل، به مسائلی مهم از بحث های اعتقادی، معارف دینی، دلایل و حجت ها پرداخته است؛ همچون توحید و تنزیه خدای تعالی، لزوم حمد و ستایش و

سپاس گزاری از حضرتش و خضوع در برابر او، بیان مقام پیامبر (ص) و اهل بیت شریفش و عظمت شأن آنان در نزد خدای متعال، بیان حکمت قوانین و احکام اسلامی و فواید آنها، ردّ و ملامت منافقان به سبب دشمنی ورزیدن با اهل بیت (علیهم السلام)، غصب میراث بر جای مانده رسول خدا (ص) از آنها و غصب حق خلافت از امیر مؤمنان (ع)، تأکید بر آن دو حق غصب شده و احتجاج های مکرر بر آنها، برانگیختن مسلمانان و سرزنش آنها بر رد نکردن امور منکر و سامان ندادن اوضاع نابهنجار، بازنگرداندن امور مختلف به حد نصاب خود و سپس خبر دادن یقینی و دهشت انگیز به مصائب و فجایع بزرگی که در پی این اهمال کاری واقع خواهد شد و فرجام خسارت باری که در دنیا و آخرت گریبان گیر آنان خواهد شد.

تمام این آموزه ها با بیانی بی نظیر و هم گون با بیانات دیگر معصومان - صلوات الله علیهم - ذکر شده است. علاوه بر آن، با بیانی قرآنی و تسلط بی نظیر در استشهاد به آن، در اوج استحکام، بلاغت، فصاحت و تأثیر در نفوس و برانگیختن احساسات است؛ آن سان که گویی همه این پیشوایان به زبانی واحد تکلم کرده و از یک سرچشمه نور منشأ گرفته اند.

مهم تر از تمام آنچه گفته شد، این است که اسلام، در بیان معارف الهی و علوم دینی دگرگونی ای خاص پدید آورد که با عصر ظهور نور اسلام و محیط زندگی پیامبر (ص) همخوانی نداشت. این امر با قرآن کریم آغاز شد و با سخنان پیامبر (ص) و اهل بیت - صلوات الله علیهم - که درباره مفاهیم قرآن می گردیدند و از فیض آن برخوردار می شدند، به کمال رسید.

حقایق علمی در بیان پیامبر (ص) و اهل بیت (علیهم السلام)

در سخنان پیامبر (ص) و اهل بیت (علیهم السلام) نیز همانند آیات قرآن کریم، حقایق علمی ای بیان شده که با فرهنگ و سطح علمی آن عصر، تناسب نداشت و قرن ها بعد، پس از

ص: ۱۹۱

آنکه بشر، گام‌های بلندش را در علم و معرفت برداشت، این حقیقت آشکار شد. برای نمونه، بنگرید به موارد ذیل:

۱. آنچه پیش‌تر، هنگام بیان وجود حقایق علمی در قرآن گذشت.

۲. این سخن امیرمؤمنان (ع): «از انسان در شگفت‌آید، با تکه‌ای چربی می‌نگرد، با گوشتی سخن می‌گوید، با استخوانی می‌شود و از شکافی تنفس می‌کند». (۱) فرآیند شنیدن به وسیله تکه‌ای استخوان، از مسائل پیچیده و نامعلومی بود که اخیراً این حقیقت کشف شده است.

۳. قول آن حضرت (ع) که فرمود: «هر حیوانی که گوش‌های آشکاری دارد، بچه‌زا است و هر حیوانی که گوش‌های چسبیده و به هم آمده دارد، تخم‌گذار». (۲)

۴. سخن امام علی بن حسین، زین‌العابدین (ع) در دعا برای مرزبانان، هنگام نفرین بر دشمنان کافر: «خدایا آب‌هایشان را به وبا بیامیز و خوردنی‌هایشان را به بیماری‌ها». (۳) این حقیقت که آب موطن میکروب و باست، نیز اخیراً کشف شده است.

آگاهی‌نامه (علیهم السلام) از حقایق و اسرار نهفته‌ی عالم هستی وقتی روشن می‌گردد که به این سخن امیرمؤمنان (ع) توجه کنیم که فرمود: «رسول خدا (ص) هزار باب از ابواب علم را بر من گشود که از هر یک از آنها، هزار باب دیگر گشوده می‌شد». (۴)

۱- نهج البلاغه، حکمت ۸.

۲- عیون اخبار الرضا (ع)، ص ۸۸.

۳- صحیفه سجاده، دعای بیست و هفتم.

۴- کنز العمال، ج ۱۳، صص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۵، در شرح حال علی بن ابی طالب (ع)؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، صص ۲۴ و ۲۶، در شرح حال عبدالله بن لهیعه؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۶۰، رویدادهای سال ۴۰ هجری؛ گوشه‌ای از فضائل امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)؛ فتح الباری، ج ۵، ص ۳۶۳؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۰۱، در شرح حال حسین بن عبدالله و ج ۴، ص ۱۷۴، در شرح حال عبدالله بن لهیعه؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۴۵۰، در شرح حال حسین بن عبدالله؛ الکشف الحثیث، ج ۱، ص ۱۶۰، در شرح حال عبدالله بن لهیعه؛ المجروحین، ج ۲، ص ۱۴، در شرح حال عبدالله بن لهیعه؛ العلل المتناهیه، ج ۱، ص ۲۲۱؛ نظم در السمطین، ص ۱۱۳؛ ینابیع الموده، ج ۱، صص ۲۲۲ و ۲۳۱.

نیز فرمود: «پیش از آنکه مرا نیابید، از من سؤال کنید». (۱) این سخن از امام صادق (ع) نیز روایت شده است.

این مطلب توجیهی ندارد جز اینکه پیشوایان معصوم (علیهم السلام) از دیگر انسان‌ها متمایزند و در سطحی به مراتب بالاتر از آن قرار دارند و در طهارت نفس و داشتن قابلیت‌های اعجازی، بی‌همانندند. از این رو مورد حمایت بی‌دریغ و همیشگی خداوند و محل عنایت و رحمت‌های الهی هستند و حضرت حق، کلید گنجینه‌های علم خود را در اختیارشان گذاشته است. پس رازداران و حاملان و خزانه‌داران و قرارگاه علم الهی شده‌اند و آن را با همان خلوص و پاکی و روشنی‌اش، در میان خود به ارث گذاشته و به یکدیگر منتقل نموده‌اند و این، مهم‌ترین دلیل بر صدق پیامبر (ص) در دعوتش است.

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۸۳، کتاب تفسیر: تفسیر سوره ابراهیم؛ السنن الواردة فی الفتن، ج ۴، ص ۸۳۸، باب جمله‌ای از نشانه‌ها و دلایل و علامات، ج ۶، ص ۱۱۹۶، باب آنکه گفته صافی بن صیاد همان دجال است؛ و مثل آن در تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۲۲۱ آمده است؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۰۶، کتاب تفسیر: تفسیر سوره ذاریات؛ معتصر المختصر، ج ۲، ص ۳۰۲، در مناقب علی (ع)، ولی به جای «تفقودنی»، «لا-تسألونی» آمده. این مطلب، با الفاظ متفاوت، در منابع زیر ذکر شده است: الاحادیث المختاره، ج ۲، ص ۶۱، در آنچه خالد بن عروه از علی (ع) نقل کرده؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۶۹، کتاب نکاح: باب زن‌هایی که بر انسان حرام‌اند و غیر آن؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۵۳۰، کتاب نکاح: آنچه در باب دخول از عقب زن‌ها و کراهت آن وارد شده است و ج ۵، ص ۳۱۲، کتاب ادب: . . . و ج ۷، ص ۵۲۸، کتاب فتنه‌ها: آنچه درباره عثمان گفته‌اند؛ مسند شاشی، ج ۲، ص ۹۶؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۳۰۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۱۱، در خبرهای امیرمؤمنان علی (ع)؛ امالی محاملی، ص ۱۹۲؛ الفتن، از نعیم بن حماد، ج ۱، ص ۴۰؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۹۱؛ تحفه الاحوذی، ج ۷، ص ۲۷؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۶۶، در شرح حال ابوصالح حنفی؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷، در شرح حال علی بن ابی طالب (ع)؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۷، در شرح حال علی بن ابی طالب (ع)؛ الاصابه، ج ۴، ص ۵۶۸، در شرح حال علی بن ابی طالب (ع)؛ تهذیب الاسماء، ص ۳۱۷؛ تالی تلخیص المتشابه، ج ۱، ص ۶۲؛ اخبار مکه، ج ۳، ص ۲۲۸، اولین اموری که در مکه رخ داده از آغاز تاکنون.

فصل هشتم: اصول گزایی و ارزش محوری در اسلام

اشاره

از دیگر شواهد صدق پیامبر (ص)، رفتار و سیره آن حضرت (ص) و اهل بیتش - صلوات الله علیهم - و آرمان گزایی و جانفشانی ایشان در این راه است که در مجموع معلوم می شود رسالت رسول خدا (ص)، حق بوده و تمام تلاش آن حضرت نیز این بود تا با واقع گزایی، اخلاص و از خودگذشتگی بی ماندش، آن رسالت را به ثمر رساند و اهداف والای آن را تحقق بخشد. همچنین پیامبر (ص) برای آینده پس از خود، بار سنگین رسالت و مسئولیت و محافظت از آن را بر عهده اهل بیت خویش نهاد و آنان نیز، به پیروی و اثرپذیری از آن حضرت (ص) مخلصانه کوشیدند و تعالیم رسالت را نگاهداری کردند و با وجود رنج ها و سختی های بسیار، در هر فرصتی به نشر آنها اقدام ورزیدند تا این بار گران و پربها را به منزل برسانند.

رسول خدا (ص) در دوران پیش از بعثت خود، به راستگویی و امانت داری مشهور بود و رسالت او، تأکیدکننده این دو امر، ارزش ها و مکارم اخلاقی، واقع نگری، اخلاص و مانند آن بود. پس از آنکه حضرت به رسالت الهی ندا داد و بار مسئولیت دعوت و گسترش آن را بر عهده گرفت، تمام این خصلت ها در سخنان، اعمال، طرز برخورد و سلوک آن حضرت (ص) منعکس گردید.

ص: ۱۹۴

پیامبر (ص) در طول رسالت خود و در برخورد با مسائل گوناگون کاملاً به عهدها و معاهدات پای بند و از طرفه و گریز دور بود و در این راه، با صبر و بردباری، آزار و اذیت مشرکان و منافقان را تحمل می کرد. بی شک، اگر پیامبر (ص) به داشتن خصلت های متعالی مشهور و معروف نبود، قرآن کریم نیز در مدح وی نمی فرمود که تو اخلاقی بزرگوارانه داری.

رسول خدا (ص) در طول معاشرت و برخوردهای روزمره خود با پیروانش، یا هنگام خبر دادن خدای تعالی، یا در هر دو صورت، از آینده اهل بیتش - که عزیزترین کسان نزد وی بودند - و ظلم و ستم، کشتن، آوارگی و بی پناهی ای که پس از او، بدان دچار می شدند، آگاهی یافته بود و برای اتمام حجت، آن را در مواضع و مواقع مختلف برای دیگران بیان می کرد؛ بی آنکه از مرز ارزش ها و تعالیم رسالت خود پاید بیرون نهد. حتی در برخورد با اطرافیانی که بیم آن می رفت به دنبال حکومت و به دست گرفتن امور جامعه اند تا بدین طریق حکومت اسلامی را بازیچه قرار داده و اهل بیت را در تنگنا قرار دهند، آن حضرت متوسل به نیرنگ، فریب و تبعید نشد.

پس از پیامبر (ص)، امیرمؤمنان (ع) مصمم شد تا به راه و روش آن حضرت (ص) پای بند باشد و از آن منحرف نشود. اما نمی خواست پیکر پیامبر (ص) را رها کرده یا تجهیز بدن آن حضرت را به غیر اهل بیت بسپارد و برای منازعه بر سر حکومت و خلافت، با مردمان درگیر شود؛ همچنان که دیگران، در این کار، به کشمکش مشغول بودند.

آن گاه که جماعت، چیره و حاکم گردیدند، تنها عکس العمل امام (ع) امتناع از بیعت و نشان دادن خشم و انکار خود بود تا بدین وسیله دلیل حقانیت خویش را اقامه کند؛ بی آنکه آینده اسلام را با فتنه ای بزرگ تهدید کند؛ کاری که دیگران در چنین مواقعی کرده اند و از آن ابایی نداشته اند.

امام (ع) در طول زمامداری خلفا، هیچ گاه از خیرخواهی برای آنان و تأییدشان در جهت مصالح اسلام شانه خالی نکرد، هر چند که این امر، به قوت گرفتن و تثبیت

ص: ۱۹۵

حکومت آنان می انجامید. همچنان که آن حضرت (ع) ارزش مداری و اصول گزایی خود را در مسئله شورا به عمل گذاشت و برای رسیدن به حکومت، به شرطی که دیگران به آن تن دادند، تن در نداد؛ زیرا به غیر شرعی بودن آن شرط یقین داشت. علاوه بر این، در شأن ایشان نبود که نخست شرطی را بپذیرد و سپس آن را نقض نماید، همچنان که دیگران نقض کردند.

چون کار خلافت به امیرمؤمنان (ع) رسید و مردمان خواستند با او بیعت کنند، پذیرفت و آگاهشان کرد که وزیر بودن ایشان، برای آنان بهتر است از امیر بودنش و کاری که بدان روی کرده اند، صورت ها و رنگ های گوناگون دارد و تحمل آن برای شان ساده و آسان نیست. اگر او خلافت را به دست گیرد، به آنچه می داند، عمل می کند و ایشان در مقابل آن، دچار شگفتی یا بی صبری و ناشکیبایی خواهند شد. (۱) اما چون به حضرت (ع) اصرار کردند و با او بیعت نمودند، با در نظر گرفتن اصول و ارزش های اسلام، مسئولیت بزرگ خلافت را پذیرا شد؛ چندان که این اصول گزایی و ارزش مداری، او را به رنج افکند و اصحابش را از او جدا کرد. با این وجود، امام (ع) از روش خود کناره نگرفت؛ اگرچه در این باره، بهایی سنگین را متحمل شد.

امیرمؤمنان (ع) کسانی را که بیعت نکرده بودند، به بیعت مجبور نساخت، اگرچه پیشینیان این عده، در دوران زمامداری شان، حضرت را به بیعت واداشته بودند.

نیز آن حضرت (ع)، مانع عمره طلحه و زبیر نشد؛ هرچند که نشانه های خیانت این دو، در افق مشاهده می شد.

همچنان که در جنگ صفین، پس از دست یافتن به آب، آن را به روی معاویه و یاران او نبست، کاری که معاویه پس از سبقت جستن به آب، با علی (ع) و یارانش انجام داد و آنها را از دسترسی به آب محروم کرد.

آن گاه که خوارج حکمیت را تحمیل کردند و خطبه حضرت (ع) را ناتمام گذاشتند،

ص: ۱۹۶

امام (ع) آنان را عقوبت نکرد، بلکه فرمود:

من شما را از رفتن به مساجد که در آنها نام خدا برده می شود، منع نمی کنم و مادام که دست شما در دست ماست، از غنیمت و خراج بازتان نمی دارم و تا جنگ با من را آغاز نکرده اید، با شما نمی جنگم... (۱)

روش امام (ع) در همه جنگ ها این بود که آغازکننده جنگ نبود. همچنان که حضرت -صلوات الله علیه - در شأن خود نمی دانست با ستم کردن در حق کسی که تحت ولایت اوست، به پیروزی دست یابد (۲) یا با به تباهی کشاندن خود، مردمش را اصلاح نماید. (۳)

اما دشمنان حضرت (ع)، در این موارد، کاملاً برعکس عمل می کردند و سعی داشتند از اصول گزایی و پای بندی حضرت به ارزش ها سوءاستفاده کنند؛ مردم را علیه او بشورانند؛ در راه خلافتش مانع ایجاد کنند و فتنه ها برپا سازند. سرانجام نیز به هدف خود رسیدند و امام (ع) را در محراب عبادت، با ضربه شمشیر بر فرق مبارکش، به شهادت رساندند.

امام (ع)، حتی پس از ضربت خوردن، از روش اصول گرایانه خود دست برنداشت و با قاتل خویش نیز بر اساس ارزش های متعالی اسلام عمل کرد. هرچند پیش از این می دانست که آن شخص او را خواهد کشت (۴)، اما به قتلش اقدام نکرد و بر او تنگ

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۳، ذکر خبر خوارج هنگام قرار دادن حکمین و خبر روز نهروان؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۲۸۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۴، آنچه درباره خوارج هنگام قرار دادن حکمین برای قضاوت گفته شده، و خبر روز نهروان.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۰۲.

۴- المصنف، عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۲۵، کتاب عقول؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۲۶، در شرح حال علی بن ابی طالب (ع)؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴، درباره عبدالرحمان بن ملجم مرادی و بیعت کردن با علی (ع) و رد نمودن آن؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۶۱، کار ابن ملجم و کار یاران او و شهادت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)؛ کنز العمال، ج ۱۳، صص ۱۹۱ و ۱۹۵؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۵۵۴، در شرح حال علی بن ابی طالب (ع)؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۴۶۴، در شرح حال سدیر بن حکیم و... و دیگر مصادر.

ص: ۱۹۷

نگرفت؛ زیرا قصاص قبل از جنایت روا نبود. همچنین در شب شهادتش، از سر تسلیم در برابر تقدیر الهی در بیرون آمدن از خانه برای نماز، تردید به خود راه نداد و چون به قاتل خویش دست یافت و او را اسیر گرفت، در حقش نیکی کرد (۱) و فرمود او را مثله نکنند. (۲)

یعقوبی، هنگام پرداختن به بیعت مردم با امام حسن (ع) پس از قتل امیرمؤمنان (ع) می گوید:

پس عبدالرحمان بن ملجم را طلید. عبدالرحمان گفت: «پدرت تو را چه وصیت کرد؟» امام حسن (ع) فرمود: «گفت که غیر قاتلش را نکشم و شکم تو را سیر نمایم و بر تو سخت نگیرم و اینکه اگر ایشان زنده ماند، یا تو را قصاص می کند یا می بخشد و اگر زنده نماند، تو را به ایشان ملحق سازم». ابن ملجم گفت: «بی شک پدرت، در خشنودی و خشم، حق می گفت و به حق قضاوت می کرد». (۳)

و دیگر شواهد نیز به ملتزم بودن امام امیرمؤمنان (ع) به دین و اصول و ارزش های آن تأکید دارند، در حدی که وضوح آن نیاز به جمع و بیان شواهد ندارد.

۱- السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۵۶، کتاب جراح: جمیع ابواب حرام بودن قتل و آنکه قصاص بر او واجب است و کسی که قصاص ندارد: بخش روایات ترغیب نمودن به بخشش و قصاص نکردن و ص ۱۸۳، کتاب جنگیدن با اهل بغی: بخش مربوط به کسی که مسلمانی را بنا بر تأویل می کشد و...؛ مسند شافعی، ج ۱، ص ۳۱۳، کتاب جنگیدن با اهل بغی؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۷، درباره عبدالرحمان بن ملجم مرادی و بیعت با علی (ع) و رد کردن آن؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۲۵۶ و ۲۶۱، کار ابن ملجم و هم پیمانان او، و شهادت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۵۵۷، در شرح حالی علی بن ابی طالب (ع)؛ فیض القدیر، ج ۱، ص ۳۳۱... و دیگر مصادر.

۲- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۴۹، کتاب حدود و دیات، باب نهی از مثله کردن و ج ۹، ص ۱۴۲، کتاب مناقب: مناقب علی بن ابی طالب در باب پس از باب وفات آن حضرت؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۰، درباره شهادت علی بن ابی طالب (ع)؛ نصب الرایه، ج ۳، ص ۱۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۵۸ و ۱۵۹، رویدادهای سال چهارم هجری، ذکر خبر مربوط به علت کشته شدن علی بن ابی طالب (ع)؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۵۷، ذکر شهادت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴ در خلافت حسن بن علی (ع).

ص: ۱۹۸

پس از ایشان، فرزند بزرگوارش امام حسن مجتبی (ع) به امامت رسید تا جرعه جرعه جام های غصه و اندوه را سر بکشد و برای نگاه داشتن و حفظ جان باقی مانده صالحان و مؤمنان - کسانی که انتظار می رفت بار دعوت حق را بردارند و آن را به مردم برسانند و آنان را بدان برانگیزانند و با ظالمان مخالفت و ستیزه کنند - با معاویه صلح نماید تا نشانه های حق تباه نگردد و آواز و آوازه اش به خاموشی نگراید؛ اگرچه در این میان، آنچه از معاویه و حکومتش انتظار می رفت، دشمنی و سخت گیری بی حد و اندازه بر امام (ع) و پیروانش بود، کما اینکه انتظار داشت مردم که بعضی از پیروان حضرت نیز در جمع آنان بودند، وی را به انتقاد و سرزنش بگیرند که این گونه نیز بود.

آن گاه امام حسن (ع) و برادرش امام حسین (ع) پس از امیرمؤمنان (ع) بر عهد و پیمان خویش با معاویه پای بند ماندند و اقدامی خلاف آن نکردند تا معاویه، به بهانه نقض عهدشان فرصتی نیابد علیه آنان اقدام کند و با مشوه جلوه دادن چهره ائمه و حاملان دعوت حق - علیهم صلوات الله - آن را سرکوب نماید.

با روی کار آمدن یزید، امام حسین (ع) نهضت مقدس خود را آغاز کرد و حفظ اصول و ارزش ها و دوری از فریب کاری و نیرنگ را در رأس برنامه های خود قرار داد. ایشان از همان نخستین روز حرکت، اعلان نمود که حکومت، حق اهل بیت است و دیگران آن را غصب کرده اند و او در کار حکومت، همچون جدش رسول خدا (ص) و پدر بزرگوارش عمل خواهد کرد. روشن است که این دو امر مهم با میل و خواسته قریب به اتفاق مردم همخوان نبود. از این رو در یاری حضرت (ع) کوتاهی کردند.

همچنین حضرت بارها تکرار نمود - همچنان که پیش از او، دیگر اهل بیت (علیهم السلام) اعلان کرده بودند - که سرانجام کشته خواهد شد (۱) و هر کس با او در این قیام شرکت کند، باید برای کشته شدن آماده باشد. (۲)

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۴، صص ۳۸ و ۳۹؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۱۹۱ و ۲۲۶ و دیگر مصادر.

۲- کامل الزیارات، ص ۱۷۵؛ بصائر الدرجات، ص ۵۰۲؛ دلائل الامامه، ص ۱۸۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

ص: ۱۹۹

نیز در مسیر حرکت خود، به آنان که با او بودند، یادآور شد کوفیان او را تنها گذاشته و رها کرده اند، تا به همراهانش بفهماند که رو به کجا دارند و سرانجامشان چه می شود. (۱) امام (ع) بدین حالت بود تا اینکه در کربلا، مظلومانه به شهادت رسید.

این سلوک و طرز رفتار در ائمه اهل بیت - صلوات الله علیهم - پیوسته ثابت بود و ایشان در طول عمر شریف خود، همواره از آن برخوردار بودند.

ائمه از فرزندان امام حسین (ع) از مطالبه حکومت و سعی در سلطه یافتن بر آن امتناع می کردند. حتی اگر حکومت بر آنان عرضه می شد، نمی پذیرفتند؛ زیرا با آگاهی از عهد الهی با ایشان، می دانستند که پیش از ظهور قائم آل محمد (عجل) هیچ موقعیت مناسبی برای برپایی حکومت صالحی که اسلام را با حقیقت و حدودش به عرصه آورد، تحقق نخواهد یافت. افزون بر اینکه اگر ایشان اهل دنیا و مصالح مادی بودند، به سرعت اقدام می کردند و همچون دیگران، فرصت ها را غنیمت می شمردند و به آنچه می خواستند می رسیدند.

وجوب حرمت گذاری اهل بیت بر مسلمانان

اگر کسی سعی نماید چهره ای را که آئینه تاریخ مسلمانان از پیامبر (ص) و راستی و درستی و اخلاص او نشان می دهد، مخدوش سازد و بگوید: ایمان مسلمانان به پیامبر (ص) و مقدس شمردن وی از سوی ایشان، خودآگاه و ناخودآگاه، تأثیر مهمی در انعکاس این چهره از آن حضرت (ص) در آئینه تاریخ داشته است، آیا درباره ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز مجال این سخن هست؟ زیرا روشن است که رویکرد عامه مسلمانان با خط اهل بیت، یک سو نبوده و آنها به امامت ایشان معترف نیستند و از آنان تأثیر

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۳ در این سال حسین بن علی (ع) از مکه به سوی کوفه بیرون رفت: ذکر خبر حرکت ایشان به سوی کوفه و آنچه در این مسیر اتفاق افتاده است؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۴ ذکر حرکت حسین (ع) به کوفه؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۶۹ صفت خروج حسین (ع) به عراق.

ص: ۲۰۰

نمی پذیرند. بلکه با دوستان و شیعیانشان دشمنی می ورزند و آنها را ناسزا می گویند و خلافت خلفای غاصب را شرعی می انگارند. حتی عده ای از آنها دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) را آشکارا ابراز می کنند و در مقابل آنها جبهه می گیرند و به ائمه دیگر مذهبی که با آن حاکمان غاصب همراه بودند و شیوه ای مباین با راه و روش اهل بیت (علیهم السلام) داشتند، اقتدا می کنند.

با این همه می بینیم که این عده، بر صداقت و امانت داری و شأن والای ائمه اهل بیت (علیهم السلام) اتفاق دارند و ایشان را بزرگ و مقدس می شمارند. توضیح این مطلب نیز این است که صداقت و تقدس و شأن والای ائمه (علیهم السلام)، حقایق ثابتی هستند که خود را در عرصه واقعیت و زندگی ایشان نشان داده اند و مردمان را، جز اعتراف به آنها و نادیده گرفتن موانع و عوامل بازدارنده چاره ای نمانده است. حال آنکه بی شک کمالات و حقیقت والای ائمه (علیهم السلام)، فرع کمالات و حقیقت متعالی پیامبر (ص) است و آنان حجت های الهی پس از رسول خدا (ص) و گواهان صدق و حقانیت او به شمار می آیند.

حاصل سخن اینکه هر کس واقعیت افعال و سخنان و سلوک و تلاش و جهاد پیامبر (ص) و ائمه را بنگرد و با توجه و دقت بسیار ملاحظه کند، درمی یابد که ایشان، صاحبان رسالت و اصولی ارزشمند و مترقی بودند که به آن بسنده و با حفظ پاکی و خلوص آن، مردم را به آن دعوت می کردند و در این راه، از هیچ تلاشی مضایقه نکردند و حتی جان شریف خود را فدا ساختند و پیوسته بر این کار، مصرّ و مصمّم بودند.

بی شک معقولانه نخواهد بود اگر این روش ائمه را نتیجه ساختگی بودن دعوت ایشان و دروغ بستن آنها به خدای متعال بدانیم؛ زیرا این امر نه تنها نفعی دنیایی را نصیب آنان نمی کرد، بلکه باعث می شد به رنج های بسیار و مصیبت های سهمگین دچار شوند و خود و شیعیان و محبانان، مورد بلاهای سخت و فراوان قرار گیرند.

همچنان که نمی توان پذیرفت، این حقایق، نتیجه اوهام و خیالات بی اساس باشد؛ زیرا بی تردید، ائمه - صلوات الله علیهم - در اوج عقل و کمال و رشد فکری بوده اند تا

ص: ۲۰۱

آنجا که توانستند خود را در سطح اسلامی، بلکه در سطح جهانی مقبولیت بخشند و جایگاهی تثبیت شده بیابند.

اهل بیت (علیهم السلام) و آگاهی از حقایق یقینی

اشاره

این مقام ممتاز، حاکی از وجود حقیقتی است که پیشوایان معصوم به آن دست یافته و آن را درک کرده بودند. بلکه با توجه به تأکید ایشان بر اینکه این امر، پیمانی معهود است و از پیامبر (ص) به ایشان رسیده و با ظهور شواهد این مطلب و تصدیق آن در مواضع بسیار، باید گفت که این امر، یقینی و قطعی بوده است.

ذکر تمام آن شواهد در مجال این گفتار نیست، اما در اینجا نکته هایی درخشان و چشم گیر وجود دارد که بجاست برای روشن شدن حقیقت و تأکید دلایل، به آنها اشاره کنیم:

فاطمه زهرا و فرجام تاریک امت

۱. خبر دادن فاطمه زهرا (علیها السلام) از فرجام تاریک امت اسلامی، در نتیجه افتادن به دامان فتنه ها پس از رحلت رسول خدا (ص)، خارج شدن از مسیر اصلی حرکت الهی خود به واسطه خلافت و کوتاه آمدن در برابر کژی ها و ناراستی ها؛ آنجا که پس از احتجاج نمودن بر استحقاق و اولویت امیرمؤمنان (ع) برای خلافت، فرمود:

به جانم سوگند که زمان، آستن حوادثی است که به زودی نتایج آن را خواهید دید. سپس ظرف های خون تازه و سَم کشنده را خواهید نوشید. آن هنگام است که خسران باطل گرایان و چهره دروغ گویان در پی آنچه پیشینیان اساس آن را نهادند، نمایان می شود و شما هم، برای دنیای خود به این کار راضی شدید و با آرامش، دل به فتنه دادید. شما را به شمشیر برنده و حمله تجاوزگرانه و ستمکارانه و آشوب فراگیر و انحصارطلبی ظالمان بشارت باد که سهم اندکی از مالیات به شما داده و شما را دسته دسته درو خواهند کرد. پس در آن هنگام، بر

ص: ۲۰۲

شماست پشیمانی و حسرت، ولی دیگر فرصت سپری، و افق‌ها تاریک شده است. آیا شما را به هدایت واداریم، درحالی که شما از پذیرش آن کراهت دارید. (۱)

و آن حضرت (علیها السلام) چه راست و نیکو خبر داد. پس از آن، مشکلات و سخت‌گیری‌ها شروع شد و امور چندان دگرگون و متحول گردید که پس از ۲۵ سال به اوج خود رسید و با مرگ عثمان و جنگ‌های خونین پس از آن، به انفجاری بزرگ انجامید. آن‌گاه پس از پنج سال معاویه بر سر کار آمد و طی بیست سال خلافتش، حرمت‌های بسیاری را شکست و ناهنجاری‌های متعددی را پی‌نهاد که آخرینشان، ولایت‌عهدی یزید بود؛ کسی که رسوایی‌ها و فجایع بزرگی مرتکب شد و در تاریخ مشهور است؛ از یک سو قتل امام حسین (ع) و شکستن حرمت او و از سوی دیگر، واقعه وحشیانه و ضد انسانی حرّه و هتک حرمت حرم امن الهی و ویران کردن آن با منجنیق و بسیاری جنایات دیگر.

آن‌گاه نوبت به خلافت مروان و فرزندانش رسید و دولت‌ها و سلاطین جور یکی پس از دیگری عهده دار امور مسلمانان شدند و «هرگاه گروهی وارد می‌شد، گروه دیگر را نفرین می‌کرد» (۲) تا اینکه کار به جایی رسید که اکنون شاهدش هستیم و نیازی به شرح و بیان ندارد، و انا لله و انا الیه راجعون.

نامه امام حسین (ع) به برادرش محمد بن حنفیه

۲. در نامه‌ای که امام حسین (ع) از مکه، به برادرش محمد بن حنفیه فرستاد، می‌خوانیم:

۱- بلاغات النساء از ابن طیفور، ص ۲۰ در کلام فاطمه بنت رسول خدا (ص)؛ جواهر المطالب از ابن دمشقی، ج ۱، ص ۱۶۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۴.

۲- اعراف: ۳۸.

ص: ۲۰۳

به نام خداوند رحمان و رحیم. از حسین بن علی به محمد بن علی و کسانی از بنی هاشم که نزد اویند. اما بعد، هر که به من ملحق شود، شهید خواهد شد و هر که کناره گیرد، به پیروزی نخواهد رسید. والسلام (۱)

می بینیم که حضرت (ع) در مکه و پیش از رفتن به عراق، اعلان می دارد که او و همراهانش به شهادت خواهند رسید و این، برای آنان فتح و پیروزی است و هر که با آن حضرت همراه نشود، فتح شهادت مندانه را از دست خواهد داد.

به راستی، آن حضرت (ع) صاحب رسالتی بود که به انجام رساندن آن و حفظ آن از دستبرد حاکمان جور را در شهادت می دید؛ حاکمانی که با تحریف رسالت و محو آثار آن و ساکت کردن صدایش، اقدامات و حرکات ضد این جریان سازنده و الهی را رهبری می کردند.

امام حسین (ع) می دانست که در این راه، پیروزی با او خواهد بود و شهادت او و یارانش در نهایت، با تجدید حیات و کارآیی دین و بی حرمت شدن ظالمان، به فتحی بزرگ می انجامد و دنیا از او و حماسه سازان عاشورا و دعوت الهی اش، به نیکی و عظمت یاد خواهند کرد و پاداش عظیم اخروی - که بدان آگاه و مطمئن بود - در انتظارش است.

خطبه زینب کبری در مجلس یزید

۳. پس از شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهل بیتش، آنها را به مجلس یزید آوردند، درحالی که یزید مسرور و شادمان بر تختش تکیه زده و کفر خود را علنی کرده بود، با این خیال که کشته شدن امام حسین (ع)، کار او و دعوتش را یکسره کرده و پایان داده است. در این میان، عقیده بنی هاشم، زینب کبری (علیها السلام)، خطبه ای شگفت دارد؛

۱- کامل الزیارات، ص ۱۵۷؛ بصائر الدرجات، ص ۵۰۲؛ نوادر المعجزات، ص ۱۱۰؛ دلائل الامامه، ص ۱۸۸؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، صص ۷۷۱ و ۷۷۲ و دیگر مصادر.

ص: ۲۰۴

خطبه ای که عظمت آن بانو و خویشتن داری و علمش به ثمره نهضت مقدس عاشورا و فرجام ستمکاران در دنیا و آخرت، در آن تجلی کرده بود. آنجا که در سخنی طولانی فرمود:

مگر خود را به کار گیر و سعی خود را به انجام رسان، اما به خدا سوگند که نخواهی توانست یاد ما را از میان ببری، وحی ما را بمیرانی، روزگار ما را دریابی و ننگ این حادثه را از خود بزدایی. رأی تو غلط، روزگارت کوتاه و جمعیت پراکنده است، در آن روز که منادی ندا دهد: «هان نفرین خدا بر ستمکاران باد». (۱)

بی شک حضرت زینب در سخن خود راستی پیشه کرده بود؛ زیرا دین باقی ماند و دعوتش آشکار شد و یاد اهل بیت - صلوات الله علیهم - در عالم پراکنده شد و مقام و مرتبه شان تعالی یافت. در مقابل، آن ظالمان به پایان راهشان رسیدند و جز نفرین و ننگ، برای شان چیزی باقی نماند.

سخن زینب کبری با امام زین العابدین (ع)

۴. سخن حضرت زینب (علیها السلام) با امام زین العابدین - صلوات الله علیه - هنگامی که اسیران را به قتلگاه شهدا عبور دادند، درحالی که پیکرهای شهدا بر زمین افتاده بود. در آنجا زینب کبری (علیها السلام)، سخن پیامبر (ص) درباره امام حسین (ع) و شهادتش در کربلا را یادآور می شود و بعضی جزئیات آن را بیان می کند و می گوید:

بی شک خداوند از جماعتی از این امت، که فراعنه این دوران آنها را نمی شناسند و نزد آسمانیان شناخته شده اند، پیمان گرفته که این پیکرهای پراکنده را گرد آورند و به خاک بسپارند و این اجسام پاره پاره را مدفون سازند، و برای قبر پدر بزرگوارت، سیدالشهداء علامتی بگذارند تا نشانه آن محو نشود و با گذشت

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵؛ مقتل الحسین، ج ۲، ص ۶۶.

ص: ۲۰۵

روزها و شب‌ها از بین نرود و هر چه ائمه کفر و گمراهان در نابودی و محو آن بکوشند، اثرش روز به روز آشکارتر و کارش تعالی و برتری بیشتری یابد. (۱)

تاکنون ائمه کفر و پیروان ضلالت و گمراهی، در عصرهای مختلف، تمام سعی تلاش خود را به کار گرفته اند تا با وسایل گوناگون و نهایت سنگ دلی و بی رحمی، قبر امام حسین (ع) و آثار آن را محو و نابود کنند. اما تمام این کوشش‌ها به شکستی فزاینده و خسارتی جبران ناپذیر انجامیده و مزار شریف آن حضرت (ع) به زیارتگاه عاشقان و نشانه‌ای برای دین و پناهگاهی برای مؤمنان تبدیل شده است و با گذشت زمان و سپری شدن دوران‌ها از پی‌هم، نور عظمت امام حسین (ع) تابنده تر و مقام آن حضرت (ع) به نحو چشم‌گیری متعالی تر می‌شود.

حدیث سلیمان بن هارون

۵. سلیمان بن هارون می‌گوید: امام صادق (ع) درباره شمشیر رسول خدا (ص) و فرقه‌های منحرف از خط امامیه و انکار آنان، چنین می‌فرماید:

صاحب شمشیر رسول خدا (ص) محفوظ است و شمشیر را برای او حفظ می‌کنند. نباید این طرف و آن طرف روند؛ زیرا حقیقت روشن است. به خدا سوگند اگر همه زمینیان جمع شوند که امر امامت را از جایی که خدا آن را در آن قرار داده جابه‌جا کنند، نخواهند توانست و اگر همه خلق الله کافر شوند و مؤمن به این امر کسی نماند، خداوند برای آن امر، اهل و طرفدارانی پدید می‌آورد که آن را برپا می‌دارند. (۲)

این مطلب، خبری است قاطع به بقای همیشگی دعوت امامیه و از بین رفتن آن، در آن هنگام که در مسیر تندبادها و هدف نیروی‌های معاند و سلطه‌گر قرار گیرد و مبتلا به

۱- بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۷.

۲- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۰۴.

ص: ۲۰۶

فتنه ها و توفان های درهم کوبنده شود. گویا امام (ع) در این کلام خود، همچون قرآن کریم سخن می گوید که:

وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (محمد: ۳۸)

و هرگاه روی بگردانید، خداوند گروهی دیگر را جای شما می آورد، پس آنان همچون شما نخواهند بود.

و آن را تفسیر می کند و توضیح می دهد.

به هر صورت، این خبر یقینی در عالم واقع تحقق یافته و این دعوت مبارک، در این مدت طولانی با وجود موانع، فتنه ها و مصائب بی شمار، همچنان زنده و پابرجاست.

بزرگ ترین این محنت ها، امر غیبت امام عصر (عجل) و پیامدهای ناگوار، فتنه ها و از هم گسیختگی هایی است که اگر اساس دعوت امامیه بر حق استوار نبود و خداوند بقای آن را تعهد نکرده بود، تاکنون این دعوت راستین ریشه کن شده بود. اما خداوند محافظت از آن را بر عهده گرفته تا حجت خویش را بر مردم آشکار نماید و خبر دادن از این امر را بر عهده امانت داران و سخن گویان وحی خود، یعنی ائمه اطهار نهاده است.

نوشته ای در تعیین ائمه (علیهم السلام)

۶. نوشته ای از سوی خداوند بر پیامبر (ص) نازل شده شامل اسماء مبارک ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، یکی پس از دیگری، و گوشه ای از حالات آنها. در این نوشته، پس از ذکر یاد امام حسن عسکری (ع) و احوالش، چنین آمده است:

و خداوند این سلسله را به فرزند حسن عسکری (ع) کامل نمود، درحالی که رحمت برای جهانیان بود و کمال موسی و عظمت عیسی و صبر ایوب داشت. در زمان او دوست داران من به خواری می افتند و سرهای شان، همچون سرهای دیلمیان و ترکان، به تحفه، بین سلاطین جور و متجاوزان از حدود الهی دست به دست می شود. پس کشته و سوزانده می شوند و پیوسته در ترس و بیم و هراس

ص: ۲۰۷

به سر می برند. زمین از خونشان رنگ می گیرد و شیون و زاری در میان زنانشان متداول می گردد. اینان، به حق، دوستداران منند که من به وسیله آنها هر فتنه کور و گمراه کننده را دفع می کنم و زلزله ها را بر می دارم و زنجیرهای بندگی و بردگی را می گسلم و «صلوات و رحمت از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنان، همان هدایت یافتگانند». (۱) و (۲)

چنان که می بینیم، این سخنان، حکایت از رنج و محنت بسیار شیعه اهل بیت در دوران طولانی غیبت دارد و این، همان است که امروز مشاهده می کنیم؛ یعنی ظهور فتنه عده ای متجاوز و منحرف از مسیر حق که ریختن خون شیعه را آشکارا حلال می دانند؛ همچنان که پیش از ایشان نیز کسانی چنین می پنداشتند و با وحشی گری تمام، دست به جنایت و خون ریزی می زدند.

از سوی دیگر، این طایفه بر حق، در مدت طولانی غیبت، همواره خودنگهدار و حریص بر حفظ مفاهیم بلند دینی و اصول متعالی آن بوده و در این راه، بر گفت و گو و دلیل، اعتماد نموده و هر فراخوان و دعوتی را پاسخ مثبت داده است.

این شیوه برخورد، اقامه دلیلی بود برای مردم که اسلام حق و موافق با فطرت انسان و به دور از تباهی و تحریف را بشناسند؛ تباهی و تحریفی که نتیجه تندروی و افراطگری مخالف با فطرت است یا تبعیت از حاکمانی که در تسامح و سهل انگاری و آسان گیری درباره محدودیت های دینی و خروج از اصول ثابت آن، اغراق و زیاده روی می کنند.

از این رهگذر بود که این طایفه در طول تاریخ، عظمت و کرامت اسلام را حفظ کردند و احترام به آن را بر مردم لازم دانستند و راستی سخن خدای را آشکار کردند که فرمود: «به وسیله آنها هر فتنه کور و گمراه کننده را دفع می کنم...» و نیز شواهد دیگری که بر صدق سخنان ائمه (علیهم السلام) و آگاهی شان از فرجام امور - با تعالیم الهی - وجود دارد.

۱- بقره: ۱۵۷.

۲- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۷۷.

ص: ۲۰۸

ایشان با خضوع و فرمان برداری در برابر خداوند و فانی شدن در ذات او و جهاد کردن در راهش، اهلیت آن را یافته بودند که خدای متعال، آن صداقت و آگاهی بی مثال را به آنان عطا فرماید و به آن برگزیده شان گرداند.

تأثیرگذاری اهل بیت (علیهم السلام) در پیروانشان

صداقت و اخلاص ائمه و برخورداری شان از واقعیت و حقیقتی که از آن سخن می گفتند، سبب آن شده بود که به نحو چشم گیری در پیروان خود که سطح بالایی از عقل و کمال و اخلاص را داشتند، تأثیر بگذارند؛ زیرا پیوسته با آنان و با پیام حقی که آورده بودند، در تعامل و برخورد بودند و نتیجه این امر چیزی نبود جز ثبات و استواری شگفت و از خودگذشتگی های بزرگ که راویان و مورخان درباره صحابه راستین رسول خدا (ص) و یاران برگزیده ائمه و بندگان مؤمن خدا، از نسلی به نسل دیگر نقل کرده اند؛ آنان که در راه دعوت حق، با تصمیم و پافشاری، مجاهده کردند و در این مسیر، قتل، زندان، تبعید و بلاهای گوناگون را متحمل شدند. . . . بدین گونه است که دعوت امامیه تا امروز، به همین منوال استمرار یافته و پیوسته نیرومند و در ظهور و تعالی و گسترش، با رنج ها و مصیبت ها و دشواری ها همراه بوده است.

این تمام آن چیزی بود که توانستیم درباره شواهد نبوت نبی اکرم (ص) بیان کنیم؛ شواهدی که هر انسان عاقل و متدبری، صدق و واقعیت آن را درک می کند و به ایمان و اقرار به آن ناچار می گردد.

مجموع این شواهد، بلکه تک تک آنها، برای انسان های ژرف اندیش، منصف، منتقد و حق پذیر، سبب آگاهی است و پیامی رسا در خود دارد.

این مطالب، توضیح سخن پیش گفته امام هادی (ع) در گفت و گو با ابن سکیت است که فرمود: «پس از پیامبر (ص)، دلیل صدق و راستی او، عقلی است که صادق را از کاذب تشخیص می دهد و باز می شناساند».

ص: ۲۰۹

فصل نهم: عصمت پیامبر (ص)**اشاره**

از جمله مسائلی که سخن درباره آن باقی مانده، عصمت است که جمیع مسلمانان بر وجود آن در پیامبر (ص)، اتفاق دارند. در این مقام، به دو مطلب مهم باید پرداخته شود:

نخست: حقیقت و خاستگاه عصمت.

دوم: دلیل بر اتصاف پیامبر (ص)، بلکه تمام پیامبران الهی - صلوات الله علیهم - به عصمت و حصول آن در ایشان.

گفتار نخست: حقیقت و خاستگاه عصمت**معنای لغوی عصمت**

معنای لغوی عصمت «منع» و «بازداشتن» است. نمونه این معنا در سخن خدای تعالی آنجاست که می فرماید: وَاللَّهُ يَعْصِتُ لَكُمْ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ «خداوند تو را از [شر] مردمان نگاه می دارد». (مائده: ۶۷)

نیز می فرماید:

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ * قَالَ سَأْوِي إِلَى جِبَلٍ يَعْصُمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ

ص: ۲۱۰

لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (هود: ۴۲ و ۴۳)

و آن کشتی، آنها را از میان امواجی همچون کوه‌ها حرکت می‌داد [در این هنگام] نوح فرزندش را که در گوشه‌ای بود، نداد داد و گفت: پسر، همراه ما سوار شو و با کافران مباش. گفت: به کوهی پناه خواهم برد که مرا از آب نگاه دارد. [نوح] گفت: امروز هیچ حفظکننده‌ای در برابر حکم خدا نیست، مگر کسی که خداوند بر او رحمت آورد. در این هنگام موج در میان آن دو حایل شد و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت.

خاستگاه عصمت از نادانی و خطا

اگر عصمت، به معنای عصمت از نادانی و خطا و فراموشی باشد، به ناچار مبتنی است بر اینکه خداوند بنده خود را از آن امور برکنار می‌دارد؛ اگرچه به وسیله‌ای خارج از اختیار بنده باشد؛ همچون: ویژگی‌های بدنی و جسمانی یا تبه‌دهنده‌های بیرونی، مانند وحی و حمایت روح القدس و جز آن. این مسئله، مانع و مشکلی ندارد.

خاستگاه عصمت از گناهان

اما اگر عصمت، به معنای بی‌گناهی در امر تبلیغ دین و غیر آن (عصمت از مطلق گناه) باشد، گاه همان معنای پیش‌گفته به ذهن می‌آید و اینکه عصمت در اینجا، همچون عصمت در آن امور است و به همان قیاس (یعنی جبری و بدون اختیار). چه بسا چنین معنایی از این نوع عصمت، به شیعه نسبت داده شده است. این نسبت یا از سر جهالت و نادانی از مراد شیعیان است، یا برای بی‌اعتبار کردن و ایراد گرفتن از آنان. این معنا، از شیعه بسیار بعید است و با مبنای شیعه درباره افعال بندگان، سازگاری ندارد؛ زیرا رویکردها درباره افعال بندگان سه گونه است:

اول: رویکرد جبری‌ها که معتقدند انسان در انجام دادن کارهایش بی‌اختیار است و

تنها دست اراده الهی در کارهای او دخالت دارد و انسان هیچ نقش و اراده ای ندارد.

پس افعال بندگان، در نظر ایشان، به حرکت خون در رگ ها و ضربان قلب و دیگر امور تکوینی خارج از بدن انسان، همچون ورزش بادها و ریزش باران ها می مانند که آدمی را در آنها هیچ اراده و اختیاری نیست.

دوم: رویکرد مفوضه است که باور دارند انسان در کارهای خود اختیار کامل دارد و جز اراده او، هیچ اراده ای حتی اراده الهی، در افعالش نقش و تأثیر ندارد؛ یعنی خدای سبحان آدمی را آفریده و تمام کارها و امور او را به خودش وا گذاشته و در آنها هیچ اعمال قدرت و اختیار نمی کند.

سوم: رویکرد اعتدالی: رویکرد شیعه امامی که تابع ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند و این قول مشهور ایشان را وجهه نظر خود قرار داده اند: «نه جبر و نه تفویض، بلکه چیزی میان این دو». (۱)

مبنای این عقیده آن است که تمام کارهای انسان، تحت اراده و اختیار اویند و این اراده و اختیار، به نوبه خود، تابع و در طول تقدیر و تدبیر خدای متعال است. خداوند آدمی را مالک افعال و اعمال خویش و قادر بر آنها قرار داده، درحالی که خود بر آنها قدرت و مالکیت اصیل و بی رقیب دارد. پس مقدر فرموده که انسان هرچه می کند و نمی کند، از سر اختیار اوست، بی آنکه او را بر انجام یا ترک امری مجبور کند.

بنابراین، افعال انسان، بدون واسطه، تابع اراده و اختیار او و با واسطه تحت اراده و تقدیر الهی است و چنان که مفوضه می گویند، از قلمرو سلطه حضرت حق بیرون نیست و چنان که جبری ها می گویند بدون اختیار انسان نیز صورت نمی گیرد.

ازاین روست که ممکن می گردد خداوند به انسان خطاب کند و او را به کاری وادارد یا نهی نماید و در پی آن، به مدح یا ذم و ثواب یا عقاب سزاوار گرداند. توضیح این مطلب، در فصل چهارم، هنگام بحث از عدل الهی، خواهد آمد.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۱۴.

اختیار معصوم (ع) در طاعت و ترک معصیت**اشاره**

چون این مطلب را دانستی، بدان که معصومان نیز همانند مردم عادی که در انجام واجبات و ترک گناهان مختار هستند - هرچند که تقدیر و اراده الهی بر آنان سلطه دارد - در انجام تمام واجبات و طاعات و ترک تمام محرّمات و گناهان، دارای اختیار و اراده اند. ایشان تمام واجبات و عبادات را با اختیار خود انجام می دهند و تمام محرّمات و گناهان را به اراده خویش ترک می کنند و عصمت درباره ایشان بدین معناست که اطاعت و فرمان برداری از خداوند، بر تمام اعمال و رفتار و حالات آنان سایه افکنده و سرتاسر زندگی شان را در بر گرفته است؛ بی آنکه در حقیقت و خاستگاه عصمت، میان ایشان و دیگران که معصوم نیستند، تفاوتی باشد.

در اینجا دو مسئله، خلاف این مطلب را به ذهن ها می رساند:

عصمت، جبر نیست

نخست: تعبیر آوردن به «عصمت» که در لغت به معنای منع و بازداشتن است. گاه نیز این عصمت به خدا نسبت داده می شود و می گویند: خدای متعال او را از گناهان بازداشت. در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «خدا شما را از لغزش ها بازداشت و از فتنه ها در امان قرار داد. . .» .

اما باید دانست که در اینجا منظور از منع و بازداشتن، منع اجباری و بدون اختیار نیست، بلکه به معنای آماده سازی اسبابی است در جهت توفیق شخص به اختیار کردن طاعت و دوری از معصیت، آن هم در طول زمان و در تمام اوقات و حالات؛ اسباب و عللی چون کمال عقل و قوت شخصیت، پاکی نفس، اعمال نیکویی که توفیق می آورند، یادآوری ها و یاری های الهی، و اموری مانند اینها که سبب می شوند سرانجام، انسان خوبی ها و طاعات را اختیار نماید و از گناهان بپرهیزد.

گاهی اوقات و در برخی حالات، خداوند متعال این اسباب و علل را برای توفیق

ص: ۲۱۳

یافتن انسان های عادی نیز، به انجام دادن طاعات و ترک معاصی مهیا می سازد و از آنها برخوردارشان می گرداند.

ازاین رو، معصوم (ع) بر دیگران برتری دارد، بلکه در بالاترین مراتب فضل و قرب به پروردگار قرار می گیرد و این به سبب پایداری اش در طاعت و ترک معصیت و التزام بدین حالت است؛ آن سان که بر همگان آشکار می شود وی از سطح بسیار بالایی از معنویت و رابطه با خدای متعال برخوردار است و در ذات حق فانی شده است.

بی شک اگر معصوم (ع) در این امور مجبور باشد و هیچ اراده و اختیاری نداشته باشد، هیچ فضیلت و برتری ای نزد خدا نخواهد داشت. حتی هیچ طاعت و معصیتی برای او نخواهد بود. همچون ابزارهای بی روحی که برای انجام دادن کارهای مختلف، به حرکت درمی آیند و بهره می رسانند.

وجوب عصمت دلیل بر اجبار نیست

دوم: بسیار گفته می شود که پیامبر (ص) و امام (ع) «واجب العصمه» اند و این امر برای آنها لازم و ضروری است. بنابراین جای این شبهه هست که عصمت برای ایشان واجب است و هرگز از آنها جدا نمی شود و در بود و نبود آن اختیاری ندارند.

اما منظور از وجوب عصمت، این معنا نیست، بلکه یعنی ثابت بودن عصمت برای شخص معصوم (ع) به صورت عقلی امری است آشکار؛ زیرا لازمه این امر، یعنی نبوت و امامت تحقق یافته و جایی برای احتمال عدم عصمت در آنها وجود ندارد.

توضیح مطلب: در آینده ثابت خواهیم کرد که به حکم عقل، بر خداوند قبیح است نبوت و امامت را در غیر معصوم قرار دهد، پس هرگاه خداوند کسی را به نبوت و امامت برگزیند، به ناچار باید کسی باشد که می داند به گناه نزدیک نمی شود و به معنایی که گفتیم معصوم است؛ زیرا خداوند کار قبیح انجام نمی دهد. از سوی دیگر، چون خدای متعال می داند چنین کسی باید پیامبر و امام باشد، لازم است این امر تحقق پیدا

ص: ۲۱۴

کند؛ زیرا خدا هرگز مرتکب خطا نمی شود و کاری برخلاف علم خود انجام نمی دهد.

و این منافات ندارد که در شخص معصوم، عصمت از گناهان با اختیار خود او و با انجام و ترک ارادی طاعات و محرمات از سوی او صورت گیرد، بلکه عصمت همین است؛ زیرا چنان که گفتیم، طاعت و معصیت، بدون اختیار، معنایی نخواهد داشت.

مسئله مورد بحث ما به این می ماند که انسانی مطمئن و مورد اعتماد، شخصی دیگر را برای امامت در نماز جماعت معرفی کند. در این صورت، می دانیم که این شخص، به نظر آن انسان مطمئن و مورد اعتماد، عادل است و این منافات ندارد با اینکه عدالت چنین کسی به سبب طاعت و ترک معصیت اختیاری او و بدون هر گونه زور و اجبار، به دست آمده باشد. نهایت اینکه از نظر عقلی، خطا و اشتباه برای آن انسان مطمئن و مورد اعتماد که کسی را برای امامت جماعت معرفی کرده، امری است ممکن. اما درباره خدای متعال که بنده ای را برای نبوت یا امامت برگزیده، این امر عقلاً محال است.

پس، به همین سبب، عصمت پیامبر (ص) و امام (ع) از جهت عقلی معلوم و ضروری است و معنای وجوب عصمت همین است.

گفتار دوم: دلایل عصمت پیامبر (ص)

وجوب عصمت پیامبر (ص) در تبلیغ دین

اشاره

سزاوار نیست که انسان در وجوب و ضرورت عصمت پیامبر (ص) در رساندن پیام الهی از جانب حضرت حق، تردید نماید. بی شک از جانب رسول خدا (ص)، عمداً یا سهواً، تبلیغی خلاف واقع سر نزده است. این مطلب در بین همه مسلمانان، معروف و امری مسلم است. علت آن نیز روشن است؛ زیرا از آنجا که وظیفه پیامبر (ص)، رساندن و ابلاغ پیام از سوی خدای متعال است، اگر ایشان در این تبلیغ معصوم نباشد و بتواند عمداً یا سهواً، چیزی را برخلاف واقع تبلیغ کند، از محدوده انجام وظیفه خود خارج شده است. در این صورت بر خداوند که به فرجام امور آگاهی دارد، قبیح است کسی را

ص: ۲۱۵

برای نبوت و پیامبری انتخاب کند که وظیفه خویش را به انجام نمی رساند؛ زیرا این کار نقض غرض و خلاف عقل است. از این رو، اعتقاد به عصمت پیامبر (ص) در تبلیغ با اعتقاد به نبوت ایشان همراه است؛ به گونه ای که اعتقاد به نبوت رسول خدا (ص) کامل نخواهد بود، مگر با وجود اعتقاد به عصمت ایشان در امر تبلیغ دین.

اما شیعه قائل به عصمت پیامبر (ص) از همه گناهان، حتی در غیر تبلیغ است. حتی بنابر مشهور میان ایشان، پیامبر (ص) باید از اشتباه و خطا نیز معصوم باشد. پس در اینجا، دو ادعا وجود دارد:

یک - وجوب عصمت پیامبر (ص) از همه گناهان

دلیل مطلب: از آنجا که به تصریح قرآن کریم و ضرورت دین، پیامبر (ص) الگو و راهنمای امت و پیروی او واجب است، پس سنت آن حضرت، یعنی گفتار و رفتار و تقریر ایشان باید اطاعت شود. به همین دلیل وجود مقدس وی باید از گناه و نافرمانی خدا به دور و معصوم باشد؛ زیرا در غیر این صورت، اگر باز خداوند بندگان را اجازه پیروی از آن حضرت بدهد، لازم می آید که به معصیت نیز اجازه داده باشد و این محال است. اما اگر اجازه پیروی ندهد، دیگر آن حضرت برای امتش اسوه و الگو نخواهد بود و کردار او، سنتی قابل پیروی به شمار نمی آید و این خلاف فرض است.

در تأیید این مطلب، به دو نکته ذیل اشاره می کنیم:

۱. یکی از بزرگ ترین و اثرگذارترین عواملی که مردم را برای پذیرش و پیروی از دعوتی برمی انگیزد، استقامت رهبر و راهنمای آن دعوت و همخوانی رفتار او با گفتارش است. خدای متعال می فرماید:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ (بقره: ۴۴)

آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید، اما خود را از یاد می برید، درحالی که کتاب [آسمانی] را می خوانید؟! چرا تعقل نمی کنید؟

!

ص: ۲۱۶

پس این ویژگی، یعنی مطابقت رفتار با گفتار، باید در پیامبر (ص) باشد تا مردمان دعوتش را بپذیرند. در غیر این صورت او را رها می‌کنند و پیرامونش نمی‌گردند و غرض از بعثت، تحقق نمی‌یابد و این امکان ندارد، مگر به ترک تمام گناهان که چیزی نیست جز همان عصمت.

۲. اقامه حجت از سوی خدای متعال برای مردم، در باب تعالیم و احکام - پس از رساندن و تبلیغ آنها به ایشان - در صورتی تمام و کامل خواهد شد که مردم کار آیی و قابلیت اجرا کردن آن تعالیم را در اجتماع و دنیای واقع احساس کنند. برای این منظور، بهترین راه، وجود شخصی میان ایشان است که بتواند به تعالیم و احکام عمل کند و در صحنه واقعت و خارج آنها را تحقق بخشد تا این شبهه برای دیگران پیش نیاید که فرامین الهی، فرضیه‌هایی آرمانی‌اند و انسان با وجود غرایز و هواهای نفسانی نمی‌تواند به آنها جامه عمل بپوشاند و بدین ترتیب توجیهی برای خروج از چارچوب آن تعالیم و احکام و رها شدن از قید آنها به دست آید. در این میان، سزاوارترین مردم به این امر، کسی است که خداوند او را برای تبلیغ آن تعالیم و احکام و دعوت مردم به آنها برگزیده و به مردم امر کرده که او را اطاعت کنند و از او بپذیرند؛ چرا که اگر دیگران به این تعالیم عمل کنند و رسول خدا، خود عمل نکند، دیگران بر او برتری خواهند داشت و به اطاعت و پیروی سزاوارترند؛ زیرا تقدیم انسان نالایق بر انسان لایق و صاحب فضیلت و پیروی انسان فاضل از شخص نالایق قبیح است و این امری است روشن. آنچه گفته شد، به حکم عقل بود. اینک به مسئله عصمت پیامبر (ص) از دیدگاه نقل می‌پردازیم.

دلیل نقلی بر عصمت پیامبر (ص)

دلایل نقلی در این باره فراوان است، از جمله این سخن خدای متعال که می‌فرماید:

ص: ۲۱۷

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴)

آن گاه که پروردگار، ابراهیم را با کلماتی مورد امتحان قرار داد و آنها را کامل گردانید، فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. گفت: و از فرزندان من کسی امام خواهد شد؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد.

این آیه دلالت می کند بر اینکه عهد امامتی که خدای متعال برای ابراهیم قرار داد، به فرزندان ظالم او نمی رسد. از سوی دیگر روشن است که هر گناهی، ظلم و ستم به شمار می آید، اگرچه در حق خداوند باشد؛ زیرا گناه، تعدی در برابر حضرت حق و خروج از مقتضای حقّ عظیم او و عبودیت و بندگی نسبت به اوست. پس ناگزیر، امام باید از ظلم و گناه منزّه باشد و از آنجا که پیامبر (ص)، امام امت خویش است و مردم باید از او پیروی کنند، به مقتضای این آیه، او نیز باید منزّه از گناه و ظلم باشد.

ما در اثبات عصمت انبیاء - صلوات الله علیهم - به همین مقدار کفایت می کنیم و در اثبات عصمت برای سید و سرور و خاتم پیامبران، رسول اعظم (ص) نیز همین مقدار کافی است.

در تأیید و تأکید عصمت رسول خدا (ص)، دو امر در خور توجه است:

یک: آنچه در باب عصمت اهل بیت - صلوات الله علیهم - ذکر خواهیم کرد با عمومیت خود یا با اولویت قطعیه، عصمت رسول خدا (ص) را نیز ثابت می کند.

دو: اجماع و اتفاق اهل بیت پیامبر - صلوات الله علیهم - بر عصمت آن حضرت، بلکه بر عصمت جمیع انبیاء - صلوات الله علیهم -؛ این اجماع اگرچه پیش از ثبوت امامت و مرجعیت ایشان برای امت اسلامی در امور دینی، نمی تواند دلیل قرار گیرد، اما پس از اثبات امامت و مرجعیت ائمه، قوی ترین دلیل در این باره خواهد بود؛ زیرا دلیل های عقلی صرف، گاه با وسوسه ها و تشکیکات و شبهاتی که وجه دفع آنها معلوم نیست، دچار تزلزل می شود و قدرت خویش را در اقناع و اعتراف نفس از دست

ص: ۲۱۸

می دهد. اما اجماع مذکور، به دلیل حسی و بداهتی که هیچ شبهه ای را بر نمی تابد و برای هیچ وسوسه و شکی مجال نمی گذارد، شبیه تر است.

دو - عصمت پیامبر (ص) از فراموشی و نسیان

گرچه سهو و نسیان، گناه و ظلم به شمار نمی آید، اما مانعی است در برابر امام و الگو بودن پیامبر (ص)؛ زیرا ممکن است به سبب نسیان معصیتی انجام دهد یا واجبی را ترک نماید. پس هرگاه خداوند او را در این مورد، الگو و امام قرار دهد، بی شک معصیت را حلال ساخته، و اگر چنین نکند، پیامبر (ص) از مقام امامت و الگو بودن برای مؤمنان تنزل یافته و دیگر نمی توان از گفتار و رفتار و تقریر او پیروی کرد.

اگر گفته شود: چه مانعی دارد که پیامبر (ص) در امور غیر دینی دچار سهو و نسیان شود، مثل اینکه با کسی، به خیال اینکه او «زید» است، سخن بگوید، در حالی که «عمرو» باشد؟ در جواب می گوییم: این امر سبب می شود که اطمینان مردم به تبلیغ رسالت و امور دینی او از بین برود. عموم مردم، فرق عقلی بین سهو در امور دینی و سهو در غیر آن را درک نمی کنند و این، از ویژگی های خواص است. مردم، رویدادها را معمولاً تفسیر طبیعی می کنند؛ یعنی وقتی در کاری از پیامبر (ص) سهو و نسیانی مشاهده کنند و وقوع آن را در ایشان ممکن ببینند، دیگر امور را نیز با آن مقایسه می کنند. در نتیجه به هیچ یک از اقوال و افعال حضرت، حتی در مسائل دینی اعتماد نمی کنند و این مانعی است بر سر راه پیامبر (ص) در انجام وظیفه و بیان دین و برنامه های شرع الهی. بی شک پیامبر (ص) در صورتی می تواند وظیفه خویش را به کامل ترین شکل به انجام رساند - به گونه ای که مردم به او اطمینان نمایند و به اقوال و افعالش مؤمن گردند - که راه سهو و نسیان در همه امور بر او بسته شود و هیچ احتمال فراموش کاری درباره او نرود.

مؤید وجود این ویژگی در پیامبر ما (ص)، حدیثی است از خود ایشان بدین مضمون

که هنگام خواب، چشم‌های حضرت می‌خوابند، اما قلب ایشان بیدار و متوجه امور است. (۱)

خواب پدیده‌ای طبیعی است که همه آن را می‌شناسند و بدان آگاهی دارند. خواب پیامبر (ص) به صورت طبیعی، یعنی از کار افتادن دستگاه ادراکی و عقلی به هنگام خواب، نه خللی به جایگاه تبلیغی آن حضرت وارد می‌کند و نه اطمینان به گفتار و رفتار ایشان را سلب می‌نماید.

اکنون با توجه به تمایز و برتری رسول خدا (ص) بر مردم و این ویژگی، که در هنگام خواب قلبشان بیدار است و عقلشان، وظیفه متعالی خود در معرفت و ادراک را به انجام می‌رساند، چگونه ممکن است آن حضرت در حال بیداری، به سهو و اشتباه و فراموش کاری دچار شوند و عقلشان از قدرت دریافت و شناخت بازماند. درحالی که ایشان به عنوان رسول الهی، باید وظیفه تبلیغ خویش را به کامل‌ترین شکل به انجام رساند و الگو و اسوه مؤمنان باشد.

در بیان عصمت پیامبران و پیامبر اسلام (ص) به همین مقدار کفایت می‌کنیم که خود گویای مطالب بسیاری است و تفصیل مطلب را به کتاب‌های مفصل در این باره وامی‌نهیم.

بی‌شک خدای سبحان توفیق دهنده، یاری‌کننده و بهترین سرپرست ماست و ما را کفایت می‌کند.

۱- صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۳۰۸، کتاب مناقب: باب اینکه پیامبر (ص) چشمش می‌خوابد و قلبش بیدار و متوجه بود؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲۸، کتاب نماز مسافران و قصد خواندن آن: بخش دعا در نماز شب به هنگام قیام؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۶۸، کتاب تفسیر: تفسیر سوره صافات؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۸، خبرهای عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب از پیامبر (ص)؛ الاحادیث المختاره، ج ۱۰، صص ۶۸ و ۶۹، در آنچه بکیر بن شهاد مکی از سعید بن جبیر نقل کرده؛ مسند ابی عوانه، ج ۱، ص ۲۶۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۱۲۲، کتاب طهارت: باب آنچه درباره خواب در حال سجده آمده است؛ مسند طیالسی، ج ۱، ص ۳۵۶؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۴۷، در آنچه شهر بن حوشب از ابن عباس نقل کرده است و... و مصادر فراوان دیگر.

ص: ۲۲۰

تنها اعتقاد به اصل نبوت واجب است

نکته ای باقی مانده است و آن اینکه، آنچه باور به آن ضروری است و از اصول دین به شمار می آید، اصل نبوت است و کسی که از دیگر خصوصیات این اصل غافل است، درباره او به همین اندازه کفایت می شود. موضع پیامبر (ص) در آغاز دعوتش و سیره مسلمانان پس از آن حضرت، گواه بر این امر است.

نیز واجب است که معتقد باشیم رسول خدا (ص) خاتم پیامبران و شریعت او، خاتمه بخش تمام شریعت هاست. این مهم، از ضروریات دین به شمار می آید و انکار آن به منزله خروج از دین است؛ زیرا به تکذیب پیامبر (ص) در آنچه ادعا کرده و آن را تبلیغ نموده، منجر می شود.

اما عصمت اگرچه امر حقی است و در صورت آگاهی از آن، باید بدان معتقد بود. اما در زمره اصول دین نیست و انکار آن باعث خروج از دین نمی شود. مگر اینکه به تکذیب پیامبر (ص) یا تخطئه آن حضرت در برخی امور دینی بینجامد که در این صورت، سبب کفر و بی دینی خواهد بود.

ص: ۲۲۱

بخش سوم: امامت

اشاره

ص: ۲۲۳

مقصود، امامتِ ائمهٔ دوازده گانه از اهل بیت پیامبر (ص) است که نام ایشان در مقدمهٔ کتاب ذکر شد.

مقدمه

اشاره

همواره دعوت‌های اصلاحی در ترویج، گسترش و پیاده کردن تعالیم و آموزه‌های خود در متن جوامع و سازگار نمودن مردم با اهداف و مقاصد آن، تناقضات و مشکلات گوناگونی را پیش رو دارند. از مهم‌ترین این مشکلات، اختلافات و تشتت‌های ناشی از برداشت‌های اشتباه و تحریف‌های عمدی است که عده‌ای سودجو و دنیاطلب برای رسیدن به اهداف و مصالح دنیوی ناسازگار با اصل دعوت و مقاصد آن، آن را به وجود می‌آورند. چه بسا دعوت‌هایی که به سبب همین اختلافات و چنددستگی‌ها گرفتار تزلزل شده‌اند تا آنجا که به تدریج تغییر چهره داده، مسخ و نابود شدند و امروز هیچ اثری از آنها برجای نمانده است.

ادیان آسمانی و آسیبی بزرگ

تنها مشکل اساسی پیش روی ادیان الهی، وجود همین منازعات و درگیری‌های تفرقه‌انگیز است؛ زیرا ادیان الهی، از سوی خدای عزوجلّ تشریح شده‌اند و در خود، هیچ نقض و تضادی ندارند. آفریدگاری مدبر، دقیق، آگاه و حکیم که «خیانت کاری

ص: ۲۲۴

چشم‌ها و آنچه را سینه‌ها در خود پنهان می‌کنند، می‌داند» (۱) و «هیچ ذره اندک و بی‌مقداری، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، از دید او دور نمی‌ماند» (۲) و «بر همه چیز احاطه دارد». (۳)

از همین رو، برنامه‌ای که خدای متعال برای انسان‌ها تدارک دیده، به ناچار کامل‌ترین برنامه‌هاست و شایستگی عملی شدن در جوامع بشری را دارد؛ بی‌آنکه در خود، عیب یا نقصی داشته باشد.

قرآن کریم و منع از تفرقه

شاید به همین دلیل است که قرآن کریم، مردمان را از تفرقه و اختلاف برحذر داشته و با تأکید و اصرار فراوان، آنان را به وحدت و سازگاری با هم فرا می‌خواند. برای مثال، در آیه ۱۰۳ سوره آل عمران می‌فرماید: «همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید». (۴)

نیز می‌فرماید: «مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و پس از آنکه دلایل روشن برایشان آمد، اختلاف کردند. برای ایشان عذاب بزرگی خواهد بود». (۵)

در جای دیگر می‌فرماید:

آنان که در اثر اختلاف، در آیین خود پراکندگی پدید آورده و گروه‌گروه شدند، تو را با آنان هیچ کاری و پیوندی نیست. کار اینان تنها با خداست. سپس آنها را از کردارشان آگاه خواهد کرد. (۶)

۱- غافر: ۱۹.

۲- سبأ: ۳.

۳- فصلت: ۵۴.

۴- آل عمران: ۱۰۳.

۵- آل عمران: ۱۰۵.

۶- انعام: ۱۵۹.

خبر دادن پیامبر (ص) از تفرقه امت

با وجود هشدارهای بسیار در قرآن، پیامبر خدا (ص) از اختلاف و تفرقه امت خویش پس از رحلتشان خبر می دهد؛ همچون امت های گذشته که پس از پیامبران خود دچار تفرقه شدند. در این باره حضرت می فرماید:

قوم یهود، هفتاد و یک فرقه شدند، هفتاد فرقه در آتش و یک فرقه آنان اهل بهشتند. مسیحیان نیز هفتاد و دو فرقه شدند که جز یک فرقه، دیگران در آتشند. این امت، به زودی هفتاد و سه فرقه خواهند شد؛ هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند. . . .
(۱)

این مطلب با روایات فراوان و متواتر از آن حضرت (ص) مناسبت دارد که درباره گرفتار شدن امت مسلمان، به آنچه دیگر امت ها دچار شدند، نقل شده است. در حدیث است که پیامبر (ص) فرمود: «وجب به وجب و ذراع به ذراع، سیره و سنن پیشینیان خود را دنبال خواهید کرد، تا آنکه اگر آنها به سوراخ سوسماری وارد شده باشند، شما نیز چنین خواهید کرد». گفتند: «ای پیامبر خدا (ص)، آیا منظور شما از گذشتگان، یهود و نصارا است؟» فرمودند: «پس که؟!» (۲)

در تفرقه و اختلاف امت های گذشته شکی نیست و به فراوانی در قرآن کریم از این مطلب یاد شده و اکنون نیز این حقیقت، در بعضی از این امت ها مشهود است.

- ۱- مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۳، کتاب جنگ با طغیانگران، بخش مربوط به خوارج و کتاب فتنه ها، باب تفرقه امت ها و تبعیت از سنت های گذشتگان؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۱۶۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۱۴؛ مصباح الزجاجة، ج ۴، ص ۱۷۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۳۴۱؛ معجم کبیر، ج ۸، ص ۲۷۳؛ اعتقاد اهل السنه، ج ۱، ص ۱۰۳؛ السنه، ابن ابی عاصم، ج ۱، ص ۳۲؛ الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۴۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۷ و مصادر فراوان دیگر.
- ۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۷۴ و ج ۶، ص ۲۶۶۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۶۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۹۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۹۵؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۷؛ مسند طیالسی، ج ۲، ص ۲۸۹ و . . .

ص: ۲۲۶

فتنه های پیش رو و هشدارها

در قرآن کریم و سنت شریف بارها به مسئله فتنه ها و آزمون های سخت برای مسلمانان اشاره و هشدار داده و تصریح شده است که خداوند همه را به ناچار امتحان می کند و غربال می شوند و جز اندکی، دیگران از دین حق بیرون و از راه مستقیم منحرف خواهند شد.

خدای متعال می فرماید: «از فتنه ای که تنها دامنگیر ستمکاران شما نخواهد شد، برحذر باشید و بدانید که عقاب خدا شدید است».

(۱)

نیز می فرماید:

محمد تنها پیامبر خداست که پیش از او پیامبرانی آمده اند و رفته اند. اگر روزی او بمیرد یا کشته شود، آیا به روزگار پیشین خود باز می گردید؟ هرکس به گذشته خود بازگردد، هیچ ضرری را متوجه خدا نخواهد کرد و خدا شاگردان را به زودی پاداش خواهد داد.

(۲)

نیز در جای دیگر می فرماید:

آیا مردمان می پندارند به صرف اینکه گفتند «ایمان آوردیم» رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ بی شک ما مردمان پیش از ایشان را آزمودیم تا خداوند راستگویان و دروغگویان را بازشناسد. (۳)

نیز فرمود: «چنین نیست که خدا مؤمنان را مانند حال کنونی شما، به حال خود واگذارد، مگر آنکه پلید را از پاک جدا کند و ممکن نیست شما را از اسرار غیبی آگاه سازد». (۴)

پیامبر خدا (ص) نیز فرمود: «پس از من، به کفر بازنگردید و با یکدیگر جنگ و جدال

۱- نور: ۶۳.

۲- آل عمران: ۱۴۴.

۳- عنکبوت: ۳ و ۲.

۴- آل عمران: ۱۷۹.

ص: ۲۲۷

نکنید». (۱) و در احادیث مربوط به «حوض» آمده است: «تو از آنچه پس از تو انجام دادند، بی اطلاعی. آنان به گذشته منحنط و زوال پذیر خود بازگشته و مرتد شدند». (۲)

تهدید قاطعانه و سخت

نکته مهم و درخور توجه این است که در آیات و احادیث فوق، عبارات هراس انگیز و مضامین قاطعی همچون انقلاب و ارتداد از دین، تباهی و کفر، سرانجام هلاکت بار روی گردانان از دعوت حق و جهنمی بودن آنان وجود دارد. این خود بیانگر آن است که خروج از مسیر فرقه حق، به هر روی که باشد، خطرناک و پرهزینه است تا آنجا که به هلاکت اخروی انسان می انجامد و با وجود آن، حفظ صورت از اسلام و دعوت آن، ثمربخش نخواهد بود؛ این امر با آنچه درباره امت های گذشته در قرآن کریم وارد شده، بسیار نزدیک و متناسب است.

در کلام الهی می خوانیم:

مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و پس از آمدن آیات روشن، اختلاف کردند. برای آنها عذابی بزرگ است؛ در روزی که چهره های سفید و چهره هایی سیاه شوند. پس به سیه رویان گفته می شود: «آیا بعد از ایمان آوردن کافر شدید؟ پس به سزای این کفر ورزیدن، عذاب را بچشید». اما روسفیدان در رحمت الهی جاودانند. (۳)

نیز در جای دیگر می فرماید:

و اگر خداوند می خواست، کسانی که پس از آنها بودند، با وجود دلایل آشکاری که برای آنها آمده بود، با یکدیگر نمی جنگیدند. ولی آنان اختلاف کردند.

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۱۶۸؛ مسند عمر بن خطاب، ص ۸۶؛ تغلیق التعلیق، ج ۵، ص ۱۸۶.

۳- آل عمران: ۱۰۵-۱۰۷.

بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی دیگر کافر شدند. (۱)

و تنها گروهی از کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند. پس خداوند، به فرمان خود، مؤمنان را به حقیقت چیزی که مورد اختلافشان بود، رهبری کرد و خدا هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند. (۲)

دلایل روشن بر موقعیت های اختلاف انگیز

اشاره

با توجه به اهمیت شناخت مواضع اختلافی و تفرقه ساز و نتایج زیانبار حاصل از آن، بایستی حجت های روشنی وجود داشته باشند تا آن مواضع، به روشنی معلوم و قابل شناخت شوند تا ابهامی در این باره باقی نماند؛ به گونه ای که جای هیچ عذر و اجتهادی نگذاشته و ورود به محدوده این اختلافات، چه از روی دشمنی و خودسری در برابر حق و چه از سر گمراهی و قصور در جستجوی شناخت آیین حق، و نیز از سر تقلید یا خشک سری کور و مانند آن، نزد خدای متعال عذر مقبول به شمار نیاید. همچنان که در قرآن کریم می خوانیم:

بی تردید گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریده ایم. آنها دل هایی دارند بی ادراک و چشمانی که با آن نمی بینند و گوش هایی که با آن نمی شنوند. آنان مانند چهارپایانند. حتی گمراه تر؛ آنان همان غافلانند. (۳)

ضرورت آشکار و کفایت ادله در این باره از آنجاست که مهم ترین هدف در بعثت و نبوت، برپا ساختن حجت های کافی برای اثبات نمونه ها و شاخصه های هدایت و ایمان بوده است تا مردمان با شناخت آنها از آتش دوزخ نجات یابند و به بهشت الهی

۱- بقره: ۲۵۳.

۲- بقره: ۲۱۳.

۳- اعراف: ۱۷۹.

ص: ۲۲۹

رهنمون گردند؛ یعنی: «تا آن که هلاک می گردد، با حجت و دلیل هلاک شود و آن که زندگی جاوید می یابد، با حجت و بینه زندگی یابد». (۱) نیز: «تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند و بر همه اتمام حجت شود». (۲)

همچنان که خدای عزوجل می فرماید:

چنین نیست که خداوند قومی را پس از هدایتشان گمراه سازد، مگر آنکه آنچه باید از آن پرهیز کنند را برای آنها بیان کند؛ زیرا خداوند بر هر چیزی دانا و آگاه است. (۳)

با اندکی تأمل، درستی این امر به وضوح به دست می آید؛ زیرا شایسته خداوند عادل و بزرگوار نیست که بدون اقامه دلایل روشن و قاطع برای رفع جهل و بهانه ها و گرفتن مجال شک و تردید و اجتهاد خودسرانه و ادعاهای باطل، بندگانش را راهی جهنم کرده و عذاب کند.

این همه تأییدی است بر سخن پیشین ما که بایستی مواضع اختلافی و تفرقه انگیز میان امت مسلمان، به روشنی معلوم گردند و معیارهای حفظ ایشان از عذاب اخروی و هلاکت ابدی، با دلایل آشکار و قاطع بیان شوند، تا راه بر خروج افراد از محدوده آن دلایل، حال از سر عناد یا از سر ناآگاهی، بسته شود و برای اجتهادهای نامعذور و باطل مجالی نماند.

آیه «هرگز مانند کسانی که متفرق شدند و پس از آمدن دلایل روشن اختلاف کردند، نباشید». (۴) تأکیدی بر این مطلب است؛ زیرا بر ما مسلم می سازد که حجت های کافی و دلایل قاطع برای منع مسلمانان از اختلاف وجود دارد، البته اگر به آن عمل

۱- انفال: ۴۲.

۲- نساء: ۱۶۵.

۳- توبه: ۱۱۵.

۴- آل عمران: ۱۰۵.

ص: ۲۳۰

کرده، عمداً آنها را نادیده نگیرند و برای دست یابی به آنها کوتاهی نورزند.

حدیث «عرباض بن ساریه» از پیامبر خدا (ص)، شاهدی دیگر بر این مطلب است. در این حدیث پیامبر خدا (ص) می فرماید: «من شما را با آیینی روشن و واضح تنها گذاشتم که شب آن، مانند روزش روشن و آفتابی است و هر که پس از من، از آن منحرف شود، هلاک می گردد». (۱)

این روایت به صراحت از آشکار بودن حق و روشنی آن سخن می گوید؛ چنان که اگر امت مسلمان در جست و جوی آن برآیند، هرگز در شناختش دچار اشتباه و گمراهی نخواهند شد. هیچ گاه شب ظلمانی و ترسناک فتنه ها و تاریکی شبهات و گمراهی ها نخواهد توانست بر آن روشنی عظیم غالب گردد و آثار و نشانه هایش را پنهان و تباہ سازد؛ چه رسد به دگرگون کردن حق و واژگون جلوه دادن چهره تابان آن، به گونه ای که حق، باطل نماید و باطل، حق. از اینجاست که انسان منحرف از مسیر حق، هرگز معذور و رستگار نیست و به دلیل دشمنی اش با حق و قصور در دستیابی به آن، چیزی جز هلاکت ابدی نصیبش نخواهد شد.

اینک با توجه به آنچه ذکر شد، تذکر نکاتی چند ضروری است:

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۱۳۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۷۵؛ السنه ابن ابی عاصم، ج ۱، ص ۱۹؛ معجم کبیر، ج ۱۸، ص ۲۴۷؛ الترغیب و الترهیب منذری، ج ۱، ص ۴۷؛ مصباح الزجاجة، ج ۱، ص ۵ و... این روایت در این مصادر این گونه آمده، اما شیخ جلیل، حسن بن ابی الحسن دیلمی آن را به این صورت روایت کرده است: عرباض بن ساریه گفت: پیامبر خدا (ص) ما را موعظه ای کرد که چشمانمان را به اشک نشاند و قلب هایمان را به هراس افکند. گفتیم: «ای پیامبر خدا، این موعظه وداع است؟ در این صورت، ما را به چه متعهد می سازید؟» فرمود: «شما را با آیینی روشن و واضح تنها می گذارم که شب آن، مانند روزش آفتابی است و هرکس پس از من، از آن منحرف شود، هلاک می شود. هر که از شما زنده بماند، اختلاف و جنجال بسیار می بیند. بر شما باد که پس از من به ستم عمل کنید و سنت خلفای هدایتگر من از اهل بیت را پیروی نمایید. به آنها تمسک بجویید و حق را تبعیت کنید. اگر چه آن حق را بنده ای حبشی به شما گوید. مؤمن همچون شتر آرامی است که چون در بند شود، منقاد می گردد»؛ ارشاد القلوب، ج ۱ ص ۳۷.

ص: ۲۳۱

نخست: آثار و نشانه‌های آیین حق - هر فرقه و مذهبی که باشد - و اصول و عقاید نجات بخش آن، باید واضح، روشن و برخوردار از حجت‌ها و دلایل قاطع باشد تا دستخوش شبهات بنیان‌کن و اختلافات و دشمنی‌های انبوه نشود؛ بلکه به قول پیامبر (ص)، شب آن مانند روزش، روشن و آفتابی باشد؛ تا آن که بیرون از این دایره قرار می‌گیرد و به هلاکت می‌رسد، از سر دشمنی و عناد با خدا و پیامبرش، یا سهل‌انگاری در یافتن آیین حق و تبعیت از آن، به چنین سرنوشتی دچار شود.

پایداری در مسیر حق جویی

نتیجه اینکه: مسلمانان با درایت و خردورز - علی‌رغم اختلاف مذهب و رویکرد - باید خطر اختلافات و درگیری‌های موجود بین خود را بشناسند؛ زیرا بی‌تردید در این بین، عده‌ای از ایشان، حق و حقیقت ناب و نورانی را رها کرده‌اند؛ حقیقتی که انحراف از آن، سبب هلاکت است، نه از آن رو که حق پوشیده مانده، بلکه به دلیل تسامح این گروه در شناخت آن، یا تعصب و لجاجت ورزیدن در برابر آن است؛ به گونه‌ای که سرانجام، تنها ثمره حاصل از این تسامح و تعصب، خسران و عذاب دائم اخروی است.

پس بر ایشان لازم است که از این گمراهان و غافلان کناره بگیرند و خود، در پی حق و حقیقت آشکار، جهد و جدّ بسیار همراه با رویکردی اصول‌گرایانه و به دور از باورها و مسلّمات موروثی و تعصبات و دشمنی‌های ویرانگر در پیش گیرند تا به کمک دلایل محکم و حجت‌های آشکار، درباره حق که بر هیچ پژوهشگری پوشیده نیستند، به آن دست یابند. نیز مبادا در امر دین، به ادعاهای واهی و سخنان بی‌پایه و اجتهادات خودساخته که هیچ اساس محکمی ندارند، بسنده کنند که در روز قیامت، نزد خدای متعال، عذری مقبول به شمار نمی‌روند.

خوش گمانی به اشخاص، پس از شناختن حق

دوم: خوش گمانی به افراد - علی رغم جایگاه اجتماعی برخی از آنان - پس از اختلافات و تفرقه های موجود در میان مسلمانان، امری است نابه جا؛ زیرا با توجه به آنچه پیش تر بیان کردیم، عده ای از حقیقت آشکار رویگردان شده اند؛ اگرچه میان ایشان، افرادی از اهل علم و معرفت و منسوب به تقوا و پرهیزکاری، بلکه دارای تقدس و احترام ویژه نیز وجود داشته باشد.

با این همه، شایسته نیست که بگوییم: این عده بدون آگاهی یا بی اعتنا به حق، پا از گستره حقیقت بیرون نهاده اند و با وجود معصوم نبودن و اختلافات بینشان، آنها را بر دیگران ترجیح دهیم. صحیح این است که نخست حقیقت را با ادله متقن آن بشناسیم و سپس آن را میزان تمایز افراد از یکدیگر قرار دهیم.

امیر مؤمنان علی (ع) فرمود: «حق را بشناس، اهل حق را خواهی شناخت». (۱)

گویند: روزی حارث بن حوث نزد علی (ع) آمد و گفت: «آیا می پنداری که من اصحاب جمل را گمراه می دانم؟» امام (ع) فرمود: «ای حارث، تو زیر پای خود را دیده ای و بالاسرت را نه. پس سرگردان شده ای. تو حق را نشناخته ای تا اهلش را بشناسی و باطل را نیز ندانسته ای تا اهل باطل را تشخیص دهی». (۲)

اکنون از سر منطق پذیرفته نیست که برای دست یابی به حق، به گفتار و عملکرد افراد متوسل شویم. مگر هنگامی که عصمت آن افراد یا اتفاق جمله امت مسلمان بر صداقت و عظمت ایشان، ثابت و بر آن یقین حاصل شده باشد. این مطلب هنگامی خود را بیشتر و مهم تر جلوه می دهد که خروج و سرپیچی عده ای از مسلمانان از آن حقیقت، آشکار گردد؛ زیرا در این صورت، اطمینان به ایشان و سخنانی که درباره حوادث و رویدادهای مؤید یا مخالف حق می گویند، روا نخواهد بود؛ زیرا بعید نیست

۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۶۳.

ص: ۲۳۳

که با وجود آشکار بودن حق، از دایره آن بیرون رفته و آن را نادیده گرفته اند، مؤیدات و حوادث تثبیت کننده حق را آگاهانه و از روی عمد نادیده انگارند و منکر شوند یا علیه آن، سخنان یاوه و دروغ بر زبان آورند.

آری، پس از شناخت مستدلانه حق، می توان به اخلاص و صداقت گروهی که به آن گرویده اند گمان نیک برد؛ به خصوص که حق همواره از سوی مخالفان و معاندان، تحت تعقیب و فشار بوده است. بی شک پای بندی آنان که حق راستین را شناخته اند، با وجود مشکلات و سختی های پیش روی شان، خود نشان از اخلاص ناب و اهتمام واقعی آنان به حقیقت و عظمت مقاصد و اهدافشان دارد و این امر حسن ظن به ایشان و یقین به صداقتشان را می طلبد. نهایت اینکه این مطلب به تنهایی و بدون بررسی دلایل آنها در اثبات حقانیتشان، کافی نخواهد بود.

لزوم روشن بودن ادله امامت

سوم: از آنجا که مسئله امامت از مهم ترین علل اختلاف و تفرقه میان امت اسلامی است، به گونه ای که هر گروهی، گروه مقابل خود را در گمراهی و تباهی می بیند، باید استدلال بر این امر، چه برای اثبات و چه برای نفی آن، از استحکام و قاطعیت کافی برخوردار باشد، آن سان که حقانیت امر یا عدم آن را به وضوح نشان دهد تا اختلاف در آن، اختلافی پس از قیام بینه و ادله آشکار باشد و خروج از آن سبب خسران و هلاکت ابدی.

این سخن با آنچه به فراوانی از پیامبر (ص) روایت شده، تناسب بسیار دارد آنجا که می فرماید: «هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۱)

نیز می فرماید: «هر که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۲)

۱- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۷۲؛ طبقات الحنفیه، ص ۴۵۷.

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴؛ معجم کبیر، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ مسند الشامیین، ج ۲، ص ۴۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۸.

ص: ۲۳۴

و فرموده است: «هر که بمیرد و برایش امامی نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۱)

همچنین می فرماید: «هر که بمیرد و برایش امامی نباشد، مرگ او مرگ جاهلیت است». (۲)

و نیز می فرماید: «هر کس بمیرد و بر گردنش بیعت امامی نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است». (۳)

بنابراین، هر گروهی که در مسئله امامت ادعایی دارد، باید دلایل محکم و آشکار برای ادعای خود داشته باشد؛ زیرا تمسک به حجت ها و براهین ضعیف، ادعاهای باطل و اجتهادات و سخنان دور از واقع و بی اساس، او را کفایت نمی کند.

از خدای متعال می خواهیم که ما را مشمول لطف و کرم خود قرار داده و با توفیق و تأیید و یاری و حمایت خویش، ما را در این راه یاری رساند و از لغزش ها در گفتار و عمل نگاه دارد که او ارحم الراحمین است و سرپرستی مؤمنان برعهده اوست و او ما را بس و بهترین وکیل است.

۱- السنه، ابن ابی عاصم، ج ۲، ص ۵۰۳؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۳۶۶.

۲- مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۴؛ المجروحین، ج ۱، ص ۲۸۶.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸؛ سنن کبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۱۸؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۸؛ الکبائر، ذهبی، ص ۱۶۹؛ السنه ابن ابی عاصم، ج ۲، ص ۵۰۳، بخش مربوط به فضیلت عزت گذاری و تعظیم امیر؛ معجم کبیر، ج ۱۹، ص ۳۳۴، در آنچه ذکوان ابوصالح سمان از معاویه نقل کرده است. مثل این روایات و نزدیک به آن در مصادر شیعه آمده است؛ از جمله: کافی، ج ۱، صص ۱۸۰، ۳۷۶ و ۳۷۸؛ بحارالانوار، ج ۲۳، صص ۷۶ - ۹۵، بخش مربوط به معرفت امام و اینکه هیچ کس در ترک ولایت معذور نیست و هر کس بمیرد و امامش را نشناسد یا در آن شک نماید، به مرگ جاهلیت و کفر و نفاق، مرده است.

ص: ۲۳۵

فصل اول: امامت دینی**پیامبر (ص)، پیشوای دین و دنیا****اشاره**

در این شکی نیست که پیامبر (ص) امام و پیشوای مسلمانان و مرجع امور آنان بود و این پیشوایی دو صورت داشت:

۱. پیشوایی در دین

یعنی مردم تکالیف، برنامه‌ها و احکام شرعی خود را از آن حضرت (ص) می‌گرفتند و ایشان دین را از تباهی، تحریف، بدعت و دیگر گمراهی‌ها محافظت می‌فرمود. در قرآن نیز به این مطلب اشاره شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «ما قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل کرده ایم، برایشان بیان و آشکار نمایی». (۱)

۲. پیشوایی در امور دنیا

مقصود همان امامت سیاسی است، بدین معنا که پیامبر (ص) حاکم بر مردم است، اداره امور آنان را برعهده دارد، آنها را مدیریت می‌کند، صلاح و مصلحتشان را می‌سنجد، از زبان آنان سخن می‌گوید و مالیاتشان را اخذ و غنائم را میانشان تقسیم می‌کند. نیز آن

ص: ۲۳۶

حضرت با اقامه فرایض و اجرای حدود الهی و فیصله دادن دعاوی بر پایه احکام اسلام، دعوت مردم به دین حق، جهاد در راه گسترش و حفظ آن و اموری این چنین، اسلام را در متن زندگی مردم به صورت عملی، اجرا و پیاده کند.

این مطلب، از آیات فراوانی که مردم را به اطاعت پیامبر خدا (ص) فرا می خواند و از مخالفت با او باز می دارد، قابل استفاده است؛ همچون این آیه شریفه: «هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیامبرش حکم کنند، از خود اختیاری ندارد و هر کس فرمان بردار خدا و پیامبرش نباشد، به سختی در گمراهی افتاده است». (۱)

نیز آیه ای که می فرماید: «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است» (۲) و بسیاری آیات دیگر.

امامت در باور شیعیان

به باور شیعیان، پس از پیامبر خدا (ص)، امامت، دنباله راهبری آن حضرت (ص) در هر دو زمینه سیاسی و دینی است. اما عامه مسلمانان، این امامت را مختص به جنبه سیاسی می دانند. هرچند، به ظاهر مسلمانان صدر اسلام آن را شامل جنبه دینی نیز می دانستند و در مسائل دینی خود به خلفا مراجعه می کردند و آنان طبق نظر و اراده خود حکم و فتوا صادر می کردند.

در این میان، عامه مسلمانان به کسانی جز خلفا نیز مراجعه می کردند و از آنان هدایت و ارشاد می طلبیدند. اما حکم قطعی و پایانی از آن حاکمان بود و مردم به ناچار به حکم و نظر آنان گردن می نهادند. و به تدریج با پست شدن حاکمان و آشکار شدن فساد خلفا و عدم آگاهی شان از مسائل دینی، حرمت ایشان در برابر عامه مردم به طور چشم گیری کاهش یافت؛ به طوری که مشروعیت احکام و تصمیمات آنان را نپذیرفته و از رجوع به آنان در

۱- احزاب: ۳۶.

۲- احزاب: ۶.

ص: ۲۳۷

مسائل دینی سرباز می زدند. بلکه در این موارد به فقهای خود مراجعه می کردند. این امر سبب شد حاکمان از جنبه دینی خلافت، چشم پوشی کنند و دست به دامان فقهای مورد پسند خود شوند تا بدین ترتیب، آنچه را که می خواهند از این طریق به دست آورند. از سوی دیگر، با چنگ زدن به جنبه دوم خلافت، یعنی جنبه سیاسی و استفاده از آن، نیاز شیفتگی شان نسبت به تسلط بر مردم و برتری جویی و زورگویی بر آنان ارضا می شد و قادر بودند با زور سرنیزه، این جنبه را برای خود حفظ کنند؛ برخلاف جنبه دینی که از این راه، به دست نمی آمد. سرانجام، کار به آنجا رسید که نزد عامه مسلمانان، امامت در سلطه و حکومت داری و بدون توجه به جنبه دینی آن خلاصه شد. به هر حال، در دو فصل آینده، به امامت اهل بیت (صلوات الله علیهم)، از هر دو جنبه دینی و سیاسی آن خواهیم پرداخت.

در این فصل، به چند مطلب می پردازیم:

گفتار اول: لزوم قرار دادن امامت دینی

اشاره

جای تردید نیست آن هدفی که نبوت را سبب گردیده، جز با تشریح امامت دینی پس از پیامبر (ص) به انجام نمی رسد و تمامیت نمی یابد؛ خواه قائل به وجوب نبوت باشیم، خواه نه؛ زیرا غرض از نبوت، تنها شناساندن دین به معاصران آورنده شریعت و رسالت گذار آن - همچون پیامبر ما، محمد (ص) در دین اسلام - نیست، بلکه هدف، آگاه کردن تمام امت ها در همه عصرها و دوران هاست. تا وقتی که انسان وجود داشته باشد که گردن نهادن به دین و پذیرفتن دعوتش بر او واجب باشد.

از آنجا که دین اسلام، خاتم ادیان است و برنامه هایش، آخرین برنامه های تشریح شده از سوی خدا، که پیروی اش بر مردم واجب است، بنابراین باید تمام راه های شناخت این دین، کامل و بی عیب باشد و بیان حقیقت این آیین نیز در دو عرصه عقیده و عمل به بهترین وجه صورت گیرد، تا آن روز که خداوند زمین و زمینیان را به سوی خود فراخواند و هیچ انسان مکلفی باقی نماند.

ص: ۲۳۸

بنابراین، روشن است که قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) به تنهایی برای معرفت بخشی به دین، در همه عصرها و نسل ها کافی نیستند؛ زیرا قرآن تمامی احکام و تفصیل آنها را در خود ندارد؛ به ویژه با در نظر گرفتن وقایع جدیدی که در نتیجه دگرگونی جوامع و برخورد فرهنگ ها به وجود می آید. از سوی دیگر این متن الهی، در نبود زمینه های نزول و پنهان بودن آنها از دید عموم، می تواند تأویل های گوناگون بپذیرد و از آن، بیش از یک معنا استفاده شود.

همچنان که پیامبر (ص) مجال آن نیافت که برای احکام دینی، یک نظام نامه جامع تدارک ببیند تا مردم در تمام دوران ها، به سهولت به آن رجوع کنند و در تمامی رویدادها، حتی حوادث و تحولات جدید، آن را مبنای کار خویش قرار دهند و در طول زمان، از جهل به احکام دینی و اختلاف در آنها، ایمن باشند.

پیامبر خدا (ص) احکام شرعی و مسائل روزمره را به صورت تدریجی و به مناسبت های مختلف، برای عامه مردم و در بسیاری از موارد نیز تنها برای گروه خاصی بیان می کردند. افزون بر اینکه در آن روزگار، تلاشی برای ثبت، ضبط و تدوین گفته های ایشان صورت نگرفت تا در آینده، مردم به آن مراجعه کنند. از این رو احکام که پیامبر خدا (ص) بیان کرده همواره در معرض دستبرد و تضییع بوده است.

سنت پیامبر (ص) در معرض نابودی

در مرحله بعد، عده ای از مسلمانان صدر اسلام به سخن و سیره پیامبر خدا (ص) بی مهری کردند و به عمد آن را از دسترس مردم دور و پنهان نگاه داشتند. این مطلب را در پاسخ سؤال هفتم، در جزء نخست کتاب «فی رحاب العقیده» آورده ایم. در نتیجه فتنه ها و مشکلات بسیاری که بعداً امت اسلامی به آنها دچار گردید، عده ای از سر هوا و هوس، به پنهان کردن، تحریف و کذب آلود ساختن سنت شریف نبوی دست زدند. نیز به دلیل وجود ناسخ و منسوخ و مشتبه شدن این دو و پنهان بودن بسیاری از قراین

ص: ۲۳۹

موجود درباره کلام پیامبر (ص)، تعارضات و ابهامات بسیاری پیش آمد که در نتیجه آن، سنت نبوی، عملاً کارایی خود را از دست داد.

در کتاب پیش گفته فی رحاب العقیده در جواب به سؤال هشتم، نمونه های متعددی از این پنهان کاری ها، تحریفات، تعارض ها و ابهامات را آورده ایم.

قرآن کریم و سنت شریف نیز در راستای تحولات جامعه اسلامی، تعامل با مسائل جدید و سعی در ایجاد رویکرد مناسب دینی در قبال این مسائل، هم اکنون با برداشت های گوناگون، ادعاهای بی اساس مبتنی بر هوای نفس و تأویل های سست، بی پایه و نابه جا روبه رو شده است.

وجود این امر، با در نظر گرفتن وضعیت جامعه اسلامی در تمامی دوران هایی که بر آن گذشته، به روشنی معلوم است. در این مدت طولانی، اختلافات دینی و جهل به مسائل اسلامی، تطبیق نادرست آنها بر رویدادهای نو و دشمنی ها، نزاع ها و درگیری های مذهبی، حال و روز دین مبین اسلام را به آنجا رسانده که سستی، خواری و گره های کور، وجه غالب آن گردیده است. این مشکلات تا زمانی که مسلمانان درباره مرجعی دینی که قبول آن بر همگان واجب است، گرد نیایند، همچنان به قوت خود باقی خواهد بود. بی شک آن مرجع دینی، چون خدای متعال بدان تصریح نموده است، هرگز قابل تشکیک و تأویل نبوده و هیچ کس را حق مخالفت و موضع گیری در برابر او نیست.

از این رو، تنها راه حفظ دین از تحریف و تباهی، آن است که خدای سبحان، پس از پیامبرش (ص)، کسی را برای محافظت از دین و تبلیغ آن، مقرر نماید؛ آن سان که بهانه ای برای جاهلان و توانی برای تحریف گران باقی نماند.

امامت در ادیان گذشته

پیش از اسلام نیز در تمامی ادیان، امر به همین صورت بوده است؛ پیامبران این ادیان اوصیایی داشتند تا پس از ایشان، بار سنگین دین را بردارند و از آن محافظت و

ص: ۲۴۰

آن را تبلیغ کنند.

در این باره شیعه و سنی، روایات فراوانی ذکر کرده اند. (۱) حتی در بعضی از روایات اهل سنت است که خدای سبحان به حضرت آدم (ع) وحی فرمود:

من نبوت و روزگار تو را کامل گردانیدم. پس بنگر به «نام بزرگ تر من» و «میزان علم نبوت» و آن را به فرزندت شیث تقدیم کن؛ زیرا من زمین را به خود رها نخواهم کرد، مگر اینکه در آن، عالمی قرار می‌دهم؛ راهنماگر مردم به اطاعت خویش و بازدارنده آنان از نافرمانی ام. (۲)

این روایت با آنچه شیعه بر آن اتفاق دارند، همسو است؛ زیرا به تواتر از پیامبر (ص) و خاندان معصومش (علیهم السلام) نقل شده که فرمودند: «زمین هیچ گاه از امام و حجت الهی خالی نخواهد بود». (۳)

هرچند که منظور ایشان از امام، امام در دین و دنیا، توأمان است.

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳، کتاب مناقب، مناقب علی بن ابی طالب (ع) باب وصیت های ایشان؛ فضائل الصحابه ابن حنبل، ج ۲، ص ۶۱۵؛ تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۲۷۱ و ج ۵۰، ص ۹ و ج ۶۱، ص ۱۷۵ و ج ۶۲، ص ۲۴۱؛ تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۲۳۶؛ مسائل الامام احمد، ج ۱، ص ۱۲؛ العظمه، ج ۵، صص ۱۶۰۲ و ۱۶۰۴؛ معجم کبیر، ج ۶، ص ۲۲۱؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۱۴۰ و ج ۱۵، ص ۱۱۵؛ تفسیر البغوی، ج ۲، ص ۳۱؛ تفسیر طبری، ج ۲، ص ۵۹۶؛ طبقات کبری، ج ۱، صص ۳۷ و ۳۸؛ تاریخ طبری، ج ۱، صص ۹۶ و ۱۰۰ - ۱۰۲، ۱۰۹، ۲۷۱، ۲۷۲ و ۵۱۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۷؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۱۸۰ و ...

۲- العظمه، ج ۵، ص ۱۶۰۲.

۳- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۱، در شرح زندگانی امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب (ع)؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۰؛ تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۲۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۰، صص ۲۶۳ و ۲۶۴؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۶۶؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۸۹ و ج ۳، ص ۴۵۴؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸، در زندگانی حسین بن احمد بن سلمه و ج ۵، ص ۲۵۴ در زندگانی کمیل بن زیاد بن نهیک؛ بعضی از این روایت در صفوه الصفوه، ج ۱، ص ۳۳۱ در زندگانی ابوالحسن علی بن ابی طالب (ع) در ذکر پاره ای از مناقب آن حضرت. اما مصادر شیعه از این قرار است: نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷؛ المحاسن، ج ۱، ص ۳۸؛ بصائر الدرجات، ص ۵۷؛ الامامه و التبصره، ص ۲۶؛ کافی، ج ۱، صص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ خصال، شیخ صدوق، ص ۴۷۹؛ کمال الدین و تمام النعمه، صص ۲۲۲، ۳۱۹، ۴۰۹، ۴۴۵ و ۵۱۱؛ کفایه الاثر، صص ۱۶۴، ۲۹۶ و ...

نیاز اسلام به امامت

بی شک در مقایسه با ادیان دیگر، دین اسلام به حمایت و توجه الهی سزاوارتر است؛ زیرا واپسین دین است و پیامبرش (ص) خاتم پیامبران و پس از او پیامبری نخواهد آمد و وحی دیگری نازل نخواهد شد که حقایق دین اسلام را توضیح دهد و آشکار نماید و از تحریفات، دستبردها و برداشت های جاهلانه در امان نگه دارد.

پس ناگزیر، خدای متعال باید عوامل حفظ و بقای دین خود را کامل کند و حجت خویش را در این باره برپا دارد؛ آن هم بدون هیچ شائبه تحریف و بی اعتباری، تا از این رهگذر امت اسلامی، پیوسته از اختلاف، درگیری و کشمکش برکنار ماند.

مناظره هشام بن حکم در حضور امام صادق (ع)

هشام بن حکم در مناظره خود با مرد شامی که در حضور امام صادق (ع) جریان داشت، به همین حقیقت تمسک جست. به روایت ثقه‌الاسلام کلینی، در بخشی از روایت طولانی این مناظره آمده است: «امام صادق (ع) به مرد شامی فرمود: «با این جوان (اشاره به هشام بن حکم) گفت و گو کن».

مرد شامی پس از اعلام آمادگی به هشام گفت: «درباره امامت این مرد (امام صادق (ع)) برایم بگو». هشام از گستاخی و بی ادبی مرد شامی به گونه ای خشمگین شد که بدنش به لرزه افتاد. پس گفت: «فلانی، آیا پروردگارت، به خیر و سعادت بندگانش بیناتر است یا بندگان به خیر خود؟» شامی گفت: «بلکه پروردگار به خیر بندگانش بیناتر است». هشام پرسید: «با این آگاهی، خداوند برای خیر و سعادت بندگانش چه کرده است؟» شامی در پاسخ گفت: «حجت و دلیل خود را برای آنها استوار کرد تا پراکنده نگردند و گرفتار اختلاف و چنددستگی نشوند و آنان را به الفت و دوستی به هم نزدیک نمود و به واجباتشان آگاهشان ساخت».

- آن حجت بر مردم که بود؟

ص: ۲۴۲

- پیامبر خدا (ص).

- پس از او، کیست؟

- قرآن و سنت.

- آیا قرآن و سنت، برای رفع اختلافات امروز ما کافی است؟

- آری.

- پس چرا بین من و تو اختلاف است و تو از شام تا اینجا (مکه)، برای همین اختلاف، آمده‌ای؟!!

مرد شامی در برابر این سؤال خاموش ماند. امام (ع) فرمود: «چرا سخن نمی‌گویی؟»

مرد شامی گفت: «اگر در پاسخ بگویم با هم اختلاف نداریم، دروغ گفته‌ام و اگر بگویم قرآن و سنت در رفع اختلاف ما کافی اند، سخنی است باطل؛ چون آن دو وجه مختلف و معانی گوناگون می‌پذیرند و اگر بگویم با وجود اختلاف، هر دوی ما بر حقیق، در این صورت قرآن و حدیث به ما سودی نمی‌بخشد. ولی همین استدلال را علیه عقیده هشام، دلیل قرار می‌دهم».

حضرت فرمود: «از او بپرس که او را سرشار از علم و کمال خواهی یافت».

مرد شامی خطاب به هشام گفت: «آیا پروردگار به خیر و سعادت آفریدگانش بیناتر است یا ایشان به خیر خود؟» هشام پاسخ داد: «پروردگارشان، از آنان آگاه‌تر است». گفت: «آیا او حجتی برایشان برپا داشت تا اختلافات و نابسامانی‌های آنها را برطرف سازد و سامان بخشد و برایشان حق را از باطل تمیز دهد؟» گفت: «در عصر پیامبر خدا (ص) یا امروز؟»

- در عصر پیامبر (ص) که خود آن حضرت حجت بود، ولی اکنون آن حجت کیست؟

- امروز، همین آقایی که در مسند نشسته (اشاره به امام صادق (ع)) و مردم دسته دسته از هر سو برای دیدار او، به حضورش می‌رسند. ایشان میراث دار علم نبوت است که سینه به سینه از پدرانش به او رسیده و ما را از اخبار زمین و آسمان باخبر می‌سازد.

ص: ۲۴۳

- چگونه بفهمم که این شخص همان حجت حق است؟!

- هر چه می خواهی از او بپرس (تا به این حقیقت پی ببری).

- با این سخن، دیگر عذری برایم نگذاشتی؛ چاره ای نیست جز اینکه بپرسم و به حقیقت برسم... (۱)

در حدیث صحیح منصور بن حازم و حدیث ابن اذینه، مطالبی مناسب این مقام خواهد آمد.

کافی نبودن وجود مرجع دینی برای رفع اختلاف

با این همه، کسانی بر این باورند که با توجه به واقعیت بی تردید دین اسلام و دیگر ادیان آسمانی، ادیان الهی هیچ گاه از اختلاف و کشمکش و آثار حاصله آن، یعنی تباه شدن نشانه های دین و در معرض تحریف و دستبرد قرار گرفتن، دور نبوده اند و این بیانگر آن است که وجود یک مرجع دینی مورد تصریح - اگر وجود داشته باشد - در رفع اختلافات و منازعات کفایت نمی کند.

رد این ادعا

در پاسخ به این ادعا باید گفت: وجود اختلاف و منازعه در صورت حضور مرجع دینی مورد تصریح، نمی تواند دلیلی بر وجود نقصان در دین و ناتوانی آموزه ها و احکام آن باشد. بلکه این امر، نشان دهنده کوتاهی خود مسلمانان است که پس از قیام حجت الهی، به آن رجوع نکرده و به اوامر و هدایت های آن مرجع گردن ننهادند. بی شک در این حالت، بر خدای سبحان لازم نیست مردم را مجبور به رجوع کردن کند و بر رجوع به حجت یا به انجام آن وظیفه وادارشان سازد؛ همچنان که بر او واجب نیست بندگانش را به اطاعت وادارد. بلکه باید آنان را پس از اقامه حجت، آزاد گذاشت تا به اختیار، راه

ص: ۲۴۴

خود را انتخاب نمایند، همان طور که در قرآن کریم می فرماید: «ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد، خواه ناسپاس». (۱)

و این برخلاف این گفته است که اختلاف و کشمکش واقع شود چون خدای عزوجل، مرجعی دینی و حجتی محافظ قرار نداده و دین خود را در معرض تحریف و خطا رها کرده است؛ زیرا این امر نقص در دین و قصور خداوند در تدوین برنامه های دین را به دنبال دارد. حال آنکه او از این عیب منزّه است و این مطلب با آیه ذیل سازگاری ندارد که: «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم و پسندیدم که اسلام دین شما باشد». (۲) نیز با این آیه: «هرگز نشده است که خداوند قومی را پس از هدایت گمراه سازد، مگر آنکه موارد پرهیز را برایشان بیان کرده است». (۳)

عدم تناسب وجوب مرجعیت دینی با مسئله غیبت

شبهه دیگری که در این باره وجود دارد این است که مرجعیت دینی با عقیده امامیه مبنی بر غیبت امام دوازدهم (عجل) سازگار نیست؛ زیرا هرگاه غرض از نصب امام، منع اختلاف در دین، حفظ آن از تحریف و اشتباه و آشکار شدن حق باشد، این هدف تأمین نخواهد شد، مگر با ظهور امام و امکان دسترسی به او. اما با وجود غیبت امام، چگونه به این غرض می توان رسید؟ در واقع باید گفت: «از این جهت، وجود امام با عدم او برابر است».

پاسخ

غیبت امام دوازدهم (عجل) ویژگی امامت ایشان نیست. بلکه ایشان از سوی خدای متعال امام قرار گرفته تا ظاهر باشد و وظیفه خود را در بیان آموزه ها و احکام دین و

۱- انسان: ۳.

۲- مائده: ۳.

۳- توبه: ۱۱۵.

ص: ۲۴۵

رفع اختلافات، به کامل‌ترین شکل به انجام رساند. در این میان، کوتاهی مردم در قیام به وظایف فردی و اجتماعی در قبال مسئله امامت، و پیامدهای ناگوار و عواقب مصیبت بار آن، به امر غیبت منجر شد؛ امامتی که خداوند آن را به غرض هدایت و رفع اختلاف تشریح فرمود.

پس در این مورد، غیبت او (عجل) همچون تقیه کردن پدران بزرگوار ایشان (عجل) در برخورد با ظالمان و به زندان افتادن بعضی از ایشان است؛ به گونه ای که امکان ایفای وظایف امامت و صیانت دین از تباهی و اختلاف را کاملاً بر آنان ناممکن می ساخت.

پس این امر اگر حاصل از کوتاهی در تشریح نباشد - همچنان که نیست - بلکه آن را ناشی از قصور مردم در اجرای اصل امامت در متن زندگی مسلمانان بدانیم، در این صورت اشکالی پیش نمی آید. در جواب سؤال پنجم بخش اول کتاب فی رحاب العقیده، این مطلب را به تفصیل بررسی کرده ایم.

نتیجه اینکه تنها راه، پذیرش مطالب فوق است؛ یعنی: از آنجا که هدف از نبوت، تعلیم دین به مردم در همه عصرها و محافظت از آن در برابر تحریف، اختلاف و نابودی است، به ناچار باید پس از پیامبر (ص)، امام و مرجعی باشد تا اهداف نبی اکرم (ص) را برعهده گیرد و در تمام دوران‌ها، آنها را به انجام رساند.

گفتار دوم: توقّف امامت دینی به نص

دانستیم که جعل امامت دینی پس از پیامبر (ص)، امری است ضروری. از این رو، بی شک امامت، به شناخت همه جانبه دین، احاطه به تمام خصوصیات، احکام، قواعد و شاخصه های آن، و شایستگی لازم و امانت داری تام در بیان و تبلیغ آن بستگی دارد.

از سوی دیگر روشن است که همه مردم نمی توانند به تنهایی شخصی واجد این شرایط را شناسایی کنند و به امامت برگزینند. پس ناچارند در این امر مهم، به آنچه خدای متعال تعیین و بدان تصریح فرموده است، گردن نهند که او، خالق انسان‌ها و آگاه

به اسرار و فرجام امور ایشان است و هر که را بخواهد، به گنجینه های علم خویش آگاه و به دین حق آشنا می گرداند؛ آن هم با تمام لوازم آن و به دور از هرگونه گمراهی، نقص، تحریف و تباهی.

شاید از این رو بود که عامه مردم و تمام کسانی که راه نص و تعیین را بر خود مسدود نمودند، به ناچار این منصب عظیم را در دین اسلام، انکار کردند و به امری که اجتهادات و برداشت های بی اساس به آن می انجامید، اکتفا ورزیدند. همین امر مسئله را در بین ایشان به افراط و تفریط کشانید، تا آنجا که مجبور شدند تا مدت ها، راه اجتهاد را دستخوش انسداد کنند و آن گاه که در صدد گشودن این مسیر نیز برآمدند، با آشفتگی و حیرانی و سردرگمی مصیبت باری روبه رو شدند که امروزه نیز با آن مواجهیم و پیش تر، در صدر اسلام، ماندش را تجربه کرده ایم.

به هر حال، نزد همه مسلمانان و بی تردید، امامت دینی که نشانه های آن پیش تر گذشت، بر نص و تصریح از سوی خدای متعال، متوقف است. بلکه با توجه به گفته های پیشین؛ یعنی لزوم آشکار بودن حجت در مواضع اختلافی و تفرقه انگیز، به این نتیجه می رسیم که این نص، باید چنان آشکار و بی شائبه باشد که راه هرگونه برداشت شخصی و شک و تردید را ببندد، در تعیین شخص امام، دلیلی قانع کننده و قاطع به شمار آید، اختلافات را بزدايد و دستِ طمعِ زیاده خواهان را در مطالبه این منصب بلند و عظیم الشان، کوتاه نماید، تا بدین ترتیب، زمینه اختلاف و منازعه در میان امت، از بین برود و جای عذری برای آن باقی نگذارد.

گفتار سوم: تصریح بر امامت اهل بیت (علیهم السلام) در دین اسلام

اشاره

پس از اثبات ضرورت امامت دینی و صدور آن توسط نص از سوی خدای عزوجل، اینک به اثبات ورود نص در امامت اهل بیت (علیهم السلام)، از دو راه متفاوت می رسیم:

۱. منصرف بودن ادعای تعیین امامت به اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

بی شک وجود چنین نص و تعیینی جز برای اهل بیت (علیهم السلام) ادعا نشده و جز ایشان، کسی دیگر آن را برای خود ثابت ندانسته است. این خود، به تنهایی برای اختصاص این منصب به ایشان کافی است؛ زیرا اگر دیگران به این مقام سزاوار بودند، می‌بایست مدعی وجود نص برای خود می‌شدند و در اثبات آن سخت می‌کوشیدند. درحالی که تاکنون چنین امری رخ نداده است و این امر از یک سو، گواهی است بر امام نبودن دیگران و از سوی دیگر، دلیلی است بر صداقت و درستی ثبوت آن برای ائمه (علیهم السلام)، به خصوص که وارث علم پیامبر (ص) نیز بوده‌اند. به بیان دیگر: تمام مسلمانان بر این امر اتفاق دارند که این منصب، جز برای اهل بیت (علیهم السلام) برای دیگری ثابت نشده است. اما در این میان، دو بیان متفاوت وجود دارد:

الف) عده‌ای از مسلمانان، جعل منصب امامت را در اسلام، به طور کلی منکر شده‌اند.

ب) عده‌ای نیز این مقام را در اسلام، ویژه اهل بیت (علیهم السلام) می‌دانند.

حال با توجه به خطا بودن دیدگاه اول (۱)، درستی سخن گروه دوم اثبات می‌شود تا خطا و گمراهی تمام مسلمانان لازم نیاید؛ امری که نزد همگان ناممکن است و روایاتی گواه بر ناممکن بودن آن وجود دارد که در ادله خواهیم آورد.

بالاتر اینکه پس از ثابت شدن و تشریح این منصب در اسلام، صرف علم به عدم ثبوت آن برای دیگران، کافی است که آن را برای اهل بیت (علیهم السلام) مسلم بدانیم.

احتجاج منصور بن حازم

در روایت صحیحی که درباره‌ی احتجاج منصور بن حازم نقل شده، ایشان تقریباً به همین شیوه سخن گفته است؛ آنجا که می‌گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم که

۱- زیرا پیش‌تر درباره‌ی وجوب جعل این منصب و ناقص بودن دین بدون آن، سخن گفته‌ایم.

ص: ۲۴۸

خدای متعال بزرگ تر و باکرامت تر از آن است که به واسطه آفریدگانش شناخته شود. بلکه این آفریدگانند که به واسطه او شناخته می شوند. امام (ع) فرمود: «درست می گویی».

عرض کردم: «هرکسی به پروردگار خود آگاهی یابد، سزاوار است که به خشنودی و خشم او نیز آگاه باشد و این رضا و خشم جز به واسطه وحی و پیامبر الهی شناخته نشود. پس هر که خود، صاحب وحی نیست، بایستی به جست و جوی پیامبر باشد و چون او را بیابد، بداند که پیامبران حجت های خدایند و طاعت شان واجب و فرض است».

روزی خطاب به گروهی از مردم، گفتم: مگر نمی دانید که رسول الله (ص) حجت خدا بر خلقش بود؟ مردم گفتند: «آری». گفتم: «پس از رحلت ایشان، حجت کیست؟» گفتند: «قرآن».

به قرآن رجوع کردم، ولی دریافتم قرآن را هم مرجئه، هم قدریه و هم زنادقه در معانی آن اختلاف دارند و در منازعات کلامی خود آن را دلیل می آورند تا از آن برای تفوق و برتری بر دیگری از آن بهره جویند. دانستم که قرآن نمی تواند حجت باشد جز به وجود قیمی که هر چه درباره آن بگوید حق است.

پرسیدم: «قیم قرآن کیست؟» پاسخ دادند: «ابن مسعود قرآن را خوب می دانست؛ همچنان که عمر و حدیفه!» گفتم: «آیا تمامش را؟» گفتند: «خیر!»

پس جز علی (ع) کسی را نیافتم که بگویند او تمام قرآن را می داند؛ زیرا هرگاه برای مسلمانان مشکلی پیش می آمد، اولی می گفت نمی دانم. دومی می گفت نمی دانم. سومی می گفت نمی دانم و او می فرمود: «می دانم». اینک شهادت می دهم که علی (ع) قیم و برپادارنده قرآن بود، اطاعتش بر همگان واجب و پس از پیامبر خدا (ص) حجت خدا بر مردم به شمار می آید و هر آنچه او درباره قرآن فرموده، حق است.

پس امام (ع) فرمود: «خدایت رحمت کناد». (۱)

احتجاج ابن اذینه

نزدیک به همین مطالب در اثبات امامت ائمه (علیهم السلام) از عمر بن محمد بن عبدالرحمان بن اذینه نقل شده است که گفت: «روزی نزد محمد بن عبدالرحمان ابی لیلی، قاضی کوفه، رفتم و گفتم: خدا کارهایت را به سامان کند؛ می خواهم چند مسئله از شما بپرسم». گفت: «پرس ای برادرزاده».

گفتم: «درباره کار شما قاضیان سخنی دارم. معمول این است که وقتی مسئله ای مربوط به مال یا ناموس یا خون را نزد شما می آورند، تو به رأی خودت درباره آن حکم می کنی، قاضی مکه به رأی خودش، قاضی بصره به رأی خود، نیز قاضی یمن و قاضی مدینه و... هر کدام به رأی خویش و هر کدام از این احکام با دیگری متفاوت و گاه در تضاد است. آن گاه نزد خلیفه ای که شما را به قضاوت برگزیده می روید و او رأی همه شما را درست می داند. حال آنکه خدایتان یکی و پیامبر و دیتان واحد است. آیا خداوند شما را به اختلاف فرمان داده که او را پیروی می کنید، یا از آن بازتان داشته که معصیتش را مرتکب می شوید، یا در احکام الهی با خدای متعال شریک هستید که شما می گوید و او رضایت می دهد، یا دینی ناقص فرو فرستاده و از شما خواسته آن را کامل نمایید، یا دین را کامل نازل کرده و پیامبرش در ادای آن کوتاهی نموده است؟ این همه اختلاف از چه رو است؟ چه می گوید؟»

قاضی گفت: «اهل کجایی؟» گفتم: «بصره». پس مرا خوشامد گفت و نزدیک خود نشاند و گفت: «در سؤال خود درستی کردی و پیچیده و مبهم سخن گفتی. اینک به پرسش هایت پاسخ می دهم، ان شاء الله. اما اینکه گفتی قضاوت ها با هم اختلاف دارد، باید بگویم هر گاه مسئله مورد مراجعه به ما، اصلی در قرآن و حدیث داشته باشد، از آن اصل عدول نمی کنیم و طبق آن حکم می کنیم. ولی اگر چنین نباشد، رأی خود را میزان قرار می دهیم».

گفتم: «این چه کاری است؟! مگر خدای متعال در قرآن نفرموده است: ما در قرآن

ص: ۲۵۰

هیچ چیز را فروگذار نکرده ایم (۱) و نیز: قرآن، بیان کننده هر امری است. (۲) بگو بدانم اگر کسی به آنچه خدا فرموده، عمل کند و از آنچه نهی نموده، پرهیزد، آیا کار دیگری هست که اگر نکند، خدایش عذاب نماید و اگر انجام دهد، پاداش یابد؟»
گفت: «چگونه بر کاری که فرمان نیافته، ثوابش دهند و بر آنچه از آن نهی نشده، عذاب شود».

گفتم: «پس چگونه بعضی از مسائل مورد مراجعه شما قاضیان، نه در قرآن از آنها اثری هست و نه در سنت پیامبر (ص)؟»

گفت: «خواهم گفت ای برادرزاده. اصحاب ما از عمر بن خطاب روایتی نقل کرده اند که در ماجرای بین دو نفر قضاوتی کرد. آنان که نزدیکش نشسته بودند، گفتند: به حق حکم کردی، ای امیرمؤمنان. عمر گفت: مادرت به عزایت بنشیند؛ چه می دانی به حق حکم کرده ام یا به ناحق. این رأی من بود از سر اجتهاد، پس پیش روی ما، ما را از خطا مبرا شمارید».

گفتم: «آیا حدیثی برایت نخوانم؟» گفت: «آن حدیث چیست؟» گفتم: «پدرم، از ابوالقاسم عبدی، از ابان، از علی بن ابی طالب (ع) برایم روایت کرد که حضرت فرمود: قضاوت سه گونه است: دو قسم آن هلاک کننده است و یک قسم نجات دهنده. آن دو که هلاک کننده اند، یکی قضاوت کسی است که عمداً به ناحق حکم کند و دیگری آنکه اجتهاد بورزد و اشتباه کند. اما آن نجات دهنده، قضاوت کسی است که به اوامر الهی عمل نماید و حکم کند. عموجان این حدیث، روایت تو را نقض می کند».

گفت: «سوگندت می دهم، صبر کن. تو معتقدی که همه چیز در قرآن آمده است؟»

گفتم: «خداوند این را فرموده است. هیچ حلال و حرام و هیچ امر و نهی ای نیست جز اینکه در کتاب خدای متعال آمده، هر که آنها را بداند، دانسته و هر که نداند، جاهل

۱- انعام: ۳۸.

۲- نحل: ۸۹.

ص: ۲۵۱

مانده است.»

گفت: «علم آن حلال و حرام و امر و نهی نزد کیست؟» گفتم: «آنکه آنها را می داند.» گفت: «دلم می خواهد او را بشناسم و پاهایش را بشویم و خدمت گزارش باشم و از او بیاموزم.»

گفتم: «فَسَیَمِتْ مِی دهم آیا کسی را می شناسی که هر گاه از پیامبر خدا (ص) چیزی پرسید، آن حضرت پاسخش گفته، و هر گاه ساکت ماند، پیامبر (ص)، خود، او را مطالبی چند آموخته است؟» گفت: «آری، او علی بن ابی طالب (ع) است.»

گفتم: «آیا شنیده ای که پس از پیامبر خدا (ص)، علی (ع) درباره حلال و حرام از کسی سؤال کرده باشد؟» گفت: «نه.»

گفتم: «آیا شنیده ای که دیگران به او محتاج شوند و علم دین خود را از او بگیرند؟» گفت: «آری.»

گفتم: «پس علم قرآن، نزد او است.» گفت: «اکنون که او نیست، ما را با او چه کار؟»

گفتم: «از فرزندانش باید پرسید که آن علم در ایشان، و نزد ایشان است.» گفت: «سرانجام من با ایشان به کجا خواهد کشید.»

گفتم: «تصور کن که عده ای در بیابانی راه می سپارند و با ایشان تعدادی راهنماست؛ ناگاه به این راهنمایان هجوم می برند؛ عده ای را می کشند و عده ای را می ترسانند و فراری می دهند. آن گاه چون می نگرند هیچ راهنمایی نمی یابد و در بیابان سرگردان می شوند و به هلاکت می رسند. درباره ایشان چه می گویی؟»

گفت: «سرانجامشان آتش است.»

پس چهره اش زرد گردید و بهی را که در دست داشت بر زمین کوبید و له کرد و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» . (۱)

مانند این احتجاجات، از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و پیروان ایشان که خداوند مقامشان را

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۷، باب ۴، از ابواب مربوط به صفات قاضی، حدیث ۱۳؛ دعائم الاسلام، ج ۱، صص ۹۲ و ۹۳.

ص: ۲۵۲

متعالی گرداند، بسیار نقل شده است. افسوس که مجال طرح و بیان همه آنها در این کتاب نیست.

۲. روایات نقل شده در مرجعیت اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

دومین طریق برای اثبات مرجعیت اهل بیت (علیهم السلام)، استفاده از آیات و روایاتی است که در این باره وجود دارد. ناگفته نماند که این آیات و روایات در صورت تمام بودن در اثبات امامت ایشان در مسائل دینی کافی خواهد بود؛ هرچند لزوم جعل امامت دینی را که در ابتدای این بخش بررسی کردیم، نادیده انگاریم.

از این نصوص، بعضی درباره حق اهل بیت (علیهم السلام) است، بدون تعیین اشخاص ایشان و برخی دیگر درباره یکایک ایشان، همراه با ذکر نام و ویژگی های شان وارد شده است؛ به خصوص درباره امیرمؤمنان علی (ع) سید اوصیا و نخستین ایشان که پیروان ائمه (علیهم السلام)، او را سرآغاز پیشوایان معصوم خویش می دانند؛ کسی که اگر نخستین امام باشد، بی شک در شمار ائمه خواهد بود.

الف) حدیث ثقلین

اشاره

ابوسعید خدری در حدیث مشهور ثقلین، از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود:

نزدیک است که مرا فرا خوانند و من اجابت کنم. من دو [امانت] بزرگ و ارزشمند را بین شما بر جای می نهم: کتاب خدای عزوجل و عترتم را. کتاب خدا ریسمانی است آویخته از آسمان به زمین، و عترت من همان اهل بیت منند. همانا خدای مهربان و آگاه مرا خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید که پس از من، با این دو چگونه رفتار می کنید. (۱)

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷؛ طبقات کبری، ج ۲، ص ۱۹۴، باب نزدیک شدن مرگ پیامبر خدا؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۹۷؛ مسند ابن الجعد، ج ۱، ص ۳۹۷.

ص: ۲۵۳

نیز در حدیث جابر می خوانیم:

پیامبر خدا (ص) را در حجهالوداع، در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوای خود سوار بود و خطبه می خواند. شنیدم که می فرمود: «ای مردم، همانا من در بین شما چیزی بر جای نهاده ام که اگر بدان چنگک بزنید، گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم که همان اهل بیت من است». (۱)

در حدیث زید بن ارقم و ابوسعید خدری است که:

پیامبر خدا (ص) فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم که اگر بدان چنگک بزنید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد. یکی از آن دو از دیگری برتر است: کتاب خدا ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و دیگری عترتم که اهل بیت منند. این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا بر سر حوض (کوثر) بر من وارد شوند. پس بنگرید بعد از من، چگونه با ایشان رفتار می کنید». (۲)

روایات دیگر نیز با مضامین نزدیک به هم و طرق بسیار و افزون بر تواتر، همین معنا را در بر دارند.

در بعضی، این عبارت اضافه شده است: «بر آنان پیشی مگیرید که هلاک خواهید شد، و از ایشان عقب نمانید که نابود می شوید و آنان را چیزی نیاموزید که از شما داناترند». (۳)

این مطلب بر مدعای ما دلالت دارد؛ زیرا عصمت ایشان از گمراهی و جدا نبودنشان از قرآن مجید نیست، مگر به دلیل شناختی که از دین و کتاب خدا دارند؛ شناختی کامل و دور از هرگونه خطا و اشتباه. همین دو معرفت است که میزان مرجعیت ایشان به

۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲، کتاب مناقب، مناقب اهل بیت پیامبر (علیهم السلام)؛ معجم کبیر، ج ۳، ص ۶۶، در بقیة اخبار حسن بن علی (ع).

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۱۴.

۳- معجم کبیر، ج ۵، ص ۱۶۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۴، کتاب مناقب، بخش فضائل اهل بیت (علیهم السلام).

ص: ۲۵۴

شمار می آید.

بی شک سخن در اعتبار سندی و متنی این حدیث شریف، بسیار طولانی است، همچنان که با رجوع به کتاب های مفصل در این باره، معلوم می شود. آنچه ما در این باب گفتیم کافی است و روشنی آن، از اطنا ب سخن بی نیاز می سازد.

حدیث «کتاب خدا و سنت پیامبرش»

بسیاری از عامه، با پیش کشیدن حدیثی دیگر و اثبات آن، حدیث ثقلین را نادیده گرفته و سعی در کم سو کردن انوار شریفش دارند. آن حدیث این است:

ترکت فیکم أمرین لن تضلوا ما إن تمسکتما بهما: کتاب الله و سنّه نبیه. (۱)

من در میان شما دو چیز باقی می گذارم تا زمانی که به آنها تسمک جوید، گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنت پیامبرش.

این حدیث از جهت سند، هرگز با حدیث ثقلین قابل مقایسه نیست؛ افزون بر اینکه بین این دو، منافاتی نیست؛ زیرا ایشان (علیهم السلام) حاملان و محافظان سنت پیامبر و صادق ترین راویان آن می باشند. پس ارجاع عامه مردم به سنت پیامبر (ص) منافاتی با ارجاع آنها به ائمه (علیهم السلام) ندارد، بلکه مقتضای جمع بین دو حدیث این است که در موارد شک و اختلاف، به ایشان مراجعه و سنت صحیح را از ایشان (علیهم السلام) بگیرند. تفصیل کامل این مبحث در کتاب های مفصل (۲) آمده است.

(ب) حدیث سفینه

در حدیث سفینه است که پیامبر خدا (ص) فرمود: «مَثَلُ اهل بیت من، مَثَلُ کشتی نوح است که هر کس سوار این کشتی شود نجات یابد و هر کس از آن بازماند

۱- الموطأ، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- مانند: الغدیر، احقاق الحق، عقبات الانوار و ...

ص: ۲۵۵

غرق شود». (۱)

این روایت کنایه ای است روشن از اینکه نجات و رستگاری، در گرو ملازمت اهل بیت و هدایت جستن از راهنمایی های ایشان است و مخالفت با آنها، سبب هلاکت و نابودی می شود. این نیست مگر به خاطر معرفت کامل آنها در باب دین، امانتداریشان در بیان مبانی و آموزه های آن دین و مصون بودنشان از خطا و اشتباه.

مضمون این حدیث، در میان مسلمانان صدر اسلام، از چنان شهرتی برخوردار بود که با بیان آن به زبان شعر و در قالب های گوناگون، آن را در ذهن و زبان مردم ماندگار ساخته اند؛ همان گونه که در کتب مفصل آمده است.

ج) حدیث «اهل بیت من امان امتند»

پیامبر خدا (ص) فرمود: «ستارگان مایه امان اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من مایه امان ماندن امت از اختلاف». (۲)

امان یافتن امت از اختلاف به واسطه ایشان (علیهم السلام)، ممکن نیست مگر با مرجعیت دینی ایشان و علمشان به حقیقت دین و امانتداریشان در بیان آموزه های آن، تا هیچ کس را یارای مخالفت با آنان و خروج از گستره بیاناتشان نباشد.

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۷۳ کتاب تفسیر، تفسیر سوره هود؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸، کتاب مناقب: باب فضائل اهل بیت (علیهم السلام)؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۴۳؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۰ و ج ۵، ص ۳۵۵ و ج ۶، ص ۸۵؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۴۰ و ج ۲، ص ۸۴؛ معجم کبیر، ج ۳، ص ۴۶ و ج ۱۲، ص ۳۴؛ مسند الشهاب، ج ۲، صص ۲۷۳ و ۲۷۴؛ فیض القدیر، ج ۲، ص ۵۱۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶ در زندگی سعید بن جبیر؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۳۶ و ج ۱۲ ص ۹۱، در زندگی علی بن محمد بن شداد؛ فضائل الصحابه ابن حنبل، ج ۲، ص ۷۸۵.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۲ کتاب معروف صحابه: جمله ای از مناقب اهل بیت پیامبر خدا (ص)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴؛ مسند الرویانی، ج ۲، ص ۲۵۳؛ معجم کبیر، ج ۷، ص ۲۲، در آنچه ابو مریم عبدالغفار بن قاسم از ایاس بن سلمه نقل کرده؛ موضع اوهام الجمع و التفریق، ج ۲، ص ۴۶۳؛ نوادر الاصول فی احادیث الرسول (ص)، ج ۳، ص ۶۱؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۳۱۱؛ المجروحین، ج ۲، ص ۲۳۶؛ کشف الخفاء، ج ۲، صص ۱۷۷ و ۴۳۵؛ فضائل الصحابه، ابن حنبل، ج ۲، ص ۶۷۱.

ص: ۲۵۶

د) حدیث «جانشینان دادگر»

پیامبر خدا (ص) فرمود:

در بین هر نسلی از امت من، دادگرانی از اهل بیت من هستند که تحریف منحرفان و تقلب باطل گرایان و برداشت خطای جاهلان را از ساحت دین دور می کنند. آگاه باشید که امامان شما را به خدا وارد می کنند. پس بنگرید چه کسی را برای این کار برگزیده اید. (۱)

روشن است که هر گاه وظیفه پیشوایان معصوم (علیهم السلام) زدودن ناخالصی ها از دین و سامان بخشیدن اختلافات در آموزه های آن باشد که در نتیجه تحریف عمدی و خطای غیر عمدی عده ای بر دامن دین نشست است، در این صورت ایشان، بایستی بر حقیقت دین احاطه داشته باشند تا بتوانند سکان مرجعیت دینی مردم را در این باره به دست بگیرند.

ه) دو حدیث دیگرگون، اما مناسب

۱. از ابوذر نقل شده است که پیامبر خدا (ص) فرمود: «خاندان محمد (ص) را همچون سر برای جسد و همچون دو چشم برای سر بدانید؛ زیرا بدن جز با سر هدایت نمی یابد و سر جز با وجود چشمان، راه خود را پیدا نمی کند». (۲) این حدیث، به صراحت از انحصار هدایت امت در ائمه (علیهم السلام) سخن می گوید.

۲. پیامبر خدا (ص) فرمود:

هر که می خواهد همچون من زندگی کند و همچون من بمیرد و به آن بهشتی

۱- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۱۴؛ صواعق المحرقة، ج ۲، صص ۴۴۱، ۶۷۲؛ جواهر العقدين فی فضل الشرفین، قسم دوم، ج ۱، ص ۹۱؛ ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۱۷، در اینکه جانشینان بعد از پیامبر خدا (ص) کشته می شوند و باید آنها را یاری کنیم و پیروی نماییم.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۲؛ معجم کبیر، ج ۳، ص ۴۶، در باقی اخبار حسن بن علی (علیهما السلام)؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۴۴.

ص: ۲۵۷

که پروردگرم به من وعده داده و شاخه‌هایی از درختان آن را که خود غرس کرده (بهشت جاودان) وارد شود، باید به علی و فرزندان او اقتدا کند؛ زیرا ایشان شما را از هیچ هدایتی منع نمی‌کنند و به هیچ گمراهی ای وارد نمی‌سازند. (۱)

این مطلب که خاندان پیامبر (ص) مسلمانان را از هیچ هدایتی باز نمی‌دارند و به هیچ ضلالتی دچار نمی‌کنند، از آن جهت امری است قطعی و خدشه‌ناپذیر که ایشان دانای به دین و در بیان آن امانتدارند و در نتیجه، شایستگی مرجعیت امت مسلمان را در این باره دارند.

(و) تعدادی از روایات وارده در شأن امیرمؤمنان (ع)

اشاره

یک - شبیه به حدیث بالا، حدیث زید بن ارقم است، با این تفاوت که در آن آمده است: «باید از علی بن ابی طالب (ع) پیروی کند؛ زیرا او...». (۲)

دو - نیز سخن پیامبر خدا (ص) به امیرمؤمنان (ع) که می‌فرماید: «تو آنچه را امت من، پس از من، در آن اختلاف می‌کنند، روشن می‌گردانی». (۳)

سه - نیز فرمود: «علی با قرآن و قرآن با علی است». (۴)

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۱؛ الاصابه، ج ۲، ص ۵۸۷؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۴۰ در زندگی علی بن ابی طالب (ع)؛ کتاب المنتخب من ذیل المذیل، طبری، ص ۸۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۶؛ اخبار قزوین، ج ۲، ص ۴۸۵.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹ کتاب معرفت صحابه: از مناقب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) که صاحبان صحیحین ذکر نکرده‌اند؛ ذکر اسلام امیرمؤمنان علی (ع)؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۸؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۴۲: باب مناقب علی بن ابی طالب (ع): باب سخن پیامبر خدا (ص) که فرمود: «من کنت مولا، فعلی مولا»؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۴۲؛ معجم کبیر، ج ۵، ص ۱۹۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۶؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۴ در زندگی بشر بن مهران خصاف؛ التدوین فی اخبار قزوین، ج ۲، ص ۴۸۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۸.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲؛ تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۸۷ در زندگی علی بن ابی طالب؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۳۳۲؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۴۹؛ الكشف الحثیث، ج ۱، ص ۱۳۸؛ المجروحین، ج ۱، ص ۳۸۰، در زندگی ضرار بن سرد.

۴- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴ کتاب مناقب: بخش «الحق مع علی (ع)»؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴، ذکر اسلام امیرمؤمنان (ع)؛ المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۲۸؛ فیض القدر، ج ۴، ص ۳۵۶؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۳۵.

ص: ۲۵۸

متناسب با این حدیث، روایاتی است که می‌گوید علی (ع) ظاهر و باطن قرآن را می‌داند (۱) و هیچ آیه‌ای در قرآن نبوده، جز اینکه آن حضرت از شأن و مکان نزول آن آگاه است. (۲)

چهار - نیز فرمود: «علی با حق و حق با علی است». (۳)

پنج - و فرمود: «خدا رحمت کند علی را. خدایا حق را با او به گردش درآور هر جا که سیر می‌کند». (۴)

شش - مانند این روایات است، احادیثی که می‌گوید امیرمؤمنان (ع) وارث (۵)، رازدار (۶)،

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۰۰ در زندگی علی بن ابی طالب (ع)؛ فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۱۵ و ج ۳، ص ۱۴۶.

۲- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۱؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۷ و ۳۹۸ در زندگی علی بن ابی طالب (ع)؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۴۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۹۰؛ نظم درر السمطین، ص ۱۲۶؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۸.

۳- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵، کتاب فتنه‌ها، باب ماجرای جنگ‌های جمل و صفین و غیر آن؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۰؛ تاریخ دمشق، ج ۲۰، ص ۳۶۱؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۳۱۸ از مسند ابی سعید الخدری؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۶۸؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۷۳.

۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۹۵؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۵۲؛ فیض القدیر، ج ۲، ص ۲۳۶ و ج ۴، ص ۱۹؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۸۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۷۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۶، ص ۴۴۵؛ الضعفاء عقیلی، ج ۴، ص ۲۱۰؛ المجروحین، ج ۳، ص ۸۰؛ تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۴۰۲؛ علل المتناهیة، ج ۱، ص ۲۵۵؛ الریاض النضرة، ج ۱، ص ۲۴۳، باب چهارم: بحث‌های خاص چهار خلیفه: بیان پیامبر خدا (ص) درباره هر یک از آنها و تمجید و تعریف آن حضرت از علی (ع) و برانگیختن به محبت ایشان و نفرین دشمنان وی؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۱۸.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۶؛ الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۱۷۲؛ معجم کبیر، ج ۵، ص ۲۲۱؛ الریاض النضرة، ج ۱، ص ۱۹۸؛ فضائل الصحابه، ابن حنبل، ج ۲، ص ۶۳۸ و ۶۶۶ در فضائل علی (ع)؛ تاریخ دمشق، ج ۲۱، ص ۴۱۵ در زندگی سلمان بن الاسلام و ج ۴۲، ص ۵۳ در زندگی علی بن ابی طالب (ع).

۶- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۵؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۴۹ در ترجمه ضرار بن سرد؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۱۰۱؛ التدوین فی اخبار قزوین، ج ۱، ص ۸۹؛ علل المتناهیة، ج ۱، ص ۲۲۶؛ جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۵۹، ۳۸۹، ۳۹۰ و ج ۲، ص ۷۷ و ۹۶؛ مناقب خوارزمی، ص ۸۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۵.

ص: ۲۵۹

گنجور (۱) و ظرف دانش پیامبر (ص) (۲) است.

همچنین روشن است که علم دین، از جمله مهم ترین شاخه های علم پیامبر (ص) به حساب می آید.

هفت - مانند این روایات، احادیثی است که می گوید علی (ع) دروازه شهر علم پیامبر (ص)، درب خانه علم او (۳)، دروازه شهر حکمت او یا درب خانه حکمت اوست. (۴)

هشت - نیز فرمود (ص): «علی باب علم من و پس از من بیان کننده مسائل دینی برای امت من است». (۵)

نه - مثل این سخن پیامبر (ص) که فرمود: «ای علی، خداوند مرا فرمان داده که تو را به خویش نزدیک سازم و بیاموزم تا فراگیری و این آیه را نازل فرموده است: «و فرامی گیرند آن را گوش های شنوا و متوجه و تو برای علم من، گوش شنوا هستی». (۶)

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۵.

۲- کفایه الطالب، صص ۱۶۷ و ۱۶۸، باب ۳۷ در اینکه علی (ع) گشوده ناکتین و قاسطین و مارقین است.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، صص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴، کتاب مناقب: مناقب علی بن ابی طالب: باب علم آن حضرت (ع)؛ معجم کبیر، ج ۱۱، ص ۶۵؛ تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۲۳۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۴۷؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، صص ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲ و ۳۸۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، صص ۲۹۶ و ۳۷۴؛ تهذیب الکمال، ج ۱۸، صص ۷۷، ۷۸ و ۷۹؛ تاریخ جرجان، ص ۶۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۷۲ و ج ۱۱، صص ۴۸-۵۰؛ کشف الخفاء، ص ۲۳۵؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ص ۴۴؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۴۶؛ الجرج و التعديل، ج ۶، ص ۹۹.

۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۷؛ من حدیث خیمه، ص ۲۰۰؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۳۴؛ تهذیب الاسماء، ص ۳۱۹؛ علل الترمذی قاضی، ص ۳۷۵؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۴۶؛ میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۵۳ و ج ۶، صص ۳۱ و ۲۷۹؛ المجروحین، ج ۲، ص ۹۴؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۴۴ و ج ۵، ص ۱۹؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۱۷۷؛ الکشف الحثیث، ص ۲۱۴؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۲۷۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۰۳؛ علل الدار قطنی، ج ۳، ص ۲۴۷؛ سؤالات البرذعی، ص ۵۱۹؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۳۵.

۵- الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۶۵؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۳۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، صص ۶۱۴ و ۶۱۵؛ فتح الملک العلی، ص ۴۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱ ص ۲۹۳؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۴۰.

۶- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۲، ص ۳۶۳؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۳۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۷؛ فتح الملک العلی، ص ۴۹.

ص: ۲۶۰

ده - و همچون این سخن حضرت (ص): «خدای متعال درباره علی (ع)»، پیمانی بر عهده ام نهاد. گفتم: پروردگارا، آن را برایم روشن ساز. فرمود: بشنو. گفتم: شنیدم. فرمود: بشنو. گفتم: شنیدم. فرمود: «علی (ع) پرچم هدایت، پیشوای دوستان من و نور هر آن کسی است که مرا اطاعت کند. او کلمه ای است که متقین را بدان ملتزم ساخته ام...» (۱).

بی شک علی (ع) نمی تواند پرچم هدایت باشد مگر اینکه به تمام دین، آن هم به طور کامل، آگاه باشد و در بیان و ابلاغ آن امانت را رعایت کند.

یازده - و فرمود (ص): «ای انصار، شما را راهنمایی نکنم به کسی که اگر بدان تمسک بجوید، پس از من، هرگز منحرف نشوید؟ گفتند: چرا، ای پیامبر خدا. فرمود: این علی (ع) است، به محبت من او را دوست بدارید و به بزرگداشت من بزرگش بشمارید. جبرئیل، از سوی خدای - عزوجل - مرا به گفتن این مطلب امر کرده بود» (۲).

دوازده - نیز در این باره است روایاتی که می گوید امیرمؤمنان (ع) فاروق، یا فاروق امت است و بین حق و باطل جدایی می افکند. (۳)

بی تردید، فاروق بودن در صورتی است که علی (ع) کاملاً به حق و باطل و مواضع خطیر آن آگاهی داشته باشد.

سیزده - نیز سخن پیامبر خدا (ص) آنجا که دید علی (ع) به سوی ایشان پیش می آید:

- ۱- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ العلل المتناهیة، ج ۱، ص ۲۳۹؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، صص ۲۷۰ و ۲۹۱؛ المناقب، خوارزمی، ص ۳۰۳؛ نظم درر السمطین، ص ۱۱۴؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۳۴؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۷؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۲۹.
- ۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۸۸ در آنچه ابولیلی از حسن بن علی (ع) نقل کرده؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۹ و ج ۱۳، ص ۱۴۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۰؛ جواهر المطالب ابن دمشقی، ج ۱، ص ۱۰۵.
- ۳- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲، کتاب مناقب، مناقب علی بن ابی طالب (ع) بخش اسلام آوردن ایشان؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۷۴۴ در زندگی ابی لیلی الغفاری؛ اصابه، ج ۷، ص ۳۵۴؛ المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۶۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۶؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱ در زندگی علی بن ابی طالب (ع)؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۸۷؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۴۴.

ص: ۲۶۱

«من و این مرد، در روز قیامت، حجت خدا بر امتیم» (۱) و دیگر روایاتی که به علم کامل علی (ع) و علم اهل بیت (علیهم السلام) به طور عموم، به دین و مسائل دینی تصریح دارد و اینکه ایشان در دین، مرجع امتند و امت باید از آنان پیروی کنند.

وسعت علم امیرمؤمنان (ع)

مناسب با آنچه گفتیم و روایاتی که آوردیم، سخن امیرمؤمنان (ع) است که فرمود: «پیامبر خدا (ص) هزار باب علم را به من آموخت که از هر یک از آن باب‌ها، هزار باب دیگر به رویم گشوده می‌شود». (۲)

نیز در روایت بُکَیْر می‌خوانیم: «کسی که از امام باقر (ع) این حدیث را شنیده بود، آن را برایم نقل کرد. سپس آن حضرت (ع) در ادامه فرمود: از این هزار باب، جز یک یا دو باب، برای مردم معلوم نخواهد شد (و بیشتر فرمود: جز یک باب)».

در حدیث ابوبصیر آمده است: «امام صادق (ع) فرمود: تاکنون، جز دو حرف از آن هزار باب علم، معلوم نشده است». (۳)

ابن عباس گوید: «نشسته بودیم و در این باره سخن می‌گفتیم که پیامبر (ص)، هفتاد امر مهم را به علی (ع) سپرده که به هیچ کس دیگر نسپرده است». (۴)

پیش‌تر گفتیم که امیرمؤمنان - صلوات الله علیه - به ظاهر و باطن قرآن آگاهی کامل دارد

۱- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۸؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۹۲۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۲؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۲۷۸؛ میزان الاعتدال، ج ۵، ص ۹۶ و ج ۶، ص ۴۴۶ در ترجمه مطر بن میمون المحاربی؛ الکامل فی ضعف الرجال، ج ۶، ص ۳۹۷.

۲- کنز العمال، ج ۱۳، صص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۸۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، صص ۲۴ و ۲۶؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۶۰.

۳- خصال، ص ۶۴۹.

۴- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۱؛ السنه ابن ابی عاصم، ج ۲، ص ۵۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳، کتاب مناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب (ع) بخش وصیت های آن حضرت؛ المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۱۶۱؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۷؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۳؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۳۱۱؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۳۳؛ حلیهاالاولیاء، ج ۱، ص ۶۸ در زندگی و سرگذشت علی بن ابی طالب (ع).

ص: ۲۶۲

و پیامبر (ص) آن حضرت را به حفظ و یادسپاری دعا کرد و به ایشان فرمود: «منظور از آیه گوش شنوا و متوجه، آن را فرا می‌گیرد» (۱) تویی. اینها همه حکایت از وسعت علم علی (ع) دارد و این گواهی است که ایشان رازدار و حامل علم پیامبر خدا (ص) است؛ زیرا اگر چنین نبود، چه کسی می‌توانست بی‌ترس و وا همه بایستد و بگوید: «از من پرسید، پیش از آنکه مرا نیابید» (۲)؛ سخنی که ماندش از امام حسن مجتبی و امام صادق (علیهما السلام) نیز نقل شده است. (۳)

امیرمؤمنان (ع) داورترین و داناترین صحابه

در این باره روایات بسیاری وارد شده و در کلام عده‌ای از صحابه نیز آمده است که امیرمؤمنان (ع)، داورترین صحابه (یا امت) و داناترین آنها بود. ذکر تمام این روایات و سخنان، از عهده این بحث بیرون است و خوانندگان را به کتاب‌های مفصل در این باره رجوع می‌دهیم.

مستفیض بودن روایات این باب

اگر برخی از این روایات را خبر واحد بدانیم، در مقابل، بسیاری از آنها روایات مستفیضه است و شماری به حدّ تواتر و بالاتر از آن می‌رسد؛ مانند حدیث «ثقلین» با بیانی که گذشت.

بی‌شک مجموعه این روایات در فراوانی به اندازه‌ای است که تواتر اجمالی آنها را سبب می‌شود؛ به گونه‌ای که درباره صدور بعضی از آنها یقین حاصل می‌شود. به ویژه که بسیاری از آنها در کتاب‌های عامه نقل شده‌اند؛ عامه‌ای که نه در خط اهل بیت (علیهم السلام)

۱- حاقه: ۱۲.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۸۳؛ السنن الوارده فی الفتن، ج ۴، ص ۸۳۸ و ج ۶، ص ۱۱۹۶ باب کسی که می‌گوید صافی بن صیاد همان دجال است؛ تفسیر طبری، ج ۱۳ ص ۲۲۱؛ معتصر المختصر، ج ۲، ص ۳۰۲ در مناقب علی (ع)، اما به جای «تفقدونی»، «لاتسألونی» آمده است.

۳- حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۸؛ صفوه الصفوه، ج ۱، ص ۷۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۳ و ج ۶، ص ۲۵۷؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۶۶؛ تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۲؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۹؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۱۳۲.

ص: ۲۶۳

هستند، نه به امامشان باور دارند و نه آموزه های دینی خود را از آنان می گیرند. پس کسی را نرسد بگوید اهل سنت این روایات را به دروغ نقل کرده اند تا به عقاید شیعه خدمت و جبهه آنان را تقویت کنند.

افزون بر مطالب مذکور، چند امر دیگر نیز وجود دارد:

(ز) آیه تطهیر

اشاره

خدای متعال می فرماید: «خداوند اراده کرده تا پلیدی و ناپاکی را از شما اهل بیت بزدايد و به شیوه ای خاص، شما را مطهر گرداند». (۱) در روایات مستفیضه از شیعه و اهل سنت، آمده است که پیامبر خدا (ص) این آیه را به امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) تفسیر کرده و آن را ویژه ایشان دانسته است. (۲)

سخنی در نزول آیه برای همسران پیامبر (ص)

این ادعا که چون آیه تطهیر در ضمن آیاتی نازل شده که درباره زنان پیامبر (ص) سخن می گوید، پس ایشان در مصادیق آیه داخلند یا اصلاً این آیه به آنها اختصاص دارد، به چند دلیل باطل است:

یک - سیاق آیه، ویژه بودن این آیه به زنان پیامبر (ص) را نمی رساند؛ نهایت اینکه بگوییم، درباره آنها نیز نازل شده است. این سخن، در صورت تمام بودن، اقتضا می کند که همسران حضرت (ص) در شمار اهل بیت داخل باشند، بی آنکه عمومیت آن درباره اهل بیت (علیهم السلام) دچار اشکال گردد و این برای مطلوب ما کافی است.

۱- احزاب: ۳۳.

۲- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۲؛ سنن کبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷، کتاب خصائص، ذکر ویژگی های امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) و ذکر نماز گزاردنش پیش از همه، و اینکه او اول نماز گزار امت بود؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۳۵۱ و ۶۶۳ کتاب مناقب، مناقب اهل بیت نبی (علیهم السلام)؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۵۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۲۹۲؛ معتصر المختصر، ج ۲، ص ۲۶۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۷؛ مسند بزار، ج ۶، ص ۲۱۰؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، صص ۶ - ۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، صص ۴۸۵ و ۴۸۶.

ص: ۲۶۴

جان سخن اینکه راهی برای تسری این آیه به زنان پیامبر (ص) وجود ندارد؛ زیرا آنان معصوم نبودند، بلکه در گناهکار بودن برخی از آنها و مرتکب شدن به گناهان کبیره شکی نیست؛ هرچند ادعا شود که از گناهان خود توبه کرده اند.

دو - بر اساس روایات، آیه تطهیر، به تنهایی و بدون آیات قبل و بعدی خود، نازل شده و مهم، مورد و مدلول آیه در هنگام نزول است. اینکه این آیه بعداً در سیاق آیات دیگر قرار گرفته، جهت مصالحی بوده است که تنها خدای متعال بدان آگاه است و البته این امر، موجب تغییر مدلول آن نمی شود.

سه - سیاق آیه نمی تواند روایات صریح در مختص بودن اهل بیت به وجودهای مقدس ائمه (علیهم السلام) را منتفی سازد.

سخنان بیان شده درباره آیه شریفه تطهیر را باید در تفاسیر و کتاب های مفصل در این بحث جست و جو کرد.

نکته مهم در این بحث آن است که بدانیم پاک و پاکیزه بودن اهل بیت (علیهم السلام) از تمام پلیدی ها، صدور کارهای حرام از ایشان را منع می نماید که تحریف دین و فتوا دادن بر خلاف آیات قرآن، از خطرترین آنهاست. این سخن تعبیر دیگری از مطابق بودن احکام ایشان با احکام الهی و ناسازگار بودنشان با یکدیگر است. بدین ترتیب امامت و مرجعیت دینی این ذوات مقدس، ثابت می شود.

همچون آیه تطهیر، سخنان دیگری که بر عصمت اهل بیت (علیهم السلام) دلالت می کند نیز همین نتیجه را می دهد؛ مانند سخن پیامبر (ص) که فرمود «ای علی! هر که از من جدا شود، از خدای تعالی جدا گردیده و هر که از تو ببرد، بی شک از من بریده است». (۱)

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۳، کتاب معرفت صحابه، در مناقب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) که صاحبان صحاح آن را روایت نکرده اند: ذکر اسلام امیرمؤمنان علی (ع). مؤلف بعد از ذکر حدیث گفته است: «این روایت سندش صحیح است، اما در دو صحیح ذکر نشده است»؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۵؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۴۵۵؛ معجم شیوخ ابی بکر الاسماعیلی، ج ۳، ص ۸۰۰؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۲۳؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۷؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۰؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۷.

ص: ۲۶۵

نیز فرمود:

هر که از من پیروی کند، از خدا اطاعت کرده و هر که نافرمانی من کند، معصیت خدا نموده و هر که از علی اطاعت نماید، مرا پیروی کرده و هر که از علی فرمان نبرد، مرا فرمان نبرده است. (۱)

(ج) احادیث منزلت

به طور مستفیض یا متواتر از پیامبر خدا (ص) نقل شده و در مناسبت های مختلف تصریح فرمودند که نسبت امیرمؤمنان علی (ع) به ایشان، همچون نسبت هارون است به موسی؛ با این تفاوت که او پیامبر نیست. (۲) خداوند در قرآن کریم، به نقل از حضرت موسی (ع) می فرماید:

پروردگارا، سینه ام را برای من گشاده گردان و از اهل من، هارون برادرم را جانشین من ساز. با او پشتم را محکم کن و در کارم شریک من قرارش ده. . . ؛ خداوند فرمود: «بی شک آنچه خواستی به تو عطا شد، ای موسی». (۳)

هر گاه - با توجه به مفهوم این آیات - هارون با موسی در کار رسالت و پیامبری اش شرکت داشته، علی (ع) نیز در غیر مورد نبوت، با پیامبر خدا (ص) شریک بوده است و این، سخن روایات منزلت است.

پس امیرمؤمنان (ع) در علم پیامبر به دین و هر وظیفه تبلیغی آن حضرت، با ایشان شریک بوده است و نصوص بسیاری بر این مطلب دلالت می کنند.

بر شیوه حدیث پیشین، این حدیث پیامبر خدا (ص) است که فرمود: «علی نسبت به

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۳، کتاب معرفت صحابه، در مناقب امیرمؤمنان علی (ع)؛ معجم شیوخ، ابی بکر الاسماعیلی، ج ۱، ص ۴۸۵؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۳۴۹؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۷.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۰۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱، باب فضایل علی بن ابی طالب (ع)، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۷؛ الاحادیث المختاره، ج ۳، ص ۲۰۷.

۳- طه: ۲۵ و ۳۶.

ص: ۲۶۶

من، همچون من است نسبت به پروردگارم» (۱)؛ یعنی امیرمؤمنان (ع) از طرف پیامبر (ص) رسالت ایشان را تبلیغ می‌کند؛ همچنان که پیامبر (ص) از سوی خدای متعال، رسالت الهی را به مردم می‌رساند.

ط (روایاتی که بر وصی بودن علی (ع) دلالت دارد)

اشاره

در روایات مستفیضه پیامبر (ص)، در کلام بیش از بیست نفر از صحابه، گروهی از تابعین و در اشعار ایشان وارد شده که امیرمؤمنان (ع) جانشین پیامبر خدا (ص) است. (۲) در بعضی از آنها، جانشینی پیامبر (ص) به دیگر ائمه (علیهم السلام) نیز عمومیت داده شده است. (۳) از سیاق این روایات و سخنان استفاده می‌شود که این وصایت، وصایت در نبوت است، همچنان که اوصیای دیگر پیامبران نیز دارای چنین وصایتی بودند.

در این صورت، مقتضی است که امور دینی و مسائل مربوط به امت اسلام، بر عهده امیرمؤمنان (ع) باشد و ایشان در این دو عرصه، جانشین پیامبر (ص) به شمار آیند.

در این باره، در کتاب «فی رحاب العقیده» در جواب سؤال چهارم به تفصیل سخن گفته ایم.

۱- الرياض النضرة، ج ۲، ص ۶؛ جواهر المطالب ابن دمشقی، ج ۱، ص ۵۹؛ ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۶۴؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۱۷؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۳۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۷۴؛ المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲۱؛ الاصابه، ج ۵، ص ۵۷۶؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۱۳؛ تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۱۵۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۹۱؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹۲؛ تاریخ واسط، ص ۱۵۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۱۲ و ج ۱۳، ص ۲۹۸؛ الذریه الطاهره، ص ۷۴؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۳۳۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۵۰؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۱۸ و ج ۳، ص ۳۷۵ و ج ۵، ص ۴۸۱ و ج ۷، ص ۵؛ لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۰۲ و ج ۳، ص ۳۸۷ و ج ۵، ص ۱۳۹؛ الکامل فی ضعف الرجال، ج ۴، ص ۱۴؛ المجروحین، ج ۱، ص ۲۷۹؛ البدایه و النهایه، ج ۱۳، ص ۲۵۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۹۶ و ج ۳، ص ۳۱۹ و ۴۱۹ و ج ۵، ص ۱۵۲؛ المنتظم، ج ۱۰، ص ۱۲۸؛ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۲۲۵؛ وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۷۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۷۱، ۱۷۹ و ۲۲۸.

۳- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۹۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۲۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۶؛ التدوین فی اخبار قزوین، ج ۲، ص ۴۸۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۷۵.

اقتضای ادله؛ امامت دنیایی و دینی

بسیاری از دلایلی که بر امامت دنیایی اهل بیت (علیهم السلام) دلالت می‌کند و به دنبال خواهیم آورد، بر دنیایی و دینی بودن امامت دلالت می‌کنند. همچون روایاتی که از جانشینی ائمه (علیهم السلام) پس از پیامبر (ص) و امامت ایشان سخن می‌گوید؛ زیرا این جانشینی و امامت، به اطلاق خود، در خلافت و امامت دینی و دنیایی، با هم ظهور دارد؛ چنان که امامت پیامبر اکرم (ص) نیز این گونه بوده است.

بالاخر اینکه، با توجه به آنچه خواهیم گفت، یعنی لزوم معصوم بودن امام، در تمام ادله امامت، تنها همین عمومیت می‌تواند باشد و بس؛ زیرا روشن است که عصمت امام متوقف بر علم و آگاهی ایشان به دین، با تمام جوانب دنیایی و آخرتی آن است.

(ی) روایاتی که در حق همه اهل بیت**اشاره**

گرچه در این باره، روایات فراوانی در خصوص امیرمؤمنان (ع) وارد شده، اما روایات بسیاری نیز عموماً در حق اهل بیت وجود دارد که بر انسان حق جو پوشیده نیست.

افزون بر اینکه، در مجموع این روایات، شخص امیرمؤمنان (ع) قدر متیقن است؛ چون پاره‌ای از آنها تنها در حق ایشان وارد شده و آنجا که حق عموم اهل بیت (علیهم السلام) مورد نظر است، شامل آن حضرت نیز می‌شود. پس هر گاه امامت و مرجعیت امیرمؤمنان (ع) در مسائل دینی ثابت شود، قبول نظر ایشان در مرجعیت عام و امامت دینی همه اهل بیت، بایسته و ضروری است.

سخنانی از امیرمؤمنان (ع)

این روایات به طور مستفیض از امام (ع) نقل شده است:

یک - حضرت (ع) می‌فرماید:

من و پاکان هم ریشه و نیاکان خاندانم، در کودکی بردبارترین و در بزرگی

ص: ۲۶۸

داناترین مردم هستیم. خدای متعال به وجود ما دروغ را برمی دارد و نیش های گرگ های وحشی را می کشد. خشونت و فشار را از شما دور می سازد. از بردگی و خواری رهایتان می کند. کارها را گشایش می دهد و آنها را فرجام می بخشد. (۱)

مانند این سخنان، در خطبه ای از آن حضرت نقل شده است؛ هرچند که در برخی عبارات آنها اختلاف اندکی وجود دارد. این خطبه را ابن ابی الحدید، از جاحظ از ابی عیبه، از امام صادق (ع) و ایشان از پدران بزرگوارش (علیهم السلام) نقل کرده است. (۲)

دو - حضرت علی (ع) فرمود:

ما اهل بیت پیامبر (ص) همچون پیراهن تن او، یاران راستین او، خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن آموزه ها می باشیم و جز از درها، به آن خانه ها وارد نتوان شد و هرکس از غیر در وارد شود، دزد نامیده می شود. (۳)

سه - همچنین فرمود:

کجایند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن هستند و ما نیستیم؟ آنان این ادعا را بر اساس دروغ و ستم کاری ضد ما روا داشتند. خدا ما اهل بیت را بالا- برد و آنان را پست و خوار کرد. به ما عطا فرمود و آنها را محروم ساخت. ما را در حریم نعمت های خود داخل نمود و آنان را از آن خارج گرداند، که راه هدایت را با راهنمایی ما می پویند و روشنی دل های کور را از ما می جویند. ما امامان همه از قریش هستیم؛ درختی که آن را در خاندان بنی هاشم کاشته اند. مقام ولایت و امامت درخور دیگران نیست و دیگر مدعیان زمامداری، شایستگی آن را ندارند. (۴)

۱- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۰، ح ۳۶۱۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۶؛ جواهر المطالب، ابن دمشقی، ج ۱، ص ۳۴۳؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۶۹، کتاب خطبه ها: خطب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۸۰.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴.

ص: ۲۶۹

چهار - نیز فرمود:

به اهل بیت پیامبرتان بنگرید و به هر سو که گام برمی دارند بروید. قدم جای قدم هایشان بگذارید. آنها شما را هرگز از راه هدایت باز نمی دارند و به پستی و هلاکت بر نمی گردانند. اگر سکوت کنند، سکوت کنید و چون قیام کنند، به پا خیزید. از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمانید که نابود خواهید شد. (۱)

پنج - در خطبه ای که حضرت (ع) اهل بیت را یادآوری می کند، می فرماید:

آنان حیات علم و دانش و مایه مرگ جهالت اند. بردباری شان شما را از علم آنان آگاه می کند و سکوتشان از منطق بجایشان خبر می دهد. با حق مخالفت نمی کنند و در آن اختلافی با یکدیگر ندارند. ایشان اساس اسلام و پناهگاه مردمانند. . . . (۲)

شش - و فرمود:

همانند گمراهان به کجا می روید و چرا سرگردانید؟ درحالی که عترت پیامبرتان میان شماست. آنها زمامداران حق و یقینند. پیشوایان دین و زبان های راستین و اهل صداقت. پس باید در بهترین منازل قرآن جای شان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب می شتابند، به آنان هجوم برید. . . . مگر من بین شما به ثقل اکبر (قرآن) عمل نکردم و مگر ثقل اصغر (عترت پیامبر (ص)) را میانتان بر جای نهادم؟ (۳)

امام با این سخن خود، به حدیث ثقلین اشاره می فرماید:

هفت - فرمود:

به خدا سوگند، تبلیغ رسالت ها، وفای به پیمان ها، تفسیر اوامر و هشدارهای الهی

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

ص: ۲۷۰

به من آموزش داده شده و درهای دانش و روشنایی امور انسان ها نزد ما اهل بیت پیامبر (ص) است. (۱)

هشت - ایشان در خطبه ای مربوط به اهل بیت پیامبر خدا (ص) می فرماید:

ایشان جایگاه اسرار خداوندی، پناهگاه فرمان الهی، مخزن علم ربوبی، مرجع احکام اسلامی، نگهبان کتاب های آسمانی و کوه های همیشه استوار دین خدایند. . . کسی را با خاندان رسالت نمی شود مقایسه کرد و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند با آنان برابر نخواهد بود. عترت پیامبر (ص)، اساس دین و ستون های استوار یقینند. شتاب کننده باید به آنان بازگردد و عقب مانده باید به آنان بپیوندد؛ زیرا ویژگی های حق ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر (ص) درباره خلافت مسلمانان و میراث رسالت، متعلق به آنهاست. هم اکنون، حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، برگردانده شد. (۲)

نه - و فرمود: «خاندان محمد (ص) همچون ستارگان آسمانند که هرگاه ستاره ای غروب کند، ستاره ای دیگر طلوع می کند». (۳)

ده - آن حضرت در سخن مشهور خود با «کمیل بن زیاد نخعی» فرمود:

آری، خداوند زمین را هیچ گاه از حجت خالی نمی گذارد، که برای خدا با برهان روشن قیام نماید، یا آشکار و شناخته شده، یا پنهان و پنهان؛ تا حجت الهی باطل نگردد و نشانه هایش از میان نرود. تعدادشان چقدر است؟ و در کجا هستند؟ به خدا سوگند که تعدادشان اندک، ولی نزد خدا بلندمرتبه اند، که خدا به آنان حجت ها و نشانه های خود را نگاه می دارد، تا به آنان که همانند ایشان هستند،

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۰.

ص: ۲۷۱

بسپارد و در دل های آنان بکارد؛ آنان که دانش و نور حقیقت بینی را بر قلب شان تابانده و روح یقین را دریافته اند، که آنچه را خوش گذرانان دشوار می یابند، آسان گرفته اند و با آنچه ناآگاهان از آن هراس دارند، خو گرفته اند. در دنیا با بدن هایی زندگی می کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است. آنان جانشینان خدا در زمین و دعوت کنندگان مردم به دین خدایند. . . . (۱)

در این سخن، اگرچه به اهل بیت (علیهم السلام) تصریحی نشده است، اما در مذهب امامیه این سخنان که «زمین هیچ گاه از حجت و امام خالی نمی ماند» و «امام (ع) علم خود را برای امام پس از خود، باقی می گذارد» مصداقی جز ائمه اهل بیت (علیهم السلام) ندارد و کاملاً بر آنان منطبق است.

در این باره، سخنانی دیگر از امیرمؤمنان (ع) و دیگر ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هست که مجال ذکر همه آنها نیست.

این تمام چیزی بود که در استدلال بر امامت اهل بیت (علیهم السلام) در عرصه مسائل دینی، بر آن توانایی داشتیم. آوردن همه سخن در این باره، در این مجال محدود، امری است خارج از گنجایش این کتاب و باید آن را در کتاب های مفصل جست و جو کرد.

گفتار چهارم: اهل بیت (علیهم السلام) کیانند؟

اشاره

هرچند با توجه به تفسیر پیامبر (ص) از آیه تطهیر - چنان که گذشت - در زمان حیات آن حضرت، اهل بیت (علیهم السلام) تنها در پیامبر خدا (ص)، امیرمؤمنان (ع)، فاطمه زهرا (علیها السلام)، حسن و حسین (علیهما السلام) منحصر می شدند. اما در ادله امامتی که در صدد بیان آنها هستیم، فرزندان ایشان نیز شامل اهل بیت می شوند؛ زیرا آنچه در این ادله مورد توجه است و سعی در حلّ و فصل آن می شود، جز با استمرار مرجعیتی دینی در همه عصرها امکان پذیر

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۱ در زندگی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۰؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۲۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۰، صص ۲۶۳ و ۲۶۴؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۲۲؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۸۹ و ج ۳، ص ۴۵۴؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸ و ج ۵، ص ۲۵۴؛ صفوه الصفوه، ج ۱، ص ۳۳۱، در زندگی ابو الحسن، علی بن ابی طالب (ع) و گوشه ای از مناقب و فضایل ایشان.

ص: ۲۷۲

نخواهد بود؛ مسائلی چون تحریف دین، اختلافاتی که در آن واقع می شود و جلوگیری از تفرقه و چنددستگی امت اسلامی. این امر نیز جز با گردن نهادن مردم به دین اسلام و عمل به احکام و آموزه های به حق آن عملی نخواهد بود. در این باره، در حدیث امیرمؤمنان (ع) با کمیل بن زیاد، اشاره هایی وجود داشت. همچنین در روایات ذیل به این مطلب تصریح شده است.

پیامبر (ص) فرمود: «در هر جایگزینی از امت من، دادگرانی وجود دارد...» .

نیز در بعضی طرق روایت تقلین - در حدیث غدیر که در ادامه خواهد آمد - می خوانیم که آن حضرت (ص) فرمود: «آن دو فرجام نمی یابند مگر اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند» . (۱)

از قول امیرمؤمنان (ع) خواندیم که: «ائمه از قریش اند که در بنی هاشم زاده شده و پرورش یافته اند...» . نیز فرمود: «آگاه باشید که آل محمد (ص) همچون ستارگان آسمانند، هر گاه یکی پنهان شود، دیگری آشکار می گردد» .

همچنان که در بسیاری از روایات آمده که هدایت گران امت از ذریه پیامبر (ص) یا ذریه امیرمؤمنان (ع) هستند و روشن است که ذریه تنها بر فرزندان بی واسطه اطلاق نمی شود.

گذشته از این، در عمومیت دادن اهل بیت به ائمه (علیهم السلام)، سخنان امیرمؤمنان (ع) و امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) کافی خواهد بود؛ زیرا به یقین، مقتضای امام بودن اهل بیت (علیهم السلام)، دلیلی قاطع بر امامت آن سه وجود مقدس است و بنابراین قول ایشان در تعیین بقیه اهل بیت (علیهم السلام)، باید مقبول و پذیرفتنی باشد.

نیز در این باره، بین آنچه عامه از ایشان نقل کرده اند و آنچه از پیروان آنان روایت شده، فرقی نیست؛ زیرا با اثبات مرجعیت دینی و دنیایی ائمه (علیهم السلام)، حقانیت شیعیان نیز ثابت می شود؛ همانان که این امر الهی را با جان و دل پذیرفته و بدان گردن می نهند.

پس تنها این گروه، در آنچه از ائمه (علیهم السلام) نقل می کنند، قابل اعتمادند و تصدیقشان

۱- المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۱۹.

ص: ۲۷۳

لازم؛ زیرا آنان در مقایسه با کسانی که از اهل بیت (علیهم السلام) اعراض کردند و امامتشان را پس از پیامبر (ص) منکر شدند، به تعالیم اهل بیت (علیهم السلام) داناترند و درباره‌ی ایشان، از راستی و صداقت بیشتری برخوردارند.

اما درباره‌ی معین بودن ائمه‌ی دوازده گانه (علیهم السلام)، که معروف هستند، باید گفت که آنچه در تعیین ایشان برای امامت در شئون دنیایی خواهد آمد، در این مورد نیز کفایت می‌کند؛ زیرا ظاهر این ادله بر امامت ایشان در هر دو جنبه‌ی دینی و دنیایی دلالت دارد؛ همچون امامت پیامبر (ص) که ایشان خلفا و اوصیای آن پیامبر (ص) هستند. بلکه این مطلب، صریح بسیاری از آن ادله است، که در جای خود معلوم خواهد شد.

برکات پیشوایی اهل بیت (علیهم السلام)

با تمام شدن استدلال بر امامت دینی اهل بیت (علیهم السلام) پس از پیامبر (ص)، بجاست که به برخی از فواید و برکاتی که این امامت برای جامعه‌ی اسلامی در پی دارد، اشاره ای کنیم تا تأییدی باشد برای استدلال‌هایی که قبلاً گفته شده است.

شکی نیست که ائمه (علیهم السلام) در راه به انجام رساندن وظیفه‌ی هدایت‌گری خویش، آزار و اذیت بسیار دیدند؛ همچنان که شیعیان ایشان، تلخی ظلم‌ها و ستم‌های بسیاری را چشیده‌اند. حاکمان وقت، برای دور نگه داشتن مردم از فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام)، جلوگیری از ترویج تعالیم و آموزه‌های آنها و سرکوب کردن این حرکت، کوشش بسیار کردند؛ چنان که شیعیان اهل بیت، در برخورد با این دشواری‌ها، به سختی‌ها و اختلافات و تنگناهای بسیاری دچار شده‌اند.

با این همه می‌بینیم اینان، با جان و دل از فرهنگ و میراث پاک الهی خویش پیروی و محافظت می‌کنند؛ فرهنگی که چهره‌ی تابناک و دست‌نخورده‌ی اسلام را نشان داد و تعالیم بلند آن را در عرصه‌ی اعتقادات، احکام و اخلاق آشکار ساخت. همچنین قداست و عظمت پیامبر خدا (ص) را گرامی داشته‌اند و در بزرگداشت تمام پیامبران، نمایندگان

ص: ۲۷۴

خدای متعال در بین بندگانش، بسیار کوشیده اند.

در مقابل، با تعمق در سنت و میراث اسلامی، شاهد بسیاری از اختلافات، درگیری‌ها، نقاط ضعف و کاستی‌هایی هستیم که تنها با فرهنگ حاکمان جور و کسانی که در خط آنها قدم برمی‌دارند و حقیقت اسلام را نمی‌شناسند، مناسبت دارد؛ همانان که اسلام را دستاویزی برای تحکیم قدرت سیاسی و توجیهی برای کج روی‌ها و بی‌بندوباری‌های حکومت خود می‌خواستند یا از سر کینه و دشمنی، قصد بی‌اعتبار کردن و هتک حرمت اسلام و مسلمانان را داشتند.

در این میان، مستشرقان و دیگر دشمنان اسلام، برای مشوه ساختن چهره اسلام و دستبرد زدن به رموز آن و مضحکه قرار دادن آن دین مبین، بهترین استفاده را بردند. با رجوع به کتاب‌هایی که مورد مراجعه این مستشرقان بوده و آنان را علیه اسلام به موضع‌گیری واداشته، این مطلب به خوبی آشکار می‌شود و درمی‌یابیم که بیشتر این گونه مطالب ناحق و دشمن‌پسند، از میراث اسلامی گروهی است که از مسیر اهل بیت (علیهم السلام) فاصله گرفته و با راه و روش ایشان مخالف هستند. بلکه به باور ما، موضع اهل بیت (علیهم السلام) در حفظ و نگهداری تعالیم حق اسلامی، تلاش برای زدودن هرگونه ناخالصی و جلوگیری از ورود اندیشه‌های وارداتی بود و اهتمام پیروان ائمه (علیهم السلام) در حفظ این میراث اصیل و برخورد قاطع با ظالمان و منحرفان، مانعی بزرگ بر سر راه تحریف‌کنندگان بود که سبب ناکامی آنان در عملی کردن برنامه‌های شوم و شیطنانی‌شان برای تحریف و بی‌اثر کردن دین مبین اسلام شد.

اگر دفاع جانانه اهل بیت (علیهم السلام) و پیروان ایشان از اسلام نبود، بی‌شک دشمنان در کار تحریف دین و نابود کردن آثار و نشانه‌های آن، به مراد خویش می‌رسیدند؛ چنان‌که درباره ادیان برحق پیش از اسلام، این اتفاق افتاد و حاکمان ظالم و طرفداران ایشان، با تلاش بسیار، نشانه‌های آن ادیان را نابود کردند و هیچ اثر روشنی از آنها باقی نگذاشتند.

ستایش خدا را که به دین خود هدایت‌مان کرد و توفیق قدم نهادن در مسیر حق و حقیقت را به ما عطا فرمود.

ص: ۲۷۵

فصل دوم: امامت سیاسی**اشاره**

منظور از امامت سیاسی، قبول مسئولیت و هدایت امور دنیایی مسلمانان، پس از پیامبر خدا (ص) است. بی شک نخستین و مهم ترین مسئله مورد اختلاف بین مسلمانان، پس از رحلت پیامبر خدا (ص)، امر خلافت و سکان داری هدایت امور دنیایی مسلمانان پس از آن حضرت بود. اختلافی که دامنه آن تا حال ادامه دارد و در نتیجه آن، مصیبت ها و گرفتاری های بسیاری گریبان گیر مسلمانان شده است. باور شیعه در این باره، همان است که در امامت دینی بیان کردیم.

برای ارائه بحثی کامل در این زمینه، سخن را در دو مطلب پی می گیریم:

گفتار اول: ضرورت نص در امامت**اشاره**

این اختلاف همواره بین مسلمانان وجود داشته است که آیا امامت باید به نص و تصریح الهی و لحاظ شایستگی و لیاقت باشد، بدون در نظر گرفتن بیعت و به دنبال آن روی کار آمدن حکومت، یا اینکه امامت بایستی تابع بیعت مردم باشد؟ در صورت اول که امامت را بسته به نص بدانیم، بیعت در رتبه بعد قرار می گیرد و بر مردم واجب است با امامی که از سوی خدای متعال، درباره اش نص وارد شده، بیعت کنند و از او فرمان ببرند و حکومت نیز باید در برابر ایشان تسلیم باشد. پس اگر امام را نافرمانی کنند نه

ص: ۲۷۶

تنها امامت ایشان منتفی نمی شود، بلکه همگان به جرم کوتاهی در به جای آوردن حق وی، مسئول بوده و مجازات خواهند شد.

اما صورت دوم این است که امامت تابع بیعت مردم است و امام تنها با بیعت مردم، امام می شود. یا اینکه خود به قهر و غلبه، حکومت را به دست می گیرد و بر مسند خلافت می نشیند.

معروف ترین گروهی که رویکرد نخست را پذیرفته اند، شیعه اثنی عشری است. بلکه ظاهراً، شیعیان تنها گروهی هستند که این رویکرد را درباره تک تک امامان اهل بیت (علیهم السلام) قبول کرده و بدان معتقدند.

از دیگر سو، غالب ترین رویکرد، رویکرد دوم است که عامه و بیشتر مسلمانان بدان باور دارند؛ یعنی اعتقادشان در امر خلافت و حکومت بر این است که ما باید به واقعیت تن بدهیم و هر آنچه را پیش آید، شرعی بدانیم. پس هر که بر تخت خلافت بنشیند، امام و خلیفه است و حکمش نافذ و مردم باید از او اطاعت کنند. در این بین چگونگی به خلافت رسیدن چنین امام و خلیفه ای مهم نیست و با آن کاری نداریم.

پیش از بررسی این مسئله، باید امری مهم را یادآور شویم و آن اینکه پیش تر، استدلال بر امامت دینی اهل بیت (علیهم السلام) پس از پیامبر و مرجع بودن ایشان در این امر، طبق ضوابط مقبول نزد همه مسلمانان، تمامیت یافت؛ زیرا همه ایشان کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) را حجت می دانند و روایات دال بر مرجع بودن اهل بیت (علیهم السلام) را می پذیرند؛ روایاتی که در حد استفاضه و تواتر اجمالی یا تفصیلی است. همچنین قراین و شواهد مناسب بسیار که سبب قطع و یقین می شوند، درباره آنها وجود دارد.

کافی بودن ادله مرجعیت دینی ائمه

اشاره

بنابر آنچه گفته شد و اثبات گردید، استدلال به مرجعیت دینی اهل بیت (علیهم السلام) در تمام موارد اختلافی، از جهت منطقی، کافی و تمام است و عدم پیروی و اطاعت عده ای از

ص: ۲۷۷

آن مرجعیت، خللی در استدلال ایجاد نمی‌کند؛ زیرا پس از ثبوت مرجعیت دینی و امامت ایشان - چنان که گذشت - این مرجعیت حقیقتی است ثابت، که می‌تواند به عنوان یک مقدمه، در استدلال بر دیگر موارد اختلافی مورد استفاده قرار گیرد.

البته اگر بتوان برای هر یک از آن موارد اختلافی، دلیل و حجت جداگانه‌ای آورد، بس نیکو خواهد بود؛ چون هم حجت را قوی می‌سازد و هم ادله را می‌افزاید.

اینکه، برای استدلال بر صحت رویکرد نخست که امامیه بدان معتقدند - یعنی منصوص بودن امام با صرف نظر از امامی که مورد نص است - و بطلان رویکردی که مورد قبول جمهور مسلمانان است، به دو طریق می‌توان عمل کرد:

۱. آوردن فهرست اجمالی ادله مناسب با مقام، بدون پرداختن به رویکرد دوم و ارائه مطالب تفصیلی؛

۲. بررسی مقایسه‌ای مفصل بین دو رویکرد، در جهت ارزیابی و نقد آنها.

ما در ادامه، برای هر یک از این دو طریق، مطلبی مستقل قرار داده ایم:

۱. ادله اجمالی مناسب با ادعای امامیه

اشاره

در این بحث ادله‌ای را ذکر خواهیم کرد که هم قابل تأمل و توجه است و هم متناسب با منصوص بودن امام، صرف نظر از اینکه امام کیست و چه ویژگی‌هایی دارد.

الف) اهمیت جایگاه امامت در دین

مقام امامت در اسلام، از اهمیت و جایگاهی بس والا برخوردار است؛ به طوری که جایز نیست امت بدون امام باشد؛ زیرا به تصریح روایات، هر که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. همچنان که اطاعت از امام و خیرخواهی برای او، بر همگان واجب و خروج و شوریدن بر او حرام است. بلکه اگر کسی خروج کند، یاغی به شمار آید و مسلمانان باید با او مقابله و مقاتله کنند و این همه می‌طلبند که امام، با نص از سوی خدای متعال، از میان امت برگزیده و متمایز شود؛ زیرا تنها خداوند به

ص: ۲۷۸

قابلیت‌ها و شایستگی‌های خاص امام آگاه است و این منصوص بودن با مشروعیت احکام امام و اهمیت جایگاهش در دین و وجوب اطاعتش بر مردم، تناسب بیشتری دارد و تسلیم و فرمان برداری افزون تری را به دنبال می‌آورد؛ به خصوص با توجه به پاره‌ای روایات که از مقام والای شخص امام، سخن به میان می‌آورند، همچون این سخن پیامبر خدا (ص) در مسجد خیف که می‌فرمایند:

سه چیز است که قلب انسان مسلمان از آنها بد و متنفر نمی‌شود: خالصانه برای خدا کار کردن؛ خیرخواهی در حق پیشوایان دین و با جماعت مسلمانان همراه بودن... (۱)

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۶۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۷۰؛ الاحادیث المختاره، ج ۶، ص ۳۰۸؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۴؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۸۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱، صص ۱۳۷-۱۳۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۴؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۸۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۲۶؛ جامع العلوم و الحکم، ج ۱، ص ۳۲، در کافی، ج ۱، ص ۴۰۳ چنین می‌خوانیم: محمد بن حسن از بعضی اصحاب، از علی بن حکم، از حکم بن مسکین، از مردی از قریش ساکن مکه، که گفت: سفیان ثوری گفت: «ما را نزد جعفر بن محمد بیا!» پس با او خدمت امام (ع) رفتیم که در حال سوارشدن بر مرکب بود. سفیان گفت: «ای ابوعبدالله، برای ما حدیثی را که پیامبر خدا در مسجد خیف بیان کرده، بخوان». امام (ع) پیاده شد. سفیان گفت: «بگوئید برایم دوات و کاغذ بیاورند، تا آن را بنویسم». دوات و کاغذ که آوردند، امام (ع) فرمود: «بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم، خطبه پیامبر خدا (ص) در مسجد خیف: خشنود کند خداوند بنده ای را که سخنان مرا بشنود و به دیگران برساند. . . سه چیزند که قلب انسان مسلمان از آنها به تنگ نمی‌آید: اخلاص در عمل، خیرخواهی برای پیشوایان دینی و همراهی با جماعت مسلمانان. . .». سفیان خطبه را نوشت و بر امام (ع) عرضه داشت، آن گاه حضرت (ع) بر مرکب سوار شدند و رفتند. من و سفیان برگشتیم، سفیان بین راه گفت: «باشد که در این حدیث بیندیشم». گفتم: «به خدا سوگند ابوعبدالله با این خطبه امری را بر عهده ات گذاشت و تو را بر آن ملزم ساخت که هرگز از آن رهایی نداری». گفت: «آن امر کدام است؟» گفتم: «آن سه امری که قلب انسان مسلمان از آنها تنگ نمی‌شود. اخلاص در کارها برای خدا را می‌دانیم یعنی چه. اما خیرخواهی برای پیشوایان، آن پیشوایان کدامند که خیرخواهی کردن برای آنها بر ما واجب است؟ آیا آنها معاویه و یزید و مروان یا دیگران هستند که شهادتشان نزد ما جایز نیست و نمی‌توان پشت سرشان نماز به جای آورد؟! اما همراهی با جماعت مسلمانان، منظور کدام جماعت است؟ آیا مرجئه اند که می‌گویند هر که نماز نخواند، روزه نگیرد، غسل جنابت نکند، کعبه را منهدم سازد و با مادرش بیامیزد، پس او ایمان جبرئیل و میکائیل را دارد؟ یا قدری‌ها که می‌گویند خواسته خدای عزوجل تحقق نمی‌یابد و هرچه شیطان بخواهد همان می‌شود؟ یا حروری‌ها که از علی بن ابی طالب بیزاری می‌جویند و او را کافر می‌شمارند؟ یا جهمی‌ها که می‌گویند ایمان جز شناخت خدا چیز دیگری نیست؟ سفیان گفت: «پس منظور چه کسانی هستند؟» گفتم: «منظور علی بن ابی طالب است. به خدا سوگند علی همان امامی است که خیرخواهی درباره او وظیفه ماست و اهل بیت همان جماعتی هستند که مسلمانان باید با آنان همراهی کنند». سفیان با حالتی دگرگون، کاغذ را گرفت و پاره کرد و گفت: «از این قضیه با کسی سخن مگو».

ص: ۲۷۹

در این روایت، مراد از «نصیحت» همراهی کردن ظاهری و اخلاص قلبی، در مقابل غلّ و غش ورزیدن است.

روشن تر از این تعبیر، سخن امیرمؤمنان (ع) است که فرمود:

بی شک ائمه (علیهم السلام) از سوی خدای متعال، تدبیرکنندگان امور مردم و کارگزاران آگاه بندگانند. کسی به بهشت وارد نمی شود، مگر اینکه آنان را شناخته و آنها او را بشناسند و هیچ کس وارد جهنم نمی شود، مگر آنکه منکر آنان باشد و آنها او را نپذیرند. (۱)

بی شک این مطالب درباره امام، صادق نخواهد بود، جز اینکه بگوییم چنین کسی دارای کمالات ویژه و جایگاهی رفیع در دین است و این امر نمی تواند با بیعت مردم یا صرف به دست گرفتن قدرت، حاصل شود. در این باره، روایات بسیاری از ائمه (علیهم السلام) نقل شده است.

آنچه گفتیم، هرگاه نتواند در مرتبه استدلال بر مطلب قرار بگیرد، حداقل می تواند مؤید و تأکیدکننده آن باشد.

(ب) دلیل عصمت امام (ع)

دلیل دوم ما در اینجا استدلالی است که در آینده بر وجوب عصمت امام (ع) همچون عصمت پیامبر (ص) خواهیم آورد؛ زیرا روشن است مردم، خود، نمی توانند معصوم را بشناسند. بلکه باید خداوند آنها را به این امر خطیر راه بنماید که به اسرار آدمیان و سرانجام امور آنان آگاه و مطلع است.

ص: ۲۸۰

(ج) خالی نبودن زمین از امام

روایات فراوانی از پیامبر خدا (ص) درباره این امر مسلم وارد شده که مؤید یکدیگرند؛ همچون: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است».

- «هر کس بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است».

- «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

- «هر کس بمیرد و عهد امامی برعهده اش نباشد، مرگ او مرگ جاهلیت است».

- «هر کس بمیرد و تحت بیعت امامی نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

این گونه روایات، وجود امام را در هر عصری مسلم می‌شمارد و چون امامت چنین امامی از سوی خدای متعال و مشروع است، در هیچ دوره‌ای، مردم بدون امام نخواهند بود و بر آنان است که از او فرمان ببرند و تحت بیعتش درآیند. این همان حقیقتی است که شیعه، به تبع روایات، بر آن اتفاق دارد و سخن درباره آن، پیش تر در اثبات امامت دینی امام (ع) گذشت.

آنچه در این روایات آمده است، با عقیده امامیه همسو است که امام باید با نص الهی تعیین شود؛ زیرا اگر اختیار با مردم باشد، در صورت شانه خالی کردن مردم از نصب امام و بیعت با ایشان و به تأخیر انداختن این امر، لازم می‌آید که زمان، خالی از امام شود؛ همچون مواردی که در دوره‌های گذشته و نیز در عصر ما، پس از انحلال خلافت عثمانی در سال ۱۳۴۲ه. ق اتفاق افتاد.

(د) روایاتی که می‌گویند ائمه دوازده نفرند

روایات بسیاری به طور مستفیض، از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است بدین مضمون که ائمه یا خلفا، دوازده نفرند. (۱)

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۴۶؛ مسند ابی عوانه، ج ۴، ص ۳۷۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۸ و ج ۵، صص ۸۶، ۸۷ و ۹۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۴۴۴ و ج ۹، ص ۲۲۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲، صص ۱۹۹، ۲۵۳ و ج ۱۰، ص ۱۵۷؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۵۵ و ج ۶، ص ۲۶۸؛ الفتن، نعیم بن حماد، ج ۱، ص ۹۵؛ مسند ابن الجعد، ص ۳۹۰؛ کنز العمال، ج ۱۲، صص ۳۳، ۳۴ و ۸۹؛ تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۲۲۴؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۶۳؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۳؛ تحفه الاحوذی، ج ۶، ص ۳۹۴؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۳؛ الکامل فی ضعف الرجال، ج ۳، ص ۱۲۳.

ص: ۲۸۱

بی شک در این احادیث، منظور از خلفا کسانی نیستند که جمهور به آنها معتقدند و اساسشان بر بیعت و زور بوده است. همچنین کسانی که دیگران به آنها باور دارند، اما درباره شان نصی وارد نشده است؛ زیرا در هیچ کدام از این موارد انحصار در عدد خاصی وجود ندارد.

عده ای از بزرگان عامه قصد آن داشتند تا خود را از تنگنای دلالت این روایات برهانند و با حمل آنها برخلاف ظاهرشان، بلکه برخلاف صراحتی که در بعضی از آنها وجود دارد، آنها را به معمای دور و متکلفانه تأویل کنند. این تلاش بیهوده را می توانید با مراجعه به کتاب های ایشان (۱) و نیز جزء سوم کتاب فی رحاب العقیده، آنجا که درباره گروه سوم روایات مربوط به امامت ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) سخن گفته ایم، ملاحظه نمایید.

آنچه دلالت این گروه از روایات را بر منصوص بودن امامت آشکارتر می کند، مطالبی است که در روایاتی همچون روایت ذیل، از پیامبر خدا (ص) نقل شده که فرمودند: «تمام ایشان طبق هدایت و دین حق عمل می کنند». (۲) در روایاتی نیز آمده است که خلفایی هادی و هدایت یافته، میان امت اسلامی وجود خواهند داشت. (۳)

جمع بین این دسته از روایات، این مطلب را می رساند که ائمه (علیهم السلام)، دوازده وجود مقدس هستند برای هدایت بندگان و تمام ایشان طبق هدایت و دین حق عمل می کنند.

۱- ر. ک: سخن ابن حجر در فتح الباری، ج ۱۳، صص ۲۱۱ و ۲۱۵.

۲- فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۳؛ فیض القدر، ج ۲، ص ۴۵۹؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۷، در شرح زندگی احمد امیرالمؤمنین قادر بالله.
 ۳- صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۱۷۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، صص ۱۷۴-۱۷۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۴؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۷، بخش تبعیت از سنت.

ص: ۲۸۲

با توجه به عدم تطبیق این ویژگی ها بر خلفایی که با بیعت و قدرت حاکم شده اند، درمی یابیم که امامت باید با نص و نصب الهی باشد و خدای سبحان، خود، ائمه را به این تعداد و با این صفات خاص، مشخص کرده باشد.

نیز این حقیقت با آنچه در بعضی روایات آمده، بسیار مناسب دارد که می گوید: «این پیشوایان را نه، تنها گذاشتن بی وفایان ضرر می رساند و نه دشمنی دشمنان و کینه توزی کینه توزان»؛ برای نمونه در حدیث جابر بن سمره داریم: «من و پدرم خدمت پیامبر خدا (ص) بودیم. آن حضرت فرمود: این امت دوازده پیشوا خواهد داشت که اگر کسی آنها را تنها بگذارد، ضرری متوجه آنان نخواهد شد». (۱)

نیز در حدیثی دیگر چنین آمده است: شنیدم پیامبر خدا (ص) در حال خطبه خواندن بر منبر، می فرماید: «دوازده پیشوا از قریش خواهند بود که دشمنی دشمنان آنان را آسیب نمی رساند». (۲)

بی شک عدم آسیب رسیدن به خلفا با تنها گذاشتن و دشمنی با آنان، در صورتی است که آن خلیفه با نص الهی منصوب شده باشد. اما اگر منصوب از طرف مردم باشد و به زور به قدرت رسیده باشد، چه بسا دشمنی ها و روی گردانی مردم، آنان را متضرر و حکومتشان را تضعیف کند و گاه منجر به زوال و فروپاشی آن حکومت شود؛ همچنان که درباره بسیاری از خلفا - بر مبنای جمهور - این واقعیت به وقوع پیوسته است.

از این رو باید گفت که این روایات جز با مذهب امامیه که امامت را به نص الهی و تعداد و ویژگی های ائمه (علیهم السلام) را از سوی خدای متعال می داند، با مذهب دیگری سازگار نیست و این از جمله قوی ترین دلایل ایشان در مقابل مخالفان به شمار می آید.

۱- المعجم الاوسط، ج ۳، ص ۲۰۱؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۳، ح ۳۳۸۵۷.

۲- مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۱؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۲۵؛ المحدث الفاضل، ص ۴۹۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

ه) منصوص بودن امامت در روایاتی چند

در روایات آمده است که چون پیامبر خدا (ص) پیش از هجرت، خود را بر قبایل عرب عرضه کرد، روزی بر قبیله «بنی عامر» وارد شد. یکی از مردان قبیله به ایشان عرض کرد: «اگر با تو همراه شویم و خداوند تو را بر مخالفانت پیروزی داد، آیا ما را در امر خلافت شریک خود خواهی ساخت؟»

پیامبر (ص) در جواب فرمود: «این امر به دست خداست و آن را در هر جا بخواهد، قرار می دهد». (۱)

نیز در حدیث عباده بن صامت است که گفت:

با پیامبر خدا (ص) بیعت کردیم با این شرط که گوش جان به فرمانش داشته باشیم. . . در امر خلافت و شایستگان آن با او منازعه نکنیم، حق را بر پای داریم و در راه خدا از سرزنش ملامت گران نهراسیم. (۲)

روایت نخست نشان دهنده جایگاه و اهمیت خاص ولایت امر است که خدای متعال آن را تعیین می فرماید و این گونه نیست که تابع بیعت مردم و به دست آنها باشد. نیز روایت دوم، می رساند که خلافت و حکومت، اهل و شایستگان خود را دارد؛ هر چند که به آن دست نیابند. نیز اینکه منازعه با ایشان در این امر جایز نیست؛ زیرا مقام خلافت را خدای متعال برای آنان قرار داده است. پس اگر استحقاق برای امر خلافت بر اساس بیعت مردمی بود، بایستی در متن روایت، سخن این گونه پی گرفته می شد که: «با کسی که خلافت یافته یا مردم با او بیعت کرده اند، منازعه نکنیم» یا «بر کسی که به خلافت رسیده، یا برایش بیعت گرفته اند، خروج نکنیم».

۱- الثقات، ج ۱، صص ۸۹ و ۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۵۶؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۳۹؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۰۹.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۱؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۵؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۴، صص ۴۲۱ و ۴۲۲ و ج ۵، صص ۲۱۱ و ۲۱۲؛ مسند ابن جعد، ص ۲۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۷؛ تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۱۳۱؛ تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۱۹۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۴۱۳؛ مسند ابی عوانه، ج ۴، ص ۴۰۷.

ص: ۲۸۴

(و) سخنی از پیامبر خدا (ص)

پیامبر (ص) می فرماید:

پیوندهای محکم دین اسلام، یک به یک از هم گسسته می شوند. هر گاه یکی گسسته شود، مردم به دیگری می آویزند. نخستین این پیوندها که نقض می شود، خلافت است و آخرین شان، نماز. (۱)

اگر منظور از «حکم» در این روایت، خلافت مسلمانان و اداره امور آنان باشد، این امر همسو با مقصود ما و همخوان با مذهب امامیه در حکومت و امامت است. اما مذهب عامه، از ابتدای امر از آن روی گرداندند و راه آن را منحرف ساختند و نالایقان را بر کرسی خلافت نشاندند و در دروه‌هایی متأخر، پس از سقوط خلافت عثمانی و نداشتن جایگزینی برای آن، منصب خلافت را مهمل، رها و به شیوه خود عمل کردند؛ آن هم پس از آنکه در آغاز اسلام، بسیاری از احکام اسلامی دگرگون شد یا به حالت تعطیل درآمد. کمترین کار در آن زمان این بود که معاویه را به زیاد بن ابیه ملحق کردند و قضاوت پیامبر خدا (ص) درباره او را نپذیرفتند که فرمود: «فرزند از آن پدر است و زناکار باید سنگسار شود».

(ز) اجماع اهل بیت (علیهم السلام) بر امامت منصوص

اشاره

ائم اهل بیت (علیهم السلام) بر این اتفاق دارند که امامت در امور و مسائل دنیایی و خلافت، جز با نص از سوی خدای متعال و تصریح به شخص امام، محقق نمی شود و ائمه، بندگان گرامی و برگزیده‌ای هستند که خداوند، به علم خود، آنان را برگزیده است؛ زیرا با کمالات روحی خود از دیگران متمایز شده و مورد عنایت و یاری خداوند قرار

۱- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۱۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۰۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۵۱؛ موارد الظمان، ج ۱، ص ۸۷؛ المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۹۸؛ شعب الایمان، ج ۴، ص ۳۲۶ و ج ۶، ص ۶۹؛ مسند الشامیین، ج ۲، ص ۴۱۱؛ السنه، عبدالله بن احمد، ج ۱، ص ۳۵۶؛ الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۲۱۶؛ تعظیم قدر الصلاه، ج ۱، ص ۴۱۵ و ج ۳، ص ۴۴۵؛ فیض القدیر، ج ۵، صص ۲۶۳ و ۳۹۹.

گرفته اند. همچون سخن خدای متعال در حق موسی (ع) که فرمود: «تا زیر نظر من پرورش یابی». (۱) در این صورت، فرمانبرداری از ایشان و تسلیم در برابر اوامرشان، بر همگان واجب است؛ چرا که آنها در امور دینی، امام و مرجع بندگان به شمار می آیند.

با وجود عدم پذیرش این مقام از سوی عامه، آنها چاره ای جز قبول و تسلیم در برابر اهل بیت (علیهم السلام) ندارند؛ آن هم در امری مهم و سرنوشت ساز چون مرجعیت در دین؛ زیرا نمی توان در آن به حدس خطاآلود اعتماد کرد؛ چراکه دو صورت بیش تر ندارد: ادعای صادقاته یا دروغ متعمدانه.

تمام مسلمانان، عظمت، صدق و واقع نگری ائمه (علیهم السلام) و پیراسته بودن ایشان از هرگونه کذب و خطا را پذیرفته و در آن هیچ شبهه ای نیست. اما آنچه جمهور آن را نمی پذیرند و در آن شبهه کرده اند، منصوص بودن ائمه (علیهم السلام) و امامت آنهاست؛ آن هم با متوسل شدن به برخی ادله و ادعاهای گزافی که هیچ کدام تاب مقاومت در برابر روایات صریح وارده در این باب را ندارند و نمی توانند با موضع گیری های بیدارگر ائمه (علیهم السلام) در مقابل دشمنان و منکران حق الهی ولایت، معارضه نمایند؛ آنجا که با سخنان مستدل خود به همگان می فهماندند: خلافت عهدی است الهی و صاحب آن خلیفه حق است و بیعت مردم مشروعیت ندارد و خلفا، حق امامت و خلافت ایشان را به ناحق غصب کرده اند.

ما در کتاب فی رحاب العقیده در پاسخ به سؤال سوم، بسیاری از روایات صادره از ائمه (علیهم السلام)، صحابه و بنی هاشم را در این باب ذکر کرده ایم که در بین این روایان، چهره های برجسته و مورد تأیید عامه نیز وجود دارد. همچنین شماری از قراین مؤید مطلب را متذکر شده ایم. برای آگاهی بیشتر، به آن کتاب مراجعه کنید.

صداقت شیعه در نقل روایات ائمه (علیهم السلام)

اما آنچه شیعه از میراث گران قدر پیشوایان خود حفظ کرده، آکنده است از سخنان و

مطالب در این باره؛ همچنان که موجودیت شیعه و اساس دعوت ایشان بر آنها استوار شده است. بی شک امامیه درباره ائمه خود (علیهم السلام) راستگوتر و در حفظ و نگهداری میراث علمی و عملی ایشان قابل اعتمادترند؛ زیرا آنها آن پیشوایان را بر دیگران ترجیح داده، به اطاعت آنان روی آورده، راه و روش آنان را نصب العین خویش کرده و حیاتشان را با هستی آنان گره زده اند. در مقابل نیز، ائمه (علیهم السلام) آغوش پرمهر خود را برایشان گشوده، به آنان دل خوش نموده، جویبار اسرار خویش را به سوی آنان روان کرده، با فرهنگ غنی خود آنان را رشد و تعالی بخشیده و دانش های گوناگون در عقاید، فقه، تفسیر، اخلاق، آداب، دعاها، زیارات و دیگر معارف دینی و علمی را به آنان آموخته اند. شیعیان نیز آن آموزه ها را به نیکوترین صورت گرفته و حفظ و رعایت کردند و به تعلیم و تعلم آن همت گماشتند و از این رهگذر، توانسته اند از دیگران متمایز و بر اهل جهان برتری یابند و این، گواهی صادق بر انتساب ایشان به ائمه (علیهم السلام) است.

هرچند شیعه در گذشته خویش، همواره در محدودیت و به دور از صحنه اجتماع نگاه داشته شده، موجودیت و فرهنگشان در سایه تردیدها و شبهه ها مخفی ماند و به تبع آن، مورد آماج انواع تهمت ها و ناروایی ها قرار گرفت. اما امروزه شاهدیم که این گروه بر حق، صحنه گردان اجتماع انسانی شده و به واقعیت و حقیقت خود پی برده و آن را بر همگان آشکار نموده اند و خویشان را در آیین اصالت، صداقت، امانت داری، اخلاص، واقعیت و گستره نگاه خود، جلوه گر ساخته است.

بنابراین، شیعه ای که میراث گران ارج ائمه خویش را با تمام تفصیل و جزئیات آن حفظ کرده اند و آن را در عمل و زندگی به کار بسته اند، در تصدیق ائمه (علیهم السلام) نسبت به دیگر فرقه ها، سزاوارتر است؛ به ویژه که تعالیم و دعوت اهل بیت (علیهم السلام) از لغزش ها و تناقضات به دور و نسبت به آموزه ها و میراث های بر جای مانده از دیگر دعوت ها و فرقه ها، به فطرت انسانی و منطق بشری نزدیک تر است. این نکته، بر هیچ انسان جست و جوگر و منصفی پوشیده نیست.

ص: ۲۸۷

برای توضیح بیشتر این مطلب و دریافت شواهد بیشتر بر آن، به کتاب فی رحاب العقیده، در پاسخ به سؤال سوم و چهارم مراجعه کنید.

با این حال، در صورت نادیده گرفتن تمام این شواهد و قراین توسط دیگران، برای شیعه همین کافی است که واقعیت خود را شناخته و صداقت و اخلاص خویش را در دست یابی به حقیقت و شناخت رأی و نظر ائمه (علیهم السلام) در مسائل دینی، با استفاده از میراث ماندگار آنان، نشان داده است؛ زیرا مهم در این مقام، استدلال منطقی و عقلانی بر مطلب است، هرچند که بعضی از مردم، به دلیل تن ندادن به بحث و نظر، یا وجود عقاید و باورهای موروثی، قانع نشوند و بر مخالفت خود باقی بمانند.

ح) اجماع شیعه بر منصوص بودن امامت

پیروان اهل بیت (علیهم السلام) بر این باورند که امامت سیاسی در امور دنیایی باید به نص الهی باشد و در این مسئله اتفاق و اجماع دارند. حال پس از اثبات مرجعیت دینی اهل بیت (علیهم السلام) برای امت اسلامی، به ناچار باید این اجماع را مطابق با حق و صحیح بدانیم؛ زیرا اگر این اجماع بر حق نباشد، لازم می آید میان امت اسلامی هیچ گروهی به عنوان حامل دعوت حق و عمل کننده به آن وجود نداشته باشد؛ نه «شیعه» که می گوید امامت سیاسی باید به نص الهی تعیین شود و نه «جمهور»؛ زیرا از اهل بیت (علیهم السلام) اعراض کرده و در مسائل دینی به آنان مراجعه نمی کنند. حال آنکه؛ چنان که به دنبال خواهد آمد، این امر غیر ممکن است و از وجود فرقه ای آشکار در امت اسلامی، که به حق تدین بوزد و به آن دعوت کند، چاره ای نیست.

۲. مقایسه رویکرد امامیه با رویکرد عامه

اشاره

مهم در این بحث آن است که کار را بر اساس مقایسه شایستگی امامت بین دو شخص، یا اشخاص محدود قرار ندهیم؛ مثل مقایسه ای که در شایستگی امیرمؤمنان (ع)، اهل بیت (علیهم السلام) یا بنی هاشم به طور کلی از یک سو، و خلفای سه گانه، مهاجرین، سابقین

ص: ۲۸۸

در اسلام یا صحابه به طور عموم از دیگر سو صورت می‌گیرد. بی تردید منازعه بر سر عدالت صحابه، تفضیل یکی بر دیگری، بیان مناقب و مثالب و سیره شخصی هر یک از آنان و امور کاملاً جنبی که تنها فایده اش برانگیختن عواطف و احساسات است، در پی خواهد داشت؛ چیزی که متون های بسیاری را در این زمینه به خود اختصاص داده و نکته مهم در این مقایسه را مغفول ساخته است تا از این رهگذر اصلاً به آن پرداخته نشود یا گذرا و بی آنکه حق مطلب ادا شود و بحث لازم درباره اش صورت گیرد، آورده شود.

نظام متکامل امامت

همه مسلمانان بر این مطلب اتفاق دارند که امامت، امری است شرعی و مسئولیتی خطیر؛ فراتر اینکه از شرافت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا احکام و آثار بزرگ و بسیار مهم بر آن مترتب می‌شود؛ همچون وجوب شناخت امام و بیعت با او، فرمانبرداری از ایشان، حرمت خروج علیه وی، وجوب یاری او در مقابل طغیان گران و کسانی که از فرمانش سر برتافته اند و امور دیگری که در جای خود ذکر شده و پیش تر بدان اشاره کرده ایم.

بنابراین، امامت را شارع مقدس باید تعیین کند و اصول و برنامه های آن را تدارک ببیند؛ حال این تعیین با تصریح و وجود نص بر امام باشد، یا امضای بیعت مسلمانان با امام یا به شیوه ای دیگر، البته بنابر اختلافی که بین دو رویکرد مذکور وجود دارد.

از آنجا که اسلام، خاتم ادیان، و تا آخرین روز حیات این خاکدان، ماندگار است و چنین مقدر شده که دین حاکم بر گستره جهان، همین دین باشد، لزوماً یکی از برنامه های اسلام، تشریح نظام امامت است؛ امامتی که برای عملی شدن و راه یافتن به صحنه حکومت بر عالم تا همیشه، صلاحیت و مشروعیت داشته، و البته به افراد یا جماعت های خاصی مختص نباشد و تا هنگامی که قدر و منزلت والای آن، ارج نهاده

ص: ۲۸۹

شود، پایا و ماندگار خواهد بود.

این مطلب همان است که در آیه ذیل، از آن به کمال دین و جامع بودن شریعت اسلام، تعبیر شده است: «امروز دین شما را برای تان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و راضی شدم که اسلام دین شما باشد». (۱)

کامل بودن نظام امامت نزد شیعه

رویکردی را که شیعه امامیه در امامت پذیرفته، بر نظام متکامل امامتی مبتنی است که هر گاه امکان عملی شدن را بیابد، بدون کوچک ترین خلل و کاستی، مشکلات و مسائل جوامع را سامان می دهد؛ زیرا وظایف امام، همانند وظایف پیامبر (ص) است و شامل همه امور می شود و وجود امامان، تمام روزگاران را که حکومت اسلامی قرار است بر زمین حاکم باشد، دربرمی گیرد و در این میان، پشتوانه محکمی، یعنی عصمت امام، از بروز نگرانی ها و آشفتگی ها جلوگیری می کند.

مشخصه نظام امامت از نگاه عامه

در رویکرد عامه، نظام امامت هیچ مرزبندی خاصی ندارد؛ چه رسد به اینکه متکامل و یکپارچه باشد. بلکه بر قبول هر آنچه پیش آید و افزودن صورتی از شرع و اسلام بر آن مبتنی است. آن هم به پیروی از قدرت حاکم و سلطه ای که بی هیچ ضابطه ای اختیار را به خلیفه می دهد؛ بدون توجه به شایستگی حاکم برای خلافت و سلوک فردی و اجتماعی او.

با توجه به اینکه بسیاری از خلفا و حتی تمام آنان باید حامی اسلام و مسلمانان باشند، در نهایت انحطاط اخلاقی فرو غلطیده یا در اوج ظلم و تبهکاری و در غایت ضعف اراده و شخصیت قرار می گیرند و بدین ترتیب، منصب الهی امامت، بازیچه ای

ص: ۲۹۰

می شود در دست زنان و جوانان و بردگان و منفعت طلبان، و هدف طمع ورزی طمع کاران واقع می شود.

با کندوکاو در تاریخ در خواهیم یافت که این واقعیت تلخ، چه مصیبت هایی را بر اسلام و مسلمانان وارد کرده و کار را به جایی رسانده است که نظام خلافت عملاً از جامعه حذف شده و مسلمانان به چنان وخامت و نابسامانی دچار شده اند که وضع آشفته و مصیبت بار امروز مسلمانان در عرصه های دینی و دنیایی از آثار و نتایج شوم آن است. با این حال، هیچ انسان عاقل و متعصب نسبت به اسلام و مسلمانان را نمی توان یافت که به حکمت خدای متعال و شریعت کامل او معترف باشد، اما بگوید: خدای تبارک و تعالی نظام امامت را به این شکل بی حد و مرز و آشفته، تشریح و برنامه ریزی کرده است.

تناقضات آشکار

در نظام امامت مقبول عامه، تناقضاتی وجود دارد که آدمی فطرتاً (فطرتی که آلوده به عقاید و تعصبات موروثی نشده) آن را نمی پذیرد و مردود می خواند. از جمله این تناقضات می گویند: «کسی که امامت و احکام او مشروعیت دارد و شورش علیه او حرام است، اگر کسی بر او خروج نماید، یاغی است و مسلمانان باید با او بجنگند تا به فرمان امام سر نهد. اما اگر شخص شورش، با قدرت های نامشروع، حکومت را به دست گرفت و چیره شد، به مقام امامت می رسد و مشروعیت می یابد؛ هرچند در راه رسیدن به حکومت، گناهای مرتکب شده، حرمت حرم را شکسته و کعبه معظم را ویران کرده باشد».

به عقیده عامه، کار انتقال خلافت با شورش علیه خلیفه شرعی، در زمان عبدالملک بن مروان تحقق یافته است؛ همو که بر عبدالله بن زبیر شورید و او را کشت. همچنین سفاح که بر مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی طغیان کرد و نیز دیگر

ص: ۲۹۱

امویان و عباسیان که بر یکدیگر خروج کرده و به خلافت رسیده اند.

نیز بنابراین رویکرد، اگر کسی با دیگری به عنوان امامت و اطاعت، بیعت کند، سپس پیمان شکنند و مدعی امامت شود و با متبوعش بجنگد و بر او غالب شود، چنین کسی از نظر شرع، امام و واجب الاطاعه است؛ همانند قضیه منصور با محمد بن عبدالله بن حسن. این منصور در «ابواء» با محمد بن عبدالله بیعت کرده بود. آن گاه عباسیان از این مسئله غافل شدند و خود حکومت را به دست گرفتند و چون محمد بن عبدالله دست به شورش زد، منصور بر او غالب آمد و او را کشت. چنین برخوردهایی بین امویان و عباسیان، و نیز دیگر خلفا و حاکمان، بسیار به وجود آمده که جای ذکر آنها نیست.

برای مثال، بسیاری از حاکمان و کسانی که به مقتضای نظام مشورتی، امامت آنها مشروعیت یافته، اما خود به این نظام معتقد نبوده اند.

الف) بیشتر خلفا در مورد جانشینان خود به گونه ای عمل کردند که به ظاهر، تعیین آن شخص را مد نظر داشته و از مردم می خواستند تا با او بیعت کنند؛ بی آنکه مردم در این بیعت اختیاری داشته باشند؛ مثلاً، چنان که مشهور است، عمر بن خطاب برای تعیین خلیفه پس از خود، ضوابطی وضع نمود و نام آن را شورا نهاد و دیگران را به اجرای آن ملزم ساخت و متخلفان را به قتل تهدید کرد.

ب) امیر مؤمنان (ع) با جماعتی از بزرگان مسلمانان، از بیعت با ابوبکر شانه خالی کردند و حضرتش پیوسته از شتاب قوم به سوی او برای بیعت به عنوان خلیفه گله مند بود. آن حضرت و فرزندان او و جماعتی از بنی هاشم و شماری دیگر، بر این باور بودند که خلافت حق علی (ع) ، و او به احراز این مقام از همگان شایسته تر است. پاره ای از شرح و تفصیل این اعتراضات و حق خواهی ها را در کتاب خود، فی رحاب العقیده در پاسخ به سؤال سوم و چهارم، ذکر کرده ایم.

ج) ابوبکر و جماعتی از طرفدارانش، انصار را شایسته امر خلافت نمی دانستند. به

ص: ۲۹۲

این ادعا که این مقام از آن قریش است؛ چون قریش اصل و ریشه پیامبر خدا (ص) به شمار می آید. ابوبکر همچنین قصد داشت که برای عباس و فرزندانش سهمی از خلافت قرار دهد تا از هواداران امیرمؤمنان (ع) بکاهد و جبهه او را تضعیف نماید. (۱)

این کار نشان می داد که به اعتقاد ابوبکر، خلافت حق عده ای خاص است که آن را به هر کس بخواهند می سپارند و هر کسی حق ندارد آن را به قهر و غلبه تصاحب کند.

د) عمر بعدها اعلان کرد که «بیعت با ابوبکر لغزش، یا فتنه ای بود که خداوند مسلمانان را از شر آن ایمن داشت» و دستور داد هر کس چنین بیعتی را تجدید کند، کشته شود. (۲) این مطلب، معلوم می دارد که بیعت ابوبکر مشروع نبوده است.

ه) عباسیان قبل از به دست گرفتن خلافت معتقد بودند که این امر به طور کلی به بنی هاشم یا به امام علی (ع) و فرزندانش اختصاص دارد. خواست عباس بن عبدالمطلب نیز این بود که پس از پیامبر خدا (ص) با امیرمؤمنان (ع) بیعت کند. فرزندان عباس نیز در دوره آن حضرت (ع)، خلافت شرعی، بلکه شایسته ترین حکومت را نسبت به کسانی که برایشان مقدم شدند، از آن امیرمؤمنان (ع) می دانستند و دیدیم که چگونه منصور عباسی و نیز دیگر افراد بنی العباس با محمد بن عبدالله بن حسن بیعت کردند.

روزی که لشکر بنی العباس برای فراخواندن مردم به بیعت با ابوالعباس سفاح وارد کوفه شد، داوود بن علی بن عبدالله بن عباس بر منبر رفت و سه پله پایین تر از سفاح قرار گرفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر (ص) گفت: «ای مردم! به خدا

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۰؛ الامامه و السیاسة، ج ۱، صص ۱۷ و ۱۸ در چگونگی بیعت علی بن ابی طالب (ع)؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۵ خبر سقیفه بنی ساعده و بیعت ابوبکر.

۲- صحیح بخاری، ج ۶، صص ۲۵۰۳ و ۲۵۰۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۱۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۵؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۴، صص ۲۷۲ و ۲۷۳؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۴۵۳؛ المصنف، عبد الرزاق، ج ۵، صص ۲۷۲ و ۲۷۳؛ مسند بزار، ج ۱، ص ۳۰۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۲۳۷؛ التمهید، ابن عبدالبر، ج ۲۲، ص ۱۵۴؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، صص ۱۵۳ و ۱۵۶؛ الفصل للوصل المدرج، ج ۱، ص ۴۹۰؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۰۲، فصل سیزدهم در ذکر خلافت امیرمؤمنان (ع) و مسائل مربوط به صحابه: ذکر بیعت سقیفه و ماجرای آن؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۳۵؛ السیره النبویه، ج ۶، صص ۷۸ و ۷۹ درباره سقیفه بنی ساعده.

ص: ۲۹۳

سوگند که بین شما و پیامبر خدا (ص) خلیفه ای نبوده و نیست جز علی بن ابی طالب و این خلیفه ای که پشت سر من قرار دارد». (۱)

درباره قضیه عیادت مهدی پسر منصور عباسی از ابوعون و سخنانی شگفت که بین آن دو رد و بدل شده، ابوجعفر طبری آن را این گونه نقل کرده است:

مهدی به ابوعون گفت: «هر چه می خواهی از من بطلب». ابوعون او را سپاس گفت و دعا کرد و گفت: «ای امیرمؤمنان، حاجت من آن است که از فرزندم عبدالله درگذری و او را نزد خود بخوانی. خشم تو نسبت به او دیرینه شده است». مهدی گفت: «ای ابوعون، او راه درست نمی پوید و با من و تو هم رأی نیست. به ابوبکر و عمر بد می گوید و به آن دو بی حرمتی می کند». ابوعون گفت: «به خدا سوگند - ای امیرمؤمنان - او هم به کاری که ما برای آن شورش کردیم و مردم را به آن فراخواندیم، باور دارد. تحقیق کنید، اگر غیر از این بود، هر چه بگویید، خواهیم کرد». (۲)

پس از آنکه عباسیان به حکومت رسیدند، مدعی شدند که چون به میراث پیامبر خدا (ص) سزاوارترند، خلافت نیز از آن ایشان است. البته آنان نیز بر خلافت ابوبکر و عمر صحه گذاشتند تا اعتماد و حمایت عامه را به خود جلب نمایند و علویان را که به طور مخفی با آنان بر حکومت منازعه داشتند، و البته گاهی نیز آشکار می شد، تضعیف کنند.

روشن است که میان عباسیان کسانی همچون مأمون بودند که به دیدگاه حکومتی علویان تمایل داشتند. از ابن ساعی نقل شده که «الناصر لدین الله به مرام و روش شیعه عمل می کرد» و از ابن الطقطقی منقول است که «این خلیفه عقیده امامیه را داشته است». این مطلب با بعضی از اشعار و اقدامات منسوب به او تناسب دارد (۳)؛ همچون زینت

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۰؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۸۹.

۳- ر. ک: الکنی و الالقباب، ج ۳، صص ۲۳۳ و ۲۳۶ در شرح زندگی الناصر لدین الله.

ص: ۲۹۴

کردن سرداب غیبت در سامرا به چوب هایی که نام دوازده امام (علیهم السلام) بر آن نقش بسته و تا امروز باقی است. نیز گفته شده که الناصر لدین الله برای خود در رواق امام کاظم و امام جواد (علیهم السلام) قبری آماده کرده بود، اما خانواده اش او را در جایی دیگر دفن کردند. آن قبر تا زمان خواجه نصیرالدین طوسی، خالی ماند و پس از فوت خواجه، وی را در آن به خاک سپردند. (۱)

پس از عباسیان نوبت به عثمانیان رسید تا شرط قرشی بودن را برای احراز منصب خلافت لغو کنند و خلافت را حق شرعی خود بدانند و آن را به میراث و تعیین، از خلیفه پیشین به شخص بعدی منتقل نمایند یا با زور و نفوذ، صاحب آن شوند. در این راستا بسیاری از اشخاص مورد احترام و بعضاً مقدس، نزد عامه، به اعمالی دست زدند که با دیدگاهشان درباره امامت و خلافت، هماهنگی ندارد:

- چنان که گذشت، امیرمؤمنان (ع) و جماعتی از پیروان ایشان، مدتی از بیعت با ابوبکر امتناع کردند. بی شک اگر ثبوت امامت از راه غلبه و زور برای فرد غالب، از نظر آنان معتبر بود و وجهه شرعی می داشت، آنان در بیعت با خلیفه درنگ نمی کردند؛ زیرا دانستیم که شناخت امام و بیعت با او واجب و شوریدن علیه او حرام است.

- همچنان که صدیقه طاهره، فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز به شدت در مقابل حوادث مربوط به خلافت ایستادگی نمود و ابوبکر را با تندترین لحن خطاب کرد و درحالی که از او ناخشود بود، از دنیا رحلت کرد و وصیت نمود شبانه به خاک سپرده شود (۲) تا ابوبکر و طرفدارانش در مراسم دفن او شرکت نکنند. وصیت حضرت (علیها السلام) انجام گرفت و تاکنون قبر ایشان مخفی مانده است.

۱- ر. ک: «الکنی و الالقاب» ج ۳، ص ۲۵۲، در زندگی نصیرالدین طوسی.

۲- غضب کردن زهرا (علیها السلام) بر ابوبکر و وصیت ایشان به دفن شبانه و نماز نگزاردن غاصبان بر جنازه وی را در هر یک از منابع زیر می توانید ببینید؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹ و ج ۶، ص ۲۴۱۴؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ مسند ابی عوانه، ج ۴، ص ۲۵۱؛ المصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۷۲؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۱۵؛ الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۷؛ طرح التثریب، ج ۱، ص ۱۵۰؛ الاصابه، ج ۸، ص ۵۹.

ص: ۲۹۵

آیا کسی می تواند ادعا کند که چون حضرت فاطمه (علیها السلام) ابوبکر را به امامت نشناخته و با او بیعت نکرده، پس - العیاذ بالله - به مرگ جاهلی مرده است؟! همان روایاتی که پیش تر، در مقام نخست، یادآور شدیم.

- سعد بن عباد، بزرگ خزرج، و بعضی از انصار نیز با ابوبکر بیعت نکردند و سعد یکسره از خلیفه و اطرافیان کناره می جست تا اینکه در زمان اولی یا دومی به قتل رسید.

- امام حسین (ع) و یارانش از بیعت یزید امتناع ورزیده و علیه او قیام کردند، و در نهایت، آن حضرت با اهل بیت و یارانش، حماسه ای دینی و جاودان را در کربلا رقم زد که پژواک آن تا همیشه روزگار، به گوش خواهد رسید.

آری، عده ای امام (ع) را نصیحت کردند که دست از قیام بردارد. اما از آن جهت که مبادا مردم او را تنها بگذارند و امویان در حقش ظلم و ستم روا دارند؛ نه اینکه قیام آن حضرت را شرعی نمی دانستند و به خلافت یزید مشروعیت می دادند. جالب اینکه شماری از این نصیحت گران نظر خود را این گونه به امام حسین (ع) القا می کردند که «ای فرزند پیامبر خدا (ص)، خداوند شما را از دنیا پیراسته و آن را از شما اهل بیت دور گردانده است».

اینان چنین می پنداشتند که گویا امامت و جانشینی نبوت - با آن مقام رفیع - تنها یک منصب دنیایی است که برای رسیدن به متاع و زینت دنیا، وضع شده است. اینان تحت تأثیر اوضاع آشفته و حقیقت زدای آن روز، فراموش کرده بودند که امامت مقامی است دینی و مقدس و تنها کسانی شایستگی آن را دارند که دیندار، خیرخواه در راه خدا و در اندیشه سامان دادن به اوضاع دین و مسلمانان باشند.

- عبدالله بن زبیر نیز با یزید بیعت نکرد. بلکه شورش بزرگ، ضد او به راه انداخت.

- عده زیادی از بزرگان مدینه، بر یزید خروج کردند که به وقوع واقعه هولناک حرّه انجامید.

- شهید بزرگوار، زید، فرزند امام علی بن الحسین (علیهما السلام) بر هشام بن عبدالملک خروج

ص: ۲۹۶

کرد و عده ای به یاری اش پرداختند و کسانی، از جمله ابوحنیفه، به هواداری او برخاستند. (۱)

- محمد بن عبدالله بن حسن، علیه منصور دوانیقی قیام کرد و عده ای از فقها و بزرگان مدینه به حمایتش پرداختند. (۲)

- در تاریخ آمده که بسیاری از فقها، کسانی را که در صدد خلع بعضی از خلفای عباسی و استیلای بر آنها و به دست گرفتن حکومت بودند، پشتیبانی می کردند. . . در این باره، مواردی بسیار می توان یافت که با مشروعیت نظام زور و غلبه مورد قبول عامه، همخوانی نداشته، با آن در تضاد است.

نظریه شورا

اشاره

در اینجا مطلبی می ماند و آن این است که چه بسا جمهور می کوشند این ادعا را به کرسی بنشانند که خدای عزوجل بر توانایی و شایستگی امت اسلام به عنوان بهترین امت، صحنه گذاشته و کار آنان را به خودشان و نهاده و این امر، به نص و تصریح نیاز ندارد؛ چون امت به نظام شورا در امر خلافت و امامت اعتماد کرده و خدای سبحان به جهت مشروع بودن این نظام، آن را تأیید کرده است.

بررسی این نظام را طی دو مطلب پی می گیریم:

الف) بیان شروطی که باید در جعل نظام شورا معتبر دانست و بدون آنها این قرارداد، امکان ندارد؛

ب) ارزیابی خود نظام شورا، اگر آن شروط جمع و فراهم باشد.

الف) شروط بایسته در جعل نظام شورا

اشاره

جعل و تشریح نظام فرضی شورا امکان ندارد، مگر با وجود شروط سه گانه:

۱- مقاتل الطالبین، ص ۹۹.

۲- مقاتل الطالبین، صص ۱۸۶ - ۱۹۷؛ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۴۴۹ و ۴۵۰.

حدود و ضوابط شورا

شرط نخست آن است که حدود و ضوابط این شورا به طور دقیق مشخص گردد؛ بدین ترتیب:

یکم: چه کسی از جهت نَسب و سن و جنسیت و داشتن مقام دینی یا اجتماعی صلاحیت نامزدی امامت و خلافت را دارد؟

در این باره آنچه مشهود است این است که خلفا و فقهای عامه در موارد بسیاری با یکدیگر اختلاف نظر دارند. ابوبکر و همدستانش اصرار داشتند بر اینکه خلافت به طور کلی حق قریش است و با همین ادعا انصار را رد کردند و اصرار آنها را بر نامزدی سعد بن عباد برای خلافت نپذیرفتند.

در عین حال می بینیم که امویان اولویت به خلافت را حق بنی عبدمناف می دانستند و بر آن پای می فشاردند. عباسیان گاه بر محق بودن بنی هاشم به طور کلی در امر خلافت اصرار می ورزیدند و گاه بر اینکه این امر ویژه خود ایشان است و بس.

درباره ابوحنیفه گفته اند که اختصاص داشتن خلافت به قریش را انکار کرده است؛ چیزی که با دیدگاه انصار در نامزد کردن سعد بن عباد مناسب است. شاید به همین دلیل بود که عثمانیان مذهب ابوحنیفه را پذیرفتند و آن را مذهب رسمی دولت عثمانی قرار می دادند.

نیز می بینیم فقهای عامه شروطی را برای خلیفه ذکر می کنند که با حقیقت کار خلفای مورد قبول ایشان سازگاری ندارد و آنان خلفا و حکم و قضاوت و تعامل با آنها را تأیید می کنند و بر آنان خرده نگرفته، کارشان را انکار نمی کنند.

دوم: چه زمانی شخص منتخب برای خلافت، اهلیت این کار را از دست می دهد، و اسباب عزل شدن او چیست؟ ظلم در حکومت یا مطلق فسق و نابکاری، زوال عقل یا بیماری، ناتوانی کامل یا ضعف... و مواردی از این دست؟

در صورتی که این موارد به طور مشخص معلوم گردد، بی شک اختلافات برداشته

ص: ۲۹۸

می شود و آنچه در خلافت عثمان پیش آمده، تکرار نمی شود. آنجا که شورشیان از او خواستند تا به دلیل نداشتن شایستگی برای خلافت، کناره بگیرد، اما عثمان امتناع کرد و مدعی شد: لباسی را که خدای متعال بر او پوشانده، از تن بیرون نخواهد کرد.

همچنان که در روزگار امویان، عباسیان و عثمانیان، از این گونه مسائل بسیار پیش آمد و زیان های جانی و مالی و پیامدهای ناگوار و مشکلات افزونی و در نتیجه ناتوانی امت اسلامی و خرابی های بی شماری را در پی داشت.

سوم: حد و مرز اختیارات خلیفه باید مشخص شود؛ زیرا وقتی عامه عصمت را در خلیفه شرط نمی دانند، اگر کسی به حکومت رسید و قدرت اجرایی را در دست گرفت، باید محدوده اختیاراتش مشخص شود تا از آنها تجاوز نکند و به جهت خودکامگی و حفظ سلطنت خویش، مصالح اسلام و مسلمانان را زیر پا نهد.

در تاریخ طولانی اسلام، حاکمان در بسیاری از مسائل دینی و دنیایی که به حکومت، عقاید، فقه و جز آن مربوط می شد، دخالت می کردند و چون هر یک دیدگاه و نظر خاصی داشتند، اختلافاتی پیش می آمد که پیامدهای ناگوار آن دامنگیر اسلام و مسلمانان می شد. نمونه هایی از این اختلافات و آثار آنها را در کتاب فی رحاب العقیده در پاسخ پرسش چهارم، یادآوری کرده ایم.

چهارم: چه کسانی حق دارند خلیفه را انتخاب کنند و او را از جهت نسب، سن و مقام دینی و اجتماعی، برای خلافت مناسب تشخیص دهند.

پنجم: قانون در مسائل پیش گفته چگونه تشخیص داده و به چه صورت عملی می شود. حال اگر حد و مرز این امور مشخص نشود، نظام شورا، نظامی ناقص خواهد بود و نمی تواند اسلامی و مشروع باشد؛ زیرا:

۱. لازمه آن، ناقص بودن دین است و اینکه چارچوب موضوع یک حکم شرعی، از سوی شارع مقدس، تعیین نشده است. بی شک امامت، احکام شرعی مهمی دارد که اگر به صورت دقیق بیان و مشخص نشود، لازم می آید که بگوییم: شارع احکام امامت را

ص: ۲۹۹

وضع کرده، اما محدوده آنها را تعیین نکرده و این امر نقضی در دین و تشریح به حساب می آید؛ چیزی که دین عظیم اسلام از آن مبراست. بلکه با این سخن خدای متعال منافات دارد که می فرماید: «امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و پسندیدم که اسلام دین شما باشد» (۱) و آیات و روایات دیگری که بر کامل بودن دین اسلام دلالت می کند.

۲. خلأ- تشریحی در نظام حکومتی، مشکلات و فتنه ها و اختلافات و آشفتگی هایی به دنبال خواهد داشت که با حکمت الهی و مهربانی او در حق بندگان، به ویژه بندگان مسلمانش، تناسبی ندارد؛ به خصوص اگر به ادله ای که می گوید: «اختلاف این امت پس از آمدن بینه و آشکار شدن نشانه های روشن حق، پدیدار می شود، و نه پیش از آن» توجه شود.

ضرورت اقامه دلیل شرعی

شرط دوم برای نظام ادعایی شورا آن است که دلایل شرعی مربوط به آن - در صورت موجود بودن - با همه خصوصیات و ریزه کاری ها، روشن، واضح و بی خدشه باشد؛ زیرا وقتی دانستیم منصب امامت امری است شرعی، پس تنها شارع باید ادله آن را بیان کند و به پیشنهاد گذاشتن آن کافی نخواهد بود.

همچنان استحسان و استبعادی که به مرتبه دلیل شرعی نرسیده، در این باره کفایت نمی کند. بلکه باید از قوت و وضوح برخوردار باشد تا اگر اختلاف و نزاعی بین مسلمانان پدید آمد، پس از قیام بینه و آشکار شدن حق باشد؛ چنان که در روایات گذشته، یادآور شدیم.

ضرورت وجود گروهی خاص که...

شرط سوم آنکه باید میان مسلمانان عده ای خاص باشند که نظام شورا را با تمام

ص: ۳۰۰

تفصیل و مسائلی پذیرفته، رشته وجود ایشان از عصر پیامبر خدا (ص) تا امروز امتداد یافته باشد؛ زیرا بنابر اجماع مسلمانان، امت اسلامی هیچ گاه بر گمراهی و ضلالت اتفاق نمی‌کنند و در همه دوران‌ها گروهی خاص هستند که از هدایت الهی برخوردارند و تنها مسیر حق را می‌پیمایند سخن خداوند نیز به همین معنا تفسیر شده است که می‌فرماید: «از آفریدگان ما، عده‌ای به حق هدایت می‌شوند و بدان باز می‌گردند». (۱)

در این باره، روایات بسیاری از امامیه و عامه نقل شده است.

مثلاً از ربیع بن انس نقل شده که گفت: «پیامبر خدا (ص) این آیه را قرائت کرد و فرمود: میان امت من قومی پیرو و ملزم به حق خواهند بود تا اینکه عیسی بن مریم از آسمان فرود آید». (۲)

در حدیث ثوبان می‌خوانیم:

پیامبر خدا (ص) فرمود: «میان امت من همیشه عده‌ای هستند که به حق دست یافته و دل‌بسته آن می‌باشند، تنها گذاشتن دیگران، آنان را زیان نمی‌رساند و تا زمانی که فرمان خدا برسد، بر همین روش اند». (۳)

بنابراین وقتی نگاه می‌کنیم و می‌بینیم یک جریان فکری ممتد از صدر اسلام تا کنون وجود ندارد که نظام شورا را قبول کرده و به آن ملتزم باشد، نتیجه می‌گیریم که این نظام باطل است. حتی اگر کسانی بخواهند با توسل به پاره‌ای احتمالات و دلیل قرار دادن آنها، این نظام را صحیح و مبتنی بر حق جلوه دهند.

بی‌شک و با توجه به شروطی که ذکر کردیم، دیگر کسی مایل نخواهد بود نظام شورا را مطرح نماید و به آن پردازد؛ به ویژه اینکه بر اساس آنچه بیان شد، بارزترین

۱- اعراف: ۱۸۱.

۲- مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۰۳.

۳- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۲۳؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۳۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۶۱، کتاب علم، ذکر اثبات یاری شدن محدثان تا روز قیامت و ج ۱۵، ص ۲۴۸، باب درگذشت پیامبر خدا (ص)، ذکر اینکه وقتی فتنه‌ها برپا شد و نشانه‌ها آشکار گردید، در خلال آن، طایفه‌ای تا همیشه برحق خواهند بود.

ص: ۳۰۱

گروهی که نص در امامت را انکار می‌کند و می‌کوشد جانشینی برای آن جعل نماید، اهل سنت است. این جماعت بر مشروع بودن تمام یا بیشتر آنچه در امر خلافت اتفاق افتاده، اصرار دارد، با اینکه قانونی نبودن و عدم پای بندی جریان خلافت به نظامی خاص، امری معلوم و واضح است.

شروطی برای تمام نظام‌ها

آنچه درباره‌ی شروط لازم در نظام شورا مطرح کردیم، برای هر نظام فرضی دیگر نیز لازم‌الاجراست که باید همه‌ی ویژگی‌ها و مشخصات آن چارچوبی مشخص داشته باشد و در آن هیچ خلأ تشریحی راه نیابد. دیگر اینکه دلیل‌های مربوط به آن چندان روشن و قوی باشد که راه را بر هرگونه اختلاف و منازعه‌ی مسدود کند. مگر اینکه عده‌ای از روی دشمنی و ستیزه‌گری یا سهل‌انگاری و بی‌توجهی، قصد اختلاف افکنی داشته باشند.

نیز لازم است کسانی که این شروط را می‌پذیرند، آن را معیار حق و باطل و هدایت و گمراهی در تمام جریان‌های تاریخ هزار و چند صد ساله‌ی اسلامی قرار دهند؛ زیرا در دین جاودانه‌ی اسلام، حق فقط یکی است. همچنین به دلیلی که پیش‌تر بیان شد، باید وجود یک گروه معلوم و مشخص در میان امت، از آغاز تاکنون، که نظام مذکور را پذیرفته باشد، ثابت شود.

(ب) ارزیابی نظام مشورتی

اگرچه امروزه، نظام مشورتی، بهترین سیستم حکومتی به شمار می‌رود. اما از جهت علمی و عملی ثابت شده که این نظام در حفظ اصول اساسی خود، همچون خدمت‌رسانی به مردم تحت سلطه‌ی خویش و محافظت از حقوق انسان‌ها، دچار مشکل است؛ زیرا وجود انگیزه‌های فریب‌کارانه و ایجاد هراس و نیز نیروهای تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی در این نظام راه را برای کسانی که با اساس آن مخالفند، یا منافع مشکوک

ص: ۳۰۲

و شخصی خود را دنبال می‌کنند، باز می‌گذارند که با سوء استفاده از مبادی و اصول نظام مشورتی، بر آن سلطه پیدا کنند و آن را در خدمت اهداف و اغراض خویش درآورند.

اندک توجهی به اوضاع کنونی جهان که پسوند متمدن را با خود یدک می‌کشد و بر نظام مشورتی مبتنی است، صحت مطلب مذکور را به روشنی تأیید می‌کند و ما را از آوردن نمونه‌ها و شواهد بی‌نیاز می‌گرداند. زمانی این مسئله پیچیده تر می‌شود که بدانیم در نظام دینی، وجود احاطه تام و کامل به احکام شریعت و حس امانت داری در سطح عالی، یک نیاز ضروری است. درحالی که بیشتر مردم به عنوان زمینه سازان نظام مشورتی که انتخاب کنندگان و منتخبان را تشکیل می‌دهند، از آن برخوردار نیستند.

بنابراین معلوم می‌شود که ممکن نیست شریعت اسلام بر نظام مشورتی مبتنی باشد؛ زیرا این نوع حاکمیت توانایی تحقق اهداف عالی اسلامی را ندارد که عبارتند از: حاکم شدن اسلام بر سراسر جهان و جاری ساختن احکام اسلامی میان مردم جهان. بی‌شک شریعت اسلام از این نقصان و کمبود مبرا است؛ چون تشریح کننده آن، یعنی خدای سبحان، از هر نقص و کاستی پیراسته است.

این مطلب به تنهایی در نشان دادن عدم کفایت نظام مشورتی و مبتنی نبودن اسلام بر آن کافی است. افزون بر اینکه پیش تر، به نظام مند و مشخص نبودن حد و مرزهای آن اشاره کردیم.

از تمام آنچه تاکنون گفته ایم، این نتیجه حاصل می‌شود که امر خلافت و امامت در نص فرو فرستاده شده از جانب خدای عزوجل منحصر است؛ همو که به پنهانی‌ها و فرجام امور آگاه است و بر همه چیز احاطه دارد و هیچ موجودی از حیطة علم و اطلاع او بیرون نیست و تنها این طریقه است که می‌تواند ضامن حفظ اسلام و برقرارکننده حکومت آن در سرتاسر عالم باشد و برنامه‌های این شریعت را بین مردمی که باید به آن تن دهند و در برابرش تسلیم باشند، به اجرا درآورد.

به همین شکل، در ادیانی که دارای نظام مدیریتی هستند، همچون یهودیت،

ص: ۳۰۳

حکومت‌هایی مورد قبول و از مشروعیت برخوردارند که در رأس آن، منصوبان از سوی خدای متعال قرار داشته باشند و ملاک در تعیین پیامبران و اوصیای آنان نزد ایشان، همین امر است. خدای متعال می‌فرماید: «آیا آن گروه از بنی اسرائیل را ندیدی که بعد از موسی به پیامبرشان گفتند: فرمانده‌ای برای ما انتخاب کن تا در راه خدا کارزار کنیم». (۱)

با این همه معلوم نیست، چرا عده‌ای اصرار دارند که «امت اسلامی، خود برای حکومت کردن طبق اسلام و دستورات آن، کافی است و از عهده‌ای این امر برمی‌آید؛ بی‌آنکه به نصی از سوی خداوند محتاج باشد».

آنچه بطلان این تفکر را بیش از پیش روشن می‌سازد، وضعیت اسفناک امروز مسلمانان است که باید با رجوعی همه‌جانبه به اسلام، از آن‌ها رهایی یابیم. بی‌تردید اگر بخواهیم با تمسک به نظام مشورتی، وضعیت کنونی را تغییر دهیم و جامعه اسلامی به حال و روزی بهتر نائل گردد، این کار نشدنی است؛ چراکه آنچه پیش آمده، خود معلول آن نظام است. اما اگر روش درست‌تری را انتخاب کنیم، چنان‌که آن روش غیر از طریقه‌ی مراجعه به نص است و خداوند آن را مشروع قرار داده، چرا تا امروز، آن روش دیگر بروز نیافته و مسلمانان صدر اسلام که به عصر تشریح نزدیک‌تر بودند و به تعالیم اسلامی آشنا تر، طبق آن عمل نکردند؛ به ویژه که در نگاه عامه، میان آن مسلمانان، افرادی در اوج قله‌ی اخلاص و عدالت بودند.

اینک با توجه به رویدادهای تباه‌کننده در طول تاریخ اسلامی، دیدگاه ما درباره‌ی نظام مشورتی چگونه خواهد بود و آیا به مشروعیت آن، باور خواهیم کرد یا نه؟! در این میان، ادعاها و رویکردها، به هیچ وجه ضابطه‌مند، مقبول و سنجیده نیست. پس چاره‌ای نیست جز بیان حقیقت و روشنگری در قبال آن تا به آسانی در دسترس حقیقت‌جویان

ص: ۳۰۴

قرار گیرد و مهم نیست که دیگران می پذیرند یا نه. انسان است و انتخاب او، و حساب همه، در روز قیامت و در برابر پروردگار، با خدای متعال است و او ذره ای ظلم روا نمی دارد. از او یاری و تأیید می جوئیم که ما را بسنده و بهترین و کیل است.

گفتار دوم: اثبات وجود نص درباره دوازده امام

اشاره

در این باره، چهار طریق را پیش رو می نهیم:

۱. منحصر بودن ادعای نص در ائمه (علیهم السلام)

میان مسلمانان کسی نیست که به وجود نص الهی درباره غیر ائمه (علیهم السلام) قائل باشد؛ به ویژه در بحث های گذشته دانستیم روایات منقول متواتر نیز به عدد خاص آنها (دوازده نفر) و نیز ویژگی هایشان تصریح کرده اند.

در این صورت، اگر درباره ایشان نصی نباشد و برای دیگران صادر شده باشد، لازم می آید که معتقد شویم:

الف) امت اسلامی بر یک امر نادرست و منحرف اتفاق کرده است؛ چون وجود چنین نصی مورد قبول امت نیست و در مطالب گذشته، آمد که چنین اجماع و اتفاقی در امت ممنوع است.

ب) نص مذکور، از دید و دسترس مسلمانان مخفی و بعید بوده است. این مطلب نیز وجهی ندارد؛ چون اگر نصی وجود داشته باشد، باید روشن و واضح باشد تا خروج از آن و اختلاف و تفرقه امت، پس از وجود بینه و دلیل آشکار، اتفاق افتد.

افزون بر اینکه صاحب چنین نصی، اگر از وجود آن اطلاع نداشته باشد، فایده نصب و تصریح به پیشوایی او چه خواهد بود؟ و اگر از آن باخبر گردیده، چرا آن را ادعا نمی کند و برای اثباتش تلاش نمی نماید؟ آیا این کار چیزی جز سهل انگاری بی وجه در امر خطیر خلافت است که چنین کسی را از کمترین شرط امامت الهی، یعنی عدالت،

ص: ۳۰۵

خارج می‌کند؟ بی‌شک به گمان هیچ کس خطور نمی‌کند که خداوند، انسانی غیر عادل را برگزیند؛ چه رسد به کسی که این منصب عظیم و پیامدها و وظایف سنگین آن را در قبال امت دست کم می‌گیرد و در آنها کوتاهی روا می‌دارد.

۲. ادعای اهل بیت (علیهم السلام) درباره نص

اهل بیت (علیهم السلام) مدعی اند که به دلیل وجود نص الهی درباره ایشان، شایستگان خلافت و امامت هستند و پیامبر (ص) این مطلب را به مردم ابلاغ کرده است.

از آنجا که در «مقام نخست»، امامت و مرجعیت دینی ائمه (علیهم السلام) را برای امت مسلمان اثبات کرده ایم، لازمه اش این است که سخن ایشان را در این مورد بپذیریم و آنها را تصدیق کنیم.

۳. اجماع شیعه

اشاره

راه دیگر در این مورد، وجود اجماع میان شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) بر این واقعیت است که نص الهی تنها درباره ائمه (علیهم السلام) وارد شده است. اینک پس از اثبات باطل بودن سخنان مخالفان شیعه در این باره، لاجرم باید اجماع شیعه بر امامت و مرجعیت دینی اهل بیت (علیهم السلام) را در امور دنیا حق دانست؛ زیرا در غیر این صورت، امت اسلامی از وجود یک فرقه بر حق و حق مدار تهی خواهد بود و این، امری است ممتنع؛ به همان دلایلی که در بحث شروط مشروعیت نظام مشورتی به تفصیل از آنها سخن گفتیم.

آیا این سه طریق کافی است؟

گاه ادعا می‌شود که این سه راه، تا زمانی که با سخنی صریح، شایع و روشن در دلالت، تأیید نشده، نمی‌تواند نقش یک استدلال تمام و کامل را در مسئله مورد بحث ایفا کند. از این رو به دو جهت و اشکال موجه نخواهد بود که این سه طریق را در قبال نص، دلیل و برهان قرار دهیم:

ص: ۳۰۶

یکم: بی شک امری چنین مهم در عرصه دین و نظام بخشیدن به امور امت اسلامی که طبیعتاً مورد پسند و علاقه بسیاری از افراد نیست، باید به طور وسیع و پرحجم و قابل توجه، بیان و عرضه شود. در غیر این صورت، این خود بر مشروع نبودن آن دلالت خواهد کرد. اما وجوه سه گانه ای که مطرح شده، از سنخ شبهه‌هایی است که بطلان آنها اجمالاً معلوم است؛ اگرچه به طور روشن و تفصیلی نمی توان به آنها جواب داد و مردودشان ساخت.

در پاسخ این اشکال می گوئیم: امر خلافت اگرچه مهم و خطیر است، لازم نیست نص مربوط به آن پس از گذشت مدت های طویل، باقی باشد و به وضوحی که گفته می شود، در اختیار ما قرار گیرد؛ آن هم با وجود انگیزه های بسیاری که در نابود کردن و سرپوش نهادن بر آن وجود داشته است؛ چه این با خواسته های سلطه جویان و منافع مادی آنها در تضاد بوده و آنها را بر نمی تافته است.

باید توجه داشت که در این معنا و پس از اطلاع بر این واقعیت تلخ تاریخ اسلام، حکومت ها و پیروانشان، یکی پس از دیگری عرصه را بر سنت شریف نبوی تنگ می کرد و مانع نشر و گسترش روایات می شدند و تنها روایاتی که مورد پسند و علاقه ایشان بود و به کار حکومت و سلطه گری شان می آمد، ترویج می کردند و کتاب های روایی بسیاری را از میان برداشتند و چه افراد فراوانی را به جعل حدیث از زبان پیامبر (ص) و تحریف آنها در جهت مصالح سلطه، مجبور نمودند. میراث بر جای مانده مسلمانان و تعارض روایات و اختلاف شدید مسلمانان، گواهی است روشن و صادق بر این بیان.

تعدادی از این موارد را در کتاب فی رحاب العقیده در جواب سؤال هشتم، در جزء دوم، آورده ایم.

آنچه گفتیم، در مقایسه با ادیان راستین پیشین، بیشتر روشن می شود، وقتی بدانیم کتاب ها و میراث مکتوب این ادیان، بی شک تمام آنچه را به بیان وسیع و جامع نیاز

ص: ۳۰۷

داشته، در خود داشته اند، اما در نتیجه تباه کاری سلطه گران و قدرت طلبان، ضایع شده و آثار آنها مخفی مانده است.

دوم: ما در مقدمه «مقصد سوم» گفته ایم که دلایل باید چندان روشن باشد که اگر اختلافی میان امت اسلامی پیش می آید، پس از وجود دلایل آشکار باشد. اما برخی ادعا کرده اند که این مطلب در مورد بحث ما، در صورتی تحقق می یابد که نص بر امامت هر امامی، در هر عصری به طور کامل و کافی روشن باشد و بر امامت آن امام، حجتی بی نقص و بسنده اقامه شود. از این رو وضوح آن نص برای مردم زمان هر یک از ائمه (علیهم السلام) به تنهایی کافی نخواهد بود؛ زیرا مسلمانان متأخر از زمان امام (ع) نیز باید به ایشان اعتقاد و باور داشته باشند، پس باید برای عصر بعدی نیز روشن باشد.

پاسخ این است که بودن دلیل کافی و حجت روشن بر امامت، بدین معنا نیست که عبارت و جملات نص، با تمام دقایق و ریزه کاری ها، در همه عصرها، روشن و معلوم باشد. بلکه می توان در بعضی زمان ها، به راه های دیگری، همانند سه راه پیش گفته متوسل شد؛ به گونه ای که به طور اجمال و بدون معلوم کردن دقیق و تفصیلی عبارت نص، خود کاشف از وجود یک نص واضح باشد.

مثلاً در عصر صحابه که هنوز معایب عمل نکردن به نص در امامت، ظهور نیافته و گونه های اختلاف امت آشکار نشده و مردم بر مقدس بودن عده ای خاص، به اتفاق نظر نرسیده بودند. در آن زمان این شکل از بیان، بر لزوم نص نمی توانست بر جایگاه استدلال تکیه بزند و حجتی کافی و بسنده به شمار آید و امامت شخص اهل بیت (علیهم السلام) از سوی خدای سبحان را اثبات کند. بلکه می بایست نصی روشن و شایع میان امت وجود داشته باشد که در آن وقت وجود داشته است.

با گذشت زمان و تغییر اوضاع و بروز تجربه های تلخ، ظهور معایب و کاستی های آن تجربه ها، یقین به امامت منصوص ائمه (علیهم السلام) حاصل شد و حقانیت گروهی خاص از مسلمانان که از روز نخست، امامت را تابع نص می دانستند و به امامت اهل بیت (علیهم السلام)

ص: ۳۰۸

معتقد بودند آشکارتر گردید به ویژه اینکه آنان بدین جهت از دیگران متمایز می شدند که عقیده به منصوص بودن ائمه ای داشتند که ایشان (علیهم السلام) نزد عامه مسلمانان از تقدس و جلالت شأن برخوردار بودند و آن ائمه با این عده خاص هم‌نوا بودند و اسرار خویش را با آنان در میان می نهادند. وانگهی اجماع همه یا بیشتر مسلمانان - به تبعیت از شرع و عقل - بر این بود که همه امت اسلامی بر خطا و ناراستی اجماع نمی کند (و اگر عده ای به خطا رفتند همواره عده ای هستند که بر صواب باشند و آن گروه پیروان اهل بیت بودند). آری پس از همه این موارد مانعی نیست که با سه وجه مذکور و غیر آن، بتوانیم فرد فرد ائمه ای را که درباره شان نص وارد شده، مشخص نماییم. به فرض اینکه حاکمان ظالم و قدرت طلب، نص معین با عبارت خاص بر هر یک از ایشان را نابود و مخفی کرده باشند، به گونه ای که روشنی و شیوع لازم باقی نمانده باشد. آن گاه این وجوه را به تنهایی، همچون حجتی استوار و بی خلل، در مقابل عموم مسلمانان قرار می دهیم و آنها را با وجود چند دسته و فرقه بودنشان، مُجاب می کنیم.

۴. روایات مربوط به امامت

اشاره

روایات فراوانی که از طریق شیعه و اهل سنت به ما رسیده است، در صورت تمام بودن، برای استدلال کافی است. حتی اگر مسائل پیش گفته درباره انحصار مشروعیت امامت در نص را تمام ندانیم یا عده ای به هر حال قانع نشوند؛ زیرا روشن است که همگان باید روایت را قبول کنند و به هر جهت در مقابل آن تسلیم باشند.

بحث ما در اینجا به دو صورت خواهد بود؛ بدین معنا که گاه درباره روایاتی سخن می گوئیم که بر امامت اهل بیت (علیهم السلام) به طور کلی یا بر امامت امیرمؤمنان (ع) که بزرگ ائمه پس از پیامبر خدا (ص) است، دلالت می کند؛ زیرا اگر نص بر امامت، درباره امیرمؤمنان (ع) ثابت شود، این نشان می دهد که خلافت با بیعت مردمی یا تسلط زورمندانه بر حکومت، تحقق و مشروعیت نمی یابد. بلکه با نص الهی، برای اهل بیت (علیهم السلام) ثابت

ص: ۳۰۹

می شود و نوبت به دیگران نمی رسد.

بحث دیگر ما دربارهٔ روایاتی خواهد بود که در حق دیگر ائمهٔ دوازده گانه از اهل بیت (علیهم السلام) که امامیه بر امامت آنها معتقدند، وارد شده است.

فرق بین این دو دسته از روایات این است که دستهٔ اول به ناچار باید از وضوح و روشنی صریح و بی شائبه ای برخوردار باشد تا طبق ضوابطی لازم الاجرا برای مسلمانان، بر همهٔ آنها حجت و دلیل باشد.

دستهٔ دوم از روایات به آن میزان از وضوح نیاز دارد که بتواند برای قائلان به امامت امیرمؤمنان (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) عموماً و به پیشوایی دنیایی و دینی ایشان، حجت باشد. اما قانع نشدن کسانی که به وجود نص اعتقاد ندارند، به حجیت این دسته از روایات ضرری نمی رساند؛ چون با مبانی کسانی در تضاد است که از سر عناد یا تعصب، از ادله روشن بر اصل نص در مقام نخست، اعراض کردند و بدون توجه به آنها، مردودشان دانستند.

موضوع بحث ما، همچون نبوت و امامت است؛ بدین معنا که دلیل نبوت باید بی هیچ سخنی، بر تمام معترفان به وجود خدای متعال حجت باشد. اما دلیل امامت کافی است که تنها بر کسانی که به نبوت معترف اند، حجت باشد؛ اگرچه پیروان دیگر ادیان که به نبوت باور ندارند، به این دلیل قانع نشوند و آن را نپذیرند. بنابراین، بحث ما در دو مقام، سامان خواهد گرفت:

الف) روایات وارده دربارهٔ امیرمؤمنان (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) به طور عموم

اشاره

این روایات در مقابل ثبوت امامت به اختیار مردم و بیعت، یا به سلطهٔ زورمندانه بر حکومت، امامت امیرمؤمنان (ع) و اهل بیت (علیهم السلام) را به طور عام اثبات می کند.

این روایات فراوان اند و از آغاز بعثت پیامبر (ص) تا آخرین روزهای حیات ایشان را دربرمی گیرد.

ص: ۳۱۰

یک - حدیث «دار»

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده که فرمود:

چون آیه «خویشان نزدیک خود را هشدار بده» نازل شد، پیامبر خدا (ص) مرا نزد خود خواند و فرمود: «ای علی، خداوند مرا فرمان داده که نزدیکان خویش را انذار کنم... یک صاع خوراک آماده کن... و فرزندان عبدالمطلب را نزد من گردآور...». پس من آنچه را حضرت (ص) فرمود، انجام دادم و آن جماعت را دعوت کردم.

پیامبر (ص) شروع به سخن گفتن کرد و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند که من میان عرب، جوانی را نمی شناسم که تحفه ای برتر از آنچه من برای شما آورده ام، آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای تان آورده ام. خداوند مرا امر کرده تا شما را به آن دعوت کنم. کدام یک از شما، مرا در این امر یاری می کند، تا برادر و جانشین و خلیفه من میان شما باشد؟»

حاضران، از پاسخ گفتن به درخواست پیامبر خدا (ص) بازماندند و من که در آن هنگام کم سن و سال بودم، گفتم: «ای پیامبر خدا، من شمار را یاری می کنم».

پیامبر خدا (ص) پشت گردن مرا گرفت و فرمود: «این، برادر، وصی و خلیفه پس از من بین شماست. از او بشنوید و اطاعتش کنید».

جماعت به خنده افتادند و به ابوطالب گفتند: «می گوید گوش به حرف فرزندت بدهی و از او اطاعت کنی!» (۱)

این حدیث از امیرمؤمنان (ع) و بسیاری از مورخان، مفسران و رجال حدیث از شیعه و اهل سنت، با مضامین شبیه به هم نقل شده است؛ همچنین به صورت روایات مرسلی

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۱، صص ۵۸۵ و ۵۸۶: امر کردن خدای متعال، پیامبرش را به اظهار دعوت؛ تاریخ طبری، ج ۱، صص ۵۴۲ و ۵۴۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۴۰: باب امر خداوند به تبلیغ رسالت؛ به همین شکل طبری در تفسیرش، ج ۱۹، ص ۱۲۲ آن را آورده است.

ص: ۳۱۱

که با آنها معامله مسلمات کرده اند یا به شکل روایات مُسندی که از طرق مختلف روایت شده است. همچنین میان آنها روایاتی است که طبق نظر جمهور معتبر است که تفصیل و تشریحشان در این مجال، ممکن نیست و باید به کتاب های مفصل در این مورد، مراجعه کرد.

از این حدیث معلوم می شود که فرض اساسی در این دعوت، تعیین جانشین و خلیفه پس از پیامبر (ص) بوده است؛ جانشینی سزاوار که ایمان قوی به اسلام داشته باشد، مسئولیت دعوت را به عهده بگیرد و در برپاداشتن احکام اسلامی مصمم باشد؛ پیش از آنکه دین نوپای اسلام قدرت و قوت یابد و مورد طمع ورزان و دنیاخواهان قرار گیرد.

از این روست که مسئله خلافت و جانشینی در این دین جدید، اهمیت بسیاری داشت و این اهمیت باید در همان آغاز دعوت، اگرچه برای عده ای خاص، آشکار می شد.

در حدیث عباده بن صامت - یکی از دوازده نفری که پیش از هجرت برای بیعت با پیامبر (ص) در «بیعت عقبه» برگزیده شدند - آوردیم که یکی از شروط در بیعت با پیامبر خدا (ص)، عدم منازعه بیعت کنندگان با اهل بیت آن حضرت بر سر خلافت بود. این حدیث می تواند مناسب این مقام و مطلب باشد.

دلالت حدیث بر خلافت عمومی

عده ای بر این گمان هستند که حدیث دار، بر خلافت عمومی دلالت نمی کند. بلکه متضمن خلافت بر فرزندان عبدالمطلب است و در این مقام، نفعی نمی تواند داشته باشد.

این اشکال بدین صورت دفع می شود که در اسلام، اجماعی است که دو خلافت نداریم. بلکه پیشوای فرزندان عبدالمطلب، امامت همه مسلمانان را برعهده دارد. افزون بر اینکه در روایت بالا، بر وصایت و جانشینی پیامبر (ص) تصریح شده و این در صورتی خواهد بود که امامت بر تمام مسلمانان باشد. پس باید اختصاص دادن بنی عبدالمطلب

ص: ۳۱۲

به اطاعت از امیرمؤمنان (ع) را از آن جهت بدانیم که در آن جلسه جز آنها کسان دیگری حضور نداشتند و تنها مخاطبان اسلام، آنان بودند.

البته در بعضی روایات، این خلافت به طور مطلق و بدون مقید بودن به حاضران در آن جلسه آمده است. (۱)

با مراجعه به کتاب های مفصل در این باره، به این مطلب می توان پی برد که اهمیت این حدیث و مخالفتش با مبانی جمهور، آن را در معرض حذف و تحریف قرار داده است.

دو - آیه «ولایت»

آنجا که خدای متعال می فرماید:

سرپرست و ولی شما، خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند. و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند [پیروزند؛ زیرا] حزب و جمعیت خدا پیروز است. (۲)

مشهور بین مفسرین آن است که این آیه درباره امیرمؤمنان (ع) نازل شده، هنگامی که در خواندن نماز و در حال رکوع انگشتر خود را به گدایی صدقه داد. (۳)

روایات وارده در این باره بین شیعه و اهل سنت در حد استفاضه است. (۴)

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۸: در زندگی علی بن ابی طالب (ع)؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴۶۱: در مخفی شدن پیامبر خدا (ص) و اصحابش در خانه ارقم بن ابی ارقم.

۲- مائده: ۵۵ و ۵۶.

۳- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۲۸۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۲؛ زادالمسیر، ج ۲، ص ۲۹۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۲۱۸ و ۲۱۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص ۳۹۶.

۴- تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۲۸۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۲۱۸؛ فتح القدر، ج ۲، ص ۵۳؛ زادالمسیر، ج ۲، ص ۳۸۲؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۴، ص ۱۰۲؛ روح المعالی، ج ۶، ص ۱۶۷؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، صص ۲۰۹-۲۱۱؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۸، ح ۳۶۳۵۴.

ص: ۳۱۳

مراد از «ولی» در این آیه به معنای دوست، یاری کننده و مانند آن که در معنای «ولی» ذکر کرده اند، نیست. بلکه کسی است که به امور و سرپرستی مردم از خود آنها به آنها سزاوارتر است؛ چون تناسب معنایی که ما آوردیم، به دلایل زیر مناسب تر است:

الف) اهمیت مورد استفاده از آیه، با توجه به مقام نزول، ما را به معنای مذکور راهنمایی می کند؛ چون ولایت به دیگر معانی ذکر شده، به حدی روشن است که به گفتن نیاز نیست.

ب) با توجه به حصری که از «انما» فهمیده می شود، باید معنای مورد نظر مراد باشد؛ چون معانی دیگر اختصاص به علی (ع) ندارد. بلکه همه مؤمنان، درباره هم باید محبت، یاری و... داشته باشند.

ج) ولایت امیرمؤمنان (ع) در پی ولایت خدای - عزوجل - و ولایت پیامبر خدا (ص) ذکر شده است و باید به یک سیاق معنا شوند.

د) ولایت امیرمؤمنان (ع) شرط اخیر برای ورود به حزب الهی که سرانجام غالب می گردد، قرار گرفته است. بنابراین منظور از «الذین آمنوا» در آیه دوم، همان «الذین آمنوا» ی معهود در آیه اولی، یعنی صدقه دهنده در حال رکوع است که ظاهر آیه همین را می رساند.

روایت ابوذر درباره نزول آیه مذکور

در اینجا مناسب است روایتی از ابوذر (رضی الله عنه) که درباره آیه ولایت نقل کرده، ذکر کنیم. وی می گوید:

با دو گوش خود شنیدم و با دو چشم خود دیدم که پیامبر خدا (ص) فرمود: «علی، پیشوای نیکان و قاتل کافران است. هر که او را یاری کند، یاری اش کنند و هر که او را واگذارد، به خذلان و خواری دچار شود».

روزی از روزها، نماز جماعت ظهر را به امامت پیامبر خدا (ص) می خواندیم که گدایی وارد مسجد شد؛ اما کسی به او چیزی نداد. . . ؛ علی (ع) در رکوع بود. پس او را به انگشت کوچک دست راست خود که در آن انگشتری بود، متوجه

ص: ۳۱۴

ساخت. گدا پیش رفت و انگشتر را از دست حضرت (ع) بیرون کرد و پیامبر (ص) هم شاهد ماجرا بود.

چون پیامبر (ص) از نماز فارغ شد، سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا، برادرم موسی از تو درخواستی کرد و گفت: «پروردگارا، سینه ام را گشاد کن، کارم را برآسان گردان، گره از زبانم بگشای تا سخنان مرا بفهمند و وزیری از خاندانم برایم قرار ده، برادرم هارون را. با او پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز». (۱) پس بر او قرآنی ناطق نازل کردی که «به زودی بازوانت را به وسیله برادرت، محکم و نیرومند می کنیم» (۲)، حال ای خدای من، من محمد، پیامبر و برگزیده ات هستم که از تو می خواهم سینه ام را گشاده گردانی و کارم را آسان کنی و برای من از خانواده ام، علی، برادرم را، وزیر من قرار دهی و به وسیله او پشتم را قوی سازی».

ابوذر گوید:

به خدا سوگند، هنوز دعای پیامبر (ص) به اتمام نرسیده بود که جبرئیل از سوی خداوند بر ایشان فرود آمد و گفت: «ای محمد، گوارایت باد آنچه خداوند درباره برادرت، به تو بخشیده است».

فرمود: «آن چیست، ای جبرئیل؟»

گفت: «خداوند امت تو را امر کرده است به پیروی کردن از او تا روز قیامت و بر تو آیه ای نازل کرده است: «سرپرست و ولی شما، خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». (۳) و (۴)

۱- طه: ۲۵.

۲- قصص: ۳۵.

۳- مائده: ۵۵.

۴- شواهد التنزیل، حسکانی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ نظم در السمطین، ص ۸۷؛ تذکره الخواص، ص ۱۵.

ص: ۳۱۵

سه - روایات «منزلت»

پیش تر، روایات بسیار نقل کردیم که مضمونشان قرار دادن نسبت بین امیرمؤمنان (ع) و پیامبر (ص)، همچون نسبت بین هارون و موسی (ع) بود جز در مسئله نبوت. در آنجا اشاره کردیم که هارون در کار موسی با او شریک بود و مقتضای این مشارکت ایجاب می کرد که در صورت مرگ یا غیبت موسی، هارون قائم مقام او شود. اما چون پس از مرگ موسی زنده نماند، به مقام وصایت نرسید؛ نه اینکه در این امر کوتاهی کرده باشد. بنابراین باید گفت که چون امیرمؤمنان (ع) بعد از پیامبر خدا (ص) حیات داشته، مقام وصایت برای او ثابت بوده است.

به همین روش، برداشت از این سخن پیامبر خدا (ص) که فرمود: «علی نسبت به من، همچون من است نسبت به پروردگرم» (۱)، مانند برداشت از روایت قبل است؛ یعنی همچنان که پیامبر خدا (ص) به جانشینی از خدا، بر مسلمانان حکم می کند و فرمان می راند، امیرمؤمنان (ع) نیز به وصایت از آن حضرت (ص) فرمانروایی مردمان را بر عهده دارد.

چهار - روایات وجوب اطاعت از امیرمؤمنان (ع)

همچون سخن پیامبر خدا (ص) که فرمود:

هر که مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر که مرا نافرمانی نماید، عصیان خدا کرده است. هر که از علی پیروی کند، مرا پیروی کرده و هر که از فرمان علی سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است. (۲)

نیز فرمود (ص): «ای علی، هر که از من جدایی گزیند، از خدا منقطع گردیده و هر که از تو روی بگرداند، از من بریده است». (۳)

۱- الریاض النضره، ج ۲، ص ۶؛ جواهر المطالب، ج ۱، ص ۵۹؛ ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۶۴؛ الصوائق المحرقه، ج ۲، ص ۵۱۷؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۷؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۳۴۹.

۳- المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۵؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۰؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۷.

ص: ۳۱۶

در جای دیگر فرمود (ص): «علی باب حِطّه است؛ هر که از آن وارد شود مؤمن و هر که از آن خارج شود، کافر است». (۱)

بی شک مطلق آمدن وجوب اطاعت و عدم قید آن به امر و جهت خاص، مستلزم امامت است؛ زیرا با وجود وجوب اطاعت از علی (ع)، مجالی برای امامت دیگران باقی نمی ماند؛ زیرا در غیر این صورت، حاکم در جایگاه محکوم و سیاست گزار به جای سیاست شده قرار می گیرد. پس امامت پیامبر (ص)، به وجوب اطاعت از او ثابت می شود و بر امر دیگری توقف ندارد.

پنج - روایات امامت، سیادت، امارت و ...

پیامبر خدا (ص) می فرماید: «در شب معراج، سه مطلب درباره علی (ع) به من وحی شد: او بزرگ مؤمنان، امام پرهیزکاران و پیشوای سپیدرویان است». (۲) در بعضی از طرق این روایت «او بزرگ مسلمانان» (۳) آمده و در بعضی دیگر، «او بزرگ مسلمانان و سرپرست تقوایپیشگان». (۴)

۱- الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۶۴؛ العلل المتناهیة، ج ۱، ص ۲۴۱؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۷؛ فیض القدر، ج ۴، ص ۳۵۶؛ ینایع الموده، ج ۲، ص ۹۲؛ النصائح الکافیة، ص ۹۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۸۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳.

۲- المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۱۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱۳، ص ۱۴۸؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۶۹ و ج ۳، ص ۱۱۶؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، صص ۳۰۲ و ۳۰۳؛ معجم الصحابه، ج ۱، ص ۷۰ و ج ۲، ص ۱۱۲؛ موضع اوهام الجمع و التفریق، ج ۱، صص ۱۸۳ - ۱۸۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۳۱۵؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۱۲ و ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۴۵۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، صص ۶۱۹ و ۶۲۰؛ ینایع الموده، ج ۲، ص ۱۶۲؛ میزان الاعتدال، ج ۷، ص ۲۰۷؛ الکامل فی ضعف الرجال، ج ۷، ص ۱۹۹.

۳- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸، کتاب معرفت صحابه: مناقب امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) از جمله آنچه در صحیح مسلم و بخاری آورده نشده: اسلام آوردن امیر مؤمنان علی (ع)؛ معجم الصحابه، ج ۲، ص ۱۱۲؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۶۹؛ موضع اوهام الجمع و التفریق، ج ۱، صص ۱۸۳، ۱۸۵ و ۱۸۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۹؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۲؛ میزان الاعتدال، ج ۷، ص ۲۰۷، در ترجمه یحیی بن علاء بجلی.

۴- موضع اوهام الجمع و التفریق، ج ۱، ص ۱۸۳؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۲، در شرح زندگانی علی بن ابی طالب (ع)؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۰.

ص: ۳۱۷

پیامبر (ص)، در سخنی دیگر به علی (ع) فرمود: «مرحبا به بزرگ مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران». (۱) همچنین فرمود: «اول کسی که از این در وارد شود، پیشوای تقوای پیشگان و بزرگ مسلمانان و سرکرده آیین و آخرین اوصیا و امام سپیدرویان است». پس در آن هنگام، علی (ع) وارد شد. (۲)

و فرمود (ص): «خدای متعال درباره علی، اموری را بر من لازم گردانید». عرض کردم: «پروردگارا، آنها را برایم معلوم گردان». فرمود: «بشنو». گفتم: «می شنوم». فرمود: «بی شک علی پرچم هدایت، امام دوستانان من، نور زندگی بندگان مطیع من و همان کلمه ای است که آن را بر متقین لازم گرداندم» (۳) و درحالی که بازوی علی (ع) را گرفته بود، فرمود (ص): «این مرد، امام نیکان و کشنده بدکاران است، هر که یاری اش کند، خداوند یارش باشد و هر که به خواری رهاش سازد، خوار و ذلیل شود». پس با صدای بلند، بار دیگر این کلمات را تکرار فرمود. (۴)

در حدیث زید بن ارقم است که پیامبر خدا (ص) فرمود:

آیا شما را به امری آگاه کنم که اگر بر آن فراهم آید، هلاکت نیابید؟ بی شک ولی شما خدا و امامتان علی بن ابی طالب است. پس برای او خیرخواهی کنید و تصدیقش نمایید که جبرئیل مرا بدین امر خبر داده است. (۵)

- ۱- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶ در شرح زندگی علی بن ابی طالب (ع)؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۹۲؛ نظم درالسمطین، ص ۱۱۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۹ و ج ۱۳، ص ۱۷۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۳؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۸۱.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۳۶۴؛ المناقب خوارزمی، ص ۸۵؛ ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۸۸؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۳.
- ۳- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷۰؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۷؛ العلل المتناهیة، ج ۱، ص ۲۳۹.
- ۴- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۰؛ کتاب معرفت صحابه، ذکر اسلام امیرمؤمنان علی (ع)؛ فیض القدر، ج ۴، ص ۳۵۶؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۷ و ج ۴، ص ۲۱۸؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۲۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲؛ فتح الملک العلی، ص ۵۷؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۱۹۲؛ المجروحین، ج ۱، ص ۱۵۳؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۴۹؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۹۷.
- ۵- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۸.

ص: ۳۱۸

همچنان که پیامبر خدا (ص)، در مناسبت های مختلف امام علی (ع) را به امیرمؤمنان (ع) بودن توصیف نموده است (۱)، بلکه در حدیث بریده آمده است: «پیامبر خدا (ص) ما را امر کرد که به علی (ع)، با عنوان امیرالمؤمنین، سلام کنیم. در آن روز، ما هفت نفر بودیم و من کوچک ترین بودم». (۲)

اگر قائل شویم که هر یک از این احادیث به تنهایی خبر واحد است، مجموع آنها مستفیض خواهد بود. بلکه با توجه به تعدد طرق، بسیاری از آن روایات، متواتر اجمالی خواهند بود. آن سان که به صدور بعضی از آنها قطع حاصل می شود و همین برای ما کافی است و مطلوب را اثبات می کند.

شش - روایات «وصایت»

در روایات وارده بر امامت ائمه (علیهم السلام) در امور دینی، اشاره شده است که امیرمؤمنان (ع) جانشین و وصی پیامبر خدا (ص) است و در پاره ای، به جانشینی ائمه (علیهم السلام)، به طور عموم، اشاره شده است؛ از سوی دیگر می دانیم که اوصیای پیامبران (ص) در همه وظایف آنان، اعم از امور دینی یا دنیایی، جانشین آنان می باشند. پیش از این نیز، به این مطلب اشاره کرده ایم.

هفت - روایات «ولایت»

در بسیاری از احادیث به ولی و سرپرست بودن امیرمؤمنان (ع) پس از پیامبر خدا (ص) (۳) اشاره شده است. واژه «ولی» اگرچه به معنای دوستدار، یاور و مانند آن

- ۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، صص ۳۰۳، ۳۸۶؛ المناقب خوارزمی، ص ۸۵؛ موضع اوهام الجمع و التفریق، ج ۱، ص ۱۸۵؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۳۶۴، حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۰۷؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۹۱.
- ۲- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۳ در شرح زندگانی علی بن ابی طالب (ع).
- ۳- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۳؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۶۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۳۹۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۹۷؛ تحفه الاحوذی، ج ۱۰، صص ۱۴۶ و ۱۴۷؛ فیض القدر، ج ۴، ص ۳۵۷؛ الاصابه، ج ۶، ص ۶۲۳؛ الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۸۷؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۱۸۹؛ فضائل الصحابه، ابن حنبل، ج ۲، ص ۶۸۸؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۴۴ و ۳۴۶.

ص: ۳۱۹

آمده، اما در این روایات باید آن را فقط بر معنای سرپرستی در امور ولایت امری که به معنای نفوذ و اقتدار است، حمل کنیم؛ زیرا: الف) از اضافه «ولی» به «کم» فهمیده می شود که حصر منظور است؛ یعنی جز او ولی دیگری برای مؤمنان نیست. این حصر در «ولی»، به معنای دوستدار و یاور درست نیست؛ زیرا روشن است که مؤمنان نسبت به یکدیگر هم دوستی دارند و هم کمک و یاری و این اختصاصی به شخص امیرمؤمنان (ع) ندارد.

ب) اینکه ولایت امیرمؤمنان (ع) به پس از پیامبر (ص) مقید گردیده است و لازم می کند که آن را به ولایت امر و سرپرستی امور امت حمل کنیم که ظاهر سخن هم همین است. از این رو، در بعضی از طرق روایت آمده که حضرت (ص) فرمود: «او پس از من، از دیگران به شما سزاوارتر است». (۱)

هشت - حدیث «غدیر»

از جمله دلایل، حدیث مشهور، بلکه متواتر اجمالی غدیر است که با دو ویژگی از دیگر روایات این بخش، متمایز می گردد:

الف) این روایت در حالی از پیامبر خدا (ص) صادر شد که مردم را از نزدیک بودن اجل خویش آگاه کرد؛ به گونه ای که نشان می دهد آن حضرت در صدد معرفی خلیفه و جانشین پس از خود به مردم بود.

ب) با توجه به موقعیت بیان حدیث و جماعت مورد خطاب، حج گزارانی که در راه بازگشت از حج وداع پیامبر (ص)، در مسیر رفتن به مدینه در غدیر خم گرد آمدند و به خطبه آن حضرت گوش سپردند، نشان می دهد که محتوای حدیث، امری مهم و تأثیرگذار در امور دینی و دنیایی مسلمانان بوده و پیامبر (ص) قصد داشت آن را به گوش

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۹؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۳۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۲؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳۵۷.

ص: ۳۲۰

همه مسلمانان برساند و حجت را بر آنان تمام گرداند.

شیعه، خطبه غدیر را با تفصیل و بحث های بسیار درباره امامت نقل کرده (۱) که مناسب با مقام ایراد خطبه نیز است. اما موارد فراوانی از روایات غدیر، به خصوص آنچه جمهور نقل کرده اند، فاقد آن شرح و تفصیل است؛ ولی با این حال برای مقصود ما کافی و بسنده خواهد بود.

بی جا نخواهد بود اگر روایت حدیفه بن اسید را درباره واقعه غدیر و خطبه پیامبر خدا (ص) نقل نماییم:

چون پیامبر خدا (ص) از حج وداع فارغ شد و از مکه بیرون آمد، در سرزمین بطحاء، کنار درختانی چند، اصحابش را فرمان داد از حرکت باز ایستند، فرود آیند و زیر آن درختان را بروبند. پس در همان مکان با آنان نماز به جای آورد.

بعد از نماز، به خطبه خواندن ایستاد و فرمود: «ای مردم، خدای لطیف و آگاه مرا خبر داده که هر پیامبری به اندازه نیمی از عمر پیامبر پیش از خود زندگی خواهد کرد و من گمان دارم که به زودی از بین شما خواهم رفت. بی شک من مسئولم. شما نیز مسئولید. نظر شما چیست؟»

گفتند: «گواهی می دهیم که تو آنچه را باید، به ما رساندی و مجاهدت کردی و خیرخواهی نمودی؛ خدایت جزای خیر دهد».

فرمود: «مگر نه اینکه شهادت می دهید: خدایی جز خدای یکتا نیست. محمد بنده و پیامبر اوست. بهشت و جهنم حق و مرگ و رستاخیز پس از مرگ نیز حق است. قیامت آمدنی و بی تردید است و خدا مردگان را زنده خواهد کرد؟»

گفتند: «آری، به همه این امور شهادت می دهیم».

فرمود: «خداوندا، گواه باش. ای مردم، خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و من از ایشان به خودشان سزاوارترم. پس هر کس من مولای اویم، این (علی)

ص: ۳۲۱

مولای اوست. خدایا، هر که او را دوست بدارد، دوستش بدار و هر که دشمنش دارد، با او دشمنی کن. ای مردم، من در کنار حوض (کوثر) به انتظار شما می‌روم و شما بر من وارد خواهید شد، در کنار حوضی که پهنای آن بیش از فاصله میان «بصری» و «صنعاء» است و در آن به شمار ستاره‌های آسمان، قنداق‌های نقره نهاده شده است. در آنجا، من از شما درباره «ثقلین» خواهم پرسید. پس بنگرید که پس از من با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد؛ یعنی با ثقل اکبر که کتاب خداست و ریسمانی که یک سر آن در دست خدا و سر دیگرش به دستان شماست. پس در آن چنگ زبید و تغییرش ندهید. ثقل دیگر عترت من، اهل بیت من است. خدای لطیف و خبیر مرا آگاه کرده که آن دو از هم جدا نشوند تا روزی که در کنار حوض بر من وارد شوند». (۱)

در نصوص روایاتی که از این خطبه وارد شده، اختلافاتی وجود دارد. اما آنچه در همه طرق روایت آمده، این است که پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست یا هر که من ولی اویم، پس علی ولی اوست». جماعت زیادی از عامه، به صحت این عبارت از خطبه تصریح کرده‌اند و شماری از ایشان، این مقدار را متواتر دانسته‌اند و این برای استدلال ما کافی است؛ زیرا در پی آمدن ولایت امیرمؤمنان (ع) پس از ولایت خدا و ولایت پیامبر (ص)، اقتضا می‌کند که ولایت در این حدیث را حمل بر سرپرستی امور کنیم که به امامت و حکومت بازمی‌گردد؛ افزون بر اینکه اضافه «مولا» یا «ولی» به «مؤمنین» نشان دهنده حصر است؛ همچنان که گذشت.

در تأیید مطلب بالا، چند امر را متذکر می‌شویم:

الف) شرایط مربوط به خطبه پیامبر (ص) که به آن اشاره کردیم، تأکید بر تبلیغ دین از سوی آن حضرت (ص) و اقامه حجت، اقرار گرفتن از مردم درباره اصول و باورهای بنیادین دینی، همه اینها در نسبت با امری تازه و با اهمیت در امر دین و دین داری، معنا

۱- المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۱۹.

ص: ۳۲۲

پیدا می کند.

ب) سخن پیامبر (ص) پیش از فقره مذکور که فرمود: «من مولای مؤمنانم و از ایشان به خودشان سزاوارتر»، مؤید مدعای ماست. در طرق مختلف روایت، این مطلب با نقل به معناهای گوناگون آورده شده و به سبب آن به حدّ تواتر و بالاتر رسیده است. این امر به صراحت بیان می دارد که مراد از «مولا» و «ولی»، کسی است که سزاوارتر به امور دینی و دنیایی مردم است.

ج) تأیید دیگر، حدیث «ثقلین» است که در طرق متعدد روایت، برداشت وجوب اطاعت از امیرمؤمنان (ع) را به دنبال می آورد؛ چون او سید و بزرگ اهل بیتی است که یکی از دو «ثقل» به شمار می آیند.

د) راویان حدیث و دیگران نقل کرده اند که در آن روز، حسان بن ثابت، از پیامبر خدا (ص) اجازه خواست تا به مناسبت نصب امیرمؤمنان (ع) به خلافت، اشعاری بسراید. پیامبر (ص) نیز اجازه فرمود و حسان اشعار معروف خود را در این باره انشاد نمود:

پیامبرشان در روز غدیر خم ندا درداد

با توجه به اینکه شاعران شیعه صدر اسلام، مانند سید حمیری و کمیت نیز متعرض این واقعه شده و بدان احتجاج کرده اند، این امر نشان می دهد که در آن روز،

ص: ۳۲۳

پیامبر خدا (ص) علی (ع) را به جانشینی و خلافت برگزید و این مسئله امر مسلمی به شمار می آید.

ه) بسیاری از جماعت حاضر در آن روز، منصوب شدن امیرمؤمنان (ع) را بر سرپرستی ایشان و تمام مؤمنان، به حضرتش تبریک گفتند.

در طرق مختلف حدیث غدیر، به این مطلب تصریح شده (۱) که نشان دهنده تمایز علی (ع) به آن امر از دیگران است؛ چرا که نصرت و محبت، میان همه مسلمانان مشترک بود و برای آن حضرت، امری ویژه به شمار نمی رفت تا نیاز به تهنیت و تبریک داشته باشد.

و) عده ای ذکر کرده اند (۲) که چون امر خلافت امیرمؤمنان (ع) شایع شد، حارث بن نعمان فهری نزد پیامبر خدا (ص) آمد و گفت:

ای محمد، به ما گفتی به یگانگی خدا شهادت دهیم و اینکه تو پیامبر خدایی، چنین کردیم؛ گفتی پنج نوبت نماز بگزاریم، قبول کردیم؛ فرمودی زکات پردازیم، پرداختیم؛ امر کردی یک ماه روزه بگیریم، پذیرفتیم؛ از ما خواستی حج به جای آوریم، فرمان بردیم. با این همه، راضی نشدی تا اینکه بازوی پسر عمویت را گرفتی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست» آیا این را از خودت گفتی، یا از سوی خدا؟

پیامبر (ص) فرمود: «به خدایی که جز او خدایی نیست، این امر جز از سوی خدا نیست».

حارث بن نعمان پشت کرد و به طرف مرکبش روانه شد، در حالی که می گفت:

۱- المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۷۲؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۲۹؛ تفسیر کبیر، ج ۱۲، صص ۴۹ و ۵۰؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰؛ الصواعق المحرقة، ص ۴۲.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۱۸، صص ۲۷۸ و ۲۷۹؛ السیره الحلبیه، ج ۳، صص ۳۰۸ و ۳۰۹؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۸۲؛ سراج المنیر، ج ۴، ص ۳۶۴؛ تفسیر ابی سعود، ج ۹، ص ۲۹؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۲، صص ۲۸۶ و ۲۸۹؛ نظم درالسمطین، ص ۹۳؛ ینابیع الموده، ج ۲، صص ۳۶۸ و ۳۶۹.

«خدایا، اگر محمد راست می گوید، بر ما از آسمان سنگ بباران یا عذابی دردناک فرو فرست.».

هنوز به وسائلش نرسیده بود که خدای متعال با سنگی او را مورد اصابت قرار داد؛ سنگی که بر فرق سرش فرو نشست و از ماتحتش خارج گردید. به دنبال آن، این آیه نازل شد: «پرسنده ای، تقاضای عذابی کرد که واقع شد. این عذاب کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند». (۱)

ز) امیرمؤمنان (ع) و ائمه (علیهم السلام) و دوستداران ایشان، دربارهٔ مقدم بودن علی (ع) بر دیگران و سزاواری ایشان به منصب خلافت نسبت به دیگر مدعیان، بارها به واقعه غدیر احتجاج کرده اند و این خود، مؤید دیگری است بر مسئله مورد بحث.

در این باره، سخن بسیار طولانی است. علمای شیعه، به تفصیل در این باره بحث کرده اند و ما نیز پاره ای از مطالب را در کتاب فی رحاب العقیده، در پاسخ سؤال هفتم آورده ایم. اما آنچه ذکر نموده ایم، برای انسان منصف کافی خواهد بود؛ هرچند که راه برای مراجعه به کتاب های مفصل در این زمینه، برای همه گشوده و هموار است.

روایات مستفیض و قراین صادق

تعداد و اسناد این روایات نزد عامه به اندازه ای فراوان است که روی هم رفته، بالاتر از تواتر اجمالی قرار می گیرند. بلکه بعضی از این روایات به تنهایی، مقامی برتر از تواتر دارند؛ همچنان که از مطالب پیش گفته معلوم می شود. به خصوص آنکه این روایات با عقیده و موضع گیری جمهور در مقابل اهل بیت (علیهم السلام) و طرفداری از دشمنان و غاصبان حقوق ایشان، تناسب و هماهنگی ندارد و این خود دلیلی است آشکار بر انکارناپذیر بودن روایات مذکور؛ چندان که مخالفان نیز ناگزیر از ذکر و بیان آنها هستند.

از سوی دیگر چون شیعه، این دسته روایات را به طرق مختلف و متعدد نقل

ص: ۳۲۵

کرده اند، پس پشتوانه محکمی است تا مضمون روایات چندان بدیهی و روشن ارائه شود که راه را بر هرگونه شبهه و تردید سد نماید. بلکه اگر بخواهیم منصفانه بنگریم، باید به روایات شیعه در این باب اکتفا نماییم که به تصدیق سزاوارترند؛ زیرا عموم شیعیان، در صدق و امانت و دیگر مکارم اخلاقی، تربیت شده‌اند (علیهم السلام) هستند و به روش آنان در عرصه‌های فردی و اجتماعی عمل می‌کنند و در استدلال، قوت دلایل و صحت براهین، پیرو قرآن اند تا دچار تناقض گویی و لغزش در اندیشه نشوند و از جاده راستی و انصاف بیرون نروند. این مطلب، بی شک، نزد کسانی که با این گروه برخورد و معاشرت دارند و به میراث علمی ایشان آگاهند، روشن و مسلم است.

به خصوص با مشاهده پایداری ایشان بر عقایدشان، با وجود ناملازمات و مشکلات بسیاری که در طول تاریخ اسلام، با آنها روبه رو بوده اند، پی می‌بریم که شیعیان در راه اثبات، تحکیم و عرضه حقایق عقاید خود، گامی به عقب نگذاشته اند؛ زیرا دارای عقایدی منسجم و متعالی، آگاهی کامل، اخلاق بزرگ و واقع بینی بلند می‌باشند.

خلافت برای عموم اهل بیت (علیهم السلام)

گرچه روایات پیش گفته، در خصوص امیرمؤمنان (ع) وارد شده بود، اما ظاهراً این اختصاص، با مسلم گرفتن امر خلافت در ذریه ایشان که به دنبال خواهد آمد، از آن روست که ایشان سید و بزرگ اهل بیت و مقدم بر آنان بوده اند. این معنا با آنچه در برخی طرق روایت غدیر آمده است و یادآور حدیث «ثقلین» است و نیز با این حقیقت که در قیامت درباره آنها از مسلمانان سؤال خواهد شد، همخوان است. بلکه در بعضی از روایات شیعه، به بقای امامت در ذریه پیامبر خدا (ص) تصریح شده است. (۱)

افزون بر این، دو مطلب دیگر نیز قابل ذکر است.

۱- بحارالانوار، ج ۳۷، صص ۱۳۲ و ۲۰۸.

ص: ۳۲۶

درباره امامت عمومی اهل بیت (علیهم السلام)، دو دسته روایت وجود دارد:

دسته نخست، روایاتی که پیش تر، در استدلال بر امامت دینی ایشان ذکر کردیم، همچون:

(الف) حدیث «ثقلین» که لزوم اطاعت از ائمه (علیهم السلام) را می‌رساند؛ چون مقتضای تمسک به ایشان، اطاعت و فرمان برداری است؛ به ویژه که در بعضی طرق این حدیث آمده است که «بر آنان پیشی مگیرید که هلاک می‌شوید و از آنان دور می‌افتید که بیچاره و نابود می‌گردید...». و از سویی، اشاره کردیم که وجوب اطاعت، ملازم با امامت است و بدون آن، معنا و تحقق ندارد.

(ب) روایت «سفینه» که همچون روایت پیشین، بر وجوب اطاعت، دلالت می‌کند.

(ج) سخن پیامبر (ص) که فرمود:

هر که می‌خواهد همچون من زندگی کند...، پس، از علی و فرزندان او که بعد از من می‌آیند، پیروی نمایید؛ زیرا آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی‌برند و به ضلالت و گمراهی نمی‌کشانند.

ظاهراً منظور پیامبر خدا (ص) از این سخن، برانگیختن مردم به اعتراف به ولایت ائمه (علیهم السلام) است؛ ولایتی که در این آیه نیز مدنظر است:

سرپرست و ولی شما، خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند [پیروزند؛ زیرا] حزب و جمعیت خدا پیروز است. (۱)

زیرا تولی و فرمان برداری در آیه دوم، بر ولایت در آیه نخست متفرع شده است. برای توضیح بیشتر، به مطالب پیش گفته در استدلال، به آیه ولایت مراجعه کنید.

در بعضی از طرق روایت بالا آمده است: «باید از علی (ع) و ذریه پاکش پیروی کنید

ص: ۳۲۷

که پس از من، راهنمایان هدایت و چراغ‌های تاریکی‌ها هستند...» (۱).

نیز در بعضی دیگر: «باید دنباله رو علی (ع) باشید و از پیروان او پیروی نمایید و به ائمه پس از من اقتدا کنید؛ زیرا آنان عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند...» (۲).

(د) نیز آن حضرت فرمود:

در هر جایگزینی از امت من، تعدادی انسان‌های دادگر و عادل از اهل بیت من وجود دارند... آگاه باشید که پیشوایان شما، فرستادگان شما به سوی خدایند؛ بنگرید که چه کسانی را می‌فرستید.

ذیل این روایات تصریح شده است آن انسان‌های دادگر و راستین از اهل بیت (علیهم السلام)، همان ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هستند، نه دیگران. مطلق آوردن امامت نیز نشان می‌دهد که منظور، امامت دینی و دنیایی است؛ همچون امامت شخص پیامبر (ص).

دسته دوم: روایات دیگری که صریح در امامت هستند و پیش‌تر ذکری از آنها به میان نیامده است:

(الف) حدیث جابر: «پیامبر خدا (ص) فرمود: من سید پیامبرانم و علی سید اوصیاست. جانشینان پس از من، دوازده نفرند که اولشان علی و آخرشان، فرزندان مهدی است.» (۳).

(ب) حدیث ابن عباس: «پیامبر خدا (ص) فرمود: خلفا و اوصیای من و حجت‌های الهی میان مردم، پس از من، دوازده نفرند: نخستین آنها علی و آخرینشان، فرزندان مهدی است.» (۴).

(ج) حدیثی دیگر از ابن عباس: «شنیدم که پیامبر خدا (ص) فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین، پاکیزگان و معصومان هستیم.» (۵) پاک‌ی و عصمت، از

۱- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۳۸۳.

۲- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۶؛ التدوین فی اخبار قزوین، ج ۲، ص ۴۸۵.

۳- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۱.

۴- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۹۵؛ فرائد السمطین، ص ۳۸۳.

۵- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۱۶ و ج ۳، ص ۲۹۱.

ص: ۳۲۸

خصوصیات امامت و مناسب با مقام والای ایشان است.

(د) حدیث سوم ابن عباس:

پیامبر خدا (ص) فرمود: ای علی، من شهر علم هستم و تو باب آنی، و به شهر، جز از باب آن راهی نیست. . . تو امام امت من و خلیفه من میان آنان هستی. هر که تو را اطاعت کند، سعادت یابد و هر که نافرمانی ات کند، به شقاوت رسد. هر که با تو دوستی نمود، سود برد و هر که دشمنی ات پیشه کرد، خسارت دید. هر که ملازم تو شد، نجات یافت و هر که از تو جدا گردید، به هلاکت رسید. مثل تو و ائمه از فرزندان تو، همچون کشتی نوح است. هر که بر آن سوار گردید، نجات یافت و هر که از آن، جا ماند، غرق گردید. مثل شما همچون ستارگان آسمان است، هر گاه ستاره ای پنهان می شود، ستاره ای دیگر طلوع می کند، تا روز قیامت. (۱)

(ه) سخن پیامبر خدا (ص) در خطبه ای که ایراد فرمود: «ای مردم، همه فضیلت، شرف، مقام بلند و ولایت تنها برای پیامبر خدا و ذریه اوست. آگاه باشید که امور باطل و بی اساس، شما را منحرف نسازد». (۲)

(و) حدیث سلمان فارسی (رضی الله عنه) از پیامبر خدا (ص) که فرمود: «ای علی، انگشتر را به دست راست کن، تا از مقربان باشی. . .» . علی (ع) گفت: «چه انگشتری؟» حضرت فرمود:

عقیق سرخ، که کوهی است که به وحدانیت خدا، نبوت من، وصایت تو، امامت فرزندان تو، به بهشت برای دوستداران تو و فردوس برای شیعیان فرزندان تو، اقرار و اعتراف کرده است. (۳)

(ز) حدیثی دیگر از سلمان فارسی (رضی الله عنه) که گفت:

۱- ینابیع الموده، ج ۱، صص ۹۵، ۳۹۰ و ۳۹۱.

۲- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۴۵؛ نظم درالسمطین، ص ۲۰۸؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۱۲.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۳۲۶.

ص: ۳۲۹

خدمت پیامبر خدا (ص) رسیدم در حالی که حسین بن علی (علیهما السلام) روی پای ایشان نشسته بود و حضرت (ص) چشم‌ها و دهان او را می‌بوسید و می‌گفت: «تو آقایی، فرزند آقا، برادر آقا؛ تو امامی، فرزند امام، برادر امام؛ تو حجت‌خداایی، فرزند حجت‌خدا، برادر حجت‌خدا. تو پدر نه تن از حجت‌های الهی هستی که آخرینشان قائم است». (۱)

(ح) حدیث ابوذر که گفت: «علی و فرزندانش، امر وصایت را مَهر پایان می‌زنند تا روز قیامت». (۲)

ذهبی، با یک عقب‌نشینی آشکار، این روایت را آورده و گفته است که راوی آن دروغ گفته است. ذهبی معمولاً در برخورد با احادیثی که با مذهب او سازگار نیست، این‌گونه عکس‌العمل نشان می‌دهد. حدیث ابوذر را تنها برای این ذکر نکردیم که بدان احتجاج کنیم، بلکه آن را در زمره احادیثی قرار می‌دهیم که یکدیگر را تأیید و تأکید می‌کنند.

هرگاه با توجه به روایات پیش گفته، اثبات شود که امیرمؤمنان (ع) از امامت دینی و دنیایی برخوردار است، بی‌شک آن حضرت (ع) امامت پس از خود را جز در اهل بیت خویش نمی‌دید و از این رو، به فرزندش، امام حسن مجتبی (ع) وصیت کرد و او را امام بعد از خود قرار داد. تمام روایاتی که پیش از این، از امیرمؤمنان (ع) در نصوص امامت ذکر کردیم، حاکی از تقدم اهل بیت بر دیگر مردمان و امامت عمومی ایشان است؛ زیرا جدایی بین امامت دینی و دنیایی در برهه‌های متأخر اتفاق افتاده است. و گرنه در اصل، بین آنها جدایی نبوده است. از این رو در کلام ائمه (علیهم السلام) و دیگران، هنگام استدلال بر یکی، بر دیگری نیز استدلال می‌شده است؛ با این همه این مطلب، در بحث ما چندان مهم نیست؛ چون در روایات گذشته، اختصاص امامت دنیایی به اهل بیت (علیهم السلام) را ثابت کردیم

۱- ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۹۴.

۲- میزان الاعتدال، ج ۲، صص ۲۷۲ و ۲۷۳.

و در این باره مطلب ناگفته ای باقی نمانده است.

بی شک امامت دینی و دنیایی اهل بیت (علیهم السلام)، با انبوه فضایل، مناقب و عظمت های نقل شده درباره ایشان که در کتاب ها آکنده و شهره عام و خاص است و همگان را به تواضع و فروتنی واداشته، تناسب کامل دارد؛ هم آن فضایی که به سیره شخصی آنان در عبادت، جهاد، فداکاری در راه خدا، ارزش های اخلاقی و فناشدن در ذات الهی برمی گردد و هم آن مناقبی که نشان دهنده هم سنخ بودن آنان با پیامبر خدا (ص) است در اینکه خداوند ایشان را از میان آفریدگان برگزیده و از همگان متمایز ساخته؛ تا آنجا که در روایات می خوانیم اهل بیت (علیهم السلام) از درخت پیامبرند (۱)، از نور او (۲) و از زیادی طینت او خلق شده اند (۳)؛ نیز آن عظمت هایی که ریشه در فضل خدای متعال دارد و سبب فیض های ویژه برای آنان است؛ همچون علم و محبت مؤمنان و سلطه بر قوانین هستی که خود ظهور کرامات و معجزات را به دست ایشان در پی داشته است؛ و نیز آن مقاماتی که خداوند برای آنان در نظر گرفته و آنان را واسطه رسیدن نعمت ها به آفریدگان قرار داده که با تقدم ایشان بر مردم و سزاواری امامت و وجوب اطاعت از آنان مناسبت دارد.

نیز آنچه درباره فضایل پیروان ایشان و عظمت آنان نزد خدای متعال نقل شده است. همچنین این امر که عده ای از خواص اصحاب، در عصر پیامبر (ص)، به حمایت و پیروی از ائمه (علیهم السلام) برمی خیزند، نشان می دهد که ایشان در اسلام، حاملان دعوت حق اند و

- ۱- تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۲۸۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۰؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۲۶۳؛ تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۶۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۳۰۳؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۸؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۲۰؛ ضعفاء العقیلى، ج ۲، ص ۲۱۲؛ کشف الحثیث، ج ۱، ص ۱۳۵.
- ۲- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۴۶ و ج ۳، ص ۳۶۶؛ مناقب خوارزمی، ص ۷۸.
- ۳- حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۶؛ التدوین فی اخبار قزوین، ج ۲، ص ۴۸۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸؛ المعجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۶۳؛ تاریخ دمشق، ج ۳۶، ص ۳۱۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۰؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۸.

ص: ۳۳۱

پیشوایی گروه بر حق را برعهده دارند. شاید از همین روست که امیرمؤمنان (ع) می فرماید: «من در روزگار حیات پیامبر خدا (ص) ، همچون جزئی از وجود آن حضرت بودم. نگاه کردن مردم به من، همچون نگریستن ایشان بود به ستارگان آسمان». (۱)

معاویه، در نامه ای به محمد بن ابی بکر، می نویسد:

ما در دوران زندگی پیامبر (ص) ، رعایت حق علی بن ابی طالب را بر خود لازم می دانستیم و فضیلت او برای ما آشکار بود. اگر پدرت در خلافت بر ابن ابی طالب سبقت نمی گرفت، ما با آن حضرت مخالفت نمی کردیم و در برابرش تسلیم بودیم. . . . (۲)

نقل است که مهاجرین و انصار یا عموم ایشان، می دانستند که امر خلافت از پیامبر خدا (ص) به امیرمؤمنان (ع) منتهی می شود. (۳)

به هر حال، با توجه به روایات گذشته معلوم می شود که باید اطلاق روایاتی که می گوید امامان از قریش اند (۴) یا اینکه از بنی هاشم (۵) به آن روایات قید بزیم و معتقد شویم که تنها اهل بیت از قریش و بنی هاشم منظور می باشند و دیگر بنی هاشم در این امر سهمی ندارند؛ چه رسد به عموم قریش.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۲۶.

۲- وقعه صفین، صص ۱۸۸ و ۱۲۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۱۶۵ و ۱۶۷؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۰ و ۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۶۸ و الکامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۱۵۷ نیز به این نوشته اشاره شده است.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

۴- سنن کبری، بیهقی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ سنن کبری، نسائی، ج ۳، ص ۴۶۷؛ الاحادیث المختاره، ج ۴، ص ۴۰۳ و ج ۶، ص ۱۴۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۸۵؛ المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، صص ۴۰۲ و ۴۰۳؛ مسند احمد، ج ۳، صص ۱۲۹ و ۱۸۳؛ مسند انس بن مالک، ج ۴، ص ۴۲۱؛ المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۲۶؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۰؛ مسند طیالسی، ج ۱، ص ۱۲۵ و ۲۸۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۳۲۱ و ج ۷، ص ۹۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۲۵۲.

۵- ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۱۵ و ج ۳، صص ۲۹۰ و ۲۹۲.

ص: ۳۳۲

(ب) روایات ویژه، مربوط به امامت هر یک از ائمه (علیهم السلام)

اشاره

گفتیم که لازم نیست در این بحث روایاتی را بیاوریم که همه مسلمانان قبول کرده اند، بلکه به طور عام، ذکر روایات مورد پذیرش قائلین به وجود نص، درباره امامت دینی و دنیایی امیرمؤمنان (ع) و اهل بیت (علیهم السلام)، کفایت می کند. همچنان که یادآور شدیم در این باره روایات مستفیضه، بلکه متواتر و مقبول نزد شیعه و اهل سنت است که تصریح دارند ائمه (علیهم السلام) دوازده نفرند. نیز گفتیم که این دسته از نصوص، جز بر مذهب امامیه که امامت را به نص الهی و تعداد ائمه (علیهم السلام) و ویژگی های ایشان را مشخص می داند، تطبیق نمی کند.

از مطالب سابق، در مقام اول، روشن شد که نخستین این ائمه (علیهم السلام)، امیرمؤمنان (ع) است و پس از آن حضرت (ع)، فرزند بزرگوارشان امام حسن (ع) و سپس امام حسین (ع)؛ چون این دو در عصر پیامبر (ص)، با امیرمؤمنان (ع) بودند و از اهل بیت (علیهم السلام) به شمار می آمدند. پس احتمال اینکه دیگرانی غیر آن دو مراد باشند، بی جاست. افزون بر اینکه در بعضی از روایات عامه و مستفیضه، بلکه متواتر، به امامت آنها تصریح شده و بدون تردید، هر کس به نص یا ویژه بودن امامت برای اهل بیت (علیهم السلام) اقرار کند، امامت حسنین (علیهم السلام) را انکار نخواهد کرد. نهایت اینکه امام حسن (ع) مقدم است؛ چون فرزند بزرگ امیرمؤمنان (ع) بوده و در بعضی از روایات نیز مقدم داشته شده و امیرمؤمنان (ع) برای امامت پس از خود، به آن حضرت وصیت کرده بود. بلکه فرض امامت امام حسن (ع)، تقدم ایشان بر امام حسین (ع) را لازم می آورد؛ چون پیش از وی از دنیا رفته است.

امامت، منحصر در فاطمی ها

جای تأمل و تردید ندارد که پس از امام حسین (ع) امامت باید در علویان از بنی هاشم و به خصوص در فاطمی های ایشان قرار گیرد؛ زیرا:

ص: ۳۳۳

اولاً: آنها از اهل بیت اند؛ هرچند به لحاظ اینکه از ذریه آنان به شمار می آیند، اما دیگران از علویان و هاشمیان، این گونه نیستند.
ثانیاً: روایات متعددی بر این دلالت می کند که ائمه (علیهم السلام) از فرزندان امیرمؤمنان (ع) هستند. این روایات بسیار فراوانند و از طریق شیعه نقل و نظیر آنها نیز از عامه روایت شده است.

امامت پس از امام حسین (ع)

روایات مستفیضه، بلکه متواتر و افزون بر آن داریم که مضمون آنها نشان دهنده اختصاص امامت پس از امام حسین (ع) به ذریه ایشان است. بعضی از آنها را در جمله احادیث عامه آورده ایم.

همچنین روایات مستفیضی وجود دارد که بیانگر ادامه یافتن امامت پس از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در وجود فرزند پس از پدر است، نه در وجود برادر، عمو یا دایی. فراوانی این روایات، ما را از آوردن آنها در این مجال تنگ بی نیاز می کند.

آیه «اولوالارحام»

اشاره

با این همه بجاست به استدلالی که در بعضی از آن روایات، درباره این مطلب آمده، (۱) اشاره کنیم که با توجه به آیه «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته، اولاترند» (۲) این اولویت را در امام حسین (ع) و ائمه پس از او قرار داده است، نه در پیش از او.

خلاصه استدلال چنین است: خدای متعال ولایت امیرمؤمنان، حسن و حسین (علیهم السلام) را بر پیامبر خدا (ص) نازل کرد و آن حضرت نیز آن را تبلیغ نمود. پس آن سه وجود مقدس، در ولایت شریک اند و تقدم یکی از آنها بر دیگری، به دلیل وجود مرجحات در

۱- ر. ک: کافی، ج ۱، صص ۲۸۶ و ۲۹۲؛ بحار الانوار، ج ۲۵، صص ۲۴۹ و ۲۶۱.

۲- احزاب: ۶.

ص: ۳۳۴

ایشان است. در این صورت، امیرمؤمنان (ع) نمی توانست ولایت را از حسن و حسین (علیهما السلام) به دیگر فرزندان برگرداند؛ چون آن دو در ولایتی که پیامبر (ص) از طرف خداوند تبلیغ نمود، با حضرت امیرمؤمنان (ع) شریک بودند؛ همچنان که امام حسن (ع) حق برداشتن ولایت از امام حسین (ع) و اختصاص دادن آن را به یکی از فرزندان نداشت؛ زیرا امام حسین (ع) با وی در ولایت شریک بود. اما امام حسین (ع) هنگام شهادت، در ولایت شریک نداشت. از این رو آیه مذکور در حق ایشان نازل شد و بدین ترتیب ایشان ملزم گردید که ولایت را برای فرزندش علی بن حسین (علیهما السلام) قرار دهد. درباره دیگر ائمه (علیهم السلام) نیز کار به همین صورت انجام می گرفت.

با این توضیحات، وجه استدلال به آیه شریفه، در نامه امیرمؤمنان (ع) به معاویه روشن می شود که فرمود:

کتاب خدا آنچه را درباره ما نادیده گرفته شده، برای ما جمع کرده است، آنجا که می فرماید: «خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته، اولاترند» (۱).

نیز می فرماید:

سزوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند و همچنین این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده اند [از همه سزوارترند] و خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است. (۲)

پس ما، گاه به خویشاوندی و نزدیکی به پیامبر (ص) و گاه به اطاعت، از دیگران شایسته تریم. در روز سقیفه، چون مهاجران در مقابل انصار، به رابطه و قرابت خود با پیامبر خدا (ص) احتجاج کردند، آنها را زمین گیر نمودند. این دلیل اگر در حق مهاجران قابل قبول نباشد، دلیلی است بر حقانیت ما، نه شما. اما اگر نتواند دلیل قرار گیرد، پس

۱- احزاب: ۶.

۲- آل عمران: ۶۸.

ص: ۳۳۵

ادعای انصار به قوت خود باقی است. (۱)

خویشاوندی و رحم، اگرچه باعث وراثت در منصب و غیر آن است، منافاتی ندارد که بین ارحام، به دلایل خارج از رابطه خویشی، یکی بر دیگری برتری داشته باشد؛ همچون اطاعت، جهاد و سابقه ایمان، چنان که استدلال حضرت امیر (ع) به آیه ای دیگر از قرآن، به همین مطلب دلالت می کند.

از این رو، وقتی از امیرمؤمنان (ع) سؤال می کنند که چرا شما وارث پسر عموی خود شدید، نه عموی تان، «حدیث دار» را که از جمله احادیث وارده در حق ایشان است، ذکر می کند (۲)؛ مانند این سؤال، در روایت قثم بن عباس نیز آمده است. (۳)

سخنی که از امیرمؤمنان (ع) نقل کردیم، با سیاق آیه ذیل تناسب دارد که می فرماید:

پیامبر نسبت به مؤمنان، از خودشان سزاوارتر است، و همسران او مادران مؤمنان محسوب می شوند، و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در آنچه خدا مقرر داشته، اولاً هستند. (۴)

بی شک ذکر آیه «اولوا الارحام» پس از بیان اولویت پیامبر (ص) نسبت به مسلمانان می رساند که اولویت پیامبر (ص) در اولویت اولوا الارحام ادامه پیدا می کند و سزاواری آن حضرت (ص) نسبت به مسلمانان، پس از او، برای ارحام ایشان نیز خواهد بود. بلکه با توجه به بعضی از روایات تاریخی، می بینیم که در جریان جنگ های معروف به «جنگ های رده» که با قبیله «کنده» صورت گرفت، عموم مردم، از آیه مذکور، شمول

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۳، صص ۳۲ و ۳۳.

۲- سنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۲؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۴.

۳- سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۹؛ کتاب ویژگی های امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع): ذکر مقام و منزلت علی بن ابی طالب (ع) و نزدیکی اش با پیامبر خدا (ص) و دوستی کردن پیامبر (ص) با او؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۶؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۲۶۶؛ الآحاد و المثانی، ج ۱، ص ۲۹۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۴۰.

۴- احزاب: ۶.

ص: ۳۳۶

امامت و ولایت ائمه (علیهم السلام) را بر مردم می فهمیدند.

در گفت و گوی طولانی که بین حارث بن معاویه از کنده و زیاد بن لیبید، کارگزار ابوبکر واقع شد، چنین آمده است:

حارث بن زیاد گفت: «به من بگو چرا اهل بیت را از خلافت بیرون راندید، در حالی که سزاوارترین مردم به این کار بودند؛ زیرا خدای متعال می فرماید: خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در آنچه خدا مقرر داشته، اولی ترند». زیاد بن لیبید گفت: «مهاجران و انصار، از تو به کار خویش دانای تر و دوراندیش تر بودند». حارث گفت: «به خدا سوگند، شما چنین نکردید، مگر به خاطر حسادت که به آنان داشتید». (۱)

در اینجا دو مطلب دیگر باقی می ماند:

مطلب نخست: استدلال به آیه «اولوا الارحام» بدین معنا نیست که خویشاوندی، تنها علت انتقال منصب عظیم امامت، از مرده به زنده باشد، چنان که سبب انتقال مال می شود. بلکه اصل مطلب این است که اگرچه این مقام رفیع تابع نص الهی است و شخص امام، به خاطر شایستگی های ذاتی و دست یابی به مراتب عالی روحی و سلوکی، از سوی خدا بدین مقام نائل می گردد، اما خداوند با توجه به مقدرات و علم سابق خود، شخصی از خویشان امام در گذشته را که شایستگی این امر را دارد، انتخاب می کند و به تبع آن، درباره او نصی قرار می دهد.

بنابراین هرچند ظاهراً، منصب امامت با نص الهی، از میت به زنده منتقل می شود، اما این امر، طبق ضوابط شناخته شده خویشاوندی است. از این رو، اولویت زنده نسبت به میت از جهت نسبی و خویشاوندی، با نص الهی ملازمه دارد و دلیل بر آن است.

شاید، لزوم مراعات ضوابط خویشاوندی در منصب عظیم امامت، به دو دلیل زیر باشد:

۱- فی رحاب العقیده، ج ۲، ص ۲۱۳.

ص: ۳۳۷

۱. این امر سبب ایجاد انگیزه بیشتر در پیروان هر امام می شود تا با توجه به خویشاوندی بین آن امام و مؤسس و بنیان گذار دین اسلام، یعنی پیامبر خدا (ص)، قول و سخنش را بپذیرند، رابطه معنوی خویش را با او محکم تر کنند، برای ایشان حرمت و تقدس بیش از پیش قائل شوند و تا زمانی که این دعوت وجود دارد و پیروانی برای حمل و تبلیغ آن موجود است، این رابطه را ادامه دهند؛ زیرا کسی که این منصب بزرگ را عهده دار می شود، باید در عالی ترین مراتب روحی و سلوکی قرار داشته و الگوی کاملی برای دیگران باشد. پس هنگامی که مردم پی می برند که وجود امام، ادامه طبیعی پیشینیان اوست - چون از همان خاندان و ذریه است - تعقل شان به وی افزون می گردد و سبب می شود که تعالیم و دستورات او را به آسانی بپذیرند و همچون او، در عرصه فردی و اجتماعی سلوک کنند.

این مطلب، نظیر این سخن است که پیامبران میان قوم خود، از معتدل ترین نسب برخوردار بوده اند. (۱) نیز آنچه از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود:

بدانید که خدای عزوجل مخلوقات را آفرید و مرا بهترین آنها قرار داد. پس آنها را به دو دسته تقسیم کرد و مرا از بهترین دسته قرار داد. آن گاه آنها را دو قبیله کرد و مرا از بهترین قبیله ها قرار داد. سپس آنها را در خانه هایی قرار داد و خانه مرا بهترین خانه ها ساخت. خانه من بهترین خانه ها و من، بهترین شمایم. (۲)

گرچه خدای متعال می تواند برترین پیامبرانش را از بدترین و پست ترین خانه ها و قبیله ها قرار دهد، اما والایی قبیله و خانه، بیشترین انگیزه را برای مردمان ایجاد می کند تا پیامبرشان را حرمت بگذارند، دعوت ایشان را بپذیرند و به تعالیم و دستورات آنها گردن نهند.

۲. ضوابط خاص خویشاوندی در امامت، سبب می شود که خبرگان جامعه انسانی،

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۲: ذکر مکاتبه پیامبر خدا (ص) با ملوک؛ بحار الانوار، ج ۲۰، صص ۳۷۹ و ۳۸۵.

۲- فی رحاب العقیده، ج ۱، ص ۵۶.

ص: ۳۳۸

نص مربوط به امام آینده را به صورتی درخور و شایسته تر، پذیرا شوند و در امور بر او سبقت نگیرند، چرا که اولویت خویشاوندان، از موارد مورد قبول و اتکای عمومی است. مطالب مناسب در این باره را در کتاب فی رحاب العقیده، در جواب سؤال چهارم آورده ایم.

سلسله نسب امام لاحق با پیامبر (ص)، حتی در صورت وجود واسطه های متعدد، چیزی از حرمت، تقدس و پذیرش او نمی کاهد، چرا که در این سلسله، شرافت سابق و لاحق، احترام مضاعف و تقدس مؤکدی را سبب می شود: «نوری است بر فراز نوری و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند» (۱). از این روست که می بینیم حدیث معروف «سلسله الذهب» حتی نزد مسلمانان غیر شیعه، از عظمت و اعتبار بالایی برخوردار است.

با این همه، بسیاری کوشیده اند این مسئله را با نسبت دادن آن به نوعی از انحصار قبیلگی و سودجویی نسبی و خانوادگی که با مقام نبوت و خلافت سازگاری ندارد، به نقد بکشند.

اگر امامت و خلافت را مبتنی بر قدرت نمایی، برتری طلبی، سوء استفاده و انحصار بدانیم، این ایراد بجاست؛ چنان که امروزه، بعضی از قبایل و طوایف به نام دین، بر گرده مردم سوار می شوند و حکمرانی می کنند.

اما اگر اساس امامت و خلافت را آراستگی به ارزش های اخلاقی، برابری با مردم و خدمت به آنان و نیکی به عامه و تواضع در برابر آنان بدانیم - همچنان که این صفات و ویژگی ها در امام منصوص، بایسته و ضروری است - دیگر جایی برای سودجویی و انحصارطلبی نمی ماند. بلکه امامت، توفیق و فضیلتی است از سوی خدا که آن را به بندگان خاص و برگزیده اش اختصاص می دهد و محبت ائمه خویش و خلفای الهی را در دل مردم جا می دهد و رابطه محکمی بینشان برقرار می کند و مردم را در برابر تعالیم

ص: ۳۳۹

الهی ایشان، مطیع می گرداند.

نهایت اینکه کسانی که از یک سو، روحی بیمار و حسادتی کشنده دارند و اعتراف به فضیلت و برتری صاحبان فضل برای شان سخت است و از سوی دیگر به دنبال مقام و مرتبه ای بلند هستند، آن هم بدون پیش زمینه و آمادگی قلبی، تاب تحمل این مسئله را ندارند و برایشان پذیرفتنی نیست و این یکی از قوانین سنت های الهی میان بندگان است. خدای متعال می فرماید:

یا اینکه نسبت به مردم [پیامبر و خاندانش] بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند. ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها قرار دادیم. (۱)

نیز می فرماید:

و این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم، تا بگویند: آیا اینها هستند که خداوند از میان ما [برگزیده] و بر آنها منت گذارده [و نعمت ایمان بخشیده] است؟ آیا خداوند، شاگردان را بهتر نمی شناسد؟ (۲)

مطلب دوم: استدلال به آیه «اولوا الارحام» برای منحصر نمودن امامت در فرزندان امام حسین (ع) و تداوم این امر در ذریه ایشان، از پدر به فرزند پسر، برای دو دسته از مردم مفید و لازم است:

نخست، کسانی که از وجود روایات حاوی اسامی بقیه ائمه (علیهم السلام) بی اطلاعند؛ چون این گونه روایات، همچون احادیث وارده در حق امیرمؤمنان و حسنین (علیهما السلام) از ظهور و گسترش کافی برخوردار نیستند. در ماجرای گفت و گوی حارث بن معاویه و زیاد بن لبید، چون حارث از این روایات صریحه و خاصه اطلاع نداشت، به آیه «اولوا الارحام» استدلال می کرد.

۱- نساء: ۵۴.

۲- انعام: ۵۳.

ص: ۳۴۰

دسته دوم کسانی هستند که این روایات خاصه را نمی پذیرند؛ چون با دعوت خاص و وابستگی گروهی ایشان ناسازگار است. برخلاف روایاتی که در حق امیرمؤمنان و حسنین (علیهما السلام) وارد شده که هیچ منافاتی با دعوت و گروه آنان ندارد؛ همچون کیسانیه، زیدیه، فطحیه و غیر ایشان؛ از همین رو امیرمؤمنان (ع) در نامه خود به معاویه، به آیه «اولوا الارحام» استدلال می کند.

امامت ائمه پس از امام حسین (ع) در روایات

اینک به روایاتی می پردازیم که تعیین نه امام از فرزندان امام حسین (ع) را به طور مشخص، در بر دارد. در این میان، فرقی نمی کند که روایات از پیامبر (ص) وارد شده باشد یا از امیرمؤمنان (ع) یا از حسنین (علیهما السلام)؛ زیرا پس از اثبات امامت ایشان، پذیرفتن روایات وارده از ایشان، لازم و ضروری است. بلکه در اثبات امامت هر امامی، نصوص وارده از امام پیشین در حق وی، کافی خواهد بود؛ زیرا سخن در امامت امام لاحق، هنگامی درست است که امامت امام سابق را اثبات کرده و از آن فراغت یافته باشیم.

روایاتی که ائمه (علیهم السلام) را نام می برد

روایات در این باب، دو دسته اند:

دسته نخست: روایاتی که ائمه دوازده گانه را یکی پس از دیگری به طور مشخص نام می برند؛ همچون روایات «لوح»، «انوار» و غیره.

این روایات بسیار فراوان و اغلب آنها طولانی است. بعضی از آنها را در جزء سوم کتاب فی رحاب العقیده یادآور شده ایم.

حدود پنجاه عدد از این روایات، از پیامبر (ص) نقل شده است؛ یک حدیث از امام حسین (ع) در تفسیر حدیث پیامبر خدا (ص) و یک حدیث از امام باقر (ع) در بیان نورهایی که حضرت ابراهیم (ع) مشاهده کرد و آشکار است که این سخن حضرت باقر (ع)، جز از پدرانش و ایشان نیز از پیامبر اکرم (ص)، نقل نشده است و حدیثی از

ص: ۳۴۱

جناب خضر (ع) که به طرق مختلف، «برقی» که راوی موثقی است، از امام جواد (ع) نقل کرده و درباره گفت و گوی خضر (ع) با امیرمؤمنان (ع) و امام حسین (ع) است.

نیز در این روایات، دو حدیث از امام باقر (ع) در شمارش ائمه، هفت حدیث از امام صادق (ع)، یک حدیث از امام کاظم (ع) و حدیثی نیز از امام رضا (ع) به چشم می خورد.

این روایات هرچند به طور مطلق مفید نیستند، چون می دانیم که ایشان (علیهم السلام) در مثل چنین امر غیبی ای، از خود سخن نمی گویند و به یقین آن را از پدران خود و از پیامبر خدا (ص) دریافت کرده اند، اما دست کم پس از ثبوت امامت ایشان، در اثبات امامت ائمه پس از آنها سودمند خواهد بود.

تصریح پدران به امامت فرزندان

اشاره

دسته دوم: روایاتی که تصریح پیامبر (ص) یا یکی از ائمه (علیهم السلام)، بر امامت تعدادی از ائمه بعدی را به طور مشخص در بر دارد.

این روایات نیز بسیارند و آنها را در جزء سوم کتاب فی رحاب العقیده آورده ایم. در اینجا به طور خلاصه و به دور از تطویل، شماری از آنها را همراه با مؤیداتی در حق فرد ائمه (علیهم السلام) نقل می کنیم.

۱. امام علی بن حسین، زین العابدین (ع)

امام، ابومحمد، علی بن حسین، سجاد، زین العابدین (ع) که گاه او را «ابوالحسن» کنیه می دادند. روایات در حق او، نزدیک به سی روایت است که به ضمیمه روایات دسته نخست، به هشتاد و بالاتر بالغ می شود.

علاوه بر اینها، باید روایاتی که ائمه (علیهم السلام) را از فرزندان امام حسین (ع) می داند (بدون ذکر نام آنها) اضافه کنیم. در پاره ای از این روایات، به آیه «اولوا الارحام» همچنان که گذشت استدلال شده است. بی تردید پس از شهادت امام حسین (ع)، جز امام زین العابدین (ع) از آن حضرت فرزندی نمانده بود.

ص: ۳۴۲

۲. امام محمد بن علی باقر (ع)

امام، ابوجعفر، محمد بن علی باقر (ع)؛ احادیث وارده در حق این امام، بیش از سی روایت است که به ضمیمه روایاتی که در دسته نخست ذکر کردیم، به بیش از هشتاد روایت می رسد.

افزون بر این همه، روایاتی است که امامت را در ذریه امام حسین (ع) می داند؛ زیرا ذریه امام حسین (ع) پس از امام زین العابدین (ع) در امام باقر (ع) و برادرانش منحصر بود. ولی درباره هیچ یک از برادران امام (ع) ادعای نص به امامت نشده بود. هرچند زیدیه، به امامت برادر امام، زید بن علی معتقد بودند، اما منشأ این امامت را قیام با شمشیر می دانستند؛ بی آنکه تعیین به نص الهی را در این امر دخیل بدانند. پس ادعای ایشان از محل بحث ما خارج است.

شواهد بر امام نبودن زید شهید

الف) روایات بسیاری از خود زید، فرزندان او و ائمه (علیهم السلام) نقل شده به این مضمون که وی هرگز ادعای امامت نکرده، و معتقد به امامت امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) بوده و مردم را به قبول امامت «رضا» ی از آل محمد دعوت می کرده است.

ب) قیام زید در سال ۱۲۰ هجری، به فاصله زیاد پس از درگذشت امام زین العابدین (ع)، بلکه پس از وفات امام باقر (ع) بوده است. حال اگر بگوییم قیام وی، به سبب امامت او پس از پدرش بوده، لازم می آید که زمین، مدتی طولانی از وجود امام خالی باشد، در حالی که این امر، به اجماع شیعه، ممتنع و غیر ممکن است و نیز از روایات شیعه و اهل سنت همین استنباط می شود.

۳. امام جعفر بن محمد صادق (ع)

امام، ابوعبدالله، جعفر بن محمد صادق (ع)؛ درباره امامت ایشان، از پدران بزرگوارش، نزدیک به بیست حدیث نقل شده است که به ضمیمه روایات دسته

ص: ۳۴۳

نخست، به هفتاد حدیث بالغ می شود. بر این همه، دو دسته دیگر از روایات را نیز باید اضافه کرد:

اسلحه پیامبر (ص) ، تنها نزد امام است

دسته نخست، روایات متعددی است که تصریح دارد سلاح پیامبر خدا (ص) ، تنها نزد امام (ع) یافت می شود (۱)؛ از جمله سخن امام باقر (ع) در روایت «برید» ، درباره این کلام خدای متعال: «خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید» (۲)، امام (ع) فرمودند: «منظور ما هستیم. هر یک از ما باید سلاح، علم و کتبی را که نزد اوست، به امام بعدی تحویل دهد». (۳)

نیز حدیث حسن بن ابی ساره از امام باقر (ع) که فرمود:

سلاح نزد ما، همچون تابوت است که هر گاه به در خانه یکی از بنی اسرائیل قرار می گرفت، آنها می فهمیدند که فرمانروایی و سلطنت یافته است. همچنین سلاح به هر کسی سپرده شود، او امام است. (۴)

بلکه این مطلب، از آنچه درباره امیرمؤمنان (ع) هنگام مرگ، به عنوان وصیت نقل شده، به خوبی آشکار می گردد. (۵)

تمام این روایات، امامت امام صادق (ع) را ثابت می کند. البته با ضمیمه کردن روایات متعددی که می گوید سلاح پیامبر (ص) نزد ایشان بوده است (۶)؛ همچون حدیث «عبدالاعلی بن اعین» که گفت: شنیدم امام صادق (ع) چنین می فرماید: «سلاح

۱- به احادیث این بحث در کافی، ج ۱، صص ۲۳۲ و ۲۳۸ و بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۲۰۱ و ۲۲۲ مراجعه کنید.

۲- نساء: ۵۸.

۳- بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۴- بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۵- کافی، ج ۱، ص ۲۹۸.

۶- کافی، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۳۷؛ بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۲۰۱ و ۲۲۲.

ص: ۳۴۴

پیامبر خدا (ص) نزد من است، و بر سر آن با کسی منازعه نمی‌کنم». (۱)

نیز در حدیث سعید سمان می‌خوانیم که آن حضرت (ع) فرمود: «شمشیر پیامبر خدا (ص) و نیز زره، سپر و زره خود وی نزد من است. . . . و نزد من است پرچم پیامبر خدا. . . .». (۲)

جریان امامت از پدر به فرزند

دسته دوم، روایاتی است که پیش تر به آنها اشاره کردیم و متضمن این معنا بود که امامت پس از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در اعقاب ایشان، از پدر به فرزند منتقل می‌شود و به برادر، عمو یا دایی نمی‌رسد. در بعضی از آن روایات به آیه «اولوا الارحام» نیز استدلال شده بود. تعدادی از آن روایات، از امام باقر (ع) نقل شده بود که امامت ایشان را ثابت کردیم.

در حدیث ابو حمزه از آن حضرت (ع) آمده است که فرمود:

ای ابو حمزه، زمین هرگز از وجود عالمی از اهل بیت خالی نمی‌ماند. . . و خداوند این عالم را آشکار نمی‌کند، مگر آن هنگام که در فرزندان وی کسی هم شأن او در علم و دیگر ویژگی‌های الهی قرار دهد. (۳)

نیز در حدیث ابوبصیر، از آن حضرت نقل است که درباره آیه «او کلمه توحید را کلمه ای پاینده در نسل‌های بعد از خود قرار داد» ، (۴) فرمود: «منظور، امام حسین (ع) است که امامت در ذریه او، از پدر به فرزند منتقل می‌شود و به برادر و عمو نمی‌رسد». (۵)

بنابراین، هر گاه به مقتضای این روایات، امامت پس از امام باقر (ع) به فرزندان ایشان

۱- کافی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ بحار الانوار، ج ۲۶، صص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۳۳؛ بحار الانوار، ج ۲۶، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۳- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۵۰ و ۲۵۱؛ الغیبه، طوسی، صص ۲۲۲ و ۲۲۳.

۴- زخرف: ۲۸.

۵- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۵۳.

ص: ۳۴۵

منتقل شود، باید پس از امام صادق (ع) نیز به اولاد ایشان انتقال یابد؛ زیرا کسی از برادران حضرت، در این امر با ایشان منازعه ای نداشت و بر فرض وجود چنین کسی در آن زمان، امروز از آن شخص و دعوتش هیچ خبر و نشانه ای نیست و مُبَلَّغی نیز ندارد. همان طور که پیش تر گفتیم این امر یکی از علایم بطلان دعوت هاست. تفصیل این سخن، در بحث پیرامون نظام شورا گذشت.

امام صادق (ع) شخصیتی متمایز

از بعضی اخبار به دست می آید که امام صادق (ع) در عصر خود، در چشم خواص غیر شیعه، شخصیتی متمایز و منحصر به فرد از اهل بیت (علیهم السلام) به شمار می آمد و اگر در آن زمان نصی بر امامت وجود داشت، منحصر به ایشان بود و به دیگران نمی رسید.

۱. منصور دوانیقی می گوید:

جعفر بن محمد، از جمله کسانی است که خدای متعال درباره ایشان فرمود: «سپس این کتاب [آسمانی] را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم». (۱) او از برگزیدگان خدا و از سبقت گیرندگان به کارهای نیک است. (۲)

۲. همو به ابن مهاجر می گوید:

ای ابن مهاجر، بدان که همیشه بین اهل بیت یک محدث که با فرشتگان و جبرئیل هم کلام می شود، وجود دارد و امروز میان ما آن کس، جعفر بن محمد است. (۳)

۳. موسی، فرزند مهدی عباسی، درباره پیامدهای واقعه فح می گوید:

اگر درباره فضیلت دینی، علمی و ارزشی جعفر بن محمد (ع) نسبت به دیگر

۱- فاطر: ۳۲.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۳.

۳- کافی، ج ۱، ص ۴۷۵.

ص: ۳۴۶

خویشانش، از زبان مهدی، به نقل از منصور، چیزی نشنیده بودم و اگر مدح و ستایش سفاح درباره او به من نرسیده بود، بی شک قبر وی را می شکافتم و جنازه اش را می سوزاندم؛ چندان که چیزی از آن باقی نماند. (۱)

۴. امام موسی بن جعفر کاظم (ع)

اشاره

امام، ابوابراهیم، موسی بن جعفر (ع) که گاه او را «ابوالحسن» یا «ابوالحسن اول» نیز می گفتند و به «عبد صالح» ملقب بود. درباره امامت او، از پدران بزرگوارش، نزدیک به چهل حدیث نقل شده که علاوه بر روایات دسته نخست - که ذکر کردیم - بیش از صد حدیث را شامل می شود.

تمام این احادیث را باید اضافه کرد به دو دسته روایاتی که هنگام ذکر نصوص مربوط به امامت امام صادق (ع)، به آنها اشاره کردیم:

الف) روایات مربوط به «سلاح پیامبر (ص)»

پیش تر روایات فراوانی را متذکر شدیم، درباره اینکه سلاح پیامبر (ص) تنها نزد امام است. بسیاری از آن روایات، از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت شده بود. پس بجاست که با این روایات بر امامت امام موسی کاظم (ع) استدلال کنیم، با ضمیمه کردن روایاتی که می گوید: «سلاح پیامبر (ص) نزد آن حضرت بوده است»؛ همچون حدیث محمد بن حکیم از آن حضرت (ع) که فرمود: «سلاح نزد ماست و از دیگران بازداشته شده است». (۲)

همچنین روایاتی که وجود سلاح نزد فرزندان امام کاظم (ع) را ثابت می کند که به زودی به آنها خواهیم پرداخت، مؤید مطلب بالاست؛ چراکه این سلاح باید از طریق امام (ع) به ایشان منتقل شده باشد، نه کس دیگر.

۱- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ بصائر الدرجات، صص ۱ و ۲.

ب) روایات مربوط به انتقال امامت از پدر به فرزند

روایاتی که دال بر جریان امامت، پس از حسنین (علیهما السلام)، در ذریه ایشان، از پدر به فرزند است و به برادر و عمو و دایی انتقال نمی یابد. پس هرگاه بتوان از این دست روایات، روایاتی را که از امام باقر (ع) صادر شده، در اثبات حق امام صادق (ع) مورد استدلال قرار دهیم، می توانیم این روایات را، همراه با روایاتی که از امام صادق (ع) در این باره نقل شده است، برای اثبات حق امام کاظم (ع) استفاده و بدان ها احتجاج کنیم. فراوانی این گونه روایات به حدی بوده که پس از امام صادق (ع)، مسئله جریان امامت در ذریه امام حسین (ع) و انتقال آن از پدر به فرزند، در بین شیعه، امری مسلم و حقیقتی ثابت و بی تردید به شمار می آمده است.

بنابراین، وقتی طبق این روایات، امامت پس از امام صادق (ع) در اولاد ایشان منحصر شود، هیچ کس امامت را برای غیر امام کاظم (ع) ادعا نخواهد کرد، مگر «اسماعیلیه» که به امامت ذریه اسماعیل، فرزند امام صادق (ع) معتقد هستند و «فطحیه» که فرزند دیگر امام، یعنی عبدالله فطح را امام می دانند.

بطان ادعای اسماعیلیه

سخن نخست اینکه بی شک جناب اسماعیل در زمان حیات امام صادق (ع) از دنیا رفته بود. حال اگر اسماعیلیه معتقد باشند که امامت در زمان حیات اسماعیل به ایشان تعلق گرفته و پس از مرگ وی، به ذریه او انتقال یافته، این ادعا از دو جهت باطل است:

اولاً: روایات بسیاری، چه به صراحت و چه به ملازمه، امامت وی را نفی می کند؛ همچون روایات دسته نخست که نام اسماعیل در هیچ کدام آنها نیست. همچنین روایاتی که به امامت امام کاظم (ع)، پس از امام صادق (ع) تصریح نموده است.

ثانیاً: وجود دو امام در یک زمان غیر ممکن است، مگر بدین معنا که یکی از آن دو

ص: ۳۴۸

در مرتبه امامت باشد؛ یعنی آمادگی دریافت مقام امامت پس از موت امام سابق را واجد باشد. این معنا درباره اسماعیل که قبل از امام صادق (ع) از دنیا رفته، مصداق پیدا نمی کند.

اگر ادعای اسماعیلیه به این بازگردد که امامت پس از امام صادق (ع) به اولاد اسماعیل، بدون واسطه شدن امامت شخص اسماعیل، منتقل می شود، این نیز باطل است؛ زیرا: اولاً- روایات فراوانی از دسته اول و دوم روایات پیش گفته متضمن انتقال امامت از امام صادق (ع) به امام کاظم (ع) است؛ ثانیاً روایات جریان امامت در فرزندان، از پدر به فرزند، ظهور در فرزند دارد، نه در فرزند فرزند.

به هر حال، آنچه بطلان ادعای اسماعیلیه را بیشتر معلوم می گرداند، دو امر است:

۱. کسی از اولاد اسماعیل را سراغ نداریم که ادعای امامت کرده باشد یا بعد از امام صادق (ع)، عهده دار این مسئله بوده باشد. این ادعا، بعدها، پس از گذشت مدت های طولانی، برای تصحیح و توجیه خلافت «فاطمین» ظهور کرد و علایم و نشانه هایی یافت.

۲. آنها با این ادعای خود بر عدد ائمه که «دوازده» است، می افزایند و با این کار، روایات فراوان، بلکه متواتری که ائمه را دوازده تن می داند، باطل می کنند.

بطلان ادعای فطمیه

وجوه باطل بودن ادعای فطمیه از این قرار است:

۱. روایات فراوانی که متضمن انتقال امامت از امام صادق (ع) به امام کاظم (ع) است.

۲. عبدالله افطح، اندکی پس از شهادت امام صادق (ع) از دنیا رفت و فرصت جانشینی پیدا نکرد.

اگر گفته شود که امامت در عبدالله افطح متوقف شده، این با روایاتی که ائمه را دوازده تن می دانند، مخالف است و نیز با روایاتی که می گوید زمین هرگز از وجود امام خالی نمی ماند. همچنین اگر بگویند امامت از او به برادرش امام کاظم (ع) انتقال یافته

ص: ۳۴۹

- که بعضی شان بر این باورند - این هم، به جهاتی باطل است:

جهت اول: روایات مربوط به جریان امامت در ذریه.

جهت دوم: امام کاظم (ع) و ائمه پس از او، بر امام نبودن عبدالله افطح اتفاق داشتند؛ همچنان که با توجه به روایات وارده در تعداد ائمه (علیهم السلام)، و احادیث بسیار دیگر و اجماع شیعه، این امر روشن می گردد.

جهت سوم: اگر عبدالله امامی باشد بین پدر بزرگوار و برادرش امام کاظم (ع)، لازم می آید که بگوییم دوازدهمین امام، امام حسن عسکری (ع) است. حال با توجه به این واقعیت که ایشان از دنیا رفته اند، اگر بگوییم امامت در ایشان متوقف شده است، این امر با روایات بسیار زیادی که خالی بودن زمین از حجت را منع می کند، در تضاد قرار می گیرد و نیز با روایات بسیار، بلکه متواتری که خاتمه بخش ائمه (علیهم السلام) را امام مهدی (عجل) می داند؛ ایشان همانم پیامبرند و خدای متعال به واسطه او حق را آشکار می سازد و زمین را پس از آکنده شدن از ظلم و جور، از قسط و عدالت پر می کند.

اگر بگویند که امامت از امام حسن عسکری (ع) به فرزندش، حجت منتظر (عجل) انتقال می یابد، این سخن لازم می آورد که تعداد ائمه (علیهم السلام) سیزده تن شود و این امر، با روایات بسیار در این زمینه مخالف است.

جهت چهارم: گروه فطحیه اکنون منقرض شده اند و کسی حامل دعوت ایشان نیست و این خود گواهی است بر ناحق بودن آنان؛ زیرا اگر آنان را بر حق بدانیم، باید به اتفاق امت اسلامی بر گمراهی و ضلالت گردن بنهیم و این امری است غیر ممکن؛ همچنان که توضیح آن داده شد.

وصیت، ویژه امام کاظم (ع)

از برخی روایات معلوم می شود که وجود وصیت درباره امامت امام موسی کاظم (ع) نزد خواص غیر شیعه، امری معروف و مشهور بوده است:

۱. پس از واقعه شهادت حسین، شهید فخر، هنگامی که اسیران را نزد موسی، فرزند

ص: ۳۵۰

مهدی عباسی می بردند، وی امام کاظم (ع) را می طلبد و می گوید:

به خدا سوگند که حسین به دستور این شخص خروج کرده، ولی من محبت او را در دل دارم؛ زیرا از میان اهل بیت (علیهم السلام) ، او تنها کسی است که صاحب وصیت است. خدایم بکشد، اگر او را به حال خود رها کنم. (۱)

۲. از مأمون، در گفت و گویش با رشید درباره امام کاظم (ع) نقل شده است که گفت:

چون مجلس خالی شد، به هارون گفتم: «ای امیرمؤمنان، مردی که این گونه او را تعظیم و تکریم کردی، کیست؟»

هارون گفت: «او امام مردم، حجت خدا بر آفریدگان و خلیفه خدا میان بندگان است» .

گفتم: «ای امیرمؤمنان، آیا این همه، ویژگی های شخص شما نیست؟»

گفت: «من امام ظاهری مردم هستم که با قهر و غلبه بر آنان سلطه یافته ام و موسی بن جعفر (ع) امام بر حق است. ای فرزند، به خدا سوگند که او از من و از همه آفریدگان به مقام پیامبر خدا (ص) سزاوارتر است. به خدا قسم اگر در امر حکومت با من منازعه کنی، چشمانت را از حدقه بیرون می کشم؛ چراکه خلافت و پادشاهی، عقیم است». (۲)

۵. امام علی بن موسی الرضا (ع)

اشاره

امام، ابوالحسن، علی بن موسی الرضا (ع)؛ حدود ۴۶ حدیث به امامت ایشان تصریح دارد که اگر روایات طایفه نخست را نیز بیفزاییم، شمار احادیث در این باب، به ۱۱۰ حدیث می رسد. علاوه بر دو مجموعه روایت که در قسمت امامت امام صادق (ع) ذکر نمودیم. این دو مجموعه، با در پی آمدن هر امامی، فراوان تر می شوند و مضمون

۱- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

۲- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۱.

ص: ۳۵۱

آنها بین شیعه آشکارتر می‌گردد؛ چراکه ائمه متأخر، آن مضمون را متعرض می‌شوند و مورد تأکید قرار می‌دهند:

الف) روایات مربوط به «سلاح پیامبر خدا (ص)»

روایاتی که تصریح دارند سلاح پیامبر خدا (ص) جز نزد امام یافت نمی‌شوند؛ با ضمیمه‌ی احادیثی که وجود آن سلاح نزد امام رضا (ع) را ثابت می‌کند، همچون حدیث سلیمان بن جعفر که گفت: «به امام رضا (ع) نوشتم: آیا سلاح پیامبر خدا (ص) نزد شماست؟ پس حضرت (ع) به خط خود که آن را می‌شناختم، برایم مرقومه فرمود: «آری، نزد من است». (۱)

همچنین حدیث احمد بن ابی عبدالله که می‌گوید:

از امام رضا (ع) درباره‌ی ذوالفقار، شمشیر پیامبر خدا (ص) پرسیدم که از کجا آورده شد؟ امام (ع) در پاسخ فرمود: «جبرئیل، آن را از آسمان فرود آورد و زینتش نقره بود. آن شمشیر هم اکنون نزد من است». (۲)

ب) روایات استمرار امامت در فرزندان ائمه

منظور روایاتی است که امامت را پس از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)، جاری در ذریه‌ی ایشان می‌داند، نه در برادر و عموها، و چون هیچ‌یک از برادران امام رضا (ع) ادعای امامت نکردند و کسی برای آنها چنین ادعایی ننموده، این امر به ایشان منحصر می‌گردد. شاید به همین دلیل باشد که اختلاف در امامت ایشان، تنها به وسیله‌ی واقفیه صورت می‌گیرد که شهادت امام کاظم (ع) را منکر می‌شوند و ادعای ختم امامت می‌کنند. آنها بر این باورند که امام کاظم (ع)، همان امام منتظر است و غیبت ایشان در زندان واقع شده است. این ادعاها، به چند دلیل باطلند:

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۱۱؛ بصائر الدرجات، ص ۲۰۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۶۵.

بطلان ادعای واقفیه

۱. شهادت امام کاظم (ع) قطعی است؛ چندان که از امور بدیهی به شمار می آید.
۲. روایات بسیاری که مورد بحث ما در این باب هستند، بر شهادت امام کاظم (ع) و جانشینی فرزندش امام رضا (ع) گواه می باشند.
۳. روایاتی که می گوید ائمه دوازده نفر و نه نفرشان از ذریه امام حسین (ع) می باشند. مهدی (عجل) دوازدهمین آنها و نهمین از ذریه امام حسین (ع) است.
۴. روایات مستفیضه، بلکه متواتری که شیعه و سنی نقل کرده اند که امام مهدی (عجل) همانم پیامبر (ص) است.
۵. واقفیه گروهی منقرض شده اند و کسی امروزه پرچمدار عقاید آنها نیست و این خود بهترین دلیل بر بطلان و ناراست بودن آنهاست.

۶. امام محمد بن علی جواد (ع)**اشاره**

امام، ابوجعفر، محمد بن علی جواد (ع) که لقب «تقی» نیز داشت. حدود ۲۷ روایت بر امامت آن حضرت تصریح شده و اگر روایات طایفه نخست را نیز بیفزاییم، احادیث دال بر امامت ایشان به نود می رسد. به ویژه اگر آن دو دسته روایات که در باب امامت هر یک از پدران ایشان (علیهم السلام) نقل کردیم نیز افزوده شود در این صورت در زمان وی، هم از جهت شمار روایات و هم از جهت مضمون، بین شیعیان ظهور بیشتری بر امامت وی یافته و در جانشان محکم تر نشسته است:

الف) روایات سلاح پیامبر (ص)

روایاتی که می گوید سلاح پیامبر خدا (ص) تنها نزد امام یافت می شود، دلیلی است بر این مطلب، به ضمیمه روایاتی که وجود آن سلاح نزد امام جواد (ع) را تأیید می کند؛ همچون حدیث ابراهیم بن هاشم، از امام جواد (ع) که فرمود:

سلاح نزد ما، همچون تابوت است نزد بنی اسرائیل؛ خلافت آنجا قرار

ص: ۳۵۳

می‌گیرد که سلاح؛ همچنان که پادشاهی در بنی اسرائیل؛ تابع محل قرار گرفتن تابوت بوده است. (۱)

(ب) روایات استمرار امامت در فرزندان ائمه

دلیل دوم، روایاتی است که جریان امامت را پس از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و ذریه ایشان می‌داند. از این روست که می‌بینیم در بعضی روایات، تأخیر ولادت امام جواد (ع) بعضی از شیعیان را دچار حیرت و سرگردانی می‌کند. در حدیث محمد بن اسماعیل بزیع، از امام رضا (ع) آمده است که از آن حضرت (ع) پرسیدند:

آیا امامت به عمو و دایی می‌رسد؟ حضرت (ع) فرمود: «نه». گفته شد: «به برادر، چه؟» فرمود: «نه». گفتند: «پس از شما، امامت را در که جست و جو کنیم؟» فرمود: «در فرزندم». و امام در آن هنگام، هنوز فرزندی نداشت. (۲)

همچنان که از بعضی روایات معلوم می‌شود این امر مورد سوءاستفاده دشمنان امام رضا (ع) قرار می‌گرفت؛ همچون روایت حسین بن بشار که می‌گوید:

ابن قیاما، نامه‌ای به ابوالحسن (ع) نوشت و گفت: «چگونه خود را امام می‌دانی درحالی که فرزند نداری؟» امام (ع) در پاسخش نوشت: «از کجا می‌دانی که فرزندی ندارم؟ به خدا سوگند که سرانجام پروردگار مرا فرزندی پسر روزی خواهد کرد که بین حق و باطل جدایی می‌افکند». (۳)

بنابراین، امامت پس از امام رضا (ع)، در وجود تنها فرزند پسرش، امام جواد (ع) متعین می‌شود؛ به خصوص اینکه درباره کس دیگری ادعای وجود نص بر امامت نشده است، چه رسد به ادعای جانشینی امام رضا (ع).

از این رو، امامت امام جواد (ع) پس از پدر بزرگوارش، نزد شیعه امری مسلم و قطعی

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۰۶.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۸۶؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۵.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۲.

بوده و اگر سؤال و ابهامی در این باره وجود داشته، یا پیش از تولد آن حضرت بوده، یا پس از ولادت ایشان؛ آن هم به سبب تأکید و اطمینان بیشتر یا اصرار بر شنیدن نص.

احمد بن محمد بن عیسی، از امام جواد (ع) روایتی طولانی نقل کرده که در خاتمه آن چنین آمده است: امام جواد (ع) به من فرمود: «شک و تردید تو برطرف شد. بی شک پدرم، جز من، پسری ندارد.» گفتم: «راست می گویی، جانم به فدایت». (۱)

خردسالی امام جواد (ع) گواهی بر تأییدات الهی

آنچه بر این حقیقت تأکید دارد، اهمیت و عظمت مقام امامت نزد شیعه است که با توجه به معیارهای مقبول نزد ایشان، امتداد نبوت پیامبر (ص) محسوب می شود. شیعه، طبق آنچه از ائمه (علیهم السلام) روایت شده، برای امام، شرایط سنگین و سختی مدعی است؛ از جمله: معصوم بودن، مورد تکریم الهی قرار داشتن، برگزیده خدا بودن، در اختیار داشتن کلید گنجینه های علم خدا، به میراث بردن موارث انبیا (علیهم السلام)، تصرف کردن در هستی و از کار انداختن قوانین عالم طبیعی با معجزه و در نهایت وجوب تسلیم بودن مردمان در برابر اوامر و نواهی ایشان.

از سوی دیگر عامه و جمهور که حرکتشان خلاف طریقه اهل بیت (علیهم السلام) است، ثبوت امامت برای ایشان را بر نمی تابند؛ به خصوص پادشاهانی که مسئله امامت را چالشی بزرگ فراروی مشروعیت خود می دانند و عالمانی که آن را مایه تحقیر بار علمی خویش و شکست عظمت خیالی خود می بینند.

روشن است که امام جواد (ع) این منصب والا را در سن هشت سالگی بر عهده گرفت؛ سنی که انسانی عادی، شایستگی بر عهده گرفتن مسئولیت یک خانواده را ندارد، بلکه نمی تواند امور شخصی خود را سامان دهد. در این موقعیت امام (ع) از چشم مردم پنهان نبود، تا بگوییم طرفدارانش با دور نگه داشتن او از منظر مردم، هاله ای از

۱- بحارالانوار، ج ۵۰، صص ۶۷ و ۶۸؛ و با اندکی اختلاف در کافی، ج ۱، ص ۳۲۰.

ص: ۳۵۵

اسطوره بودن و تقدس‌هایی پیرامون او به وجود آوردند، که راهی برای شناسایی شان وجود ندارد. امام جواد (ع) پیوسته با مردم بود و با آنان معاشرت می‌کرد و همگان می‌توانستند به راحتی به واقعیت علم و عمل و افکار و رفتار آن حضرت آگاهی پیدا کنند.

بی‌شک اگر امام (ع) سزاوار این منصب عظیم نبود و به طور مناسب مورد لطف و عنایت و تأیید الهی قرار نمی‌گرفت، در برابر عظمت این مسئولیت بزرگ کمر خم می‌کرد، وجودش در هم می‌شکست و پیش همگان رسوا و بی‌اعتبار می‌شد؛ به خصوص اینکه دشمنان حضرت (ع)، می‌توانستند با استفاده از قدرت تبلیغاتی عظیم خود، نقاط ضعف و کاستی‌های این مسئله را جست‌وجو کنند، آنها را برجسته و هراس‌انگیز نمایند و با اشاعه دادن آنها میان مردم، نگاه آنان را به این امر متوجه سازند و بدین وسیله، از کوتاه‌ترین راه، منصب امامت را به دست بگیرند و قبضه کنند. اما این گونه نشد و امام (ع) شخصیت و حرمت خویش را در دل همه انسان‌ها، دوستان و دشمنان و دوران و نزدیکان، جای‌گیر نمود و گذشته از شیعیان و دوستان خویش، حکومت و عامه را نیز به عظمت خود متوجه ساخت و بدین وسیله، شکوه و ولایی و تقدس امامت را پاس داشت و نگهبانی کرد.

از جمله اموری که عظمت شخصیت امام جواد (ع) و لیاقت او را برای امامت روشن‌تر می‌سازد، تواضع و فروتنی بزرگان از فرزندان ابوطالب، در مقابل این امام است که خود در نسب به او شریکند، اما نسل پیش از امام به شمار می‌آیند. بی‌شک، این رفتار از جانب آنها توجیهی ندارد جز اعتراف و تسلیم در برابر فرمانی که از سوی خدا درباره امام (ع) صادر شده است. از این بزرگان، می‌توان از عموی حضرت (ع)، حسین بن موسی بن جعفر و عموی پدرش، سید جلیل‌القدر، علی بن جعفر (ع) نام برد.

حسین بن موسی می‌گوید:

در مدینه خدمت امام جواد (ع) بودم، علی بن جعفر و اعرابی‌ای از اهل مدینه نیز

ص: ۳۵۶

حاضر بودند. اعرابی همان طور که با دست به امام جواد (ع) اشاره می کرد، به من گفت: «این نوجوان کیست؟» گفتم: «او جانشین و وصی پیامبر خدا است». اعرابی گفت: «سبحان الله! پیامبر خدا نزدیک به دویست سال است که رحلت فرموده، درحالی که این شخص نوجوان است. چگونه این نوجوان می تواند وصی پیامبر خدا باشد؟»

در پاسخ گفتم: «این بزرگوار، وصی علی بن موسی است و علی، وصی موسی بن جعفر و موسی، وصی جعفر بن محمد و جعفر، وصی محمد بن علی و محمد، وصی علی بن حسین و علی، وصی حسین و حسین، وصی حسن و حسن، وصی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب وصی پیامبر خداست».

در این هنگام حضرت (ع) به طیب نزدیک شد تا او را رگ بزند. علی بن جعفر برخاست و گفت: «مولای من، بگذارید نخست رگ مرا بزند تا تیزی آهن پیش از شما، بر تن من آشنا شود».

به اعرابی گفتم: «می بینی. او عموی پدر اوست».

چون کار امام (ع) تمام شد، برخاست تا برود. علی بن جعفر پیش افتاد و نعلین حضرت (ع) را پیش پای او جفت کرد. (۱)

از محمد بن حسین بن عمار نقل است که گفت:

روزی در مدینه، خدمت علی بن جعفر بن محمد نشسته بودم؛ دو سال بود که ساعتی خاص حضورش می رسیدم که احادیثی را که از برادرش امام کاظم (ع) شنیده بودم، برایم نقل می کرد و من می نوشتم. در این هنگام امام جواد (ع) وارد مسجد پیامبر (ص) شد. علی بن جعفر بی درنگ، بدون کفش و ردا، به سوی حضرت (ع) دوید، دست وی را بوسید و ایشان را بسیار تکریم کرد. امام (ع) به او فرمود: «عمو جان، خدایت رحمت کند، بنشین». علی بن جعفر گفت:

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، صص ۳۱۶ و ۳۱۷؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۲۹.

ص: ۳۵۷

«چگونه بنشینم، درحالی که شما ایستاده اید».

چون علی بن جعفر به حلقه یاران خود بازگشت، شروع به سرزنش او کردند و گفتند: «تو عموی پدر او هستی، این کارها چه معنا می دهد؟» گفت: «ساکت باشید». پس دست به محاسن خود گرفت و ادامه داد: «اینک که خدای متعال من پیرمرد را سزاوار امامت ندیده و این نوجوان را شایسته آن مقام دانسته و امامت را در جایگاهی که خواسته قرار داده است، باید فضیلت او را انکار کنم؟ از آنچه می گوئید به خدا پناه می برم که من غلام او هستم».^(۱)

علی بن جعفر نقل می کند:

یکی از واقفی ها به من گفت: «کار برادرت ابوالحسن (ع) به کجا انجامید؟» گفتم: «از دنیا رفت». گفت: «از کجا دانستی؟» گفتم: «اموالش تقسیم شد. زنانش ازدواج کردند و امام پس از او، روی کار آمد». گفت: «پس از او، امام که بود؟» گفتم: «فرزندش علی (ع)». گفت: «فرجام او چه شد؟» گفتم: «رحلت کرد». گفت: «از کجا دانستی که از دنیا رفته؟» گفتم: «اموالش را تقسیم کردند و زنانش به خانه شوی رفتند و امام پس از او، بر مسند نشست». گفت: «آن امام کیست؟» گفتم: «فرزندش، جواد (ع)». گفت: «تو با این سن و سال، درحالی که پدرت جعفر بن محمد (علیهما السلام) است، می گویی این نوجوان امام و خلیفه پیامبر خدا (ص) است؟» گفتم: «بی شک تو شیطانی».

راوی گوید:

پس محاسن خود را به دست گرفت و رو به آسمان، به بالا نگاه کرد و ادامه داد: «چاره چیست وقتی که خداوند او را سزاوار امامت می بیند و من پیرمرد چنین لیاقت و شایستگی را ندارم».^(۲)

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۱۷ در معرفی علی بن جعفر.

۲- اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۲۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۳۱۶.

ص: ۳۵۸

انصاف اینکه مجموع این روایات، خود قوی ترین دلیل بر امامت امام جواد (ع) و امامت پدران بزرگوارش است؛ چراکه امامت او فرع امامت آنان است و راست ترین گواه بر حقانیت دعوت امامیه و حرکت پیروزمندانۀ آنها در طول تاریخ و بهترین شاهد بر عنایت و یاری خدای متعال در حق این گروه که فرمود: «اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد». (۱)

همۀ این مطالب، به همین سیاق، درباره فرزند بزرگوار امام جواد (ع)، یعنی امام ابوالحسن علی بن محمد هادی (ع) که در سنّی همانند پدرش، به مقام امامت نایل گردید، جاری است. بالاتر اینکه در جزء سوم کتاب فی رحاب العقیده در بررسی قرائن مؤید نص، متذکر شدیم که وجود تأییدات و حمایت های آشکار و نهان الهی در اثبات امامت برای مجموع ائمه (علیهم السلام) یکی از قوی ترین و اساسی ترین دلیل هاست. اما درباره امام جواد و امام هادی (علیهما السلام) که در خردسالی به امامت رسیدند، این دلیل اهمیت ویژه می یابد و از این رو، حدیث بالا را درباره ایشان یادآور شدیم.

۷. امام علی بن محمد هادی (ع)

امام ابوالحسن، علی بن محمد هادی (ع)، که به «نقی» هم ملقب بود. درباره امامت ایشان حدود یازده حدیث نقل شده است که به همراه روایات دستۀ نخست، به هفتاد حدیث می رسد. البته احادیث مربوط به جریان امامت در ذریه، از پدر به فرزند را نیز باید به آنها اضافه کنیم.

اگرچه امام جواد (ع) پسر دیگری به نام «موسی مبرقع» داشت، اما وی نه خود ادعای امامت کرد و نه درباره او چنین ادعایی صورت گرفت. پس امامت منحصر به امام هادی (ع) گردید.

در تأکید بر این مطلب، تأییدات و حمایت های ویژه الهی را که درباره امام جواد (ع)

ص: ۳۵۹

ذکر کردیم، می توانیم دلیل قرار دهیم؛ چراکه امام هادی (ع)، همانند پدر بزرگوارشان در خردسالی بر منصب امامت تکیه زدند.

۸. امام حسن بن علی عسکری (ع)

امام ابو محمد، حسن عسکری (ع) که درباره امامتش ۲۴ حدیث وارد شده است و چون روایات دسته اول را به آنها بیفزاییم، این تعداد به نود حدیث می رسد. افزون بر اینها، روایات مربوط به جریان امامت در ذریه را داریم؛ چراکه هنگام وفات امام هادی (ع)، جز برای امام عسکری (ع) ادعای امامت نقل نشده و تنها ایشان امامت را برای خود ادعا کرد و آن را برعهده گرفت.

بله، برادر امام (ع)، جعفر، ادعای امامت کرد و پس از وفات امام حسن عسکری (ع) نیز عده ای به بهانه اینکه امام (ع) فرزندی ندارد تا جانشین وی باشد، او را امام دوازدهم خواندند. قائلان به امامت جعفر، دو دسته شدند:

دسته اول: جعفر را امام دوازدهم، پس از برادرش امام عسکری (ع) می دانستند، بدون اینکه برای امامت امام عسکری (ع) مانعی قلمداد شود. این گروه، در امامت امام حسن عسکری (ع) با امامیه مشکلی ندارند. با این همه، ادعای ایشان به دو دلیل باطل است.

الف) روایاتی که دال بر جریان امامت از پدر به فرزند است، نه به برادر، عمو یا دایی.

ب) روایات فراوانی که می گوید امام دوازدهم «مهدی (عجل)» است و همانام پیامبر (ص)؛ خداوند به دست او حق را آشکار می سازد و زمین را پس از آکندگی از ظلم و جور، سرشار از قسط و عدل می کند. روشن است که این ویژگی ها، با شخصیت و شخص جعفر هم خوانی ندارد.

دسته دوم: کسانی که جعفر را، به جای امام حسن عسکری (ع) امام یازدهم می دانستند؛ دلیلشان نیز این بود که چون امام (ع) بدون فرزند از دنیا رفته اند، پس وی

ص: ۳۶۰

امام نبوده؛ زیرا امامت در فرزندان جریان می یابد.

این قول نیز باطل است: به این دلیل که جعفر هرگز با برادرش امام حسن عسکری (ع) در امر امامت منازعه نداشت. نیز اگر بگوییم به امامت او جاهل بوده یا در این امر کوتاهی و سهل انگاری ورزیده است، این هر دو، باطل کننده امامت ادعایی وی است.

افزون بر این همه، پنج امر دیگر در بطلان ادعای گروه مذکور، لازم به ذکر است:

اول: وجود دلایل قطعی بر جانشین داشتن امام عسکری (ع)، که آنها را ذکر خواهیم کرد.

دوم: معلوم و ثابت بودن عدم شایستگی جعفر برای امامت، به دلیل رفتارهای زشت و نابجای وی تا هنگام وفات امام حسن عسکری (ع).

سوم: آنچه درباره توبه جعفر پس از درگذشت امام (ع)، و بازگشتش از ادعای امامت نقل شده است؛ در توفیق مبارک حضرت حجت (عجل) می خوانیم: «اما راه و روش عمویم جعفر و فرزندش، همان راه و روش برادران یوسف - علی نبینا و آله و علیه السلام - بود». (۱)

چهارم: روایات بسیاری که امام دوازدهم را «مهدی» و همان پیامبر (ص) می داند. این روایات اشاره به غیبت طولانی آن حضرت و پر شدن زمین از ظلم و جور در زمان غیبتش دارند. هنگامی که ایشان آشکار می شوند، حق به دست او روشن و زمین از قسط و عدل آکنده می شود. بی شک این خصوصیات نه بر جعفر و نه بر هیچ یک از فرزندان او، تطبیق نمی کند.

پنجم: از قائلین به امامت جعفر کسی باقی نمانده و اکنون نیز کسی این ادعا را ندارد. از طرفی گفتیم که این مسئله، خود دلیل بطلان و گمراهی این عقیده و معتقدان به آن است. بنابراین چاره ای از پذیرش ادله امامت امام حسن عسکری (ع) وجود ندارد.

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۰.

ص: ۳۶۱

۹. آخرین امام، حجه بن الحسن، امام منتظر (عجل)**اشاره**

واپسین اوصیا، امام منتظر، قائم آل محمد، حجه بن الحسن المهدی، صاحب الزمان (عجل)، که بر او و بر پدران پاک و مطهرش درود و سلام فراوان باد.

درباره امامت ایشان حدود سی حدیث وارد شده است که به اضافه احادیث دسته نخست، به نود روایت می رسد.

چند دسته روایت

افزون بر این همه، روایات مربوط به انتقال امامت در ذریه امام حسین (ع) از پدر به فرزند را داریم. حال با توجه به تمام این روایات، در استدلال بر امامت امام مهدی (عجل) به چند دسته از روایات می توان تمسک جست:

اول: روایات مستفیض، بلکه متواتری که شیعه و سنی نقل کرده اند و بر دوازده نفر بودن ائمه دلالت دارند. زیرا اگر طبق روایات پیش گفته، امام حسن عسکری (ع) را امام یازدهم بدانیم، به ناچار امام دوازدهم باید فرزند ایشان، حضرت حجت (عجل) باشد.

دوم: روایات مستفیضی که نه تن از ائمه (علیهم السلام) را از ذریه امام حسین (ع) می داند. حال اگر امام عسکری (ع) هشتمین نفر باشد، بی شک نهمین امام از ذریه حسین (ع) فرزند امام عسکری، یعنی حضرت حجت (عجل) خواهد بود.

سوم: احادیث مستفیض، بلکه متواتری از شیعه و جماعت نقل شده است، بدین مضمون که امام مهدی از ذریه پیامبر (ص)، امیر مؤمنان (ع)، امام حسین (ع) و ذریه دیگر ائمه پیش از خود است. از سوی دیگر روشن است که بین یازده امام پیش از او، کسی به نام مهدی وجود ندارد. بنابراین منظور از مهدی، همان فرزند امام عسکری (ع) است.

چهارم: احادیث مستفیضی که فریقین نقل کرده اند با این مضمون که امام مهدی (عجل) آخرین ائمه دوازده گانه، آخرین ائمه از ذریه امام حسین (ع) یا نهمین فرد از آنهاست؛ چون اگر طبق روایات پیش گفته، امام عسکری (ع) را یازدهمین پیشوا یا هشتمین از

ص: ۳۶۲

ذریه امام حسین (ع) بدانیم، لازم می آید که فرزند ایشان، حجت منتظر (عجل) دوازدهمین امام و نهمین امام از ذریه امام حسین (ع) باشد.

پنجم: روایاتی که سلسله نسب امام مهدی (عجل) را مشخص می کند؛ این روایات به شرح زیر است:

۱. حدیث ابوحمره ثمالی است. او می گوید:

روزی خدمت امام باقر (ع) بودم، چون مجلس خلوت شد، به من فرمودند: «ای ابوحمره، یکی از امور حتمی و تغییرناپذیر نزد خدای متعال، قیام قائم ماست. . . . پدر و مادرم فدای کسی که همنام و هم کنیه من و هفتمین از فرزندان من است. پدرم به فدای او که زمین را پس از آن که از ظلم و جور آکنده شده، از قسط و عدل سرشار می کند. . . .» (۱).

۲. حدیث صفوان بن مهران از امام صادق (ع) که در آن آمده است: به آن حضرت گفتند: «مهدی از فرزندان تو، کیست؟» فرمودند: «پنجمین از فرزندان هفتمین که شخص وی از شما غایب می شود. . . .» (۲).

منظور امام (ع) از هفتمین، امام هفتم موسی بن جعفر کاظم (ع) بود و در ذریه ائمه، پنجمین فرزند امام کاظم (ع) تنها امام مهدی حجه بن الحسن (عجل) است.

۳. نظیر حدیث بالا، روایتی از عبدالله بن ابی یعفر (۳) آمده است.

۴. حدیث علی بن جعفر از برادرش امام کاظم (ع) که فرمود: «هرگاه پنجمین تن از اولاد هفتمین، غایب شود، خدا را خدا را، مباد کسی دینتان را از شما برباید.» (۴).

۵. حدیث یونس بن عبدالرحمان است. او می گوید:

روزی نزد امام موسی بن جعفر (ع) رفتم و عرض کردم: «ای فرزند پیامبر خدا،

۱- اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ج ۷، ص ۶۴؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۴۱ و ج ۳۶، صص ۳۹۳ و ۳۹۴.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲.

۳- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۸.

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ کمال الدین، صص ۳۵۹، ۳۶۰.

ص: ۳۶۳

آیا شما قائم و برپادارنده حق هستید؟» امام (ع) فرمود: «من برپادارنده حقم. اما قائمی که زمین را پاک می سازد، او پنجمین تن از فرزندان من است و غیبتی بسیار طولانی دارد». (۱)

۶. حدیث سید حمیری، شاعر بزرگ، از امام صادق (ع) است که در آن می گوید:

به آن حضرت (ع) عرض کردم: «ای فرزند پیامبر خدا، خبرهایی از پدران شما درباره غیبت برای ما روایت می شود و اینکه غیبت امری است صحیح. این غیبت در چه زمانی واقع می شود؟» فرمود (ع): «در زمان ششمین فرزند من و او دوازدهمین امام از ائمه، پس از پیامبر خداست». (۲)

۷. حدیث سلیمان دیلمی در بیان واقعه قادیسیه است. طی آن می گوید:

روزی یزدگرد با هراس نزد اهل خانه خویش آمد و بر درگاه ایوان ایستاد و گفت: «سلام بر تو ای ایوان. اینک منم که از تو روی برمی گردانم و آن گاه به سوی تو بازمی گردم؛ خودم یا یکی از فرزندانم که هنوز زمان زندگی اش فرا نرسیده است».

سلیمان می گوید:

خدمت امام صادق (ع) رسیده، درباره این واقعه از ایشان پرسیدم و گفتم: «اینکه یزدگرد گفته است: و مردی از فرزندان من، منظورش که بوده است؟» امام فرمود: «امام شما که او دین و احکام خدای متعال را بر پای دارد و ششمین تن از فرزندان من است و یزدگرد از پدران [مادری] او به شمار می آید». (۳)

۸. حدیث ابوالهثیم بن ابی حبه از امام صادق (ع) است که فرمود: «هرگاه سه اسم مبارک محمد و علی و حسن به دنبال هم قرار گیرند، چهارمشان، قائم است». (۴)

۱- کمال الدین، ص ۳۶۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۱.

۲- کمال الدین، ص ۳۴۲؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۱۷.

۳- اثبات الهداه، ج ۷، ص ۲۱۸؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۴- کمال الدین، صص ۳۳۳ و ۳۳۴.

ص: ۳۶۴

نزدیک به مفهوم این روایت، یا عین همین حدیث، از ابوالهثیم تمیمی نیز نقل شده است. (۱)

۹. حدیث حسین بن خالد از امام ضا (ع) است که می گوید: به ایشان عرض شد: «ای فرزند پیامبر خدا، قائم از شما اهل بیت کیست؟» امام فرمود: «چهارمین تن از فرزندان من...». (۲)

۱۰. حدیث ریان بن صلت از امام رضا (ع) در وصف قائم (عجل) است که در آن می خوانیم: «او چهارمین تن از فرزندان من است؛ خداوند تا زمانی که بخواهد او را در پرده غیبت قرار می دهد». (۳)

۱۱. حدیث عبدالعظیم حسنی از امام جواد (ع) است که در آن می خوانیم: «قائم ما مهدی است. کسی که باید در مدت غیبتش در انتظار او بنشینید و در ظهورش از او فرمان برداری کنید و او سومین از فرزندان من است». (۴)

۱۲. روشن ترین روایات در این باب، حدیثی است که از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است و آن اینکه چون امام حسن (ع) به ایشان روی می کرد، می فرمود: «مرحبا، ای فرزند پیامبر خدا» و چون امام حسین (ع) به سوی ایشان می آمد، می فرمود: «پدر و مادر به فدایت، ای پدر فرزند بهترین زنان».

به امام (ع) عرض شد: «چرا سخن شما درباره حسن و حسین (علیهما السلام) متفاوت است؟ فرزند بهترین زنان کیست؟»

امیرمؤمنان (ع) فرمود: «او همان وجود غایب و دور از وطن، نهان از دیدگان، یعنی محمد فرزند حسن فرزند علی فرزند محمد فرزند علی فرزند موسی فرزند جعفر

۱- کمال الدین، ص ۳۳۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۳.

۲- کمال الدین، ص ۳۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۳۲۱ و ۳۲۲.

۳- کمال الدین، ص ۳۷۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.

۴- کمال الدین، ص ۳۷۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۶.

ص: ۳۶۵

فرزند محمد فرزند علی بن حسین است». آن گاه دست مبارک خویش را بر سر امام حسین (ع) قرار داد، و فرمود: همین حسین است. (۱)

ششم: روایاتی که می‌گوید: امام مهدی (عجل) در آخر زمان ظهور می‌کند یا پس از غیبتی طولانی و مایوس‌کننده و بروز هرج و مرج در کار مردمان و پرشدن زمین از ظلم و جور و مسائلی چنین که در روایات فریقین بسیار است. روشن است که پس از احراز ضرورت تسری امامت از پدران به فرزندان، باید نسب امام دوازدهم، یعنی حضرت مهدی (عجل) به ائمه قبل از ایشان متصل شود؛ به دیگر بیان، باید فرزند امام حسن عسکری (ع) که طبق نصوص ائمه پیشین، آخرین امام است، باشد.

هفتم: روایات مستفیضی است که به خالی نبودن زمین از امام و حجت الهی صراحت دارد که از جمله آن، روایاتی است که فریقین نقل کرده‌اند؛ با عبارت: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد یا امامی نداشته باشد و مانند آن، به مرگ جاهلیت مرده است». با بیانی که در وجه دوم، مربوط به استدلال بر امامت به نص، متذکر شدیم.

به همین معنا است سخن پیامبر خدا (ص) که فرمود:

در هر جایگزینی از امت من، دادگرانی از اهل بیت من وجود دارند که دین را از گزند تحریف غالیان و انحراف باطل گرایان و تفسیرهای غلط نادانان ایمن می‌سازد. بی شک پیشوایان شما را به سوی خدا می‌برند، پس بنگرید که در دین و نماز خود از که پیروی می‌کنید. (۲)

این روایت را جمهور به گونه‌ای دیگر نقل کرده‌اند که در روایات مربوط به مرجعیت دینی اهل بیت بدان‌ها اشاره کردیم.

۱- منتخب الاثر، ص ۳۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۲- کمال الدین، ص ۲۲۱؛ قرب الاسناد، ص ۷۷؛ کافی، ج ۱، ص ۳۲؛ مقتضب الاثر، ص ۱۶؛ الفصول المختاره، ص ۳۲۵. در منابع ذیل، این روایت با عبارات نزدیک به هم، از عامه نقل شده است: ینابیع الموده، ج ۲، صص ۱۱۴، ۳۶۶ و ۴۳۹؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، صص ۴۲۱، ۴۴۲ و ۶۷۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷؛ جواهر العقدين، قسمت دوم، ج ۱، ص ۹۱؛ برانگیختن پیامبر (ص) مردم را که پس از او به کتاب خدا و اهل بیت پیامبر خدا (ص) تمسک بجویند.

ص: ۳۶۶

اینک اگر بپذیریم که امامت تنها در أعقاب و ذریه جاری می شود و از طرفی بنا بر روایاتی که گذشت، امام حسن عسکری (ع) امام بوده و اینکه به طور قطع ایشان از دنیا رفته است، لزوماً این نتیجه به دست می آید که ایشان پس از خود فرزندی بر جای نهاده که همان وجود مقدس امام عصر، حضرت صاحب الزمان (عجل) است.

پس از این همه ادله و بیان، هیچ انسان منصفی را نشاید که در امامت امام دوازدهم، حجه بن الحسن منتظر... که دروهای خدا بر او و بر پدران بزرگوارش باد و خداوند در فرج ایشان گشایش دهد، شک و تردید روا دارد.

از این رو در بعضی روایات آمده در ثبوت امامت ایشان برای شیعه، همین بس که از ولادت وجود آن حضرت (ع) مطمئن شوند؛ چرا که این امر از جهت مزاحمت ها و سخت گیری های حکومت، بایست پنهان می ماند. از این رو در روایات بسیاری و نیز در متون تاریخی، به بیان ولادت و وجود حضرت (عجل) و گزارش عده ای به اینکه ایشان را دیده اند، بسنده شده است.

وانگهی روایات گذشته با وجود اختلاف در مضمون، به تنهایی، همچنان که دلیل اثبات امامت بودند، می توانند وجود و ولادت حضرت حجت (عجل) را نیز ثابت کنند و همین مقدار در استدلال بر وجود امام مهدی (عجل) کافی خواهد بود.

از همین روست که می بینیم حکومت وقت، خانه امام عسکری (ع) را به شدت و بدون وقفه زیر نظر می گرفت و پس از وفات آن حضرت، در پی یافتن فرزندش بود. بعید نیست که در آن زمان، بسیاری از این روایات، یا مضمون آنها به دستگاه حکومت رسیده و مطالب بسیاری برای درباریان و سران خلافت آشکار شده باشد؛ چرا که این قبیل روایات را تمام شیعه پذیرفته بودند و حکومت می دانست که شیعیان این روایات را از منابع زلال و پاکیزه اندیشه ائمه خود اخذ کرده اند؛ ائمه ای که حقیقت علم و توانایی بالای علمی آنان بر کسی پوشیده نبود و همگان در مقابل عظمت وجودی آنان سر تسلیم فرود می آورند.

سرگردانی شیعیان پس از امام عسکری (ع)

حیرت و سرگردانی شیعیان پس از امام حسن عسکری (ع) و اختلاف اندیشه‌های آنان درباره مسائل مختلف، از جمله مقوله امامت، امری بسیار طبیعی بود؛ زیرا در برخورد ابتدایی با مسئله شکفت غیبت، اعتراف بدان چندان ساده و آسان نبود. از سوی دیگر رویدادهای نو، زمینه‌ای مناسب برای ایجاد و گسترش شبهات از سوی افراد نادان و سودجو فراهم کرده بود.

در این میان: گرچه با روایات فراوانی در باب امامت امام دوازدهم (عجل) روبه‌رو هستیم و حتی می‌توان یقین کرد که آنچه در آن زمان وجود داشته، بیش از مقداری بوده که بعدها به ما رسیده است، چرا که بسیاری از آن روایات ضایع شده و از دسترس دور مانده است، با این حال، آگاهی عامه مردم، بلکه دسترسی بسیاری از خواص به آن روایات اندک و شاید به ظاهر غیر ممکن بوده است؛ زیرا نشر و گسترش علوم و معارف در آن عصر به شدت محدود بوده است؛ به خصوص که حکومت‌های وقت، موانع جدی بر سر راه انتشار معارف شیعی و آنچه به مسئله حساس امامت مربوط می‌شد، قرار می‌داد.

بعد از سپری شدن این دوره، امور به تدریج استقرار می‌یافت و در نتیجه، وجود قواعد برهانی و فرهنگ سالم شیعی و ظهور حاملان آگاه، مخلص، محافظ، مدافع و دانشمند در این عرصه، نشانه‌ها و آثار ارزنده مکتب اهل بیت (علیهم السلام) آشکار و حاکم می‌شد.

به هر حال، علم به وجود ملازمه بین ولادت و امامت حضرت حجت (عجل)، یکی از اسباب مهم در اثبات وجود مقدس آن حضرت به شمار می‌رود؛ هرچند طلب ادله بیشتر و روایات متعدد وارده در این باب، تنها به سبب تأکید دلیل و دفع شبهات است یا به این دلیل که راه‌های حسی نزد عامه، از حساب‌های عقلی و قضایای غیبی نافذتر و مقبول‌تر است.

ص: ۳۶۸

عبدالله بن جعفر حمیری، از بزرگان و چهره های شاخص شیعه می گوید:

من و شیخ ابوعمر و که خدایش رحمت کند، نزد احمد بن اسحاق جمع شدیم. وی به من اشاره کرد که از شیخ ابوعمر و درباره جانشین امام یازدهم بپرسم. گفتم: «ای ابوعمر و، می خواهم از چیزی سؤال کنم که درباره آن هیچ شکی ندارم؛ چون می دانم زمین هیچ گاه از وجود حجت الهی تهی نخواهد بود، مگر در چهل روز مانده به برپا شدن قیامت که در این هنگام حجت از زمین برداشته و باب توبه بسته می شود و اگر کسی تا آن روز ایمان نیاورده باشد، ایمان آوردنش دیگر وی را سودی نخواهد بخشید و از ایمان خود خیری نخواهد دید. این کسان، بدترین آفریده های خدایند که قیامت ضد آنان برپا می شود. اما با این احوال، می خواهم بر ایمان و یقین خویش بیفزایم؛ همان گونه که ابراهیم از پروردگارش خواست تا زنده شدن مردگان را به او بنمایاند و خداوند فرمود: «آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا، اما می خواهم قلبم اطمینان یابد». (۱)

ابوعلی، احمد بن اسحاق خبر داد که روزی از ابوالحسن (ع) پرسیدم: سخن چه کسی را بپذیرم و به کار گیرم؟ آن حضرت (ع) فرمود: «سخن عمری را که مورد وثوق است. هر چه بگویند، از طرف ماست. از او بشنو و اطاعتش کن که او مورد اعتماد و امین است».

همچنین ابوعلی به من گفت که روزی از ابومحمد (ع) در همین معنا پرسیدم، امام (ع) فرمود: «عمری و فرزندش مورد اعتمادند. هر چه بگویند، از طرف ما گفته اند، از آن دو بشنوید و پیروی شان کنید؛ چرا که آن دو ثقه و امینند».

آنچه گفتم، سخنان دو امام (ع) بود درباره تو.

در این حال، ابوعمر و به سجده افتاد و گریست. آن گاه گفت: «هر چه می خواهی بپرس».

ص: ۳۶۹

گفتم: «آیا تو جانشین ابومحمد، حسن عسکری (ع) را دیده‌ای؟» گفت: «به خدا سوگند، آری». گفتم: «نامش چیست؟» گفت: «نباید بدانی و حق پرسش در این باره را نداری. این را از پیش خود نمی‌گویم؛ چون حق ندارم چیزی را حلال یا حرام کنم. این، دستور امام ابومحمد (ع) است؛ چرا که حاکم می‌پندارد. امام عسکری (ع) از دنیا رفته و فرزندی ندارد و میراثش نیز تقسیم شده است... هرگاه نامی از آن فرزند به میان آید، جست‌وجوی حکومت برای دستگیری اش آغاز می‌شود. پس از خدا بترسید و در این باره چیزی مپرسید». (۱)

ابو عمرو که در این روایت از او نام برده شده، همان شیخ بزرگوار، عثمان بن سعید، اولین نماینده امام، حجه بن الحسن العسکری (عجل) است که وکیل جد و پدر آن حضرت، یعنی امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) نیز بوده است.

اینها، شماری از روایات در باب امامت دوازده امام (عجل) بود که در حدّ توان خود گرد آوردم و برشمردیم که افزون بر وجوه سه‌گانه یاد شده در اول گفتار دوم، در اثبات نص بر امامت سیاسی دوازده امام یادآور شدیم و دلایلی که در فصل اول، در باب امامت دینی ایشان (علیهم السلام)، ذکر نمودیم، برای اثبات امامت و خلافت ایشان از زبان پیامبر خدا (ص) در امور دین و دنیا کافی است.

برخی مؤیدات

در بحث از جهات اعجاز قرآن کریم و شواهد صداقت پیامبر (ص) در ادعای نبوت، مطالبی ذکر شد که نشان می‌داد ائمه (علیهم السلام) از جهت علم و اعجاز، امتداد وجودی پیامبر خدا (ص) هستند. بنابراین سخن، باید معتقد شویم که آن وجودهای مقدس تنها کسانی هستند که می‌توان آنها را خلیفه و قائم مقام پیامبر (ص) و حافظان دین و شریعت او به شمار آورد و همین، بر وجوه گوناگون، استدلال را که تا به اینجا بیان داشته ایم،

۱- کافی، ج ۱، صص ۳۲۹ و ۳۳۰؛ الغیبه، طوسی، صص ۲۴۳ و ۲۴۴؛ بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۳۴۷ و ۳۴۸.

ص: ۳۷۰

تأیید می کند.

بی شک قرائن دیگری نیز وجود دارد که علمای شیعه یادآور شده اند و ما در جزء سوم کتاب خود فی رحاب العقیده به طور کامل و جامع به آنها پرداخته ایم و ذکر دوباره آنها در اینجا را ضروری نمی بینیم. با مراجعه به مطالب آن کتاب، بسیاری از شبهات و سؤالاتی که مخالفان، درباره وجود نص بر امامت دینی و سیاسی ائمه (علیهم السلام) ساخته و پرداخته اند، پاسخ داده می شود و سخن درباره پاره ای از آن سؤالات در خاتمه این کتاب خواهد آمد.

بجاست در پایان بحث امامت، به دو مطلب مهم دیگر در همین زمینه، اشاره کنیم:

گفتار سوم: عصمت ائمه (علیهم السلام)

از آنجا که امامت امتداد نبوت است و امام نقش پیامبر (ص) را در استقرار و استمرار دین و حفظ و تبلیغ آن ایفا می کند و مردم را بر پیروی و عمل به آن می خواند و ترغیب می کند و از سویی مردم باید از او اطاعت کنند، بنابراین امام لزوماً باید همچون پیامبر (ص) معصوم باشد؛ زیرا آنچه درباره عصمت پیامبر (ص) گفتیم و دلیل هایی که آوردیم، تنها به جهت نبوت ایشان نبود، بلکه در جهت وظایف بر عهده آن حضرت، عصمت را ثابت کردیم. پس هرگاه همان وظایف برای امام ثابت شود، عصمت امام نیز ضرورت دارد.

این را باید به روایاتی که از خود ائمه (علیهم السلام) بر لزوم عصمت وارد شده و اتفافی که مسلمانان به تبع آن روایات، بر ضرورت عصمت امام (ع) دارند، افزود. پس وقتی امامت دینی ائمه (علیهم السلام) را به مقتضای ادله پیشین اثبات کردیم، باید قول آنان را در باب لزوم عصمت هم قبول کنیم؛ زیرا این قبول از لوازم اعتقاد به امامت دینی ایشان است.

بی شک اینکه علمای شیعه در باب لزوم عصمت، در برابر مخالفان به ادله عقلی تمسک می کنند، تنها برای قانع کردن کسانی است که به امامت دینی ائمه (ع) اعتقاد

ص: ۳۷۱

ندارند و شیعه را در گفته‌ها و نقل قول‌هایش از معصومین (علیهم السلام) صادق نمی‌دانند. حال اگر امامت دینی ائمه (علیهم السلام) را ثابت کردیم و بر حقانیت طرفداران و پیروان ایشان دلیل آوردیم، دیگر تردیدی برای قبول قول آن ائمه (علیهم السلام) و تصدیق شیعیان ایشان در باب معارف بلند و بی‌بدیل رسیده از معصومان، وجود ندارد؛ زیرا پیروان ایشان به آن معارف داناترند و درباره آن حساسیت افزون‌تری به خرج داده، در حفظ و اجرای آن کوشاتر خواهند بود.

در تأکید بر این مطلب، دو نکته را یاد آور می‌شویم.

اول: در روایات مربوط به امامت دینی و دنیایی ائمه (علیهم السلام) مواردی وجود دارد که فی الجمله بر عصمت آنان گواهی می‌دهد؛ همچون: آیه تطهیر، حدیث ثقلین و دیگر روایاتی که اطاعت از ایشان را در حکم اطاعت خدا می‌دانند، سرپیچی از دستورات آنان را معصیت خدای سبحان به شمار می‌آورند و جدایی از آنان را بریدن از خدای متعال می‌خوانند و اینکه ائمه (علیهم السلام) مردم را از هدایت باز نمی‌دارند و به ضلالت و گمراهی نمی‌افکنند و...

دوم: بی‌تردید خدای سبحان دین مبین اسلام را از آن رو تشریح فرمود که بدین وسیله حق و عدل را تا واپسین روز حیات دنیا در سراسر گیتی حاکم فرماید؛ چرا که دعوت اسلام دعوتی فراگیر است و خاتمه بخش تمام ادیان الهی به شمار می‌آید که لازمه این امر، تشریح براساس وجود ابزاری مناسب با هدف حاکم کردن دین اسلام است. بی‌شک از ابزارهای مهم برای تحقق این هدف، مسئله امامت است که حکومت اسلامی در زمین، موجودیت اسلام و اجرای احکام و قوانین آن، اداره امور امت براساس آن و دفاع از حقیقت اسلام و انتشار آن در اقصی نقاط دنیا، به آن بستگی دارد. از این روست که تمام مسلمانان بر وجوب وجود منصب امامت اتفاق نظر دارند و آن را امری ضروری می‌دانند.

همین طور قوام امامت و پابرجا و کارا بودن آن، به اطاعت امت از امام در تمام امور

ص: ۳۷۲

مربوط به اداره ائمه، اجرا کردن احکام اسلام، اقامه حدود آن و حفظ موجودیت اسلام و دفاع از آن در مقابل دشمنان و اینکه امت فرمان بردار او باشد، بستگی دارد.

این را نیز نباید فراموش کرد که ائمه تنها باید در امور حق و خداپسندانه، از امام تبعیت کنند؛ چرا که اگر اطاعت از مخلوق به معصیت خالق بینجامد، این کار هیچ گاه روا نخواهد بود. بنابراین، هرگاه امام، معصوم نباشد یا معصوم باشد و ائمه به عصمت او پی نبرد و آن را با جان و دل نپذیرد و امام را همچون دیگر مردمان بینداند که در اجرای احکام الهی، تحت تأثیر حالات روحی و احساسی، دچار خطا و اشتباه می شود، در این صورت به طور طبیعی اطاعت از امام، امری ممتنع و غیر لازم خواهد بود و افزون بر عامه مردم، اهل دین و تقوا نیز برای گردن نهادن به اوامر او هیچ تضمینی نمی دهند؛ چرا که در این هنگام دیدگاه و نظر این عده، در چارچوب بندی احکام شرعی و تشخیص مصلحت امت اسلامی در اجرای احکام و سلامت انگیزه‌هایی که بر اساس آنها مواضع اتخاذ می شود، با دیدگاه امامی که خطا و اشتباه از او بعید نیست، در تضاد و ناسازگار خواهد بود و هیچ ضرورتی بر مقدم بودن قول و نظر امام، وجود نخواهد داشت.

افزون بر این، حتی احتمال خطا درباره امام، وجوب متابعت از او را منتفی می سازد، مگر در مورد کسانی که مقلد او هستند، اما مراجع و مجتهدان دیگر مجبور به تبعیت نیستند. حال اگر امام، مجتهد هم نباشد، همچنان که در تاریخ خلفای اسلامی به وضوح این حالت دیده می شود، دیگر هیچ کس به اطاعت از او ملزم نخواهد بود. در نتیجه، هرگاه بدین شکل، باب سربرداشتن از فرمان امام گشوده شود، کار بر منحرفان و سودجویان آسان خواهد شد؛ هر روز عذرهای نو بتراشند، برای نافرمانی خود از امام توجیحات گوناگون بیاورند و بر سر راه او موانع ریز و درشت ایجاد کنند. این امر در نهایت، بدان جا می انجامد که امامت اهمیت و جایگاه رفیع خود را در حفظ دولت اسلامی و موجودیت اسلام و اجرای حدود و احکام آن از دست بدهد و از فلسفه

ص: ۳۷۳

وجودی خود تهی گردد. در بین واقعیت های تاریخ اسلام، در این باره، بزرگ ترین عبرت ها و آموزه ها وجود دارد. بی شک امیرمؤمنان (ع) قله نشین علم و عدالت بود، اما از آنجا که به نظر بیشتر مسلمانان، خلافت مبتنی بر نص و عصمت نبود، شاهدیم که بعضی از اصحاب و زبردستان حضرت، در مقابل ایشان اجتهاد می کنند، با رأی و نظر ایشان به مخالفت برمی خیزند و جایگاه رهبری وی را تضعیف می کنند. گرچه امام (ع) توانست بعضی از این تنگناهای ایجاد شده را به سلامت پشت سر بگذارد، و از آنها عبور کند، همچون: پافشاری بعضی از اصحاب ایشان در بخشیدن ولایت کوفه به ابوموسی اشعری به خیال اینکه وی فردی باکفایت و امین است (۱) و درخواست عده ای دیگر بعد از جنگ جمل که اهل بصره را به اسارت بگیرند؛ با این استدلال که چگونه، کشتن آنها حلال است و به اسارت گرفتنشان حرام؟ (۲) و تردید بعضی از یاران حضرت، درباره حضور در جنگ صفین، چون ریختن خون مسلمانان را گناهی بزرگ می شمردند. البته امام (ع) عده ای از آنها را مثل ابوزیب (۳) قانع کرد و شماری به این شرط با حضرت همراهی کردند که جنگ نکنند تا یاغی و جنگ افروز را بازشناسند؛ مانند عبیده سلمانی و هم دستانش (۴)؛ عده ای نیز، از جمله ربیع بن خثیم (۵) اجازه یافتند که در نواحی مشرق به جنگ با کفار مشغول شوند و...

با این همه، امیرمؤمنان (ع) در مهار کردن بعضی از این بحران ها ناتوان ماند؛ مانند آنچه در قضیه حکمیت اتفاق افتاد که نگذاشتند امام (ع) ثمره آن جنگ و پیروزی قریب الوقوع در آن را به دست آورد. بحران حکمیت، معنویت لشکر امام \ را زیر سؤال برد و اصحاب را دچار تفرقه نمود و از نتایج زیان بار آن، انفجار فتنه خوارج و

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۲۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۰.

۳- وقعه صفین، ص ۱۰۰.

۴- وقعه صفین، ص ۱۱۵.

۵- وقعه صفین، ص ۱۱۵.

ص: ۳۷۴

پیامدهای ناگوار و ویرانگری بود که برای اسلام و مسلمانان به بار آورد و در نهایت کار به جایی رسید که بر مشروعیت امیرمؤمنان (ع) خط بطلان کشیده شد و معاویه بر حاکمیت جنایتکارانه خود باقی ماند و حکومت ظالمانه او تا به امروز، به صورت های گوناگون ادامه یافته است.

پس هرگاه رفتار خواص با امیرمؤمنان (ع) این گونه باشد، با غیر ایشان که در عدم عصمت یا جهل یا تبه‌کاریشان شکی نیست، به طریق اولی شدیدتر و پر دامنه تر خواهد بود.

آنچه در دوره عثمان اتفاق افتاد و باب فتنه و تفرقه را در موجودیت و هستی خلافت اسلامی و مسلمانان گشود، تنها نتیجه طبیعی معصوم نبودن حاکم و اختلاف نظر امت با خلیفه در اجتهادات و دیدگاه ها بود.

از این رو معتقدیم که مقید کردن وجوب اطاعت امام غیر معصوم به مراعات حق از سوی ایشان و حرکت براساس حکم خدای متعال، در مرحله اجرا، امری است ناممکن و نمی توان برای حفظ کیان اسلامی و برپاداشتن حاکمیت آن، چنین چیزی را وضع کرد.

در این میان، تنها راهکار مطیع کردن مردم در مقابل حاکم، نه براساس وظیفه شرعی و مقرب بودن وی و نه به مصلحت اسلامی بودن این اطاعت است، بلکه با ترغیب آنان و ترساندنشان و دست به دامان فقهای درباری شدن، حاکمان می کوشند تا از این رهگذر، حکومت خود را تثبیت کنند و به خواسته های خویش برسند؛ کاری که بی شک بر چهره دین خدشه دارد و واکنش های منفی در قبال آن برمی انگیزد و مردم را از دین رویگردان می کند؛ چنان که امروزه شاهد آن هستیم.

این واقعیت عده ای از مردم را بر آن داشته است تا علی رغم داشتن اختلاف انگیزه ها، سعی کنند حکومت حاکمان را با قانون، محدود نمایند و جمعی را برای نظارت بر حسن اجرای آن بگمارند که همان «شورا» است.

ص: ۳۷۵

پیش تر در باب «شورا» مطالبی آوردیم و گفتیم که این امر نیز برای حفظ دین و احکام آن کافی و درخور نیست؛ افزون بر اینکه:

یک: مسئله اختلاف اجتهادها و برداشت‌ها، پیوسته به قوت خویش باقی بوده و هست؛ چراکه برای نظام مشورتی حتی احتمال عصمت و بی خطایی نیز وجود ندارد.

دو: اعتقاد به شورا، یعنی خارج شدن از واقعیت مسئله امامت که از سوی شرع مقدس وضع شده است. وانگهی با اندک توجهی روشن می‌شود که امام را به این منصب گمارده‌اند تا بر امت اسلامی حاکم شود و مردم از او اطاعت کنند. بر این اساس، شورا شرعیت خود را نزد امت از دست می‌دهد و از قداست تهی می‌گردد.

حاصل سخن اینکه امامت تنها سه صورت دارد:

۱. وجوب اطاعت از غیر معصوم، به طور مطلق.

۲. وجوب اطاعت از غیر معصوم، به شرط حرکت حاکم غیر معصوم بر اساس موازین شرعی و خارج نشدن از چارچوب آن.

۳. وجوب اطاعت مطلق از معصوم.

در بطلان صورت اول، شکی نیست و بطلان صورت دوم در بحثی که گذشت روشن شد. پس تنها صورت سوم می‌ماند که درست است و امامیه بر آن اصرار دارند و در پی روشن ساختن آن هستند.

از این رو، امام معصوم در اتخاذ مواضع و عکس العمل‌های مناسب در قبال امور و اجرایی کردن آن مواضع، آزادی کامل دارد تا امت اسلامی را از این رهگذر از تأییدات الهی، برخوردار گرداند؛ چرا که خود از سوی خدای متعال مورد تأیید قرار گرفته و به عنوان امام معصوم و هدایتگر مردمان، برگزیده شده است. «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این [نعمت‌ها] رهنمون شد و اگر هدایت الهی نبود، ما [به این نعمت] راه نمی‌یافتیم». (۱)

۱- اعراف: ۴۳.

ص: ۳۷۶

گفتار چهارم: وجوب شناخت امام

در سخن پایانی «مقدمه» این مطلب گذشت که حقایق دینی بر دو قسم است:

اول: اموری که باید درباره آنها تحقیق و جست و جو کرد تا از آنها علم و باور حاصل شود.

دوم: اموری که به فرض ثبوت، اذعان به آنها کافی است، بی آنکه فحص از ثبوت آنها واجب باشد و به یک سخن، انکار آن امور، جایز نیست.

امامت، از قسم اول است و از این جهت، جزء اصول دین به شمار می آید و باید شخص امام شناسایی شود و اعتقاد اجمالی به وجود ائمه (علیهم السلام)، بدون تحقیق درباره شان و شناختن یکایک ایشان به طور مشخص، کافی نیست؛ چه رسد به اینکه بدون تحقیق برای ثبوت امامت، کار آن به خدای متعال واگذار شود.

دلیل این سخن، روایات فراوانی است که از پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام) در این باره وارد شده است.

پیش از این، روایات مستفیض بسیاری را از شیعه و اهل سنت نقل کردیم، به این مضمون که هر کس بدون معرفت امام، بدون بیعت با او یا بدون شناخت امام زمان خود و... بمیرد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

امیرمؤمنان (ع) فرمود:

امامان برپادارندگان دین خدا میان مردم و کارگزاران آگاه بندگان اند. کسی به بهشت نمی رود جز آنکه آنان را شناخته و آنان او را بشناسند و هیچ کس به جهنم وارد نمی شود، مگر کسی که منکر آنان باشد و ایشان او را انکار کنند. (۱)

در حدیث ابوحمزه آمده است که امام باقر (ع) فرمود: «کسی خدا را عبادت می کند که او را می شناسد. اما آنکه بدون شناخت عبادت می کند، در گمراهی است».

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

ص: ۳۷۷

ابوحمره گوید: گفتم: «فدایت شوم، معرفت خدا به چیست؟»

امام فرمود:

تصدیق خدا و پیامبرش، پیروی از علی (ع) و اقتدا به او و دیگر ائمه (علیهم السلام) و برائت جستن از دشمنان ایشان به درگاه خدای متعال است و شناخت خدای عزوجل این گونه حاصل می شود. (۱)

در حدیث جابر می خوانیم:

شنیدم امام باقر (ع) فرمود: «کسی خدا را می شناسد و او را عبادت می کند که او را و امام از ما اهل بیت را بشناسد. اما آنکه خدای عزوجل و امام از ما اهل بیت را نمی شناسد، [در واقع] غیر از خدا را می شناسد و عبادت می کند، و این، به خدا سوگند گمراهی است». (۲)

روایات مستفیضه ای از ائمه (علیهم السلام) در این باره وجود دارد. (۳) افزون بر این، چون امام مرجع دینی امت است، از جهت عقلی، شناخت وی واجب است تا دین و احکام آن را از او بگیریم و در مسائل دینی از حضرتش پیروی کنیم؛ زیرا در صورت جهل به امام یا تردید درباره او، یقین حاصل نمی شود که ذمه ما از احکام و دستورات دینی بری شده است یا نه؛ چرا که ممکن است حکمی از احکام دین نزد امام باشد و به دلیل عدم درک و شناخت او، به ما نرسد و آن گاه ما، به عنوان افراد مکلف، برئ الذمه نخواهیم بود.

آری، در صورت جهل یا تردید درباره امام، اگر ممکن باشد باید به احتیاط عمل کنیم؛ یعنی به احکام صادره از سوی هرکسی را که احتمال امامتش می رود، گردن بنهیم؛ هرچند که علم به امام بودنش نداشته باشیم. اما اگر امامت را توأم با ضرورت تحقیق و

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳- ر. ک: کافی، ج ۱، صص ۱۸۰، ۱۹۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸ و ۳۸۰؛ بحارالانوار، ج ۵، صص ۷۶ و ۹۸.

ص: ۳۷۸

جست و جوی از امام قائل باشیم، باید به هر شکل و در هر صورت، این شناسایی صورت بگیرد؛ اگرچه احکام عملی از سوی ایشان صادر نشود یا آنچه صادر می شود، با احکام صادره از سوی غیر امام، موافق و سازگار باشد.

همچنین مقتضای وجه اول این است که معرفت امام، همچون معرفت خدای متعال از اصول دین به شمار آید؛ اصول دینی که کوتاهی در آن، گمراهی و خروج از دین را در پی می آورد و همین، مدعای ما در این بحث است.

مقتضای وجه دوم این است که انسان باید عقلاً برای دور ماندن از پیامدهای زیان بار ندانستن و عمل نکردن به احکام، امام خود را بشناسد؛ مانند وجوب شناخت مجتهدی که تقلید از او واجب است و البته این مطلب از بحث ما خارج است. بنابراین آنچه در این مقام مهم است، تنها وجه اول است.

ص: ۳۷۹

بخش چهارم: عدل، حسن و قبح عقلی، قضا و قدر

اشاره

ص: ۳۸۰

هیچ مسلمانی را نشاید که به خدای متعال نسبت ظلم بدهد؛ حتی اگر در نفس خود چنین وسوسه ای بیابد، هرگز نمی تواند آن را اعلان کند و بر زبان آورد؛ زیرا می داند که در قرآن مجید و سنت شریف، در آیات و روایات زیادی، بر تنزیه خدای سبحان از ظلم به بندگان تأکید شده است. دیگر اینکه عقل و فطرت آدمی پذیرفته است که خدای متعال، کمال مطلق، برخوردار از حکمت، بی نیاز از ستم کردن و از این نقص و هر ردیلت دیگری منزّه است. وضوح این مطلب، ما را از اطالّه کلام و توضیح بیشتر بی نیاز می کند. با این همه، بین مسلمانان، بر سر دو امر اختلاف نظر وجود دارد:

۱. حسن و قبح عقلی؛

۲. جبر و اختیار در افعال انسان و چگونگی قضا و قدر.

اختلاف در این دو امر، در نهایت به اختلاف در عدالت خدای سبحان منجر می شود. از این رو بجاست در اینجا، این دو مورد اختلافی را مورد بررسی قرار دهیم تا به دیدگاه شیعیان دوازده امامی، که خدایشان مقام متعالی عنایت کند، برسیم که دیدگاهی حق و درست است.

فصل اول: حسن و قبح عقلی

اشاره

معتقدان به عدل الهی، همچون شیعیان دوازده امامی و معتزله، بر این باورند که بعضی از افعال و کارها، صرف نظر از اینکه شرع آن را خوب و نیک بشمارد، خود دارای حُسن ذاتی اند؛ مانند وفای به عهد، راستگویی، امانت داری، پاداش در مقابل اطاعت، عدالت در حکم، لطف کردن خدای متعال به بندگان، هدایت آنها به آنچه مایهٔ مصلحت آنان است و... .

پاره ای افعال نیز، صرف نظر از اینکه شارع مقدس آنها را قبیح و زشت بداند یا نه، ذاتاً قبیح اند؛ همچون عهدشکنی، خیانت در امانت، دروغ، تکلیف به امور خارج از توان، عذاب کردن جاهلِ قاصر، ثواب دادن در قبال معصیت، عقاب در برابر طاعت و... .

نتیجهٔ این مطلب آن است که افعال قسم اول بر خدای متعال واجب است و افعال دستهٔ دوم بر او ممتنع؛ چرا که او حکیم و کمال مطلق است.

غیر از عدلیه، دیگران می گویند: کار خوب آن است که شارع خوب بداند و هیچ قبیح و زشتی وجود ندارد مگر کارهایی که شارع قبیح می شمارد و از آنجا که خدای متعال مالک همه چیز است و محکوم کسی واقع نمی شود، لذا

«هیچ کس نمی تواند بر کار او خرده بگیرد. ولی در کارهای دیگران، جای سؤال و ایراد است». (۱)

در نتیجه، هیچ حُسن و قبحی بر او لازم نمی آید و او هرکاری بخواهد می کند و هر حکم که بخواهد، روا می دارد و در هیچ یک از کارهای او ظلم نیست؛ زیرا مالکیت او مطلق است و مالک حق دارد که هرگونه می خواهد در ملک خود تصرف نماید و چون خدای متعال بر هر کاری تواناست، هیچ کاری بر او ممتنع نیست.

رجوع به عقل و وجدان روشن می کند که از میان این دو قول، اولین قول صحیح است و مالکیت مطلق خداوند بر آفریده ها نیز با آن منافات ندارد؛ هرچند بعضی از تصرفات در حق او حَسَن باشد بالذات خوب و نیک است و پاره ای دیگر در حق حضرتش قبیح باشد، چون ذاتاً قبیح است.

بی شک مراد از وجوب یک عمل بر خدای سبحان و قبح عمل دیگر از آن کمال مطلق، بدین معنا نیست که آن ذات مقدس مورد سؤال قرار می گیرد و به کارهایی مکلف است؛ زیرا این مطلب با آنچه در آیه مذکور آوردیم، منافای است. همچنین لزوم یک عمل بر خداوند به معنای عاجز بودن او از ترک آن کار نیست و امتناع یک کار بدین معنا نیست که خداوند از انجام آن عاجز است؛ چرا که این امر با قدرت ذات الهی بر همه کارها منافات دارد.

منظور از تمام آنچه بیان شد این است که پس از ثبوت حسن و قبح ذاتی در بعضی امور، کمال مطلق خدای متعال با ترک کار حَسَن و انجام کار قبیح ناسازگار است و چون خداوند حکیم و کمال مطلق است، حُسن یک شیء باعث می شود، آن ذات مقدس آن را انجام دهد و قُبَح یک شیء، دلیل انگیزه ترک آن است؛ هرچند که خداوند بر ترک کار حَسَن و انجام کار قبیح قدرت دارد.

ص: ۳۸۳

معنی لا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ

این سخن خدای سبحان که می فرماید: «هیچ کس نمی تواند بر کار او خرده بگیرد، ولی کارهای دیگران، جای سؤال و ایراد دارد» یکی از دو معنای زیر را در بر دارد:

۱. خداوند به صلاح و فساد امور، از همه آگاه تر است و از آنها تجاوز نمی کند، تا مورد محاسبه قرار نگیرد.

۲. خداوند نظیر و رییس ندارد تا رو در روی او بایستد و او را بازخواست نماید. سیاق آیه نیز با همین معنا مناسب است، آنجا که می فرماید:

آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند که [خلق می کنند و] منتشر می سازند؟! اگر در آسمان و زمین، جز الله، خدایان دیگری می بودند، فاسد می شد [و به هم می خورد]. منزله است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند. هیچ کس نمی تواند بر کار او خرده بگیرد، ولی در کارهای آنها، جای سؤال و ایراد است. (۱)

به هر حال، اینکه از خدای متعال سؤال نمی شود، با این مطلب که عمل و ترک آن از سوی خداوند تابع مصالح و مفاسد و طبق موازین عقلی باشد، منافاتی ندارد.

بر همین اساس است که در آیه ۲۴۷ سوره بقره می خوانیم:

و پیامبران به آنها گفت: خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث [و انتخاب] کرده است. گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: خدا او را برای شما برگزیده و او را در علم و [قدرت] جسمانی، وسعت بخشیده است. خداوند مُلکش را به هر کس بخواهد، می بخشد و احسان خداوند وسیع است و از [لیاقت افراد] آگاه است. (۲)

در این آیه همراه با ذکر این نکته که حاکم قرار دادن طالوت به جهت گستردگی

۱- انبیاء: ۲۱ - ۲۳.

۲- بقره: ۲۴۷.

ص: ۳۸۴

علم و قدرت جسمانی او بوده، تذکر داده شده که مالکیت مطلق، از آن خدای متعال است که به هر کس بخواهد آن را می دهد؛ چرا که علم وسیع و گسترده دارد تا اعتراض مخالفان را پاسخ بگوید و انکار ایشان را منتفی سازد.

در دعای چهل و هشتم صحیفه سجادیه که دعای روز عید قربان و جمعه است، می خوانیم:

معبود من، اگر مرا بلندمرتبه گردانی، چه کسی خوار و ذلیلم تواند کرد؟! اگر مرا حقیر و بی مقدار سازی، کیست که سربلندم نماید؟! اگر تو مرا گرامی بداری، چه کسی حقیر و ناچیزم تواند داشت؟! اگر تو مرا عذاب کنی، کیست که بر من رحمت آورد؟! و اگر هلاکم سازی، چه کسی می تواند به اعتراض در برابرت بایستد یا از کار تو پرسش نماید؟! نیک دانسته ام که حکم تو را ستمی در پی نیست و تو در انتقام گرفتن شتاب نمی ورزی؛ زیرا کسی شتاب می کند که می ترسد چیزی را از دست بدهد و کسی محتاج ستم است که ناتوان باشد؛ حال آنکه تو - ای معبود من - از این کیفیت ها، بسیار برتر و والاتری.

در این بخش از دعا، بر تنها بودن خدای متعال در سلطنت تأکید شده است و اینکه هیچ گاه پرسش نمی شود و با این همه هرگز ستم نمی کند؛ چرا که از این کار بی نیاز است.

در حدیث ابوبصیر از امام صادق (ع) آمده است که در پاسخ به این پرسش که چرا امامت در فرزندان امام حسین (ع) قرار گرفت، نه در فرزندان امام حسن (ع) فرمود:

موسی و هارون پیامبر بودند و برادر. پس خدای متعال نبوت را در صلب هارون قرار داد، نه در صلب موسی (علیهما السلام). هیچ کس را نرسد که بگوید: چرا خداوند امامت را در صلب امام حسین، نه در صلب امام حسن (علیهما السلام) قرار داد؛ زیرا ذات مقدس الهی در اعمالش حکیم است و هرگز مورد سؤال واقع نمی شود و دیگران چنین نیستند. (۱)

ص: ۳۸۵

بنگرید که امام (ع) اعتراض در کارهای خدا را این گونه منع می نماید و دلیل آن را حکمت خداوند در انجام کارها می داند.

به هر حال، نمی توان بر آیه «هیچ کس نمی تواند بر کارهای او خرده بگیرد، ولی در کارهای آنان جای سؤال و ایراد است» اشکال کرد که پس لازم نیست افعال خداوند به ضوابط حُسن و قبح مقید شود؛ چرا که در قرآن کریم، بارها بر حکمت خدای عزوجل تأکید شده و این، یعنی افعال او دارای ضوابط حُسن و قبح است.

در آیه ای دیگر می خوانیم: «آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟». (۱) در این آیه، آفرینشِ عبث و بدون حکمت، از خدای متعال نفی شده و معتقدان به این باور، سرزنش و نکوهش شده اند.

نیز می فرماید: «پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل خدا [بهبانه و] حجتی نباشد». (۲) این آیه گویا به این مطلب تصریح دارد که اگر خدای متعال بدون فرستادن پیامبران، مردمان را مؤاخذه کند، مردم در برابر او حجت خواهند داشت و این، یعنی خروج از موازین عقلی و خدای متعال از آن منزّه و بسیار برتر است. در این باره روایات مستفیض بسیاری از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده که مسئله را فرع بر حُسن و قبح عقلی قرار می دهد. بی شک، پس از فهمِ عقلی حُسن و قبح، متوجه می شویم که این امر در بسیاری از امور، بدیهی و روشن تر از این سخن هاست.

۱- مؤمنون: ۱۱۵.

۲- نساء: ۱۶۵.

ص: ۳۸۷

فصل دوم: قضا و قدر**اشاره**

از جمله مسائل اختلافی که قبلاً گفته شده، اختلاف در جبر و اختیار انسان در کارها و چگونگی تعلق گرفتن قضا و قدر به آنهاست.

جبرگرایان که از «عدلیه» به شمار نمی آیند و به حُسن و قبح عقلی اعتقاد ندارند، می گویند که خدای سبحان همان گونه که خود، انسان را آفریده، افعال او را نیز خلق کرده است. پس انسان همچون ابزاری است که هیچ اختیاری در کارهای خود ندارد و نمی تواند آنها را مدیریت کند. دلیل این گروه آن است که اگر انسان در کارهایش مختار باشد و خود، آنها را انجام دهد، لازم می آید که با خداوند در خلق و تدبیر امور شریک گردد.

جبرگرایان بر این باورند که با وجود مجبور بودن انسان در کارها، خداوند حق دارد او را به انجام یا ترک کارهایش تکلیف نماید و در صورت اطاعت، پاداشش دهد و به ازای معصیت، کیفرش کند؛ چرا که خدای سبحان درباره همه آفریده ها مالکیت دارد و بجاست که هرچه می خواهد، انجام دهد؛ بی آنکه در این روش، برکسی ظلم و ستم نماید. از خداوند درباره افعالش سؤال نمی شود، اما از دیگران پرسش می شود و هیچ خوب و بدی در حق خدای متعال متصوّر نیست.

ص: ۳۸۸

طرفداران تفویض که گروهی از «عدلیه» اند، معتقدند که خدای متعال انسان را آفرید و آن گاه تمام کارهایش را به او واگذار کرد. پس انسان در امور خود به طور مستقل و بیرون از محدوده تقدیر و تدبیر الهی عمل می کند؛ چرا که اگر کارهای انسان، آفریده خدای سبحان و به تدبیر او باشد، تکلیف کردن انسان و کیفر او بر معصیت - البته بنابر مبنای ثبوت حسن و قبح عقلی - ظلم و قبیح خواهد بود. در حالی که خداوند از ظلم و هرگونه فعل قبیحی منزّه است.

با این توضیحات روشن می شود که جبرگرایان خواستند قدرت و سلطه و تدبیر خداوند را حفظ کنند، اما عدالت او را انکار کردند. اگرچه برای جلوگیری از این معضل، حسن و قبح عقلی را نپذیرفتند و گفتند ظلم هرگز در حق خدای متعال معنا پیدا نمی کند؛ چون درباره همه امور و آفریده ها مالکیت دارد.

از دیگر سو، مفوضه اگر چه عدالت خدای متعال را اثبات نمودند، اما حضرتش را از اریکه سلطنت و قدرت و تدبیر به زیر آوردند؛ به گونه ای که افعال انسان را از دایره قدرت و تدبیر بیرون دانسته اند و اینکه خدا در مورد آنان هیچ اراده و سلطه ای ندارد.

بطلان سخن جبرگرایان

عقیده ایشان، با بداهت و وجدان مخالف است. اگر از باب مجادله بپذیریم، خدای متعال ملزم به عمل طبق ضوابط عقلانی پیش گفته نیست؛ زیرا او حاکم بر آن ضوابط و مالک هر امری است. اما در این واقعیت هیچ شکی وجود ندارد که مردم در برخورد با یکدیگر، محکوم این ضوابط هستند، در مسئله تکلیف و استحقاق مدح و ذم و ثواب و عقاب و رضایت نفسی در انجام امور نیک و پشیمانی از ترک آنها، بین کارهای اجباری و افعال اختیاری فرق می گذارند و این تنها به جهت علم داشتن به حصول اختیار برای انسان است و اینکه قبیح و ظلم بودن عذاب یک انسان عاجز و ناتوان - که خداوند از آن منزّه و پاک است - از مطالب روشن عقلی به شمار می آید و هیچ انسان عاقلی در آن

ص: ۳۸۹

شک نمی کند و صّرف مالک مطلق بودن خداوند، کافی نخواهد بود که بگوییم مثلاً عذاب کردن یک انسان عاجز و ناتوان از انجام تکالیف، ظلم و تعدی محسوب نمی شود.

این همه را اضافه کنید به روایات و آیات فراوانی که افعال و اعمال را به آدمیان نسبت می دهد و اینکه همین افعال سبب استحقاق ثواب و عقاب برای آنهاست و اگر بین افعال انسان و او نسبتی نباشد، عذاب کردن ایشان ظلم خواهد بود.

بطلان اعتقاد به تفویض

باور به تفویض و واگذاری همه کارها به انسان از طرف خداوند نیز به خودی خود غیرممکن است؛ چرا که معقول نیست خداوند شریکی برای خود بیافریند که در قدرت و سلطه مطلق العنان باشد؛ به گونه ای که در تدبیر امور با آن ذات مقدس مخالفت نماید و او را مغلوب گرداند.

خدای متعال می فرماید:

خداوند مثالی از خودتان برای شما زده است: آیا [اگر مملوک و برده ای داشته باشید] این برده های شما در روزهایی که به شما داده ایم شریک شما می باشند، آن چنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد [شرکای آزاد] خود دارید؟ این چنین، آیات خود را برای کسانی که تعقل می کنند، روشن می کنیم. (۱)

افزون بر این، در قرآن کریم و روایات، موارد فراوانی یافت می شود در تأکید بر توقف افعال انسان بر خواست و اراده خدای متعال و اینکه آن افعال به اذن خداوند واقع می شوند و هیچ امری از محدوده سلطه و قدرت الهی خارج نیست.

و نیز روایاتی در دست است که عقیده به جبر و تفویض را به شدت رد می نماید و به معتقدان هر یک از این دو باور غلط، وعده شدیدترین عذاب را می دهد. علاوه بر

ص: ۳۹۰

اینکه جبرگرایی با عدالت خدای سبحان و عقیده به تفویض با قدرت و عام بودن تدبیر الهی ناسازگار است. تمام این امور نشان می‌دهد که جبر و تفویض، نتیجه شبهاتی بوده که مردم نتوانسته‌اند پاسخی برای آن یافته، آن را برای خود حل کنند. لذا گمراه شده‌اند و تنها راه حل ممکن را نادیده انگاشتند و از آن غفلت ورزیدند و این راه حل، مراجعه به اهل بیت (علیهم السلام) است که خداوند آنها را مرجع دینی امت و امان از اختلاف و گمراهی قرار داده و تکیه گاهی معتدل در دو حالت انحرافی افراط و تفریط به شمار می‌آیند. به دلیل همین رویگردانی، پیروان این افکار از پیش خود به باورهایی نادرست رسیدند و بدان گردن نهادند.

(امر بین امرین)

امامیه - که خداوند مقامشان را بلند گرداند - به پیروی از هدایت گری ائمه خویش (علیهم السلام) بین قدرت و اختیار انسان در کارها و شمول قدرت و سلطه خداوند جمع کرده‌اند؛ بدین معنا که انسان در کارهای خویش قادر است و به اختیار خود آنها را انجام می‌دهد و با این همه نمی‌تواند از محدوده حکومت حق تعالی خارج شود؛ زیرا این خداوند است که او را قادر گردانیده و هر کاری که انسان می‌کند به اذن و خواست و قضا و قدر اوست.

از امیرمؤمنان (ع) در روایتی طولانی نقل شده که بر قضا و قدر الهی و اختیار انسان در کارها و مجبور نبودن او تأکید کرده، می‌فرماید:

خدای تبارک و تعالی تکلیف فرمود و اختیار داد، نهی نمود و بر حذر داشت، و در مقابل [عمل] اندک؛ ثواب بسیار عطا فرمود و معصیت بندگان او را مغلوب نمی‌سازد و به اجبار اطاعت نمی‌شود و مالکیت او توأم با تفویض امور به بندگان نیست. . . . (۱)

ص: ۳۹۱

و در حدیث احمد بن ابی نصر، از امام رضا (ع) آمده است که راوی گوید:

امام (ع) به من فرمود: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم، علی بن حسین گفت: خدای متعال فرمود: ای آدمی زاده، هرچه را اراده می کنی به خواست و اراده من است و هر عبادتی که انجام می دهی به قدرت من است و با نعمت من بر معصیت قدرت می یابی و من تو را شنوا و بینا قرار داده ام... (۱)

در دعای بیست و دوم صحیفه سجادیه، برای زمان های رسیدن سختی و رنج، می خوانیم: «خدایا، مرا در اصلاح نفس خویش به کاری فرمان داده ای که خود در انجام دادن آن از من تواناتری و قدرت تو بر آن کار و بر من، از قدرت من افزون تر است».

مانند این دعا و مضامین مطرح شده در آن، موارد فراوان می توان یافت و مستند و دلیل اعتقاد به «امر بین امرین» که بسیار بر آن تأکید شده، همین آموزه هایی است که در روایات و ادعیه، از زبان معصومان (علیهم السلام)، بیان شده است.

در روایت آمده است که از امیرمؤمنان (ع) درباره «قَدَر» پرسیدند و آن حضرت سؤال کننده را از سخن در این باره بازداشت. اما چون اصرار پرسنده را دید، فرمود: «قَدَر، یعنی امر بین امرین؛ نه جبر و نه تفویض (واگذاری امور به بندگان)». (۲)

نیز در حدیث مفضل بن عمر از امام صادق (ع) آمده است که فرود: «نه جبر و نه تفویض، بلکه حقیقتی بین این دو امر است...». (۳)

از روایان متعدد، از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل شده که گفتند: «بی شک خداوند، مهربان تر از آن است که بندگانش را بر گناهان مجبور نماید و قوی تر از آن است که چیزی را بخواهد و نتواند».

راویان پرسیدند: «آیا بین جبر و قدر، جایگاه سومی وجود دارد؟»

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲- بحارالانوار، ج ۵، ص ۵۷.

۳- بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۷ و در کافی نیز با سندی مرسل روایت شده است: ج ۱، ص ۱۶۰.

ص: ۳۹۲

فرمودند: «آری، گسترده تر از فاصله بین آسمان و زمین». (۱)

صالح بن سهل، از بعضی اصحاب نقل کرده است که گفت:

از امام صادق (ع) درباره جبر و قدر پرسیدند، فرمود: «نه جبر و نه قدر، بلکه بین این دو جایگاهی است که حق در آن قرار دارد و جز انسان عالم یا کسی که از آن عالم، دانش آموخته است، از آن حق، آگاهی ندارد». (۲)

به مناسبت موضوع، بجاست قضیه ای را نقل کنم و آن این است که در سفر استعلاجی خود به لندن، با یکی از اساتید دانشگاه که در رشته ادیان تخصص داشت و به تشیع گرویده بود، ملاقات کردم و از او درباره انگیزه مسلمان شدنش سؤال کردم. او دو امر را دلیل مسلمان شدن خود بیان کرد:

۱. اینکه نماز موجود در ادیان دیگر متفرق و پراکنده است. اما در اسلام همه نماز در یک عمل عبادی جمع آمده و یک عبادت متمایز از دیگر عبادات به شمار می آید.

۲. امر بین امرین.

او با درک درست خود متوجه این مهم شده بود که آگاهی از امر بین امرین و اطلاع از این راز پیچیده الهی در این عصر، خود معجزه ای است برای ائمه (علیهم السلام) که بر امامت و خلافت ایشان بعد از پیامبر (ص) در بین مردمان شهادت می دهد و اینکه هدایتگری آنان، افراد و جوامع را از گمراهی ایمنی می بخشد و تا زمانی که مخالفان مسلمان و غیر مسلمان ایشان، در باورهای خود دچار حیرت و سرگردانی باشند، در گرداب شبهات و بی راهه ها فرو افتاده و هلاک خواهند شد. «ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این نعمت رهنمون شد و اگر خدا ما را هدایت نمی کرد، ما به آن نعمت راه نمی یافتیم» (۳) و سپاس ابدی خداوند را که ما را بسنده و بهترین وکیل است؛ بهترین مولا و بهترین یاریگر.

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۵۹.

۳- اعراف: ۴۳.

ص: ۳۹۳

لوازم اعتقاد به قضا و قدر

مطلبی می ماند و آن اینکه دلیلی بر وجوب علم به این شرح و تفصیل درباره قضا و قدر وجود ندارد؛ چه رسد به اینکه آن را از اصول دینی به شمار آوریم. بلکه به حکم روایات، از کندوکاو در قضا و قدر نهی شده ایم. از امیرمؤمنان (ع) نقل است که فرمود: «راهی است تاریک، آن را میمایید و دریایی است عمیق پس بدان وارد شوید و راز الهی است، پس خود را در آن به رنج میفکنید». (۱)

شاید این آموزه ها و منع ها از آن جهت باشد که مسئله قضا و قدر امری فوق العاده پیچیده است و بسیاری از عقول تاب درک و فهم آن و احاطه و دریافت جوانب مختلف آن را ندارند و بیم آن می رود که پژوهشگران این عرصه، از راه مستقیم منحرف شوند و در دامان افراط و تفریط بیفتند.

از این رو، اعتقاد اجمالی به کمال مطلق بودن خداوند و عدل و تنزیه آن ذات مقدس از ظلم و ستم در حق بندگان، بسنده است و نیازی به ورود در شرح و تفصیل مطلب وجود ندارد و عامه مؤمنان باید همین روش را دنبال کنند.

با این همه اشکال و مانعی وجود ندارد که هر یک از جبر و تفویض را حرام بدانیم؛ همچنان که از روایات وارده در مقام، همین امر را به دست می دهد. گاهی نیز این سخت گیری تا آنجا پیش می رود که اعتقاد به جبر و تفویض، کفر یا همانند آن به شمار می آید.

بی شک خداوند خود حافظ، مؤید و توفیق دهنده برای هدایت و رشد است.

ص: ۳۹۵

بخش پنجم: معاد

اشاره

ص: ۳۹۷

معاد، یعنی بازگشت و برانگیخته شدن انسان‌ها بعد از مرگ، تا پاداش اعمال نیک و کیفر بدکاریشان که در دنیا انجام داده اند، ببینند. این امر مبنای تمام ادیان آسمانی بوده است؛ چرا که آنچه مردم را به تسلیم در برابر دین و پایبندی به احکام آن وامی دارد، مبتنی بودن دین بر جزای اخروی است؛ یعنی پاداش یافتن در مقابل طاعت و عذاب کشیدن به کیفر معصیت.

از این رو تصدیق دین و اعتراف به آن همراه و مستلزم داشتن اعتقاد به روز قیامت و وجود ثواب و عقاب است. بدین ترتیب، قرار دادن معاد در زمره «اصول دین» صحیح خواهد بود. علاوه بر این، آیات و روایات بسیار زیادی وجود دارد که بر حقانیت معاد تأکید و بسیاری از جزئیات آن را بیان می‌کند و البته بسیاری از نصوص، لزوم اعتقاد به معاد را به دست می‌دهد.

از آنجا که در فصول گذشته حقانیت قرآن مجید، صدق گفتار معصومان (علیهم السلام) و لزوم مراجعه به آنان در امور دینی را ثابت کرده ایم، ضرورت دارد که سخن ایشان در باب معاد نیز مورد قبول واقع شود و اعتقاد به این امر، لازم به شمار آید. در مورد آنچه گفته شد، یادآوری دو امر لازم است:

۱. دنیا جایی نیست که مظلوم بتواند داد خود را از ظالم بستاند و عدالت را به طور کامل درباره خویش اجرا شده ببیند و این امر فطرتاً ما را به این نتیجه می‌رساند که دادخواهی مظلوم از ظالم باید در دنیایی غیر از این دنیا، صورت گیرد.

ص: ۳۹۸

۲. آن حکمتی که تشریح دین را می‌طلبید، اقتضا دارد که جایی وجود داشته باشد برای ثواب دادن در برابر طاعت و عذاب کردن در مقابل معصیت تا برای دین داری و تحمل رنج‌ها و مشقات در عمل به دین و اجرای احکام آن، در مردم انگیزه‌ای به وجود آید.

در این میان، علم به حقانیت یک دین و حکیم بودن شارع و مطابقت دستورات آن دین با مصالح و مفاسد، باعث نمی‌شود که مردم طبق آن دین عمل کنند، مگر افرادی خاص. اما اگر آخرتی و ثواب و عقابی وجود داشته باشد، عمل به آموزه‌های دین [هرچند کمی سخت باشد]، آسان خواهد بود.

اعتقاد واجب درباره معاد

مطلبی باقی مانده و آن اینکه، آنچه باید درباره معاد معتقد بود، همان بَغث و رستاخیز برای رسیدن به جزای اعمال نیک و بد است. اما اعتقاد به جزئیات این امر، لزومی ندارد و بر کسی که از این تفصیلات غافل است یا در آنها شک دارد - مادامی که این شک به علت عدم اعتراف به ادله و تجاهل شخص نباشد، مثل آنجا که انسان پیش از جست‌وجو در ادله، دچار شک است - حرج و گناهی بر او مترتب نیست. اما پس از علم به ادله، باید به مضمون آنها معتقد شد. البته در صورتی که به آن مضامین، یقین اجمالی یا تفصیلی، حاصل شده باشد. افزون بر این، هرگاه آن موارد از ضروریات دین به شمار آیند، باید از شبهاتی که پیرامون آنها ایجاد می‌شود، اعراض نمود؛ چرا که این شبهات در مقابل یک امر بدیهی قرار گرفته و بی اعتبارند.

معاد جسمانی

از جمله ضروریات دین اسلام در این باره، این است که معاد، جسمانی است نه روحانی. از صریح آیات قرآنی نیز همین مطلب استفاده می‌شود؛ آنجا که از زنده شدن

ص: ۳۹۹

پس از مرگ و از رستاخیز و بیرون آمدن از قبر سخن می گوید. وانگهی تردیدی نیست، چیزی که می میرد و در قبر قرار داده می شود، جسد است نه روح، چه اینکه در پاره ای آیات، به زنده شدن استخوان ها تصریح شده است.

مسلم اینکه مطالعه پیوسته و با دقت در آیات قرآن ما را به این نتیجه می رساند که آنچه مورد انکار منکران و ستیزه جویان قرار می گرفته، معاد جسمانی بوده، چون زنده شدن اجساد را پس از مردن و خاک شدن و از بین رفتنشان، امری شگفت و باورنکردنی می دانستند. تأملی در روایات معصومان (علیهم السلام) در این باره که شمار آن نیز فراوان است، در حدّ صراحت، بر معاد جسمانی و بسیاری از جزئیات آن، دلالت می کند. بی تردید، صرف بعید بودن معاد جسمانی نمی تواند از اعتبار این ضرورت دینی چیزی بکاهد؛ چرا که این استبعاد هیچ وجهی جز غیر مألوف و ناشناخته بودن ندارد، با اینکه می دانیم خدای سبحان بر هر کاری، هرچند بعید، قادر است و هم اوست که اشیاء را از عدم به وجود آورده است؛ حال آنکه زنده کردن مردگان بعد از موت، کاری است آسان تر برای خداوند. در قرآن کریم می خوانیم:

و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان ها را زنده می کند درحالی که پوسیده اند. بگو: همان کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را آفرید، و او به هر مخلوقی داناست. (۱)

رستاخیز در دنیا

در آیاتی از قرآن مکرراً این معنا وارد شده که برانگیخته شدن مردگان در همین دنیا صورت می گیرد و این تکرار، بعید بودن این حقیقت را دفع می کند. مثل آنچه در قصه اصحاب کهف رخ داده و در قصه حضرت ابراهیم (ع) که از خدای متعال خواست تا کیفیت زنده شدن مردگان را به او نشان دهد و نیز در قصه حضرت عیسی (ع) که

ص: ۴۰۰

مردگان را به اذن خدا زنده می کرد.

خدای متعال فرمود:

یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور کرد، درحالی که دیوارهای آن، روی سقف‌ها فرو ریخته بود، پس گفت: چگونه خدا [اهل] این ویرانه‌ها را پس از مرگ زنده می کند؟ [در این هنگام] خدا او را یک صد سال میراند، سپس زنده کرد و به او گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز، یا بخشی از یک روز. فرمود: نه، بلکه یک صد سال درنگ کردی. نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود [که] هیچ گونه تغییر نیافته است. آن گاه به الاغ خود نگاه کن [که چگونه از هم متلاشی شده. این هم برای اطمینان خاطر توست و هم] برای اینکه تو را نشانه ای برای مردم [در مورد معاد] قرار دهیم. [اکنون] به استخوان‌ها [ی الاغ خود] نگاه کن که چگونه آنها را برداشته و به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم. هنگامی که [این حقایق] بر او آشکار شد، گفت: می دانم خدا بر هر کاری تواناست. (۱)

نیز فرمود:

و به یاد آورید هنگامی را که فردی را به قتل رساندید. سپس درباره [قاتل] او به نزاع پرداختید و خداوند آنچه را مخفی می داشتید، آشکار می سازد. سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید [قاتل را معرفی می کند]. خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد. شاید اندیشه کنید. (۲)

احادیث بسیاری نیز وجود دارد که زنده کردن مردگان را کرامتی برای پیامبران و ائمه (علیهم السلام) و معجزه ای برای آنان، به شمار می آورد. این روایات در منابع روایی مربوط به

۱- بقره: ۲۵۹.

۲- بقره: ۷۲ و ۷۳.

ص: ۴۰۱

معاد، آورده شده است.

همچنان که روایات مورد استفاده مردم در مناسبت های مختلف در این باب، اندک نیست، این امر خود در رفع استبعاد مذکور، کافی خواهد بود؛ هرچند که مسئله روشن و از این امور بی نیاز است.

ص: ۴۰۳

کتابنامه

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

* صحیفه سجادیه.

۱. الآحاد والمثانی، ابوبکر احمد بن عمرو بن ضحاک شیانی، تحقیق: باسم فیصل احمد جوایره، چاپ اول، ریاض، انتشارات دارالرایه، ۱۴۱۱ه. ق.

۲. ابجد العلوم، صدیق بن حسن قنوجی، تحقیق: عبدالجبار زکار، بیروت، انتشارات دارالکتاب العلمیه، ۱۹۷۸م.

۳. اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، محمد بن حسن حرعاملی، قم، مطبعه العلمیه.

۴. اجمال الاصابه فی اقوال الصحابه، خلیل بن کیکلدی علانی، تحقیق: محمد سلیمان اشقر، چاپ اول، کویت، انتشارات جمعیه احیاء التراث الاسلامی، ۱۴۰۷ه. ق.

۵. الاحادیث المختاره، ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد حنبلی مقدسی، تحقیق: عبدالملک بن عبدالله بن دهیش، چاپ اول، انتشارات مکتبه النهضه الحدیثه، مکه مکرمه، ۱۴۱۰ه. ق.

۶. الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق: سید محمد باقر فرسان، انتشارات دارالنعمان للطباعه و النشر.

ص: ۴۰۴

۷. احکام القرآن، ابوبکر احمد بن علی رازی جصاص، تحقیق: محمد صادق قمحاوی، بیروت، انتشارات داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵هـ. ق.
۸. اخبار مکه، ابوعبدالله محمد بن اسحاق بن عباس فاکهی، تحقیق: عبدالملک عبدالله بن دهیش، چاپ دوم، بیروت، انتشارات دار خضر، ۱۴۱۴هـ. ق.
۹. اختیار معرفه الرجال، شیخ طوسی، تحقیق: محمدباقر حسینی میرداماد و سید مهدی رجائی، قم، انتشارات مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۴هـ. ق.
۱۰. ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، چاپ اول، انتشارات شریف رضی، ۱۳۷۱هـ. ق.
۱۱. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، شیخ مفید، تحقیق: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لتتحقیق التراث، انتشارات مفید.
۱۲. اسباب ورود الحدیث، جلال الدین سیوطی، تحقیق: یحیی اسماعیل احمد، چاپ اول، بیروت، انتشارات دارالمکتبه العلمیه، ۱۴۰۴هـ. ق.
۱۳. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقیق: علی محمد بجاوی، چاپ اول، بیروت، انتشارات دارالجلیل، ۱۴۱۲هـ. ق.
۱۴. اسد الغابه، عزالدین بن اثیر، تهران، انتشارات اسماعیلیان.
۱۵. اسمی المناقب فی تهذیب اسنی المطالب فی مناقب الامام امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع)، شیخ مقرئ ابوالخیر شمس الدین محمد بن محمد بن محمد جزری دمشقی شافعی، تهذیب و تعلیق: شیخ محمد باقر محمودی، ۱۴۰۳هـ. ق.
۱۶. الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، تحقیق: علی محمد بجاوی، چاپ اول، بیروت، انتشارات دارالجلیل، ۱۴۱۲هـ. ق.
۱۷. اعتقاد اهل السنه، ابوالقاسم هبه الله بن حسن بن منصور لالکائی، تحقیق: احمد سعد حمدان، ریاض، انتشارات دارطیبه، ۱۴۰۲هـ. ق.
۱۸. اعلام الوری باعلام الهدی، فضل بن حسن طبرسی، نشر و تحقیق: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، قم، انتشارات ستاره، ۱۴۱۷هـ. ق.

ص: ۴۰۵

۱۹. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق: سمیر جابر، چاپ دوم، بیروت، انتشارات دارالفکر.
۲۰. الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله و الثلاثة الخلفاء، ابوریع سلیمان بن موسی کلاعی اندلسی، تحقیق: محمد کمال الدین عزالدین علی، چاپ اول، بیروت، انتشارات عالم الکتب.
۲۱. امالی المحاملی، ابوعبدالله حسین بن اسماعیل ضبی محاملی، تحقیق: ابراهیم قیسی، چاپ اول، انتشارات المکتبه الاسلامیه، دار ابن القیم، ۱۴۱۲هـ. ق.
۲۲. امالی مفید، شیخ مفید، تحقیق: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۳. الامامه و التبصره من الحیره، ابن بابویه قمی، تحقیق و نشر: قم، مدرسه الامام المهدي (عجل).
۲۴. الامامه و السیاسه، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸هـ. ق.
۲۵. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق: سهیل زکار، ریاض زرکلی، بیروت، انتشارات دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، با اشراف مدرسه بررسی ها و تحقیقات در دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع.
۲۶. الانساب، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور تمیمی سمعانی، تقدیم و تعلیق: عبدالله عمر بارودی، انتشارات دارالجنان، ۱۴۰۸هـ. ق.
۲۷. الايضاح، فضل بن شاذان ازدی نیشابوری، تحقیق: سید جلال الدین حسینی ارموی محدث.
۲۸. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، چاپ تصحیح شده، بیروت، انتشارات موسسه الوفاء، ۱۴۰۳هـ. ق.
۲۹. البدء و التاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، قاهره، انتشارات مکتبه الثقافه الیدیته.
۳۰. البدایه و النهایه، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی، بیروت، انتشارات مکتبه المعارف.

ص: ۴۰۶

۳۱. بصائر الدرجات الكبرى، محمد بن حسن بن فروخ صفار، تحقیق: میرزا محسن کوچه باغی، چاپخانه احمدی، تهران، انتشارات مؤسسه علمی، ۱۴۰۴ه. ق.
۳۲. بغیه الطلب فی تاریخ حلب، کمال الدین عمر بن احمد بن ابی جراده، تحقیق: سهیل زکار، چاپ اول، بیروت، انتشارات دارالفکر، ۱۹۹۸م.
۳۳. بلاغات النساء، ابوالفضل بن ابی طاهر قم، انتشارات بصیرتی.
۳۴. البیان و التعریف، ابراهیم بن محمد حسینی، تحقیق: سیف الدین کاتب، بیروت، انتشارات دارالکتاب العربی، ۱۴۰۱ه. ق.
۳۵. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، بیروت، انتشارات مکتبه الحیاه.
۳۶. تاریخ ابن معین (روایه الدوری)، ابوزکریا یحیی بن معین، تحقیق: احمد محمد نورسیف، چاپ اول، مکه مکرمه، انتشارات مرکز البحث العلمی و احیاء التراث الاسلامی، ۱۳۹۹ه. ق.
۳۷. تاریخ الخلفاء، عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ اول، مصر، انتشارات مطبعه السعاده، ۱۳۷۱ه. ق.
۳۸. تاریخ الکبیر، محمد بن اسماعیل بخاری، تحقیق: سید هاشم ندوی، انتشارات دارالفکر.
۳۹. تاریخ بغداد، احمد بن علی خطیب بغدادی، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه.
۴۰. تاریخ جرجان، ابوالقاسم حمزه بن یوسف جرجانی، تحقیق: محمد عبدالمعید خان، چاپ دوم، بیروت، انتشارات عالم الکتب، ۱۴۰۱ه. ق.
۴۱. تاریخ دمشق، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبه الله بن عبدالله شافعی، تحقیق: علی شیری، انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۵ه. ق.
۴۲. تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوک)، محمد بن جریر طبری، چاپ اول، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ه. ق.
۴۳. تاریخ واسط، اسلم بن سهل رزاز واسطی، تحقیق: کورکیس عواد، چاپ اول، بیروت، انتشارات عالم الکتب، ۱۴۰۶ه. ق.
۴۴. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر عباسی، بیروت، انتشارات دارصادر.

ص: ۴۰۷

۴۵. تالی تلخیص المتشابه، ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، تحقیق: مشهور بن حسن آل سلمان و احمد شقیرات، چاپ اول، ریاض، انتشارات دارالصمیمی، ۱۴۱۷ه. ق.
۴۶. تحفه الاحوذی بشرح جامع الترمذی، محمد بن عبدالرحمان مبارکفوری، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه.
۴۷. تخریج الدلالات السمعیه، ابوالحسن علی بن محمود بن سعود خزاعی، تحقیق: احسان عباس، چاپ اول، بیروت، انتشارات دارالغرب الاسلامی، ۱۴۰۵ه. ق.
۴۸. التدوین فی اخبار قزوین، عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی، تحقیق: عزیز الله عطاردی، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷م.
۴۹. تذکره الحفاظ، ابوعبد الله محمد بن احمد ذهبی، تحقیق: عبدالرحمان بن یحیی، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۴ه. ق.
۵۰. الترغیب و الترهیب، ابومحمد عبدالعظیم بن عبدالقوی منذری، تحقیق: ابراهیم شمس الدین، چاپ اول، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ه. ق.
۵۱. تعظیم قدر الصلاه، ابوعبدالله محمد بن نصر بن حجاج مروزی، تحقیق: عبدالرحمان عبدالجبار فریوائی، چاپ اول، مدینه منوره، انتشارات مکتبه الدار، ۱۴۰۶ه. ق.
۵۲. تغلیق التعلیق، احمد بن علی بن محمد بن حجر عسقلانی، تحقیق: سعید عبدالرحمان موسی قزقی، چاپ اول، بیروت، انتشارات المکتب الاسلامی.
۵۳. تفسیر ابی السعود، محمد بن محمد عمادی، بیروت، انتشارات داراحیاء التراث العربی.
۵۴. تفسیر القرآن العظیم، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ه. ق.
۵۵. تفسیر ثعالبی، ابوزید عبدالرحمان بن محمد بن مخلوف ثعالبی مکی، تحقیق: عبدالفتاح ابوسنه، شیخ علی محمد عوض و شیخ عادل احمد عبدال موجود، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ه. ق.
۵۶. تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل آی القرآن)، ابوجعفر محمد بن جریر طبری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۵ه. ق.

ص: ۴۰۸

۵۷. تفسیر عیاشی، نصر محمد بن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی، تحقیق: حاج سید هاشم پیامبری محلاتی، تهران، انتشارات المکتبه العلمیه الاسلامیه.
۵۸. تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن)، ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبی، تحقیق: احمد عبدالعلیم بردونی، چاپ دوم، قاهره، انتشارات دارالشعب، ۱۳۷۲ه. ق.
۵۹. تفسیر قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سید طیب جزائری، چاپ دوم، قم، انتشارات موسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ه. ق.
۶۰. تلخیص الحیبر، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تحقیق: سید عبدالله هاشم یمانی مدنی، انتشارات المدینه المنوره، ۱۳۸۴ه. ق.
۶۱. التمهید لما فی الموطأ من المعانی و الاسانید، ابن عبدالبر نمری، تحقیق: مصطفی بن احمد علوی و محمد عبدالکبیر بکری، مغرب، انتشارات وزاره اوقاف و امور دینی، ۱۳۸۷ه. ق.
۶۲. تهذیب الاسماء، ابوزکریا محیی الدین بن شرف بن مری بن حسن بن حسین بن حزام چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶م.
۶۳. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، چاپ اول، بیروت، دارالفکر.
۶۴. تهذیب الکمال، ابوالحجاج مزی، تحقیق: بشار عواد معروف، چاپ اول، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۰ه. ق.
۶۵. الثقات، ابوحاتم محمد بن حبان تمیمی بستی، تحقیق: سید شرف الدین احمد، چاپ اول، دارالفکر، ۱۳۹۵ه. ق.
۶۶. الجامع الصغیر، سیوطی، تحقیق: محمد بن عبدالرؤف مناوی، جدّه، دار طائر العلم.
۶۷. جامع العلوم و الحکم، ابوالفرج عبدالرحمان بن احمد بن رجب حنبلی، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه.
۶۸. الجامع، محمد بن راشد ازدی، تحقیق: حبیب اعظمی (همراه با کتاب المصنّف صنعانی چاپ شده است)، چاپ دوم، بیروت، انتشارات المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ه. ق.
۶۹. الجرح و التعدیل، ابومحمد عبدالرحمان بن ابی حاتم محمد بن ادريس رازی تمیمی، چاپ اول، بیروت، انتشارات داراحیاء التراث العربی، ۱۲۷۱ه. ق.

ص: ۴۰۹

۷۰. جواهر العقدين في فضل الشرفين شرف العلم الجلي و النسب العلي، علي بن عبدالله حسني سمهودي، تحقيق: موسى بنای عليلی، بغداد، انتشارات عاني، ۱۴۰۵هـ. ق.
۷۱. جواهر المطالب في مناقب الامام الجليل علي بن ابي طالب (ع)، محمد بن احمد دمشقي باعوني شافعي، تحقيق: شيخ باقر محمودي، قم، انتشارات مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، ۱۴۱۵هـ. ق.
۷۲. حليه الاولياء وطبقات الاصفياء، ابو نعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، چاپ چهارم، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۰۵هـ. ق.
۷۳. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندي، نشر و تحقيق: قم، مؤسسۀ امام مهدي (عجل).
۷۴. الخصال، شيخ صدوق تحقيق: علي اكبر غفاري، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۷۵. دائره المعارف القرن العشرين، چاپ سوم، بيروت، دارالمعرفه للطباعه و النشر، ۱۹۷۱م.
۷۶. الدر المنثور في التفسير المأثور، جلال الدين سيوطي، بيروت، دار الفكر، ۱۹۹۳م.
۷۷. دعائم الاسلام، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حيون تميمي مغربي، تحقيق: آصف بن علي اصغر فيضي، دارالمعارف، ۱۳۸۳هـ. ق.
۷۸. دلائل الامامه، ابو جعفر محمد بن جرير بن رستم طبري، تحقيق: بخش برسي هاي اسلامي، قم، انتشارات مؤسسۀ بعثت، ۱۴۱۳هـ. ق.
۷۹. ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى، ابوالعباس محب الدين احمد بن عبدالله بن محمد بن ابى بكر بن محمد طبرى، دارالكتب المصريه.
۸۰. الدريره الطاهره، ابوبشر محمد بن احمد بن حماد دولابى، تحقيق: سعد مبارك حسن، چاپ اول، كويت، الدار السلفيه.
۸۱. ذكر اخبار اصبهان، ابو نعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، چاپ بريل، ۱۹۴۳م.
۸۲. روح المعانى في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، ابوالفضل شهاب الدين محمود آلوسى، بيروت، دار احياء التراث العربى.

ص: ۴۱۰

۸۳. الرياض النضره فی مناقب العشره، ابو جعفر احمد بن عبدالله طبری، تحقیق: عیسی عبدالله محمد مانع حمیری، چاپ اول، بیروت، دارالمغرب الاسلامی، ۱۹۹۶م.

۸۴. زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی، المکتب الاسلامی للطباعه والنشر.

۸۵. الزهد لابن ابی عاصم، ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم شیبانی، تحقیق: عبدالعلی عبدالحمید حامد، چاپ دوم، قاهره، انتشارات دارالریان للتراث، ۱۴۰۸ه. ق.

۸۶. سؤالات البرذعی، ابوزرعه عبید الله بن عبدالکریم بن یزید رازی، تحقیق: سعد هاشمی، چاپ دوم، منصوره، دارالوفاء.

۸۷. سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، محمد بن یوسف صالحی شامی، تحقیق: شیخ عادل احمد عبدالموجود، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمی، ۱۴۱۴ه. ق.

۸۸. سعد السعود، ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس، چاپ اول، نجف، انتشارات مطبعه الحیدریه.

۸۹. السنه، ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم ضحاک، تحقیق: محمد ناصر الدین البانی، چاپ اول، بیروت، انتشارات المکتب الاسلامی، ۱۴۰۰ه. ق.

۹۰. السنه، عبدالله بن احمد بن حنبل شیبانی، تحقیق: محمد سعید سالم قحطانی، چاپ اول، دامامه، دار ابن القیم، ۱۴۰۶ه. ق.

۹۱. سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالفکر.

۹۲. سنن الدار قطنی، ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی بغدادی، تحقیق: سید عبدالله هاشم یمانی مدنی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۶ه. ق.

۹۳. سنن الدارمی، ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمی، تحقیق: فواز احمد زمزلی و خالد سبع معلمی، چاپ اول، بیروت، دار الكتاب العرب، ۱۴۰۷ه. ق.

۹۴. السنن الکبری، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، تحقیق: عبدالقادر عطا، مکه مکرمه، مکتبه دارالباز، ۱۴۱۴ه. ق.

ص: ۴۱۱

۹۵. السنن الكبرى، ابو عبدالرحمان احمد بن شعيب نساى، تحقيق: عبدالغفار سليمان بندارى و سيد كسروى حسن، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۱هـ. ق.

۹۶. السنن الوارده فى الفتن و غوائلها و الساعه و اشراطها، ابو عمرو عثمان بن سعيد مقرئ داني، تحقيق: ضياء الله بن محمد ادريس مباركفورى، چاپ اول، رياض، انتشارات العاصمه.

۹۷. سنن ترمذى (الجامع الصحيح)، ابو عيسى محمد بن عيسى ترمذى، تحقيق: احمد محمد شاکر و...، بيروت، دار احیاء التراث العربی.

۹۸. سير اعلام النبلاء، ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبى، تحقيق: شعيب ارناؤوط و محمد نعيم عرقسوسى، چاپ نهم، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳هـ. ق.

۹۹. السيره الحلبيه (انسان العيون فى سيره الامين المأمون)، على بن برهان الدين حلبى، بيروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۰هـ. ق.

۱۰۰. السيره النبويه، ابن هشام حميرى، تحقيق: طه عبدالرؤوف سعد، چاپ اول، بيروت، دارالجيل، ۱۴۱۱هـ. ق.

۱۰۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد تحقيق: محمد ابى الفضل ابراهيم، دار احیاء الكتاب العربی.

۱۰۲. شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، عبدالحى بن احمد عكرى دمشقى، بيروت، دارالكتب العلميه.

۱۰۳. شعب الايمان، ابوبكر احمد بن الحسين بيهقى، تحقيق: محمد سعيد بسيونى زغلول، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۰هـ. ق.

۱۰۴. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، قاضى ابوالفضل عياض يحصبى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۹هـ. ق.

۱۰۵. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الآيات النازله فى اهل البيت، عبيدالله بن احمد حاكم حسانى، تحقيق: شيخ محمد باقر محمودى، انتشارات مجمع احیاء الثقافه الاسلاميه، ۱۴۱۱هـ. ق.

ص: ۴۱۲

۱۰۶. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ابو حاتم محمد بن حبان تمیمی، تحقیق: شعیب ارناؤوط، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الرساله.
۱۰۷. صحیح بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، تحقیق: مصطفی دیب بغا، چاپ دوم، بیروت، دار ابن کثیر الیمامه.
۱۰۸. صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث.
۱۰۹. صفوه الصفوه، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد، تحقیق: محمود فاخوری و محمد رواس قلعه چی، چاپ دوم، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۹ه. ق.
۱۱۰. الصواعق المحرقة علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، ابوالعباس احمد بن محمد بن محمد بن علی بن حجر هیشمی، تحقیق: عبدالرحمان بن عبدالله ترکی و کامل محمد خراط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۹۹۷م.
۱۱۱. الضعفاء، ابوجعفر محمد بن عمرو عقیلی، تحقیق: عبدالمعطی امین قلعه جی، چاپ اول، بیروت، انتشارات دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ه. ق.
۱۱۲. طبقات الحنفیه (الجواهر المظیه فی طبقات الحنفیه)، ابومحمد عبدالقادر بن ابی الوفاء محمد بن ابی الوفاء قرشی، کراچی، انتشارات میر محمد کتب خانه.
۱۱۳. الطبقات الکبری، محمد بن سعد بصری، بیروت، دار صادر.
۱۱۴. طرح الثریب فی شرح التقرب، ابوالفضل زین الدین عبدالرحیم بن حسین بن عبدالرحمان عراقی، مصر، جمعیه النشر و التألیف الازهریه، ۱۳۵۳ه. ق.
۱۱۵. العظمه، عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان اصبهانی، تحقیق: رضاء الله بن محمد ادیس مبارکفوری، ریاض، دار العاصمه.
۱۱۶. العقد الفرید، ابو عمر احمد بن محمد بن عبدربه اندلسی، شرح و ضبط و ترتیب فهرست ها: ابراهیم ایاری، با مقدمه عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی.
۱۱۷. علل الترمذی، ابوطالب قاضی، تحقیق: صبحی سامرائی، ابوالمعاطی نوری و محمود محمد سعیدی، بیروت، انتشارات عالم الکتب، چاپخانه مکتبه النهضه العربیه، ۱۴۰۹ه. ق.

ص: ۴۱۳

۱۱۸. علل الدار القطنی، ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی بغدادی، تحقیق: محفوظ رحمان زین الله سلفی، چاپ اول، ریاض، دار طیبه، ۱۴۰۵ ه. ق.
۱۱۹. علل الشرایع، شیخ صدوق، نجف، چاپخانه الحیدریه، انتشارات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۶ ه. ق.
۱۲۰. العلل المتناهیه، عبدالرحمان بن علی بن جوزی، تحقیق: خلیل المیس، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۲۱. العلل و معرفه الرجال، احمد بن حنبل، تحقیق: وصی الله بن محمد عباس، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه. ق.
۱۲۲. عیون اخبار الرضا (ع)، شیخ صدوق، نجف، المطبعه الحیدریه.
۱۲۳. عیون الاثر، ابن سید الناس، انتشارات موسسه عزالدین، ۱۴۰۶ ه. ق.
۱۲۴. عیون الاخبار، ابن قتیبه، چاپ وزاره الثقافه و الارشاد القومی، المؤسسه المصریه العامه للتألیف.
۱۲۵. الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، عبدالحسین امینی، چاپ چهارم، چاپ حاج حسن ایرانی، ۱۳۹۷ ه. ق.
۱۲۶. غریب الحدیث، ابراهیم بن اسحاق حربی، تحقیق: سلیمان ابراهیم محمد عایر، چاپ اول، جدّه، دار المدینه للطباعه و النشر و التوزیع.
۱۲۷. الغیبه، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: عباد الله طهرانی و شیخ احمد ناصح، قم، مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۱ ه. ق.
۱۲۸. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ابن حجر عسقلانی، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی و محب الدین خطیب، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۷۹ ه. ق.
۱۲۹. فتح القدر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه فی علم التفسیر، محمد بن علی شوکانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۳۰. فتح الملک العلی بصحه حدیث باب مدینه العلم علی، احمد بن صدیق مغربی، تحقیق: محمد هادی امینی، اصفهان، مکتبه امیرالمؤمنین.

ص: ۴۱۴

۱۳۱. الفتن، نعیم بن حماد مروزی، تحقیق: سمیر امین زهیری، چاپ اول، قاهره، مکتبه التوحید، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱۳۲. الفتوح، ابومحمد احمد بن اعثم کوفی، تقدیم و تعلیق: نعیم زر زور، سال انتشار، ۱۴۰۶ ه. ق.

۱۳۳. الفردوس بمأثور الخطاب، ابوشجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه دیلمی همدانی، تحقیق: سعید بن بسیونی زغلول، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۹۸۶ م.

۱۳۴. الفصل فی الملل والاهواء و النحل، ابومحمد علی بن احمد بن سعید بن حزم ظاهری، قاهره، مکتبه الخانجی.

۱۳۵. الفصل للوصل المدرج، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بغدادی، تحقیق: محمد مطر زهرانی، چاپ اول، ریاض، دارالهجره، ۱۴۱۸ ه. ق.

۱۳۶. الفصول المختاره، شیخ مفید، تحقیق: سید میرعلی شریفی، چاپ دوم، بیروت، دار المفید.

۱۳۷. فضائل الصحابه، عبدالله بن احمد بن حنبل، تحقیق: وصی الله محمد عباس، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ ه. ق.

۱۳۸. الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، نجف اشرف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱ ه. ق.

۱۳۹. فی رحاب العقیده، سید محمد سعید طباطبائی حکیم، چاپ پنجم، دارالهلال، ۱۴۲۵ ه. ق.

۱۴۰. فیض القدر شرح الجامع الصغیر، محمد عبدالرؤوف مناوی، چاپ اول، مصر، المکتبه الحیدریه الکبری، ۱۳۵۶ ه. ق.

۱۴۱. قرب الاسناد، ابوالعباس عبدالله حمیری بغدادی، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ ه. ق.

۱۴۲. کافی، شیخ کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، آخوندی، ۱۳۸۸ ه. ق.

۱۴۳. کامل الزیارات، شیخ جعفر بن محمد بن قولویه قمی، تحقیق: شیخ جواد قیومی، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ه. ق.

ص: ۴۱۵

۱۴۴. الکامل فی التاریخ، ابوالحسن عزالدین علی بن ابی کرم محمد بن محمد بن عبدالواحد شیبانی، تحقیق: ابوالفداء عبدالله قاضی، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵هـ. ق.
۱۴۵. الکامل فی ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدی جرجانی، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹هـ. ق.
۱۴۶. الکتاب المقدس (العهد القديم و الجدید)، مجمع الکنائس الشرقیه، چاپ دوم، بیروت.
۱۴۷. کرامات الاولیاء، هبه الله بن حسن طبری لالکائی، تحقیق: احمد سعد حمان، چاپ اول، ریاض، دار طیبه، ۱۴۱۲هـ. ق.
۱۴۸. الکشف الحثیث عن من رمی بوضع الحدیث، ابراهیم بن محمد حلبی، تحقیق: صبحی سامرائی، چاپ اول، انتشارات عالم الکتب، مکتبه النهضه العربیه، ۱۴۰۷هـ. ق.
۱۴۹. کشف الخفاء و مزیل الالباس عما اشتهر من الاحادیث علی السنه الناس، اسماعیل بن محمد عجلونی جراحی، تحقیق: احمد قلاش، چاپ چهارم، بیروت، مؤسسه الرساله.
۱۵۰. کشف الغمه فی معرفه الائمه، علی بن حسن بن ابی الفتح اربلی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵هـ. ق.
۱۵۱. کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، خزاز قمی رازی، تحقیق: سید عبداللطیف حسینی کوه کمری خوئی، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱هـ. ق.
۱۵۲. کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (ع)، ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی، تصحیح و تعلیق: محمد هادی امینی، نجف اشرف، المطبعه الحیدریه، ۱۳۹۰هـ. ق.
۱۵۳. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، تحقیق و تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۵هـ. ق.
۱۵۴. کنز العمال، متقی هندی، تحقیق: شیخ بکری حیانی و شیخ صفوه سفا، بیروت، مؤسسه الرساله.
۱۵۵. الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی.

ص: ۴۱۶

۱۵۶. لباب النقول فی اسباب النزول، ابوالفضل جلال الدین سیوطی، ضبط و تصحیح: احمد عبدالشافی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۵۷. لسان العرب، ابن منظور، چاپ اول، بیروت، دار صادر.
۱۵۸. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه. ق.
۱۵۹. المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین، ابوحاتم محمد بن حبان تمیمی، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، چاپ اول، حلب، دارالوعی، ۱۳۹۶ ه. ق.
۱۶۰. مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، تحقیق: سید احمد حسینی، چاپ دوم، مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ه. ق.
۱۶۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، تصحیح و تعلیق: حاج سید هاشم پیامبری محلاتی و سید فضل الله طباطبائی یزدی، شرکه المعارف الاسلامیه، ۱۳۷۹ ه. ق.
۱۶۲. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، علی بن ابی بکر هیثمی، قاهره، دارالریان و بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ه. ق.
۱۶۳. المحدثت الفاصل بین الروای والواعی، حسن بن عبدالرحمان رامهرمزی، تحقیق: محمد عجاج خطیب، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ه. ق.
۱۶۴. مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، تحقیق و تعلیق: سعید محمد لحام، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع.
۱۶۵. مسائل الامام احمد، عبدالله بن احمد بن حنبل، تحقیق: فضل الرحمان دین محمد، دهلی، دارالعلمیه، ۱۹۸۸ م.
۱۶۶. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری طبرسی مؤسسهُ آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ه. ق.
۱۶۷. المستدرک علی الصحیحین، ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.

ص: ۴۱۷

۱۶۸. مسند ابن الجعد، علی بن جعد جوهری، تحقیق: عامر احمد حیدر، چاپ اول، بیروت، مؤسسه نادر، ۱۴۱۰ه. ق.
۱۶۹. مسند ابی عوانه، ابو عوانه یعقوب بن اسحاق اسفراینی، تحقیق: ایمن بن عارف دمشق، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۹۸م.
۱۷۰. مسند ابی یعلی، ابو یعلی احمد بن علی موصلی، تحقیق: حسین سلیم اسد، چاپ اول، دمشق، دارالمأمون للتراث، ۱۴۰۴ه. ق.
۱۷۱. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل شیبانی، مصر، مؤسسه قرطبه.
۱۷۲. مسند البزار، ابوبکر بزار، چاپ اول، بیروت، مؤسسه علوم القرآن و مدینه، مکتبه العلوم و الحكم، ۱۴۰۹ه. ق.
۱۷۳. مسند الحارث، حارث بن ابی اسامه، تحقیق: حسین احمد بن صالح باکری، چاپ اول، مدینه منوره: مرکز خدمه السنه و السیره النبویه، ۱۴۱۳ه. ق.
۱۷۴. مسند الرویانی، ابوبکر محمد بن هارون رویانی، تحقیق: ایمن علی ابویمانی، چاپ اول، قاهره، مؤسسه القرطبه، ۱۴۱۶ه. ق.
۱۷۵. مسند الشاشی، ابوسعید هیثم بن کلب شاشی، تحقیق: محفوظ رحمان زین الله، چاپ اول، مدینه منوره، مکتبه العلوم و الحكم، ۱۴۱۰ه. ق.
۱۷۶. مسند الشافعی، ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۷۷. مسند الشامیین، سلیمان بن احمد طبرانی، تحقیق: حمدی عبد المجید سلفی، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ه. ق.
۱۷۸. مسند الشهاب، ابو عبدالله محمد بن سلامه بن جعفر قضاعی، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید سلفی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۷ه. ق.
۱۷۹. مسند الطیالسی، سلیمان بن داود طیالسی، بیروت، دارالمعرفه.
۱۸۰. مسند عبد بن حمید (المنتخب من مسند عبد بن حمید)، عبد بن حمید، تحقیق: صبحی سامرائی و محمود محمد خلیل صعیدی، چاپ اول، قاهره، مکتبه السنه، ۱۴۰۸ه. ق.

ص: ۴۱۸

۱۸۱. مصباح الزجاجة، احمد بن ابی بکر بن اسماعیل کنانی، تحقیق: محمد منتقی کشناوی، چاپ دوم، بیروت، دارالعربیة، ۱۴۰۳هـ. ق.
۱۸۲. المصنف، ابوبکر عبدالرزاق بن همام صنعانی، تحقیق: حبیب رحمان اعظمی، چاپ دوم، بیروت، المكتبة الاسلامی، ۱۴۰۳هـ. ق.
۱۸۳. المصنف، ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ کوفی، تحقیق: کمال یوسف حوت، چاپ اول، ریاض، مكتبة الرشید، ۱۴۰۹هـ. ق.
۱۸۴. معالم التنزیل (تفسیر البغوی)، فراء بغوی، تحقیق: خالد عک و مروان سوار، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۷هـ. ق.
۱۸۵. معاهد التنصیص علی شواهد التلخیص، عبدالرحیم بن عبدالرحمان عباسی، البهیه المصریه، ۱۳۱۶هـ. ق.
۱۸۶. المعتصر من المختصر من مشکل الآثار، ابوالمحاسن یوسف بن موسی حنفی، بیروت، عالم الکتب و قاهره، مكتبة المتنبی.
۱۸۷. المعجم الاوسط، سلیمان بن احمد طبرانی، تحقیق: طارق بن عوض بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهیم حسینی، قاهره، دارالحرمین، ۱۴۱۵هـ. ق.
۱۸۸. معجم الصحابه، ابوالحسین عبدالباقی بن قانع، تحقیق: صلاح بن سالم مصرانی، چاپ اول، مدینه منوره، مكتبة الغرباء الأثریه، ۱۴۱۸هـ. ق.
۱۸۹. المعجم الصغیر، سلیمان بن احمد طبرانی، تحقیق: محمد شکور و محمود حاج امریر، چاپ اول، بیروت، المكتبة الاسلامی و دار عمار، ۱۴۰۵هـ. ق.
۱۹۰. المعجم الکبیر، سلیمان بن احمد طبرانی، تحقیق: حمدی بن عبد المجید سلفی، چاپ دوم، موصل، مكتبة العلوم و الحكم، ۱۴۰۴هـ. ق.
۱۹۱. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، سید ابوالقاسم موسوی خوئی، تحقیق: گروه تحقیق، چاپ پنجم، ۱۴۱۳هـ. ق.
۱۹۲. معجم شیوخ ابی بکر الاسماعیلی، ابوبکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل اسماعیلی، تحقیق: زیاد محمد منصور، مدینه منوره، مكتبة العلوم و الحكم، ۱۴۱۰هـ. ق.

ص: ۴۱۹

۱۹۳. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، نجف اشرف، المكتبه الحیدریه، و قم، مؤسسه دارالکتاب.

۱۹۴. مقتضب الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، احمد بن محمد بن عبید الله بن عیاش جوهری، قم، مکتبه الطباطبائی.

۱۹۵. مقتل الحسين، ابوالمؤید موفق خوارزمی بن احمد مکی اخطب خوارزم، تحقیق: علامه شیخ محمد سماوی، چاپ اول، دار انوار الهدی، ۱۴۱۸هـ. ق.

۱۹۶. المقتنی فی سرد الکنی، شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، تحقیق: محمد صالح عبدالعزیز مراد، مدینه منوره، مطابع الجامعه الاسلامیه، ۱۴۰۸هـ. ق.

۱۹۷. الملل و النحل، ابوالفتح عبدالکریم شهرستانی، تصحیح و تعلیق: احمد فهمی محمد.

۱۹۸. المناقب، خوارزمی، تحقیق: مالک محمودی، چاپ دوم، انتشارات مؤسسه نشر اسلامی.

۱۹۹. المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد بن جوزی، چاپ اول، بیروت، دار صادر، ۱۳۵۸هـ. ق.

۲۰۰. موارد الظمان، ابوالحسن علی بن ابی بکر هیشمی، تحقیق: محمد عبدالرزاق حمزه، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۲۰۱. موضع اوهام الجمع و التفریق، احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی، تحقیق: عبدالمعطی امین قلعه چی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۷هـ. ق.

۲۰۲. موطأ، مالک بن انس، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، مصر، دار احیاء التراث العربی.

۲۰۳. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، تحقیق: شیخ علی محمد عوض و شیخ عادل احمد عبد الموجود، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵م.

۲۰۴. النصائح الکافیة لمن يتولى معاويه، محمد بن عقيل، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۲هـ. ق.

۲۰۵. نصب الرايه، ابو محمد عبدالله بن يوسف حنفی زيلعی، تحقیق: محمد يوسف بنوری، مصر، دارالحديث، ۱۳۵۷هـ. ق.

ص: ۴۲۰

۲۰۶. نظم درالسمطین، زرنندی حنفی، چاپ اول، ۱۳۷۷ه. ق.

۲۰۷. نوادر الاصول فی احادیث الرسول، ابو عبدالله محمد بن علی بن حسن حکیم ترمذی، تحقیق: عبدالرحمان عمیره، چاپ اول، بیروت، دارالجلیل، ۱۹۹۲م.

۲۰۸. نوادر المعجزات فی مناقب الائمة الهداه، ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری، انتشار و تحقیق: قم، مؤسسه امام مهدی (عجل)، ۱۴۱۰ه. ق.

۲۰۹. النهایه فی غریب الحدیث، ابن اثیر، تحقیق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناحی، قم، مؤسسه اسماعیلیان.

۲۱۰. نیل الاوطار، محمد بن علی بن محمد شوکانی، بیروت، دارالجلیل، ۱۹۷۳م.

۲۱۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، تهران، المطبعه الاسلامیه، ۱۳۷۶ه. ق.

۲۱۲. وفيات الاعیان و انباء الزمان، ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان، تحقیق: احسان عباس، بیروت، دار الثقافه، ۱۹۶۸م.

۲۱۳. وقعه صفین، نصر بن مزاحم منقری، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، چاپ دوم، المؤسسة العربیه الحدیثه للطبع و النشر و التوزیع.

۲۱۴. ینابیع الموده لذوی القربی، شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، تحقیق: سید علی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، دارالاسوه، ۱۴۱۶ه. ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

